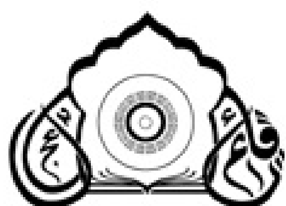


مرکز تحقیقات رایانه‌ای

قائمیه

اصفهان



السلام علیک یا صاحب الزمان



مرآة الحرمین

(سفرنامهٔ مکه)

تألیف

ایوب صبری پاشا

(درگذشت ۱۳۰۸ ه‍. ق)

ترجمه

عبدالرسول منشی

به اهتمام

جمشید کیان فر

بسم الله الرحمن الرحیم

مرآه الحرمین: (سفرنامه مکه)

نویسنده:

ایوب صبریپاشا

ناشر چاپی:

میراث مکتوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مرآه الحرمین: (سفرنامه مکه)

مشخصات کتاب

سرشناسه : صبری‌پاشا، ایوب، - ۱۸۹۰
Sabri Pasha, Ayyub

عنوان قراردادی : مرآه الحرمین . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مرآه الحرمین: (سفرنامه مکه)/ تالیف ایوب صبری‌پاشا؛ ترجمه عبدالرسول منشی؛ باهتمام جمشید کیان‌فر .

مشخصات نشر : تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۵۱۸ص.

فروست : میراث مکتوب ؛۶۹

یادداشت : ص.ع. به‌انگلیسی:Ayub Sabri Pasha: Mirat al -haramayn itinerary of mecca.

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

عنوان دیگر : سفرنامه مکه

موضوع : مکه -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۹

موضوع : مدینه -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۹

موضوع : صبری‌پاشا، ایوب، - ۱۸۹۰، -- Sabri Pasha, Ayyubسفرها -- مکه

موضوع : صبری‌پاشا، ایوب، - ۱۸۹۰، -- Sabri Pasha, Ayyubسفرها -- مدینه

موضوع : سفرنامه‌ها

شناسه افزوده : منشی تبریزی، عبدالرسول، مترجم

شناسه افزوده : کیان‌فر، جمشید، مصحح، - ۱۳۳۰

شناسه افزوده : مرکز نشر میراث مکتوب

رده بندی کنگره : DS۲۴۸/م۷ص ۲۴۰۴۱ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۹۵۳/۸

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۴۵۵۳

[مقدمهٔ ناشر]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم دریایی از فرهنگ پرمایه اسلام و ایران در نسخه‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامه ما ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدّد نیاز دارد.

احیا و نشر کتابها و رساله‌های خطی وظیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسّسات فرهنگی.

مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسّسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷

فهرست مطالب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸

پیشگفتار

اشاره

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادندکه تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

به هنگام مطالعه به قصد تصحیح مرآة الحرمین، خود را در فضای ربانی و ملکوتی مکه و گاه در مدینه یافتم، آن زمان بود که حس کردم تمامی آن سرزمین و مکان مقدسش را می‌شناسم.

گویی در آن روزی که حضرت آدم- علیه السلام- از طرف رب جلیل مأمور بنای خانه خدا شد آنجا بودم، همچون دست و پا بسته‌ای خیره به بنائی که ابو البشر به پاس بخشودگی از خوردن میوه ممنوعه بنا می‌نهاد، پس از آن خود را در کشتی نوح یافتم که از ترس غرق شدن و شدت باران، چون روحی سرگردان خیره خیره به ساکنان کشتی چشم دوخته بودم و پس از فروکش طوفان،

بار دیگر ناظر بنای کعبه و این‌بار به دست رسول و برگزیده خداوند، پس از آن در عرصه ولایات شام سرگردان و ناظری بر گناهان قوم لوط و ترسی که از اعمال آنان بر دل و سینه‌ام چنگ می‌زد و گویی می‌دانستم که پایان حیات قوم لوط به کجا خواهد کشید.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲

پس از آن خود را سرگردان و حیران میان صفا و مروه، همراه هاجر بانوی حضرت ابراهیم خلیل، همچون تشنه‌ای در بیابان و کویر شن‌زاری که گرمای آن عطش آدمی را صدچندان می‌افزود که با ضربات پاشنه اسماعیل- علیه السلام- آن کودک نبی به هوش آمدم و جرعه‌ای از آب زمزم به دور از چشم هاجر و قوم تشنه جرهم نوشیدم که حیاتی دوباره یافتم و ترسان و لرزان از اینکه اگر متوجه نوشیدن جرعه آبی شده باشند چه خواهد شد.

طولی نکشید که شاهد آبادانی مکه بودم و بار دیگر بنای کعبه این خانه الهی و شوق زیارتش همان عطش قبل از نوشیدن جرعه‌ای از آب زمزم را داشتم و آرزوی آنکه هر چه زودتر بنا به اتمام رسد تا همراه تعالیم جبرئیل به ابراهیم خلیل و اسماعیل- علیه السلام- من نیز آداب آن بیاموزم، گوئی که آداب حج آدم- علیه السلام- را فراموش کرده بودم و منتظر اجرای مراسم حج، این‌بار به همراه ابراهیم و اسماعیل.

پس از آن شاهدی باشم بر نفاق اقوام و نزاع جراهمه و خزاعه و تسلط یکی بر دیگری تا آن زمان که باز شاهدی باشم بر معصیت اعراب و نصب اساف بر سر صفا و نایله بر سر مروه و هبل بر سر کوه اخشب و بدل شدن خانه خدا به بتکده‌ای و اینکه چگونه این‌بار گناه را حمل توان کرد، منی که از دیار پارس در وادی عربستان سرگردان بودم و گوئی از گرمای آتشکده‌های پارسیان به سرزمینی پناه برده بودم که گرمای بیابانها و ریگ‌زارهای آن را بر گرمای شعله‌های آتشکده‌ها ترجیح داده بودم به شوق زیارت کعبه؛ و حال باید ناظری بر معصیت و گناه کسانی باشم که بی‌خبر از حرمت خانه خدا بودند. مگر چه کرده بودم که چنین می‌بایستی کفاره گناهان می‌پرداختم، اما نویدی و نوری شوق افزا از دور هویدا بود که بدان دل بسته بودم و تمام امید و آرزویم آن نور بود که آدمی همواره به امید و آینده خوش زنده و امیدوار است.

در این امید و خیال بودم که ناگه صدای ابرهه و فرماندهانش به همراه صدای شیهه اسبان و صدای زره سربازان و پیلان تنومندش واهمه دیگری در دلم پدید آورد که اگر پای اینان که تا بن دندان مسلح بودند به مکه رسد، از مکه و کعبه نشانی باقی نخواهد ماند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳

و من چه کوته فکر و ساده‌اندیش بودم و غافل از آن‌که صاحب بیت، حافظ خانه خود است و این سخن عبد المطّلب گوئی شوقی دوباره و حیاتی تازه به کالبد نیمه جان و ترسان و لرزانم داد.

سپاه ابرهه در نزدیکی مکه به فرمان الهی توسط مرغان ابابیل که از طرف دریا به سمت مکه در پرواز بودند نابود شدند و کعبه همچنان پای برجا و استوارتر از کوههای اطراف مکه و برافراشته‌تر از قله دماوند و نابودی سپاهیان ابرهه، اشک شوق از دیدگانم روان گشت، اما نه، هنوز ته دلم چرکین بود از بتانی که به ناحق در خانه خدا جا خوش کرده بودند. و من امیدوار و منتظر آن نور الهی که بر فراز مکه بود و هر لحظه درخشان‌تر می‌شد و نوید نابودی بتان را می‌داد تا آن شب که زمین مکه نور باران گشت.

و آن زمان که سران قریش به تجدید بنای کعبه پرداختند و نزاع بر سر نصب حجر الاسود که شرف و افتخار آن نصیب کدام دودمان و خانواده باشد و درایت و تدبیر محمد امین- صلّی اللّه علیه و آله- خاتمه دهنده آن غائله پیش‌آمده که فرجامش ممکن بود بس ناگوار باشد. و نصب حجر الاسود به دستان مبارک بر دیواره کعبه، تا آن زمان که گوشه‌نشین عزلت در غار حرا شد. و این‌بار نور الهی بر فراز غار حرا تا آن روزی که وحی الهی آن حضرت را به نبوت برگزید که نشان از اتحاد و یگانگی و وحدت می‌داد و خبر از انهدام بتان و نوید بازگشت شأن مکه، و پاکیزه شدن از هر نوع بتی که حتی تجسم آن قلب هر بیننده‌ای را به تپش

می‌آورد و ثانیه شماری می‌کند.

و در این تصحیح بود که شبی تا صبح شاهد مهاجرت اصحاب رسول به حبشه بودم به واسطه ایذای کفار بر یاران حضرت و آن زمان که در قصر نجاشی، جعفر پسر عم رسول خدا، آیات قرآن را درباره عیسی مسیح می‌خواند تا ادله‌ای باشد بر برائت آنان و نشانی از نبوت پیامبر اسلام که اشک شوق از دیدگانم سرازیر شد و آن زمان که هجرت رسول خدا پیش آمد و قبل از حضرتش، یاران و صحابه دو دو و سه سه و ... به طرف یثرب در حرکت آمدند به واسطه اعتبار پیمان عقبه و تا آن شب که علی بی‌محابا از کشته شدن بر بستر پیامبر غنود و رسول خدا از مقابل دیدگان کور کفار از خانه خارج شد تا به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴

همراه یار غار از مکه به مدینه هجرت کنند تا مبداء تقویم مسلمانان باشد؛ و شهری که نام خود را به در بوته فراموشی سپرد تا نام جدید خود را از پیامبر اسلام برگیرد و مشهور شود به مدینهٔ النّبی.

پس از آن جنگ میان مسلمانان که ساکن مدینهٔ النّبی بودند و چون پروانه به گرد شمع نبوی حلقه زده بودند با کفار قریش که هردم بر اضلال خود پافشاری می‌کردند و در صدد نابودی دین جدید بودند و هرگز بخاطر نمی‌آوردند که کعبه و مکه از دست پیل سواران چگونه رهائی یافت و همو که حافظ کعبه و مکه بود این‌بار حافظ نبی و فرستاده خود نیز هست.

جنگ بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، قریش همچون ماری زخم خورده به خود می‌پیچید و در احد با شهادت حمزه عموی پیامبر مرهمی بر زخم کهنه خود نهاد؛ و در خندق که به تدبیر آن پارسی پاک‌سرشت بر گرد مدینهٔ النّبی حفر شده بود، در صدد آن بود تا شاید زخم کهنه خود را با نابودی مسلمانان مداوا کند که شرمنده و دست از پا درازتر به جانب مکه برگشتند.

وه چه شوقی در دلم بوجود آمده بود و همچون روحی که نمی‌دانست در مدینه بماند و شاهد سرور مسلمانان باشد، یا همراه کاروان قریشیان عازم مکه شود و شاهدی باشد بر اعمال قومی شکسته و درمانده که بی‌جهت دشمنی نبی خدا را در دل داشتند و امید واهی که هر روز آن هم در حال زایل شدن بود و به حق، یأس وجود یکایک آنان را لبریز می‌کرد. قریشی که با مرگ بزرگانش در بدر القتال پند نگرفته بود و هنوز سر سختانه؛ اما عبث و بیهوده برای پایداری بر جهالت و گمراهی خود پای می‌فشرد.

بالاخره حرکت به طرف مکه، بار دیگر شوق طواف کعبه را در دام شعله‌ور ساخت، گرچه طوافی نصیبم نشد، اما صلح حدیبیه را دیدم، صلحی که اصحاب رسول خدای، مات و مبهوت بودند بر آن و بر گذشتی که رسول خدا از خود نشان می‌داد و غافل از آینده صلح که توان خرده‌گیری بر پیامبر خدا را نداشتند و ناگزیر تن به صلح دادند و باز گشتند تا سال دیگر در سه روز حج گزارند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵

آن زمان که رسولان نامه پیامبر را به سوی مداین، کنستانتین پول، مصر و ... می‌بردند من نیز همراه آن رسولان بودم و در دربار خسرو پرویز و هراکلیوس و ... و شاهدی بر عصبانیت خسرو پرویز و آرامش ظاهری هراکلیوس و ...

سالی گذشت که می‌توانست قرنی باشد برای رسیدن به طواف کعبه و تسکین التهاب و شوق حج و سالی که در صلح و صفا گذشت و چه زود به پایان رسید و زمان حج بود.

مدینه در تلاطم بود و پر جنب و جوش و گوئی حیات دوباره یافته، اصحاب و یاران پیامبر را شوق حج به هیجان آورده بود و با چه نظمی حد فاصل مدینه و مکه را پیمودند و شوقی که فتح خیبر را در سایه صلح سال گذشته نصیبشان کرده بود:

سه فرسخ چون ز یثرب دور گشتندبه احرام حرم مأمور گشتند

که او را مسجد شجره خوانندبه در آنجا شیعیان احرام بندند

سوی احرامگه چون راه جستندتن از چرک و گناه خویش شستند

ز پرواز جوان از خاص و از عام‌تمام شیعیان بستند احرام

برهنه پا و سر آن نیک رویان‌فتادندی به ره لبیک گویان

و این‌بار برای عمرهٔ القضا که در موضع بطن یأجج، مکه و حرم امن خدائی را مشاهده کردند و حضور سران قریش که تأکیدی بر پیمان صلح سال گذشته.

چه حال و هوائی داشت آن زمان که رسول خدای سوار بر ناقه قصوا بودند و اصحاب به گرد او جمع؛ و لبیک گویان وارد حرم گردیدند که به دنبال ادای مناسک عمره، بلال، مؤذن رسول خدا و مسلمانان بر بالای کعبه بود و طنین اللّه اکبر او در فضای کوه و صحرا، صفا و مروه، کوه ابو قبیس و غار حرا، پیچیده بود و نوید فتح مکه را به مسلمانان می‌داد، آن زمان بود که صحابه و یاران معنای فلسفه صلح حدیبیه را دریافتند.

و من در همان حالت رویا در مقام ابراهیم فریضه یگانه سحرگاهی ادا نمودم.

بلی در پایان روز سوم، قریش بار دیگر یاد آور شروط صلح و ترک مسلمانان از مکه شدند و ولیمه پیامبر خدا به مناسبت وصلتشان با میمونه را نپذیرفتند و من در آرزوی تناول ولیمه پیامبر، و چه بی‌عقل بودند این قریش که هنوز درنیافته بودند که سال بعد

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶

باید مکه و خانه خدا را به رسول خدا بسپارند و در اماکنی جمع شوند که رسول خدای آن اماکن را امن فرموده بودند.

سال دیگر یعنی سال هشتم از هجرت نبوی، حرکت مسلمانان به سبب دغل‌کاری قریشیان در صلح حدیبیه، به طرف مکه را دیدم که با چه شوقی خود را مسلح کرده بودند و پیاده و سواره حد فاصل بیابانها و سنگلاخهای میان مدینه و مکه را می‌پیمودند و چنان سبک‌بال در حرکت بودند که گوئی بر روی زمین صاف و هموار راه می‌روند و من حیران و سرگردان در آرزوی فتح مکه و تماشای سرنگونی بتان؛ و بار دیگر شاهد اذان بلال حبشی بر فراز خانه خدا لحظه شماری می‌کردم و از شوق و هیجان که شاهد چنان منظره‌ای باشم بی‌تابی می‌کردم، چه شاهد منظره‌ای می‌خواستم باشم که انتقام از گمراهان، یعنی تنی چند از بازماندگان قوم ضلالت بودند و در این حالت قلبم می‌خواست از جای کنده شود و تپش آن را به گوش می‌شنیدم، تا آن زمان به خود آمدم که رسول خدای حریم خانه خدا، خانه ابو سفیان و منازل ساکنان مکه را محل امن اعلام نمودند و کفار از نابودی نجات یافتند تا باشد که نور الهی در قلبشان جایگزین شود.

و ورد مسلمانان را به مکه مشاهده می‌کردم و آن زمان که علی پسر عم رسول خدای بر دوش پیامبر بود تا بتان را سرنگون کند که علی با همه توانش، تحمل ثقل نبوت نداشت. و چه صحنه زیبا و حیرت‌انگیز و در عین حال دل نشینی بود که به دنبال آن بار دیگر پس از یک سال طنین الله اکبر بلال این مؤذن رسول خدای بر فراز شهر مکه و دشتها و کوههای آن پیچید و نشان از آن می‌داد که این بانگ مسلمانان بر گلدسته‌های مساجد مسلمین برای همیشه طنین افکن خواهد ماند.

و چه حجی بود آن زمان که علی پسر عم رسول خدای همراه یار غار پیامبر آداب حج را به ساکنان شبه جزیره که برای حج به مکه آمده بودند تعلیم می‌فرمود و چه باشکوه بود آن حجهٔ الوداع، حج تمتع که علی از سفر یمن به مکه بازگشته بود به نّیت شراکت در قربان پیامبر خدای، و چه با صلابت و سهمگین سنگهائی که رسول خدای در جمرات بر شیطان نثار می‌کرد؛ و چه با طمأنینه و استوار بود گامهای پیامبر و مسلمانان که دنبال او

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷

قدم برمی‌داشتند میان صفا و مروه. و چه باشکوه و باخلوص نیت بود مساس رسول خدا بر حجر الاسود که حاکی از وداع میان رسول خدا بود با خانه خدا و شهر خدا. و باز چه پرابهت و باشکوه بود اجتماع مسلمانان در غدیرخم که رسول خدا بر بالای پشته‌ای از سازوبرگ شتران قرار گرفت و علی را بر بالای دست بلند کرده و فرمودند:

هر که را باشم منش مولای اوابن عم من علی مولای اوست

و این آخرین حج بود که با تصحیح این رساله گزاردم و چه احساسی داشتم زمانی که آن را به پایان رساندم. به دلیل بی‌پایان بودن اثر، گوئی من نیز هنوز در بیابانهای مکه سرگردان مانده‌ام تا بار دیگر حجی گزارم نه در رؤیا و همراه تاریخ، بل در عالم حقیقت و واقع.

سخنی کوتاه در باب مؤلف و مترجم

ایوب صبری پاشا از فضلای دولت عثمانی است، زمانی امیر لواء بود و به امیر الواء الرّومی الحنفی نیز مشهور است و در پایان عمر رئیس محاسبات دایره بحریه عثمانی بود و در همان ایام موفق به نگارش مرآهٔ الحرمین شد.

صبری پاشا حنفی مذهب بود و این نیز از لابلای سطور کتابش هویداست و افزون بر مرآهٔ الحرمین آثاری چون:

احوال جزیرهٔ العرب

تکملهٔ المناسک

محمود السیر (در سیره نبوی)

شرح بانت سعاد

و تاریخ و هابیه از اوست.

ایوب صبری پاشا کتاب مرآهٔ الحرمین را در پنج جلد در تاریخ مکه و مدینه دو شهر مقدس مسلمانان نگاشته است که فقط دو جلد از آن‌که بخش اعظم تاریخ مکه را در بردارد به فارسی ترجمه شده است. خوشبختانه هر پنج جلد اثر به زبان ترکی عثمانی در

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸

مطبعه نجاهٔ المؤمنین در ترکیه به چاپ رسیده که با امید به دست آوردن نسخه‌ای از آن چاپ، مصحح به تکمیل کار مترجم فارسی خواهد پرداخت.

ایوب صبری پاشا در سالی که ترجمه فارسی جلد دوم مرآهٔ الحرمین به اتمام رسیده یعنی سال ۱۳۰۸ ه. ق دار فانی را وداع گفت و به جهان ابدیت شتافت.

مترجم فارسی اثر میرزا عبد الرسول منشی از مترجمان دار الترجمه ناصری است که زبان ترکی عثمانی را نیکو می‌دانسته و در آن دار الترجمه، مترجم همان زبان بوده، متأسفانه از شرح حال او چیزی نیافتم، جز آنکه در یک دو سال از سالنامه‌های اعتماد السلطنه، نام او جزو مترجمان دار الترجمه آمده است و همین بس.

نکته دیگر آنکه عبد الرسول منشی را نباید با عبد الرسول خان که از نوادگان صدر اصفهانی است یکی گرفت. وی مدتها کارگزار ایران در هندوستان، نایب کارگزار گیلان، سرتیپ و نایب الحکومه گیلان و هم‌چنین یک چندی حاکم ملایر و تویسرکان بوده است. و قبل از حکومت ملایر و تویسرکان در وزارت امور خارجه عهد ناصر الدین شاه قاجار از کارگزاران آن وزارت خانه بود.

نسخ خطی مرآهٔ الحرمین

از کتاب مرآهٔ الحرمین، دو نسخه خطی شناخته شده است که در فهرست‌های نسخ خطی بشرح ذیل معرفی شده است:

نسخه اول: محفوظ در گنجینه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به شماره ۱۸۶۳/ ف در دو جلد. جلد اول: از ص ۱- ۴۳۴ و جلد دوم از ص ۱- ۲۹۴، مجموعا ۷۲۸ صفحه در ۳۶۴ برگ ۱۳ سطری، هردو جلد در یک مجلد صحافی شده با مشخصات نسخه‌شناسی:

ج اول: سر لوح در صفحات اول و دوم مذهب زر و شنجرف و لاجورد و سبز، پنج صفحه اول بین السّطور طلااندازی، سر فصل‌ها با مرکب قرمز، مجدول.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹

ج دوم: صفحه اول مذهب زر و شنجرف و لاجورد و سبز[۱].

نسخه دوم: محفوظ در گنجینه کتابخانه وقفی حاج حسین آقاملک به شماره ۴۳۵۵ با مشخصات: صفحه اول و دوم سرلوح مذهب زر و شنجرف و لاجورد و سبز، دو صفحه اول بین السطور طلااندازی، مجدول[۲].

چنانچه مشاهده می‌شود، تذهیب و تزئین نسخه دوم نسبت به نسخه اول کمتر است و خود حکایت از مراتب صاحبان نسخ، یعنی کسانی که نسخ پس از ترجمه و کتابت بدیشان اهداء شده است، دارد.

نسخه اول به ناصر الدّین شاه قاجار اهداء شده، پس طبیعی است که آرایش و پیرایش نسخه شاهانه باشد و نسخه دوم به حاجی مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن وقت اهداء شده است.

کاتب هردو نسخه فرد واحدی است، با این تفاوت که در نسخه اول، پایان مجلد اول، کاتب بدون معرفی خود نسخه را چنین به پایان می‌رساند:

«قد تمّت بعونه المتعال المجلد [کذا] الاولی من مجلداته فی شهر محرم الحرام من شهور سنهٔ ۱۳۰۷ من الهجرهٔ النّبویّهٔ علیه و آله آلاف التّحیهٔ و السّلام» و در پایان مجلد دوم ضمن معرفی خود نسخه را چنین به پایان می‌رساند: «ترجمه خانه‌زاد عبد الرّسول تبریزی منشی و مترجم ترکی عثمانی و تحریر جان نثار محمد قزوینی مشهور به آشوری دهم شهر جمادی الثانیه ۱۳۰۸».

همو نسخه دوم را چنین به پایان می‌رساند: «قد فرغ من تحریر کتاب مرآت الحرمین فی لیلهٔ الثانی عشر من شهر رمضان المبارک و انا الاقل محمد بن حاجی محمد قلی القزوینی المعروف به آشوری ۱۳۰۸».

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰

نکته قابل ذکر در اینجا آن است که براساس معرفی کاتب در نسخه دوم چنین به نظر می‌رسد که کاتب نسخه دوم فرزند کاتب نسخه اول است؛ زیرا کاتب در پایان مجلد دوم نسخه اول خود را محمد قزوینی مشهور به آشوری و در پایان نسخه دوم خود را محمد بن حاجی محمد قلی القزوینی معروف به آشوری معرفی می‌کند؛ درحالی که چنین نیست و کاتب هردو نسخه یک نفر است.

نسخه اساس و روش تصحیح

از میان دو نسخه موجود طبیعی است که نسخه اول (موجود در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران) نسخه اساس طبع قرار گیرد و نسخه دوم (موجود در کتابخانه وقفی حاج حسین آقا ملک) به عنوان نسخه بدل مورد استفاده قرار گیرد. زیرا:

نخست آنکه نسخه دوم، نسخه کاملی نیست و تا بخشی از وجهه دوم، صورت پنجم یعنی تا «انتقال حکومت به بنو خزاعه» را بیشتر در بر ندارد و در حقیقت بخشی از مجلد اول نسخه اول را در بردارد.

دوم آنکه اگر اقدم نسخ می‌بایستی نسخه اساس قرار گیرد، تاریخ کتابت نسخه اول «شهر محرم الحرام فی سنه ۱۳۰۷» و تاریخ کتابت نسخه دوم به تاریخ «الثانی عشر من شهر رمضان المبارک ۱۳۰۸» است و قریب به دو سال میان کتابت نسخه اول و دوم فاصله زمانی است.

سوم آنکه نسخه اول نسخه کاملتری است و برای شخص ناصر الدین شاه تهیه و کتابت شده و نسخه دوم براساس نسخه اول و برای وزیر علوم وقت حاجی مخبر الدوله تهیه و کتابت شده است، چنانکه مقدمه مترجم در نسخه دوم به کلی متفاوت از نسخه اول است

و در آن به صراحت می‌نویسد:

«لهذا زاید ندید که یک نسخه از آن را نیز محض اینکه از آثار و مؤلفات کم بهای این بنده در کتابخانه وزارت جلیله علمیه به‌سمت یادگار و افتخار بماند برای تقدیم و پیشکش نمودن حضور حضرت ... حاجی مخبر الدّوله ... حاضر سازد ...» از کاتب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱

خواسته، نسخه دیگری کتابت نماید. متن کامل مقدمه مترجم در نسخه دوم به قرار ذیل است:

مقدمه معروضه النّاس موتی و اهل العلم احیاء

چون این بنده برحسب و امر اراده حضور اعلیحضرت اقدس ولی‌نعمت همایون ارواحنا فداه، به ترجمه کتاب مستطاب مراة الحرمین که حامل تدقیقات عالیه و شامل تحقیقات تاریخیّه مکّه مکرّمه و مدینه منوّره بوده، و دارای مطالب مفیده و مهمه علمی و ژوغرافی و تاریخ بنای آن‌دو بقعه مسعوده را باجت و ناطق بود سرافراز گردید، لهذا زاید ندید که یک نسخه از آن را نیز محض اینکه از آثار و مؤلفات کم‌بهای این بنده در کتابخانه وزارت جلیله علمیه به‌سمت یادگار و افتخار بماند، برای تقدیم و پیشکش نمودن حضور حضرت مستطاب اجلّ آقای حاجی مخبر الدّوله وزیر علوم و تلگراف و معادن و غیره دام اجلاله که در واقع حامی حقیقی ادارات جلیله و محترمه علیه ایران هستند حاضر سازد و به این وسیله خود را مباهی داند.

شهر رمضان سال ۱۳۰۸ عبد الرّسول منشی و مترجم دار الترجمه خاصّه همایون

بنا به دلایل ذکر شده در بالا نسخه دوم جهت تکمیل و تتمیم مورد استفاده قرار گرفت و در هر موضعی که کلمه‌ای یا عبارتی در نسخه دوم آمده و در نسخه اول نبود بین دو قلاب [] قرار گرفت.

موارد استفاده شده تکمیلی و تتمیمی از نسخه دوم بیشتر بصورت واژه یا کلمه بوده و در چند موضع شامل یک جمله یک یا دو سطری بوده و تنها در یک موضع (ص ۵۲- ۵۳) متن حاضر حدود ۲۶ سطر در نسخه دوم آمده که در نسخه اول نبود بدان اضافه شد و در بقیه موارد مثل فهرست کتابهای مورد استفاده مؤلف (ص ۱۹) و یا از صفحه ۲۲۰ تا ۴۳۵ یعنی ۲۱۵ صفحه از متن حاضر در نسخه دوم نبود و در نسخه اساس طبع یا نسخه کتابخانه ملی موجود بود که مورد استفاده قرار گرفته است.

مصحح در تصحیح از اختلاف جزئی میان دو نسخه صرفنظر کرده و تنها مواردی که در نسخه دوم بوده به نسخه اول اضافه کرده، اضافه بر آن در برخی مواضع نگارش نسخه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲

دوم به کلی متفاوت از نسخه اول بوده و به عبارت دیگر گاهی نسخه دوم تحریر مجددی از نسخه اول محسوب می‌شود و از منابع متون قابل دسترس برای تصحیح سود جسته.

نکته آخر آنکه در لابلای سطور نسخه اساس گاه پس از پایان مبحثی یا بندی نام کتابی بدون صفحه شمار ذکر شده که بیانگر استفاده مطلب بالا از آن منبع بوده در این گونه موارد نام منبع به پانوشت منتقل شد و با قید حرف (م) که از مؤلف یا مترجم است بدان تأکید شد.

سپاس

برای عرضه یک اثر فرهنگی به بازار نشر، گروه کثیری دست‌اندر کارند و در نهایت نام پدیدآورنده (مؤلف، مصحح، مترجم، گردآورنده و ...) به همراه ناشر به عنوان سرمایه‌گذار در صفحه عنوان و روی جلد منعکس می‌شود که اثر از نظر حقوقی بدیشان تعلق دارد.

سخن درباره حق و حقوق پدیدآورندگان اثر نیست، بلکه مقصود از توجه بدین عبارت، سخن گفتن از کسانی است که در پس اثر قرار دارند و هریک به نوعی در شکل گرفتن اثر نقش دارند که در هیچ زمان سخن از ایشان به میان نمی‌آید، از کسانی چون مسئولین نسخ خطی یا گنجینه‌داران میراث فرهنگی که امینند و مورد اعتماد و وثوق، و برای تصحیح و چاپ یک اثر خطی، نخست لطف و مرحمت ایشان ضروری است.

دوم: از کسانی که در بخش‌های میکرو فیلم این گنجینه‌ها یا کتابخانه‌ها در تلاشند و دائم چشمهایشان با نور شدید پروژکتورهای فیلمبرداری مواجه است و یا به هنگام ظهور فیلم با داروی شیمیائی سروکار دارند تا کپی یا پرینتی در اختیار مصحح و پژوهشگر قرار گیرد.

سه دیگر: حروفچینان که ذوق و ظرافت و دقت نظر آنان اضافه بر ظرافت حروفچینی در زینت بخشی صفحات، گاه خطای مصحح یا مؤلف و مترجم را نیز گوشزد می‌نمایند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳

چهارم: کارگران شریف لیتوگرافی و چاپخانه‌ها و صحافی‌ها که هر اثر ناگزیر می‌بایستی حاصل تلاش و زحمات طاقت‌فرسای ایشان باشد که در اینجا موقع را مغتنم شمرده از تمامی آن عزیزان و بزرگواران، اعم از آنانی که از نزدیک خدمتشان رسیده‌ام و یا اصلا ندیده‌ام، نگارنده بر ذمّه خود می‌داند که نهایت تشکر و قدردانی از ایشان را به عمل آورده و برای ایشان اجر جزیل از درگاه ایزد منان طلب نماید. سخن سپاس بدینجا ختم نمی‌شود، هستند بزرگواران و عزیزانی که زمینه چاپ را با لطف و محبت خود فراهم آورده‌اند و باز به نوعی در حاضر شدن اثر پس از تصحیح برای رسیدن به بازار از لطف و محبت خود دریغ نورزیده و زمینه‌ساز چاپ اثر شدند.

نخست: از آقای اکبر ایرانی مدیریت محترم مرکز نشر میراث مکتوب که در ظرف زمان کوتاهی با حسن نیت خود اعجاز کردند و زمینه‌ساز چاپ آثار قدیمی شدند و فرهنگ احیاء آثار پیشینیان را آئینه پیش روی خود ساختند که در نوع خود بی‌نظیر است و احیاء این اثر نیز مرهون حسن توجه ایشان است.

دوم: از آقای ارومیه‌چی‌ها که معرف اثر به مرکز نشر میراث مکتوب بودند و عشق و علاقه ایشان به چاپ متون بطور اخص و چاپ آثار دیگر بطور اعم نیاز به گفتگو ندارد.

سوم: از آقای دکتر مهدوی[۳] فاضل محترم و گرامی که بدون ادعا و با وارستگی تمام که از ویژه‌گی‌های بارز ایشان است، اثر را قبل از حروفچینی یک‌بار بطور کامل مطالعه فرمودند و نکاتی چند که مربوط به سهو و سهل‌انگاری مصحح بود گوشزد کردند و مصحح را برای همیشه رهین منّت خود نمودند.

چهارم: از استاد فاضل ارجمند جناب آقای بشیر جزایری که با سعه صدر و بزرگواری بر بنده منت گذاشتند و لطف فرمودند و عبارات و اشعار عربی را با دید علمی خود مطالعه و اصلاحات لازم را یادآور شدند.

پنجم: از آقای خانی که زحمت طراحی و تعیین حروف و تقسیم‌بندی متن را بر سه اساس پیشنهادی مصحح تنظیم کردند، زیرا که مؤلف، متن خود را نیز بر سه اساس

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴

تقسیم کرده:

۱. متن نوشتاری اصلی متن.

۲. تذکرات یا حواشی که مؤلف در متن آورده و می‌توانست بصورت زیرنویس یا حاشیه باشد ولی در متن بود و می‌بایستی به

نوعی مشخص شود.

۳. نقل قولهائی از آثار پیشینیان که مؤلف برای مستند کردن اثر خود از آنان سود جسته و هرسه بخش با تعیین حروف متفاوت از هم در متن مشخص شده است.

برای همه این بزرگواران و عزیزان به جز دعای سحرگاهی به هنگام ادای فریضه دوگانه هدیتی ندارم و ضمن تشکر، برای ایشان آرزوی سلامتی و موفقیت در راهی که گام نهاده‌اند را دارم.

هم‌چنین بر نگارنده فرض است که از همسر (خانم پروین استخری) و فرزندان (مهتا و مزدک) تشکر و قدردانی خود را اعلام دارد، چرا که صبر و تحمل ایشان همیشه زمینه‌ساز کار در منزل بوده و اگر صبر و تحمل و گشاده‌رویی و بردباری ایشان نمی‌بود، نگارنده را آن توان نبود که حتی یک برگ مطالعه کند تا چه رسد به تصحیح اثری یا نگارش مطلبی. مصحح، تصحیح این اثر و بقیه آثارش را مرهون الطاف و گذشت آنان می‌داند که محیط مناسبی را برای تتبع و تصحیح «در قوطی کبریت‌های امروزی با نام منزل» فراهم آورده‌اند.

پایان سخن

و با منتخب اشعاری از سفرنامه منظوم احمد مسکین که در گوشم طنین‌انداز است، این حج را به پایان می‌رسانم.

به هردم می‌توانی ای برادرکه دریابی ثواب حج اکبر

در این ره تا توانی دل به دست آرکه آن از حج بود فاضل به صدبار

چو آیی جانب رکن یمانی‌بدو دستی رسان تا می‌توانی

بود مسحش گناهان را کفارت‌مده از کف به هنگام زیارت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵

وگر نتوانی از انبوه و کثرت‌به انگشت شهادت کن اشارت

چه حاصل شد ز طوف کعبهات کام‌به سوی ملتزم یک لحظه بخرام

بگیر از روی شوق استار کعبه‌بنه رخساره بر دیوار کعبه

به زاری و تضرع کُوش آنجاتمامی عرض حال خویش بنما

چو تقبیلش نمودی از وفا کیش‌بگیر از روی دل راه صفا پیش

توجه جانب کوه صفا کن‌ز روی مسکنت آنجا دعا کن

ثنا و حمد حق بسیار می‌گوی‌پس آنگه ره به سوی مروه می‌پوی

برو آهسته تا نزدیک میلین‌همی دو در میان ای قرة العین

وز آنجا تا به مروه ای نکوکاربرو آهسته و می‌باش هشیار

بدین‌سان هفت نوبت ای نکوکارطواف این دو موضع را بجا آر

پس از حج خود ای صاحب سکینه‌توجه کن به دل سوی مدینه

و من درمیان مکه و مدینه سرگردان، چه اثر ناقص است و امید آنکه با دستیابی بر متن چاپی ترکی آن بتوانم با ترجمه مبحث مدینه، خود را به شهر پیامبر خدا برسانم.

جمشید کیان‌فر ۱۴/ ۵/ ۷۶

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳

مقدّمه [مترجم]

چون در این عصر همایون که رشک‌فزای اعصار و قرون است، در سایه توجّهات کامله اعلیحضرت اقدس شهریار گردون وقار و پادشاه گیتی مدار ابو الظفر و المظفّر ناصر الدّین شاه قاجار- خلّد اللّه ملکه و سلطانه- پایه علوم و فنون ارتقا جسته؛ و هرکس به فراخور دانش خویش خدمتی به عوالم علم و ادب می‌نماید، لهذا این چاکر خانه‌زاد نیز به امر و اشاره جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصّه مبارکه که در واقع حامی حقیقی انتشار علوم عالیه است و هماره افکار صائب خود را به تزئید منافع آن مصروف دارد، کتاب مستطاب مرآة الحرمین را که دارای مطالب معظمه و حاکی حالات ماضیه و حالیه مکه مکرمه و مدینه منوّره بوده و از تألیفات ایوب صبری پاشا است از ترکی عثمانی با نداشتن بضاعت ظاهر و باطن به فارسی ترجمه نموده، تقدیم خاکپای همایونی داشت.

[قد ابتدیت بتوفیقه المتعال بترجمهٔ کتاب المستطاب مرآة الحرمین، فی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴

یوم السّبت الثالث من شهر الصیام من شهور سنه هزار و سیصد و شش (۱۳۰۶) ه. ق][۴].

چاکر خانه‌زاد عبد الرّسول منشی و مترجم دار الترجمه همایونی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵

[مقدّمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحیم حمد و سپاس افزون از وهم و قیاس مریگانه خدای بی‌چونی را سزاست که بنای کعبه معظمه را در شهر شهیر مکه مکرمه خلق و ایجاد نموده، بادیه پیمایان عصیان و اسائت را وسیله هدایت کرد و به آن دار الضیافه عمیم النوال سکان ممالک موحّدین را دعوت فرموده و به مائده مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً[۵] اطعام نموده؛ و سلاطین عظام اسلامیّه را به تعمیر و تجدید آن قبله محترمه موفق ساخته و [از آن رو] آنان را بین الاماثل مفتخر و سرافراز داشت.

صلوات صافیات گوناگون به روضه پاک و خاک عطرناک نتیجه مقدمات اکوان و شئون حضرت پیغمبر آخر الزّمان- علیه و اولاده سلام اللّه المنّان- را شایسته و احر است که کسانی که مقام واجب الاحترام آن حضرت را که ما صدق کلام ما بین قبری و منبری روضهٔ من ریاض الجنّهٔ است زیارت می‌کنند، استکمال اسباب سعادات دنیا و آخرت کرده و به یرلیغ بلیغ من زار قبری وجبت له شفاعتی مفتخر و سرافراز می‌گردند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶

و تحیّات وافیات مر مضاجع منوّره آل و اصحاب آن حضرت را لایق و زیبنده است که فضایل رؤیت و زیارت مساجد مسعوده و مواقع شریفه حضرت نبی انس و جان- علیه صلوات الرحمن- را معیّن و فواید و خصایص آن مقامات عالیات را توضیح فرموده و در راه محبت و مودّت آن محبوب اللّه ابراز خدمات نموده و گروه سعادت انبوه حجّاج را بدان وسیله مظهر اجر و مثوبات داشته‌اند.

و بعد چنانکه در نزد ارباب عقول مسلّم و هویداست از آنجا که بلدتین مسعودتین به ممالک روی زمین دارای یک نوع افضلیت مشروعه بوده و هر مسلم مقتدری را رؤیت و زیارت آن‌دو مقام منیف لازم است، لهذا اطّلاع از فواید فضایل و استکناف خصایص و خصایل آن دو نقطه مبارکه الزم و مخصوصا کسانی را که مانند حمامه حرم محرّم در آن آشیانه فیض آستانه مقیم و معتکفند ناچار و اهم است.

علمای اعلام به امید تعیین و اثبات اینکه اقطار میامن آثار حجاز معزّز و مقدس‌ترین قطعات ارض است کتب متعدده تألیف و تصنیف نموده و فضایل عالیه خلقیه آن خاک عطرناک را به اخلاف خود تعریف و اعلام نموده‌اند؛ و شعرای اقوام و قبایل بدویّه نیز برای اینکه نقل و حفظ شود قصاید بلیغه و فقرات مسجّعه که تعداد آنها خارج از قوه است در این باب انشاد نموده‌اند؛ و لیکن هریک از کتب مبسوطه [مذکوره] و قصاید و اشعار مرقومه در گوشه فراموشی متروک [و منسی] مانده است.

چون در زبان ترکی تاکنون کتاب مستقلی در این باب نوشته نشده و روایاتی که در السنه و افواه گفته می‌شود با یکدیگر مخالفت و ضدیّت داشت و به این جهت وصول [به] حقیقت امر یک نوع صعوبت و اشکال به‌هم رسانیده، و بسیاری از ابنای وطن نمی‌توانستند بطور مقصود به فواید فضایل آن‌دو بلده مسعودهٔ المآثر اطّلاع به‌هم رسانند.

و چون بدیده فخر و مباهات مشاهده نمودم که کتب محمود السّیر، عزیز الاثار، تکملهٔ المناسک، تاریخ وهابیان، ریاض الموقنین، ترجمهٔ الشّمایل که از مؤلفات این بنده است در سایه اعلیحضرت سلطان مظهر رغبت و قبول اهل کمال گردید، لهذا این عاجز غیر مقتدر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷

وجود آن‌چنان اثر عظیم القدر را که موائد فوایدش غیر معدود و نظیر و ندیدش تاکنون ناموجود بود، لازم دید. بناء علیه وقایع مکه مشرفه و مدینه منوّره را که اوایل حال آنها در کتب عتیقه موثوقه مسطور و تفاصیل حالات آنها زینت‌بخش انتظام سطور است ضبط و استکنا نموده، و عادات و اعتقادات اهل جاهلیه و قواعد و نظامات اعراب عصر را ترقیم و به مندرجات رسائل نادره عربیّه و مجامع فاخره فارسیّه که به دستیاری اقلام فحول صحیفه پیرای تألیف و تصنیف شده است امرار نظر نموده، و از فحاوی کتب معتبره مذکوره فوایدی را که استنباط کردم جزء نافع به ملّت معظّمه اسلام را نشر و تعمیم کرده وقوعات ماضیه و احوال تاریخیه قطعه جسیمه حجازیه را در یک جلد مخصوص جمع کرده و برای تقدیم و پیشکش کردن به هموطنان نوشتن یک تاریخ [خصوصی] ترکی العباره را تصوّر و خیال نمودم.

و چون ترتیب و تنظیم خاطره‌ای که به خاطر تبادر کرده بود و تدقیق احوال و اقوال مختلف المآل مواقع یثرب و بطحا با نداشتن سرمایه و بضاعت موقوف بر این بود که شخص حکما اراضی مسعوده حجاز را سیر و سیاحت کند بناء علیه موانعی که در اجرای این مقصود پیش‌آمد، این عاجز را از نیل به آرزوی خویش بازداشت.

بالاخره سیاحت آن‌جانب فیض جوانب مقدّر و شواهد خوشخرام مقصود در آئینه تیسّر و امکان جلوه‌گر آمد، و چون به دلائل عقلیه قطعیّه و براهین نقلیه قویّه ثابت و مبرهن بود که اگر این تصوّرات خیریه از قوّه به فعل درآید و لو اینکه جزئی هم باشد اهل ایمان از آن استفاده خواهند کرد، لهذا به استظهار این‌که خطایای واقعه‌ام را مروّتمندان زمان [تصحیح و] اصلاح خواهند کرد، در ایفا و اجرای ما فی الضمیر دوام و ثبات نموده و این خطب عظیم و امر کریم را که فوق قوت و اقتدارم بود به عهده خود گرفت.

و در این عهد ترقّی که در سایه توجّه اعلیحضرت سلطان [عظیم الشّأن] عبد الحمید خان ثانی طریق هدایت قرین حرمین محترمین از بیم و هراس حرامیان عاری بوده و هرگونه امن‌وامان در آن امکنه مبارکه جاری و ساری است، لازم دید که آن اثر جمیل سابق الذکر را که باعث دعای خیر است جمع و ترتیب کرده، کتب آتی الذکر را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸

مأخذ اتخاذ نموده از ادبیّات عثمانیه و مخصوصا از رساله‌ای که شامل تدقیقات دکتر رائف افندی است مباحث مناسب و مهم را نقل و درج نموده به عون و عنایت هادی سبل، توکّل و به نصرت روحانیه سلطان رسل، توسّل جسته از ابتدای خلقت بیت اللّه به تحریر وقایع شروع نموده و مفصلات اقوالی را که در حق مواقع متبرکه تفتیش و تحقیق شده و در کتبی که آنها را مأخذ گرفته‌ام مطالعه و یا آنکه به رأی العین دیده‌ام تا این عصر علی وتیرهٔ الاجمال نگاشته و به امید اینکه کسانی را که فریضه حج شریف را ایفا نموده‌اند

وسيله تكرّر شده، و از موحّدين اخلاص قرين آنانى را هم كه حسرتكش وصال كعبهٔ اللّه المتعال هستند ترغيب و تهييج نمايد، اين وجيزه ناچيز را به سه جزء تقسيم و به مرآة الحرمين توسيم نموده، در نهايت سادگى و سلاست كه مطالعه‌كنندگان را مفيد افتد جميع اشكال بعض مواقع و مآثر و نقشه‌هاى مسطّحه حرمين محترمين را ثبت و ضبط نموده به حضور عدالت نشور اعليحضرت سلطان عظيم الشأن تقديم كرد.

اگرچه اعتماد ندارم كه در مقابل مؤلّفات عديده عثمانيه [كه حيرت‌بخش عقول هستند] اين اثر محقّر من قبول و پذيرفته‌گشته و مطالعه ثانوى را ارزش و شايستگى داشته باشد؛ ليكن چون در عصر آن‌چنان پادشاه فاروق شعار مقصود عمده‌ام خدمت ابناى وطن است، لهذا اگر شايسته آن دانند كه از لحاظ انور مبارك گذرد اين لطف بى‌عديل محض آن است كه اين بنده را شرمنده و محجوب نفرمايند. و از مطالعه‌كنندگان اين اثر عجزگستر متمنى آنم كه سهو و خطاياى اين وجيزه كم‌بها را به نظر اغماض ديده؛ و از غلطات واقعه آن اعراض فرمايند. و من اللّه التوفيق.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۹

وجهه اولى

اشاره

پنج صورت را حاوى بوده:

اطّلاعات جغرافى و اوليات احوال مكه معظمه.

صورت وضع و اشكال و هيئت خانه‌هاى آن مقام شريف. مسائل مهمه ايجار بيوت و احوال مجاورت [درجات حرارت و برودت].

سبب اطلاق كعبه به بيت شريف. فضايل جميله كعبه مكرّمه و خواص جليله اطراف و حدود آنجا را مفصلا بيان مى‌نمايد.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۱

عرض مخصوص

اشاره

كتبى كه براى تحرير مرآة الحرمين مأخذ شده است از اين قرار است[۶]:

قسطلانى على النجارى. شروح شفاء. روح البيان. تفسير كبير. تفسير كشّاف. تفسير لأبى السعود.

قاضى على الشهاب. تفسير خازن. تفسير نسفى. تفسير ابن كثير. تفسير ابن عادل. فتاواى قاضى خان.

منظومه ابن وهبان. روح التوشيح. صحيح مسلم. طحطاوى. درجات مرقاة الصعود. تاريخ امام ازرقى.

تاريخ امام فاكهى. خلاصهٔ الوفاء باخبار مدينه المصطفاء. مسلك المنقسط على منسك المتوسط. وفاء الوفاء. تاريخ نفيس خميس.

انس جليل. تاريخ ابن هشام. مسامرات شيخ محى الدين. خبر البشر بخير البشر. خطبات احمديه. نخبهٔ الدّهر فى عجايب البرّ و البحر.

عقد الثمين فى فضايل البلد الامين. بدايع الزهور فى وقايع الدهور. تدقيقات دكتر رايف افندى. تحقيقات دكتر رايف افندى. روضهٔ الصفاى محمد خاوند شاه. فتوح الحرمين. تواريخ تركيه. فضائل بيت اللّه. ذراع كعبه مشرفه. ذراع مدينه منوّره.

ضبطنامه سهيلى افندى. تاريخ نوح افندى. سراج الملوك. احكام سلطانيه. فذلكه كاتب چلبى. كتاب النسب. تاريخ رضوان پاشا.

سبل الرشاد. شفاء الغرام. خلاصهٔ الكلام فى بناء بيت اللّه الحرام. تحفهٔ

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۲

الکرام. الزهر القاسم. اوائل. المناهل العذبه فی اصلاح ماوهی من الکعبه. کتاب المعارف. استقصاء البیان فی مسئلهٔ الشاذروان. تحفهٔ المرضیهٔ فی اخبار القدسیّهٔ. نور العین فی مشهد الحسین. قرهٔ العین فی اخذ ثار الحسین. کتاب حکم اسکندری.

مباحث مندرجه مرآهٔ عبارت از اجمالاتی است که از کتب مذکوره فوق اخذ و التقاط شده، و آن خلاصه‌ها مبیّن آن است که:

ابنیّه مقدسه حرمین محترمین تا این عصر چندین دفعه تعمیر و تجدید شده و به همت کدامین اشخاص و به کدام وضع و صورت توسیع و تعمیر شده است.

هیئت قدیمه آنها در چه شکل و طرز بود.

بعدها به چه وضع و صورت گذاشته شد.

مواقع مسعوده که زیارتگاه هستند در کدام یک از نقاط خطه وسیعه حجاز مغفرت طراز واقع شده‌اند.

احوال ژوغرافی محال مسجد الحرام و روضه مطهره سید الانام.

آثار عتیقه و محصولات بلدیه آنها.

احوال مجاورت مکّه و ایجار بیوت در بکّه، و اینکه مسائل مهمه تقسیم کوه مبارکه [کعبه] عبارت از چه چیز است.

ملاعینی که بیت الله را هدم و تخریب کردند کدامها بودند، این جرئت آنان را چه حرکتی [منتج و] باعث شد.

ملاحده بی‌انصاف و سفهای اسلاف که به هریک از این دو موقع محترم جسارت به حقارت نمودند عواقب حال آنان به کجا رسید.

ارسال صره همایون در کدام تاریخ و در عصر کدام پادشاه مقرر شد.

مقدار صره همایون در اعصار سابقه چه بوده است، حال به چه ترتیب و به چه مقدار تنخواه فرستاده می‌شود.

محمل شریف عبارت از چیست، در عصر کی و یا به چه سبب ایجاد و اختراع شده است.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳

کعبه مکرمه چند سال خانه تماثیل و اصنام بوده [است].

و الحاصل در اقطار حجازیه چه وقوعات و انقلابات روی داده است، آنهایی را که عائد به مکه بودند جداگانه و متفرعات مدینه منوره را نیز مجلّد دیگر ساخته و برای تکمیل و تتمیم آنها یک جلد تاریخ جزیرهٔ العرب نیز نگاشته شد.

اگرچه مرآت تاریخ تأسیس بیت الله را به‌طوری که مایه اطمینان و اعتماد هرکس بشود نمی‌تواند تعیین و ارائه کند؛ و لیکن حقایق احوالی را که متسلسلا از حضرت فخر رسل رسیده است و وقوعاتی را که به تاریخ ثابت و محقق گشته و انقلاباتی را که تا این عصر واقع شده است عریض و عمیق بیان و تدقیق نموده و هر وقعه را به‌طوری که باید تعریف و تنمیق می‌نماید.

تماثیلی که مرآهٔ در نظر مطالعه‌کنندگان به جلوه خواهد درآورد عبارت از صور و متفرعات آنها است که در فوق عرض و بیان شد.

و اینکه مندرجات این کتاب به ترتیب اعصار ملوک و ادوار سلاطین جمع و تلفیق نشده به برخی از صور و وجهه‌ها تقسیم و تفریق شده است برای آن است که تعیین نماید که از ابتدای طرح و تأسیس کعبهٔ الله الحرام و مسجد شریف رسول علّام در اماکن مبارکه که در قطر حجاز هستند چه انقلابات روی داده و آن مواقع مسعوده چقدر صدمات و وقوعات گذرانده است.

بدیهی است کسانی که لفظ مرآهٔ را می‌شنوند آن‌چنان گمان و اعتقاد کنند که در صحایف و سطور مرآهٔ الحرمین به دلالت لفظ مذکور عکس صورت خویش را خواهند دید، و لیکن اگر معنی و مقصود از کلمه مرآهٔ را که به معنی دورنما است به خاطر خود بیاورند قائل و معتقد آن خواهند شد مرآهٔ الحرمین برای احوال عمومیّه قطعه مسعوده حجاز یک تاریخ کثیر المنافع عمومی است.

خلاصه

برادران دینی خود را عرض و اظهار نموده بودیم که تألیف مرآهٔ مکه برای این است که فضایل بیت اللّه و اشکال و اقوال مواقع

واقعه در اطراف آنجا و مآثری را که در جوار

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴

آن واقع است شرح و بیان نماییم.

اگرچه این مقصود در صور وجوه آتیه حاصل می‌شود، یعنی اگرچه هر موقع مقدّسی را در مقام و موقع خود تفصیل و بیان خواهیم نمود؛ ولی محض اینکه به مقاصد مذکوره خویش بغتهً و آنا نائل شویم ترتیب یک خلاصه مجمله لازم دیده شد.

چنانکه به ظاهر کعبه بیت الله گفته می‌شود، که دیوارهای بیت شریف از زمین مطاف بیست و هفت ذرع حلب و یک انگشت ارتفاع و دو ذرع عرض داشته به یک گوشه آن رکن حجر الاسود و به دیگری رکن یمانی و به آن دیگری رکن شامی و به گوشه چهارم رکن عراقی گفته می‌شود.

از رکن حجر الاسود تا رکن عراقی سی و دو؛ و از رکن یمانی تا رکن شامی سی و یک ذرع طول؛ و از رکن یمانی تا رکن حجر الاسود بیست؛ و از رکن عراقی تا رکن شامی بیست و دو ذرع عرض دارد.

در هریک از دیوارهای شرقی و غربی کعبهٔ الله یک در بوده، امروز باب غربی مسدود و باب شرقی مفتوح است. باب شرقی شش ذرع و چهار انگشت طول و سه ذرع و هیجده انگشت عرض داشته، و لنگه‌های آن از چوب ساج به‌هم دیگر میخ و متّصل شده است. بیرون باب شریف از سطح زمین چهار ذرع و هشت انگشت مرتفع و سه ذرع و هیجده انگشت وسعت دارد.

بیت شریف به اسم‌های ملتزم، مستجار، حجر الاسود، داخل کعبهٔ الله، حجر اسمعیل، حفره معجن، شادروان، ستاره کعبه، مطاف شریف، مقام شریف، مقامات اربعه، قبهٔ الفراشین، قبهٔ السّقایا بعض مآثر شریفه معروفه نیز دارد که هریک از اینها چون از مواقع مبروکه هستند الآن زیارت کرده می‌شوند.

ملتزم

به میان موضعی که حجر الاسود گذاشته شده و باب شریف شرقی ملتزم گفته می‌شود، و وجه تسمیه آن این است که حجّاج بعد از طواف کعبه در آن موقع مبارک التزام

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵

ادعیه خیریه می‌نمایند. چون حضرت فجر صادق علیه سلام اللّه الملک الخالق مستجاب شدن دعا را در این موقع محترم خبر داده‌اند، بناء علیه کافّه حجاج پس از طواف در این موقع مبارک ایستاده دعا می‌کنند؛ و دستهای خود را به دیوار کعبه مالیده و به تضرع و زاری از حقّ جلّ و علا استمداد نمایند.

مستجار

در میان رکن شامی و عراقی در مقابل ملتزم شریف واقع بوده، اسم محلّ باب غربی مسدود است. زمانی که قبیله قریش بیت اللّه را تجدید می‌کردند این باب شریف را به سنگ بند و بست کرده‌اند؛ اگرچه پس از آن عبد اللّه بن زبیر مفتوح ساخت؛ ولی حجّاج ظالم ثانیا مسدود کرد، از آن‌وقت به حالت خود باقی است. اگرچه عرض مستجار چهار ذرع و پنج انگشت است ولی عرض باب مسدود سه ذرع و دو ربع و طولش از پنج ذرع کمی زیادتر است. وجه تسمیه مستجار: مستجار من الذنوب است یعنی حجاج کرام سینه‌های خود را به این موقع چسبانیده و از خدای متعال طلب مغفرت می‌کنند.

حجر الاسود

سنگ سیاهی را گویند که برای اینکه نشانه مبدء طواف باشد به گوشه در کعبه معظمه که محاذی مقام حنبلی است گذاشته شده است. محلّی که حجر الاسود گذاشته شده است از زمین مطاف سه ذرع و چهار انگشت و کمی زیادتر بلند است. و فائده اینکه حجر الاسود به این نقطه گذاشته شده است برای این است که حجر شریف از زمین نمایان باشد. چون حجر الاسود را ملائکه مقرّبین استلام نموده و لبهای عموم انبیا به آن سنگ سائیده شده است لهذا کسانی که حجر شریف مذکور را بوس یا استلام می‌کنند باید به کمال خضوع و خشوع حرکت کرده و اعتنا و دقّت کنند کسانی را که مزاحم آنها می‌شوند آزرده و رنجیده خاطر نسازند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶

داخل کعبهٔ اللّه

محلّ اقدس مبارکی را گویند که در اندرون دیوارهای بیت اللّه واقع است. اگرچه روی این دیوارها از مرمرهای مجلّا ساخته شده است؛ ولی چون این مرمرها از پوشیده‌های ملمّع و مطلّا تزئین شده است به هیچ‌وجه مرمرهای مذکور دیده نمی‌شود.

هر وقت جلوس سلطان واقع شود این پوشیده‌ها عوض کرده می‌شود. اگرچه مقصود از این آن است که آن موقع محترم را به زر و زیور ظاهری تزئین و توقیر کنند؛ ولی چون تزئین کعبه مکرّمه به تجمّلات ظاهری در نزد علمای اسلام مجاز نشده است، لهذا علمای سلف فتوای تزئین فوق العاده داخل بیت اللّه را جسارت ننموده و حتّی اکثر اشخاص هدایای بسیار از طلا و نقره فرستاده و علمای حرمین قبول نکرده‌اند. واقعا فضایل ذاتیه آن بقعه مقدّسه از این‌گونه تزئینات مستغنی است.

از آنجا که نظر کردن به تجمّلات ظاهره در نزد اهل حال محال است، کسانی که عقلی و ادراکی در سر دارند به احترامی که کعبه معظمه من جانب اللّه دارد اعتنا و دقّت می‌نمایند. اگر تزئین کعبه مکرّمه به زر و زیور شرعا مجاز می‌شد البته تاکنون دیوارها و زمین مسجد الحرام از طلا- و نقره ساخته شده بود. چون زینت موجوده بدعت محض است در هر حال مکروه است برای اینکه در حریم کعبهٔ اللّه نشانه عزّت دنیوی دیده نشود ای کاش به زینت حالیّه نیز مساعدت فرموده نمی‌شد.

آیا مؤمنین آرزو می‌کنند که کعبهٔ اللّه به چیزی تزئین شود که مبغوض حقّ است؟

چیزی که لایق مؤمنین است آن است که به اوامر الهیّه تبعیّت و از نواهی او اجتناب کنند.

مادام که خدای متعال توقیر و تعظیم بیت اللّه را امر و اراده فرموده است باید به سنگ و خاک کعبه شریفه حرمت و به جبران آن رعایت کند. اینکه کعبه مکرّمه قبله‌گاه عالمیان و سجده‌گاه جهانیان است، از حیثیت بزرگواری و شرف کعبهٔ اللّه را کافی است.

جذعه

در طرف غربی داخل بیت شریف (جذعه) سفیدی که به رنگ سیاه ملوّن است

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۷

موجود بوده این جذعه دوازده ذرع طول و عرض داشته و در طرف اعلای او به وسعت سه انگشت کمری هم هست. روایت می‌کنند که لحیه مبارک حضرت فخر رسل به این جذعه ساییده شده است.

حجر اسمعیل

دیگر اسم حطیم کریم است که در طرف شمال کعبه معظّمه با یک دیواری که در شکل نصف دائره است ممتاز بوده، داخل آن به سنگ‌های مرمر مفروش است. شش و هفت ذرع محلی که از دیوار حطیم شریف تا دیوار کعبه امتداد داشته و هفده ذرع و هشت

انگشت است از داخل کعبه معظّمه بوده، و باقی آن از محلّی است که مخصوص بزهای اسمعیل بوده است که بعدها به حجر ادخال نموده‌اند. حدّ حطیم از رکن عراقی تا رکن شامی بوده، میان این دو گوشه بیست ذرع است.

میزاب کعبه

اسم میزابی است که در میان دو گوشه سالف الذکر واقع است، یعنی میان دیوار عقب حجر اسمعیل و ملصق به سقف کعبه است. حطیم کریم را دو در هست یکی در طرف رکن شامی و دیگری در طرف رکن عراقی است. ارتفاع دیوار حطیم شریف سه ذرع و مساحه دوری داخلی او سی و هشت ذرع است.

حفره معجن

اینجا را مقام جبرئیل نیز گفته می‌شود که در طرف گوشه دیوار شرقی کعبه معظّمه که رکن عراقی گفته می‌شود واقع و عبارت از گودالی است که از کعبه سه انگشت و در طرف مقام ابراهیم است. حفره معجن هشت وجب و هشت انگشت طول و پنج ذرع عرض و چهار انگشت عمق دارد.

حضرت ابراهیم گلی را که به کعبه صرف کرده است در این حفره تدارک نموده، و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۸

روایت است که حضرت خاتم انبیا هنگامی که نماز فرض شده است به اشاره جبرئیل امین در این موقع مقدّس پنج وقت نماز گزارده است.

شادروان

در لسان شریعت به برآمدگی‌هائی که متّصل به بنای دیوارهای کعبه است شادروان گفته می‌شود، چون در این برآمدگیها حلقه‌های زیاد موجود است ستاره شریفه کعبهٔ اللّه را به این حلقه‌ها ربط می‌کنند.

ستاره شریفه

پرده و پوشی را گویند که به کعبه معظّمه پوشیده شده است، این ستاره شریفه از ابریشم سیاه منسوج بوده و در روی آن به خط خوش کلمات طیّبه و آیات کریمه منقوش است. در وسط آن به نام کمر بیت اللّه شالی موجود است که این شال چهار اطراف کعبه محترمه را مانند کمر احاطه کرده و در روی آن به خط [جلی] بسیار اعلا منسوجا سوره انا فتحنا تماما نوشته شده است.

مطاف شریف

عبارت از محلّی است که حجّاج هنگام طواف مکه مکرّمه آنجا را طواف می‌کنند.

طرف شرقی مطاف سعادت از شبکه مقام شریف الی شادروان کعبه چهل و چهار و طرف شمال آن از دیوار کعبه الی مقام حنفی چهل و هشت و طرف غربی آن تا سنگ فرشی که حدود مطاف را متّصل است شصت و پنج و جهت جنوبی آن از گوشه‌های رکن یمانی و رکن حجر الاسود تا حدود سنگ فرش مطاف شریف چهل و هفت قدم است.

مقام شریف

عبارت از سنگی است که حضرت ابراهیم هنگام بنای کعبه در مقام نشیمن استعمال

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۹

کرده و اسم دیگرش مقـام ابراهیم است، روی مقـام ابراهیم در قطر ثلث ذرع بوده و مربّع است. شـیخ عز الـدّین که از مجاورین سال ۷۵۰ هجری است گفته است که مقام شریف بیست و یک انگشت از زمین مرتفع است.

اثر پاهای مبارک حضرت ابراهیم که در روی مقام شریف مذکور جای گرفته است به نقره گرفته شده و این نقره از محلّی که نشانه قـدمین جناب خلیل است هفت خطّ و نیم از عقب گذرانـده شـده است. مقام شـریف که هیئت آن ذکر شد در داخل یک صـندوق آهنین مشبّک که یک قدم ارتفاع دارد گذاشـته شده و روی صـندوق را لوحه‌های نقره گرفته و بر روی آن یک پرده و پوش بسیار مزیّن و ملمّع کشیده شده است.

در بالای صـندوق مقـام ابراهیم یـک قبّه از تخته سـاخته شـده و داخـل و خارج این قبّه به نقوش گوناگون مزیّن گشـته و در اتّصال جهت شرقی آن یک سقف منقوش نیز علاوه شده است، که حجّاج ذوی المنهاج را واجب است که پس از اتمام طواف در زیر این سقف مبارک دو رکعت نماز طواف ادا کنند.

اگر طواف‌کننـدگان در اینجا برای گزاردن نماز جای پیـدا نکننـد در داخل حطیم نماز می‌گزارند. عرض سـقف مذکور پنج ذرع و هشت انگشت بوده، از مقـام شـریف الی شادروان کعبه بیست ذرع و نیم است. مقام شـریف از طوفان نوح الی زمان الیاس بن مضر مفقود بوده، الیاس بن مضر پیدا کرده در آورد، از آن روز اهل حجاز و مسلمین به توقیر و احترام شروع کردند[۷].

منبر لطیف

در طرف شـمال مقام شـریف و جنوب زمزم واقع بوده، از مقام ابراهیم الی منبر شریف نه و الی زمزم لطیف بیست و یک ذرع است. از مقام ابراهیم تا حجر الاسود بیست و یک و همچنین از چاه زمزم الی حجر شـریف سـی و نه ذرع فاصـله بوده؛ و عمق چاه زمزم از دهنه او شصت و هفت ذرع است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۰

مقامات اربعه

مخصوص ائمه مـذاهب اربعه [است]. در چهـار طرف کعبـهٔ اللّه چهـار مقـام واجب الاـحترام هست، ائمّه هر مـذهب نمازهای اوقات خمسه را با جماعتی که منسوب به خودشان است در این مقامات می‌گزارند.

مقام حنفی

در طرف شـمال بیت اللّه و در مقابل میزاب الرّحمه است، اهالی مدینه منوّره و شام و بیت المقدس و سـکنه بلاد مسـلمین که در این طرف واقع است، این طرف کعبه مکرمه را استقبال می‌کنند.

مقام شافعی

محـاذی وجه لطیف کعبه بوده در جهت شـرقی بیت اللّه و عقب مقـام ابراهیم بوده، این طرف کعبه قبله اهـالی ماوراء النهر و خطا [-ختا] و ختن و اکثر بلاد خراسان است.

مقام حنبلی

در طرف جنوب کعبه که قدری به شرق مایل است واقع بوده و قبله سکنه هندوستان است. مقام حنبلی آن قدر نزدیک است که می‌توان گفت متّصل به ابنیه بئر زمزم است. در این عصر [معارف حصر سلطان،] عثمان پاشا والی حجاز که در تعمیر مآثر جلیله آن حوالی مبارکه مساعی جمیله مصروف دارد آن موقع را عوض کرده و به محاذی ابنیه مقام حنفی آورده، حال فاصله مقام مذکور با ابنیه بئر مذکور بسیار شده است (۱۲۹۷ ه).

مقام مالکی

در جهت غربی کعبه و عقب بیت اللّه است. مسلمانهای حبشستان و ممالک غربیّه در نماز به این جهۀ متوجّهند. مقامات اربعه مذکوره همه در خارج مطاف سعادت اتّصاف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۱

است. برای مؤذّنان محفل جداگانه‌ای نیست، عموم مؤذّنین در محفلی که در فوق مقام حنفی است و در محفل شافعی که در بالای بئر زمزم است ایفای وظیفه خویش می‌نمایند. مؤذنان تا عصر هارون الرشید در سطح مسجد و در زیر تابش آفتاب می‌ایستادند، مشار الیه به عبد اللّه بن محمّد بن عمر که امیر مکّه بود امر نمود که محفلی برای مؤذّنین ساخته و آنان را مستریح نمایند و بعد زمان برای مؤذّنین محافل مذکوره ساخته شده و در آنجاها به ایفای تکالیف خویش مشغول شدند[۸].

قبۀ الفراشین

در اتّصال چاه زمزم بوده و نام دیگرش قبۀ الخزانه است. اجزای شریفه [قرآن] و تسبیحات موقوفه و قنادیل و شمعدانها به این خزانه گذاشته می‌شود و سایر مایحتاج مسجد الحرام نیز در داخل قبه مذکوره محفوظ است.

قبۀ السّقایا

این نیز در اتّصال قبۀ الخزانه بوده، اسم دیگرش سقایۀ الحاج است. سقایۀ الحاج را جناب عباس تأسیس نموده و حجّاج را آب زمزم می‌داده است. اطراف کعبۀ اللّه که توصیف آن کرده شد دائرا ما دار به قبه‌ها محاط بوده نوزده در و هفت منار دارد. طول او از باب السّلام الی باب العمره چهارصد (۴۰۰) و از باب الصّفا تا باب الزیاده ندوه سیصد و شصت (۳۶۰) ذرع است.

مسئله در نزد ائمّه شافعیّه قبله موحّدین عبارت از ابنیه مقدّسه کعبه معظّمه بوده، در نزد حنفیه عرصه فرح‌فزائی است که ابنیه متیمنه مذکوره از آنجا اساس استقرار انداخته و هوائی که از این عرصه تا عنان سماء هویداست.- عنان در نزد ائمّه فقهیّه محلی است که هنگام نظر در آسمان نمایان است-

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۳

صورت اوّل احوال ژوغرافی مکه مکرّمه و اوایل احوال آنجا و هیئت و صورت و وضع ابنیه مبارکه بیت معظّم را تعریف و بیان می‌کند.

اشاره

اراضی عربستان که دولت عثمانی در قطعه آسیا فرمانروای اوست به دو قسم منقسم است: یکی قطعه حجازیه و دیگری قطعه یمانیه است. قطعه جسیمه حجاز که عبارت از یک ربع جزیرۀ العرب است چنانکه در وجهه سیّم جلد مرآۀ جزیره و در صورت دوّم همین

وجهه در مبحث حجاز تعریف و ارائه شده است.

قطعه حجاز در شمال و شمال غربی جزیرهٔ العرب و در سواحل شرقی بحر احمر که از سویش [- سوئز] تا یمن امتداد یافته است واقع شـده است. شرقا بـا بلاد نجـد و صحرای احقـال، غربـا بـا بحر احمر، جنوبا با خطه یمانیه، و شمالا با فرات و بادیه عرب و جبال و وادیهای شام محاط و محدود است. چون این خطه مسعوده حاجز بین تهامه و نجد است، یعنی در میان این دو قطعه واقع است حجاز نامیده می‌شود.

اکثر محال قطعه مبارکه حجاز بیابان و صحرا بوده، چون بطور مطلوب باران نمی‌بارد،

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۴

لهـذا محصولات ارضیه آنجا عبارت از بعض سبزیها و نباتات بی‌فائـده و کم‌بها است که تنها حیوانات قبائل بادیه نشین را کفایت توانـد کرد، مع مـا فیه کوهـایی دارد که شامل آبهـای جـاری و چشـمه سارها بوده و در صـحراها اشـجار مثمره و محصولات نافعه متنوعه نیز دارد.

اگرچه هوای جاهـایی که عبـارت از صـحرا و بیابـان است به واسطه شـدت حرارت در حق اهالی بلاد بارده مضـر است؛ ولی هوای کوهستان و جاهای مرتفع آنجا معتدل بوده، اهالی بلاد بارده می‌توانند در آنجاها زندگی کنند.

اگرچه در موسم زمستان اکثر اوقات باران می‌بارد، ولی غیر از بلده طایف هوای هیچ موقعی تبرّد و تحوّل نمی‌نماید. با اینکه بالطبع لازم است که در اثنـای نزول بـاران هر نوع حبوبـات نشو و نما کنـد، ولی باد سام که در آنجا دائما می‌وزد غیر از نخود و عدس و اشجاری که به آب قلیـل کفـایت دارنـد همه نباتـات و اثمار را سوزانیـده، غیر از جبال و صحراهایی که قابل زراعت است در هیچ موقعی ممکن نیست سبزه و حبوبـات سـائره رسانیـده شود. چون جهت شمال غربی و جنوب نسبت به سـایر جهـات جزیره منبت و حاصل خیز است از این جهت هواهای آنجاها جیّـد [تازه] و اراضـی آنجاها بالطّبع نابت است و قابل زراعت [است]. در کوهستان و درّه‌ها نیز باغهای بسیار و حدایق بی‌شمار ترتیب داده شده است.

در این مواقع [میوه‌های] به، سیب، زردآلو، بید، لیمو، انجیر، ترنج، بادام، تمرهندی، فندق، خرما، گل یاسمین، نرگس، حنا، زنجبیل، شقایق، نیلوفر، گندم، جو، ریشه رنگ قرمز، قهوه، توتون، مازوج، فلفل سیاه، بادمجان و غیره پیدا می‌شود.

شهر شـهیر معظّم مکه مکرّمه- شرفها اللّه تعالی الی یوم القیامه- که گهواره وجود حضرت فخر کائنات- علیه آلاف التحیات- است، در داخل قطعه جزیرهٔ العرب واقع بوده، کرسـی [و پایتخت] بلاد و ممالك حجاز مغفرت طراز است که شـمه‌ای از موقع جغرافی آن اقلیم مسعود مسطور گردید، به واسطه اینکه در نقطه وسط قطعات شام و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۵

یمامه است هردو از آنها سی منزل به مکه معظّمه بعـد و مسافت[۹] دارد. جهت شـمال مکه مکرّمه به جبـال یثرب و بیابانهای شام و مـدینه منوّره و طرف جنوب آن بلـده مشرّفه به کوههـای نجـد و یمن و طرف شـرقی آن به بادیه‌های بحرین و نضـره[۱۰] و نجـد و حجاز و طرف غربی آنجا به بحر احمر محـدود بوده، اگر شـهر اسلامبول را [که پایتخت عثمانی است] مبـدء طول فرض کنیم! بلده مسعوده مکه معظّمه در ۳۰ دقیقه و ۱۵ درجه طول شـرقی و در سـی میل فاصـله بندر جدّه که در ساحل شرقی بحر احمر است واقع شده است. این سی میل فاصله جده و مکه مکرمه شصت و هفت هزار و ششصد و چهل و هفت (۶۷۶۴۷) ذرع است.

نواحی ملحقه مکه معظّمه به دو قسم منقسم بوده: یکی از آنها نجدی و دیگری تهامی است.

نواحی نجدی [عبارت از]: طایف. تماز. قرن. نجران. مرّ الظهران. عکاظ. منجره.

کنه. جرش. سراه [است].

نواحی تهـامی عبـارت از: نعم. عـك. خنکـان. [ویشـی]. وادی نخله. ذات عراق. یلیل است. هریك از این نواحی در یك وادی واقع

شده میاه مشهوره و مزارع کثیره را شامل است.

اهالی آنجا تا چند عصر هشتاد هزار را تجاوز کرده بود، پس از او متدرجا تناقص نموده. و لیکن در عصر حاضر سکنه بلاد ساحلیه که عبارت از جدّه، حلّی، سرسین، همجم، سرجه، ابیات ختین [است] و نفوس اهل بادیه از مقدار نفوس سابقه بیشتر است. حتی دکتر رایف افندی که در مکه مکرّمه و مدینه منوره زیاده از هشت و ده سال مأمور حفظ الصحّه بوده و اوقات خویش را به تحقیق احوال گذرانده است می‌نویسد که:

مقدار اشراف و اهالی و افراد مجاورین موجوده در مکه مکرمه تقریبا هفتاد هزار می‌شود.

چون در مکه معظمه و اطراف و جوانب او مانند سایر بلاد آنا طولی و روم ایلی متوالیا

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۶

باران نمی‌آید و میاه جاریه هم پیدا نمی‌شود؛ لهذا در میان سکنه آن بلده مبارکه عادت بر این جاری شده است که از سایر بلاد جلب ارزاق نمایند. در فصل زمستان به یمن و در موسم تابستان به جانب شام قافله می‌فرستادند، چنانکه در سوره جلیله قریش نیز اشاره شده است. در ایام جاهلیه عرب، قریشی‌ها در حلول موسم شتا به یمن و در دخول ایام صیف به شام می‌رفته‌اند. مفسّرین عظام در تفسیر این سوره کریمه اطّلاعات و ایضاحات زیاد داده‌اند. رفتن قریشی‌ها برای جلب ارزاق بطرف شام و یمن الی عصر سعادت رسالت بوده.

پس از آنکه حجّاج مسلمین به نیت ادای فریضه حجّ [و ایفای لبیک عج و ثج] روی به بیت اللّه نهادند، اهالی مکّهٔ [اللّه] نیز به دلالت و سقایت زمزم شریف و سایر خدمات توسل و تشبث نمودند و بقدر امکان امر معیشت خود را گذراندند، دیگر محتاج آن نشدند که برای تجارت به بلاد دور و دراز بروند.

قسم اعظم اهالی موجوده مکه معظمه از مجاورین حضرموت و یمن و هند و سند و شام و مصر و دیار غرب و بلاد روم و کردستان و ممالک سائره بوده، یعنی غیر از اشراف کرام و سادات ذوی الاحترام و ابنای بنی زبیر و احفاد بنو مخزوم و اولاد بنی شیبه همه از خارج آمده و از سلاله مجاورین اسلام هستند و به این جهت کسانی که ابا عن جد اهل مکه مکرمه هستند خیلی کم مانده است.

ولایت [جلیله] حجاز مانند سایر ولایات دولت علیّه عثمانیه والیگری بزرگ بوده حق آن را دارد که به همه اشراف و اعراب و سایرین حکومت کند. حکومت آنجا از طرف دولت عثمانی به یکی از اشراف فخام داده می‌شود و امور ملکیّه و مالیّه و متفرعات سایره آنها هم به یک وزیری از مشیران عظام مرجوع می‌شود. مقرّ امارت و مرکز حکومت شهر شهیر مکه مفخّمه است.

موقع مسع وده بلده مبارکه مکّه مشرّفه عبارت از یک مقدّس درّه‌ای است که در میان سنگ‌های سیاه و جبال متسلسله بطور طولانی و مقوّس واقع شده است، وادی سعادت مبادی که آن شهر مقدّس را حامل است یک مبدء و دو منتها را شامل بوده؛ مبدء آن

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۷

مقبره معلّی یک، منتهای آن از طرف جدّه شیخ محمود و دیگری از جانب یمن مسجد حمزه است، که آن مواقع متبرّک به این اسامی معروف و زیارتگاه است.

شهر شهیر مکه [مکرّمه] مرکّب از محلّه‌های حارهٔ الباب، شبیکه، جیاد، مسفله، مدّعا، معلی، شعب علی، مولد النبی، کشاشیّه، مسعی، شامیه، جبل ابی قبیس، جبل عمرو و سلیمانیّه بوده، بیوت و منازل این محله‌ها نسبت به انحراف و اعوجاج وادی مذکور طرح و تأسیس شده است و چون منازل و بیوت تا نصف کوههائی که در دو طرف این وادی واقع است رویهم ساخته شده، در این محله‌ها سواره رفتن و یا آنکه به شتر و یا دواب دیگر نقل احمال و اثقال نمودن ممکن نیست. ارزاق و اشیائی که از خارج وارد می‌شود از جاده‌های محلات معلی و شبیکه و مسفله داخل شهر می‌شود.

موقع وادی مذکور که به بیوت و دکاکین مزین است از شمال الی جنوب قرب دو میل یعنی چهل دقیقه و عرض آن نیز از جبل ابی

قبیس واقعه در سمت مشرقی شهر الی جبل جزل واقعه در سمت مغربی بیست دقیقه مسافت بوده و عبارت از دو کوچه است که یکی از دروازه معلّی تا دروازه مغازه و آن دیگری نیز از همان دروازه معلّی الی بازارهای شیخ محمود و سویق امتداد دارد. و طول این کوچه‌ها عبارت از چهار هزار و سیصد و هفتاد و دو (۴۳۷۲) و عرض آنها نیز دو هزار و یکصد و هشتاد و شش (۲۱۸۶) ذرع مکّی است.

اگرچه وسعت و انتظام راههای محلّات مذکوره موافق مطلوب نیست؛ و لیکن بناهای سنگ و آجر آن [ها] به رصانت و متانت فوق الغایه بنا و تأسیس شده است. به کوههای جزل و ابی قبیس، اخشبان نیز گفته می‌شود. تاریخ ازرقی این کوهها را به اسمهای ابی قبیس و جبل احمر تعداد کرده و اسم کوهی را که در روی جبل صفا است جبل ابی قبیس گفته است که جبال مذکوره از یکدیگر منفصل نبوده متّصل به همدیگر است.

نظر به ذکر امام ازرقی اسم کوهی که در مقابل کوه ابی قبیس است قعیقعان بوده و نظر به تحقیق و تدقیق مؤلف معجم البلدان از ذروه کوه قعیقعان تمام ساحه [سعادت مساحه] مسجد الحرام نمایان است. به این تقدیر اصل اسم کوه جزل، قعیقعان بوده، به مناسبت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۸

اینکه قبیله جزل که از اقوام عرب است در ذروه جبل مذکور آمده رکز خیام کرده و مدّتی مکث و آرام نموده‌اند به این جهت سزاوار اطلاق جزل شده است.

بقعه مشرّفه کعبه مفخّمه [که عزت سرای ملك علّام و قبله قبایل اسلام است] در میان شهر مقدّس که هیئت و وضعیّت آن بیان شد واقع و در وسط دائره مسجد الحرام اتّفاق افتاده و موضع لطیف اقدس آن به جبال متّصله سالف البنیان و بعض بیوت و منازل عالیه رصین الارکان محاط و محدود است. بقعه بی‌مثل و عدیل بیت معظم به موجب فرمان الهی که به [افتخار] حضرت خلیل و پسرش اسمعیل- علیهم السلام- شرف صدور یافته است چنانکه در صورت پنجم وجهه دوّم تعریف و بیان خواهد شد، دفعه چهارم و علی قول دفعه اوّل [از طرف آنها] بنا و تأسیس کرده شده. پس از آنکه ابنیه آن به حدّ ختام رسید، جمیع خلق به طواف و زیارت آنجا دعوت کرده شدند.

قبایل عرب که سلاله آنها به اکثریت به حضرت اسمعیل منتهی می‌شود، پس از وقوع وفات اسمعیل و پدر بزرگوارش حضرت خلیل هر سال فریضه حج شریف را ادا کرده و در اجرای فرائض سائره نیز بذل مقدرت و این قبیل امور شرعیه را از واجبات دینیّه شمرده و در طاعات و عباداتی که به ایفای آن مکلّف بودند صرف مساعی جمیله می‌نمودند. این غیرت و حمیّت اعراب تا زمانی که مکه مکرّمه به تصرّف بنو خزاعه درآمد دوام نموده، چنانکه در موقع خود مفصّلا نگاشته خواهد شد.

پس از آنکه عمرو بن عامر خزاعی به اعانه بنو خزاعه، پانصد (۵۰۰) سال قبل از هجرت [نبوی] حکومت مکه معظّمه را از دست اجداد معالی‌نژاد حضرت نبوی انتزاع و ضبط نمود، اقوام عرب را جبرا به پرستش اصنام بازداشت. بناء علیه اهالی مکه مکرّمه و جوار آن همه به پرستیدن اوثان قیام نمودند. سیصد (۳۰۰) سال بعد از ظهور عمرو بن عامر و دویست (۲۰۰) سال قبل از هجرت که قصی بن کلاب جدّ حضرت رسول ظاهر شده و برای اینکه اقوام عرب را به دین حنیف ابراهیم دعوت نماید با بنو خزاعه محاربه کرده و خزاعیان را عموما از مکه مکرّمه اخراج نمود؛ ولی چه سود که به واسطه مرور اعصار و سنین در اعراب اعتقادات فاسده کما ینبغی جایگیر شده عادات باطله

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۹

بت‌پرستی تا زمان سعادت اقتران حضرت رسول استمرار و استقرار داشت.

کسانی که از قریش به شآمت افعال عمرو بن عامر گرفتار شده بودند، در زمانی که ادخال اوثان و اصنام به مسجد الحرام مجاز بود

از حجر و شجر سیصد و شصت و شش (۳۶۶) پارچه صنم مجسم ساخته و در درون کعبه معظّمه گذارده بودند. این اصنام تا وقتی که حضرت رسالت پناه مکه مکرّمه را مفتوح ساخت در داخل آن بقعه مقدّسه جای داشت.

استطراد ادیان جاهلیّه عرب

در دور جاهلیّت عرب: نصرانیّت و یهودیت و مجوسیّت و زندیقیّت و سایر ادیان باطله موجود بوده. قبایل ربیعهٔ بن غسّان با افراد خود و بعضی از جماعت قضاعه در نصرانیت؛ و حمیری‌ها با بنی کنانه و بنی الحرث بن کعب و کنده در یهودیت؛ و بنی تمیم در مجوسیّت [مانده]؛ و قریشی‌ها نیز دین زندیقیت را قبول کرده بودند؛ [زرارهٔ بن عدس و پسرش حاجب بن زراره از گمراهانی هستند که آن وقت مجوسیّت را قبول کرده‌اند]، حتی زراره به الجای مجوسیّت دختر [صلبی] خود را تزویج کرده بالاخره اظهار ندامت و اطلاق نمود. اقرع بن حابس و ابو سعود نیز مجوس بودند، ابو سعود جدّ وکیع بن حسان است.
ابو حنیفه از قبیله قریش از طعامی که حیس [یا قلس] گفته می‌شد خدایی ساخته و مدّت زیادی او را ستایش کردند، عاقبت قحط و غلایی ظاهر شده او را متفرق ساخته و خوردند. حتی شاعری از بنی تمیم به این بیت:
أکلت ربّها حنیفهٔ من جوعقدیم بها و من إعوار
دیگری هم به این بیت:
أکلت حنیفهٔ ربّها زمن التفخّم و الجماعهٔلم یحذروا من ربّهم سوء العواقب و النّیاعهٔ
وقعه مسطوره را ذکر و حکایت نموده‌اند.
اگرچه این وقعه قبل از بعثت حضرت رسول بوده است، و لیکن در آن‌وقت نیز
مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۰
طالبان دین حق موجود بوده‌اند. از آن جمله ارباب بن رئاب بدین عیسی تدیّن نموده و ابن نوفل بن اسد بن عبد العزی یعنی ورقه که پسر نوفل باشد از عبادت اوثان فارغ آمده به طلب دین حق که هنوز بکلّی متغیر نشده بود دین مسیح را قبول نمود. زید بن عمرو بن نفیل که جدّ سعید بن زید، یکی از عشره مبشره است، به طلب دین حق در حالتی که شام را سیاحت می‌کرد شهید شد. امیّهٔ بن ابی الصلت نیز در ابتدای حال خود را طالب دین حق نمود، ولی پس از آن به رسالت حضرت رسالتماب حسد کرده کافر شد. اما اسعد بن ابو کرب الحمیری، این شخص هفتصد (۷۰۰) سال قبل از بعثت جلیله نبویّه مسلمان شده است.
قس بن ساعدهٔ الایادی و ابو قیس صرمهٔ بن ابی انس نیز از مسلمانان [زمان] جاهلیت است. قس بن ساعده از مشاهیر حکمای عرب بوده و عادت داشت که در سوق عکاظ سوار شتر شده و نطق می‌کرد و ابو قیس هم، عصر سعادت را ادراک نموده اظهار شعار اسلامیت کرد. نطق کردن در بالای حیوان ابتدا در قس بن ساعده دیده شده است.
قس بن ساعده که به فصاحت مشهور بود مدّت متمادی زنده مانده و تشریف حضرت ختمی مآب را خیلی قبل از بعثت خبر داده است. وقتی که حضرت فخر کائنات حاضر بود ولی قس بن ساعده از اینکه آن حضرت شرف افزای عالم شهود شده بود خبر نداشت، خطبه‌ای که در سوق عکاظ خواند از طرف بلغای عرب پسندیده شده و این خطبه را بزرگ و کوچک آن عصر تعلیم و حفظ کرده بودند. آن روز قس بن ساعده بر فراز یک شتر قرمز برآمده و خطبه آتیه را خواند [که ترجمه آن بطور آتی مسطور می‌شود]:
ترجمه ای خلق بیایید و گوش کنید بفهمید و عبرت گیرید، هر زنده‌ای می‌میرد و هر میرنده‌ای فانی می‌گردد. هر شونده‌ای می‌شود. باران می‌بارد. گیاهها می‌رویند. اطفال زاییده می‌شوند، جای پدران و مادران [خود] را می‌گیرند، پس از آن همه محو شده و می‌روند، وقوعات بریده نمی‌شود. یکدیگر را ولی و تعاقب می‌کند. گوش دهید دقت نمایید. در

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۱

آسمان خبر هست. در زمین چیزهای عبرت‌انگیز موجود است. روی زمین یک فرش ایوان و روی آسمان یک سقف بلند. ستاره‌ها راه می‌روند. دریاها می‌ایستند. آینده نمی‌ماند. رونده نمی‌آید. آیا از جائی که رفته‌اند خشنود شده می‌مانند. یا اینکه در آنجا رها کرده شده و به خواب می‌روند. سوگند می‌خورم که در نزد خدای دینی هست که محبوب‌تر از دینی است که اکنون در آن هستید و خدای یک پیغمبری دارد که خواهد آمد و آمدن او خیلی نزدیک شد. سایه او بر بالای سر شما آمد چقدر خوش‌بخت است [کسی] که او را ایمان آورده او نیز او را هدایت کند، وای بر بدبختی که او را عصیان و مخالفت نماید. افسوس باد امتهائی را که عمرهای خود را به غفلت گذراندند.

ای جماعت ایاد، کو اباء و اجداد شما؟ کو عاد و ثمود [که] کاشانه‌های مزیّن و خانه‌های از سنگ ساخت؟ کو فرعون و نمرود که دنیا را مغرور شده؟ و به قوم خود گفت:

منم رب اعلای شما، آیا آنها نسبت به شما دولتمندتر و در قوّت و قدرت از شما افزونتر نبودند؟ این زمین آنان را در آسیاب خود سائید و غبار کرد و پراکنده نمود، استخوانهایشان نیز پوسیده و پراکنده شدند، خانه‌های آنان نیز خراب شده بی‌اثر ماند، جا و مکانهای آنان را اکنون سگان متصرفند. حذر کنید و مانند آنها تغافل ننمایید؛ و به راه آنان نروید، هر چیز فانی است و باقی تنها حقّ است که یکی است و شریک و نظیر ندارد، شایسته پرستش همانا اوست، زائیده نشده و نزاییده است. در کسانی که آمده و گذشته‌اند چیزهای عبرت‌انگیز برای ما خیلی است. چشمه‌سار مرگ مدخلها دارد ولی مخرج ندارد، بزرگ و کوچک همه گذشته و می‌رود، رونده دیگر نمی‌آید، جزم نمودم که هرچه به عموم می‌شود به من نیز خواهد شد.

[اگرچه] عادات باطله [عصر] جاهلیه عرب در عصر سعادت نیز مدتی دوام نمود؛ ولی سلطان سریر دین مبین- علیه صلوات اللّه الملک المعین- عقاید باطله و عادات فاسده اعراب را به وحی الهی ابطال نموده؛ و بعض احکام دین حنیف ابراهیم و عقاید حسنه را که با فطرت جلیله اسلامیّه موافقت داشت تشریع و تأیید فرمودند. یکی از احکام شرعیّه که قبول کرده شد حکم جلیل وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ بود. حضرت حق مزیّت و مفخرت اخوّت دینیّه را به حصول اتّحاد ملت تعلیق فرموده و برای فهمانیدن اسرار خفیّه و حقیقیّه اینکه قوّت و شوکت اسلامیّه جمله مومنین را به یک دائره وفاق و اتفاق جلب و دعوت کند در مانند مکه مکرّمه یک خاک مقدّس و در مثل روز فیروز عرفه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۲

اجتماع امّت مرحومه را فرض فرموده، و از این‌رو انوار جمعیّت اسلامیّه را که حامی بزرگ مدنیت است ظاهرا منتشر ساخته است.

از آنجا که در نزد ارباب بصیرت و خبرت نیز مسلّم است که در بین ملل سائره نیز حصول اتّحاد دینی علّت غایی مدنیت است لهذا از تشرّف خودمان به شرف اسلامیّت که در دنیا و آخرت باعث سعادت و سلامت و مورث قوّت و شوکت مدنیت است به نام ملّت عرض سپاسداری و تشکّر می‌نماییم.

اسامی سامی مکّة اللّه

مکه مکرّمه به دلالت کتب مقدسه باهره چهل و پنج اسامی جلیله از قرار مسطور ذیل دارد:

مکّه، بکّه، بلد، قریه، ام القری، بلد الامین، بلده، صلاح، باسه، بساسه، ناسه، نساسه، حاطمه، راسی، کوثی، عرش، عریش، عرش، قادس، قادسیه، سبوحه، حرام، بلد الحرام، مسجد الحرام، معطشه، برّه، رتاج، ام رحم، ام الرّحمه، ام کوثی، امینه، ام الصّفا، مرویّه، ام المشاعر، متحفه، بلدة المرزوقه، تهامه، حجاز، طیّبه، مدینه الرّب، عاقر، فاران.

و هشت عدد القاب جمیله [مانند: مشرّفه، مکرّمه، مفخّمه، مهابه، والده، نادره، جامعه، مبارکه] دارد. به داخل حدود میامن محدودی

که در مقاله چهارم نموده شده مشروع نیست که بدون احرام داخل شوند.

وجوه تسمیه اسامی کعبهٔ اللّه

اشاره

مکّه: نظر به تحقیق علمای لغت [مکّه مکرّمه] تنها اسم [آن] شـهر مقدّس و یا مجموع حرم محترم است، یعنی اراضـی منیفه‌ای اسـت که در داخل مواقیت محدوده باشد و سـبب تسمیه آن وجوه عدیده دارد علی قول مأخوذ از معنی نقض است که جمیع آثام را نقض و فـانی می‌سـازد و علی رأی هلاـک کردن آن اهـل ظلم و جور را. و دیگر برای اینکه آن ارض مقـدس قلیل الماء است اهالی آنجا آب را به دهن خود مکیده و بیرون می‌آورند

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۳

و یا اینکه از معنای مکیدن مأخوذ بوده هر سال مردم را مکیده و بطرف خود جذب می‌کند. و یا آنکه عصیان عصات را حک و دفع می‌نمایـد، و یـا آنکه از لفـظ مکـاکه که در وسـط عظم واقع بوده و لب و مـخ گفته می‌شود مأخوذ است. به مناسـبت اینکه مکـهٔ الله وسط و خلاصه دنیا است. و علی قول ارض مبارکه بیت اله مانند اینکه انسان مغز را از استخوان مکیده و بیرون بیاورد ذنوب و اوزار عصات را محو [و زایل نموده] و اخراج کند.

آن قطعه مقـدّسه قبل از ظهور اسـلام نیز با قدسیّت مشـهور بوده در زمان شوکت رومانیان قـدیم به نام مقربه معروف و مذکور بود. خاک عنبرناک بیت اللّه قبل از خلقت زمین خلق شده و روی زمین از ذیل بقعه مفخمه کعبه معظمه بسط و خلق شده است.

نظم

چون گهر بحر یقین سفته‌انددر صفتِ کعبه چنین گفته‌اند

پیشتر از خلق جهان چون حباببود اساسش متمکّن به آب

سال چو بگذشت هزاران بر این‌منبسط از مایه او شد زمین

بنیه نخستین که بنا کرده شدکعبه بود کز پی او کرده شد[۱۱] گِرد وی از هر طرف اللهیان‌طوف کنان بر صفت ماهیان

مکه بر آن سطح زمین خلق گشت‌بود دگر جمله عدم کوه و دشت

داشت همین مکّه تمکّن در آب‌هیچ اثر نه ز جهان خراب

آنکه زمین یافت از او انبساط‌منزل عشرت شده بزم نشاط

فرش زمین چونکه شد انداخته‌کار فلک گشت از آن ساخته[۱۲]

نظر به روایت ابن عبّاس عرش برین قبل از خلقت آسـمان و زمین در روی دریای بزرگی قرار گرفته بود که به اسم صاد مسمّی بود، هنگامی که به بالا مرتفع شد آن دریای

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۴

اعظم تموّج نموده و از کفی که از آن تموّج حاصل شـد، خاک تابناک کعبه و از بخار آن آسـمان خلق شد. دو سال بعد از آن هم روی زمین از زیر خاک عطرناک کعبـهٔ [الله] کشـیده شـده و [به] قـدری که مامور بود وسعت پیدا کرد. آن‌وقت محلّ [لطیف] بیت اعظم تپه بلندی از خاک قرمز بوده و ملائکه کرام آنجا را زیارت می‌کردند. توبه حضرت آدم بعد از زیارت آن خاک مکرّم مقبول آمد، برای دفع خوف و خشیت جدایی او در بالای آن محلّ مرتفع بیت معمور موضوع شد.

بکّه: در این اسم اختلاف هست بعضی گفته‌اند مکّه و بکّه دو اسمند برای مسمّای واحد. چون حرف باء با حرف میم از حیثیت مخرج دو حرف متقارب هستند علی الاکثر به مقام یکدیگر قائم می‌شوند. و گفته‌اند که مکّه و بکّه دو اسم هستند منسوب به بیت اللّه و حال آنکه در نزد بعضی بکّه تنها اسم بقعه جلیله کعبهٔ اللّه و به یک قول دیگر اسم شهر مقدّس مکه مکرمه است. بنا به قول صحیح اسم مواقع مسعوده که در داخل حدود حرم اللّه و خارج مسجد الحرام هستند مکه و اسم بقعه بیت اللّه و حرم مسجد الحرام بکّه است. بنا به قول ابن عباس چون مکه معظمه جابره‌ای را که بر ضد خود او هستند به تک و اذلال می کند لهذا مقتضی و شایسته اسم بکّه شده است.

بلد: اگرچه لغویّون گفته‌اند که بلد به معنی صدر البلاد است ولی نظر به اشاره‌ای که در قول جلیل لا اقسم بهذا البلد شده است چون کافه بلاد و ممالک از خاک کعبه معظّمه خلق شده است لهذا لفظ بلد مطلقا اسم سامی کعبهٔ اللّه است.

قریه: به مناسبت اجتماع جماعت کثیره است.

امّ القری: به مناسبت این است که عرصه شهر کعبهٔ اللّه اقدم نقاط روی زمین است [به حکم این بیت]:

گشت مکان حرم کبریاکرد خدایش لقب امّ القری

اقدم الارض بودن عرصه مبارکه شهر مذکور محقّق است. اگرچه شبهه نیست که این

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۵

دلیل به تصدیق وجه تسمیه ام القری دلیل کافی است و لیکن بادی اطلاق آن است که مکه معظّمه قبله جمیع امم و برحسب مزیّت اعظم و افخم بلاد روی زمین بوده، بقعه مبارکه کعبهٔ اللّه را حامل و حاوی و روی زمین از خاک مبارک کعبهٔ اللّه مخلوق شده.

نظر به این تعریف لازم می‌آید که امّ القری اسم اراضی مقدسه‌ای باشد که در داخل مواقیت است. جناب عبد اللّه بن عبّاس گفته است که: تسمیه مکه به امّ القری برای آن است که شأنا اعظم و اکرم بلاد بوده و زمین از تحت آن منبسط شده است. ابن عادل در تفسیر خود گفته است که قبل از آنکه حضرت متعال زمین و آسمان را خلقت کند موقع کعبه معظّمه غثاء[۱۳] بود چون شروع به آفرینش مکونات کرد زمین را قبل از آسمان از زیر کعبه خلق و بسط فرمود. جهت تسمیه کعبه به ام القری این است؛ زیرا که اصل است.

مشار الیه [- عبد الله بن عباس] وجه تسمیه را تا یک درجه توضیح نموده است.

بلد، بلد الأمین: از اسامی شریفه کعبهٔ اللّه و مسطور در قرآن کریم بوده، چون سبب تسمیه آنها منوط به علم الهی است لهذا عند العلماء مجهول است.

امّ رحم: بنا به قول امام مجاهد، ام به معنی اصل و رحم [به معنی] رحمت است. وجه تسمیه مکه مشرفه به این اسم آن است که آنجا اصل الرّحمه بوده و کافّه موحّدین آنجا را محبت داشته و دوستی خودشان را از آن بقعه مسعوده دریغ ندارند.

باسه، [بساسه]: وجه تسمیه‌اش آن است که گناهان را پاره‌پاره کرده و هبا می‌نماید.

بساسه نیز گفته می‌شود.

صلاح: وجه اطلاقش آن است که محلّ صلاح و فلاح است.

ناسه، [نساسه]: وجه تسمیه‌اش آن است که چون در وقت جاهلیّه [طوری خشک و] آن قدر قلیل الماء بود که می توان گفت به هیچ‌وجه رطوبت نداشت. و ملاحده‌ای را که در داخل حدود آن مرتکب بغی و شقاء می‌شدند به خارج حدود خود طرد و نفی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۶

می‌نمود، نساسه نیز گفته می‌شود.

حاطمه: به مناسبت این است که ذنوب و اوزار حاجیان و یا ملحدین را حطم و کسر می‌نماید.

رأسی: چون من جهة الشرف شبیه سر انسان است و علی‌رغم العلماء در وسط دنیا واقع و یا آنکه خلقت اوست قبل از بلاد سائره به آسمان. واقعا سر انسان از جمیع اعضای او اشرف و این عضو عجیب الخلقه که سر گفته می‌شود از هر جای وجود انسانی افضل [و اعظم] است. هم‌چنین مکه معظمه اشرف بقاع روی زمین بوده در وسط دنیا خلق شده است و به این جهت سر آدم را مشابهت دارد.

کوثی: به وزن طوبی است در شهر مکه معظّمه در ایام جاهلیّه اسم محله بنی عبد الدّار بوده؛ و وجه تسمیه‌اش این است که بنی عبد الدّار مدّت متمادی حجابت بیت اعظم را توارث می‌کرده است.

عرش، عریش، عرش: از اسماء مترادفه است و باعث اطلاق اینها این است که در اوایل برخی از بیوت مکه مکرّمه از شاخه‌های درخت و نی مانند چار طاق ساخته می‌شد [یعنی مسکونه‌هائی بود که عبارت از بعض کلبه‌ها و چارطاقها بود]. عرش مطلقا به سایبان و عریش کلبه‌ای را گویند که بطرز سایبان ساخته شود. عرش نیز جمع عریش است. عند البعض عرش [اسم] محلّاتی است که در جوانب منتهای مکه معظّمه است و عریش اسم بیوت قدیمه شهر و عرش نیز اسم هر بیت عتیق است.

قادس و قادسیّه: وجه تسمیه‌اش بودن اوست در ارض مقدّس.

سبوحه: اسم درّه‌ای است در قرب جبل الرّحمه که کوه عرفات است، وجه تسمیه‌اش آن است که وقفه عرفات از اعاظم نسک حج است.

حرام: بلد الحرام: مسجد الحرام: از اسامی کعبة اللّه مسطور در قرآن کریم بوده

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۷

[وجه اطلاقش] برای این است که اراضی مقدّسه کعبة الله حرام کرده شده است.

معطشه: بادی اطلاق و تسمیه او آن است که کعبة اللّه در موقع قلیل الماء اتّفاق افتاده است.

برّه: باعث تسمیه‌اش بلد الابرار بودن اوست.

رتاج: به معنی باب عظیم بوده، وجه اطلاقش آن است که باب معلّا القاب کعبة اللّه مدخل بیت اکرم است.

امّ: به معنی اصل است، وجه اطلاقش چون کعبه معظّمه از حیثیت قدر و شأن و شرف اعظم بلاد و قراء سائره است و یا آنکه قبله‌گاه مقاصد جمیع امم است؛ و یا برای این است که موقع انور بیت عزت در [نقطه] وسط کره ارض واقع شده است.

[رحم، امّ الرّحمه: از اسامی مترادفه بوده، وجه تسمیه آنها مذکور شد].

امینه: سبب اطلاقش آن است که مطلع مهر وجود سعادت نمود حضرت نبیّ امین- علیه و اله صلواة اللّه الملک المعین- است.

امّ الصّیفا: برای آن است کسانی که به صدق نیّت و خلوص طویّت ایفای فرایض حجّ می‌کنند گشایش خاطر و صفای بال برای آنها حاصل می‌گردد.

مرویّه: جهتش آن است که عظمت و قدرت و مزیّت او خلفا عن سلف روایت شده است. واقعا حضرت حق در فرقان مبین خود قدر جلیل کعبة اللّه را حکایت فرمودند و کافّه انبیای عظام و رسل کرام ایفای حجّ شریف نموده و بیت عزّت را به وصف جلیل و ثنای جمیل تعریف کرده‌اند.

متحفه: باعث اطلاقش آن است که جیران بیت اللّه من قبل الحق به اتحاف برّ و احسان تلطیف و سرافراز می‌شوند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۸

امّ المشاعر: چون [کعبه معظّمه] اصل مشاعر حجّ و مرکز مواضع مسعوده‌ای است که در آن امکنه ادای نسک حج می‌شود.

بلدة المرزوقه: سبب اطلاقش آن است که حضرت ابراهیم اهل مکّه مکرّمه را به دعای و ارزق اهله من الثّمرات دعا کرده است.

روایت اثنایی که پیغمبر مشار الیه به نهج مسطور دعا کردند، حضرت ایزد پاک به جبرئیل امین وحی و امر نمود که قریه‌ای را از ارض فلسطین که محصول دار باشد برداشته و به جوار کعبة اللّه نقل و وضع نماید. جبرئیل امین از ارض مزبور قریه پر فاکهه‌ای را

قلع نموده پس از آنکه هفت دفعه بیت عزّت را طواف داد در سه منزلی مکّه در محلّی به زمین گـذاشت. قریه منقوله قریه پر لطایف طایف بوده؛ و چون به واسطه جبرئیل بیت اعظم را طواف کرده است به اسم طایف مسمّی شد. انتهی.

اینکه از زمانی که این روایت معیّن نموده است فواکه و اثمار اراضـی مقـدسه کعبـهٔ اللّه تزایـد نموده است. مع هـذا میوه مکه مکرمه فقـط به طـایف منحصـر نبوده از اثر دعـای حضـرت خلیـل از اقطار شـرق و غرب عالم انواع میوه و فواکه به آن نقطه مسعوده توارد نموده و ضـمیمه برکهٔ اللّه می‌شود. شـهر مکه معظّمه به درجه‌ای کثیر المیوه است که کافه فواکهی که مخصوص فصول اربعه اسـت در یک موسم حاصل می‌شود.

حکمت

شخص در هر ساعت شب به مکه داخل شود اشیائی را که بایـد روز به دست آورد بلا تعب پیـدا می‌کنـد. احدی نیست که در مکه مکرّمه گرسنه بیتوته نماید.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۶۹

حکایت عبرت‌آمیز

بطور موثق نقل و حکایت کننـد که یکی از اهالی شام برای ایفای حج به مکه مکرّمه می‌رود و می‌بیند که در آن بلده مقدسّه فواکه و اثمار زیاد بوده [از صبح] تا هنگام غروب قطارهای شتر با بارهای میوه علی الاتّصال آمد و رفت می‌کنند.

مرد شامی از این‌رو متعجّب شـده و تفکّر می‌نمایـد؛ و چون نمی‌تواند این حال را در محکمه وجدان خود محاکمه کند در گوشه‌ای خزیده و خود به خود می‌گوید:

که البتّه این امر جهـتی دارد، در اطراف سـواد اعظم شـام باغچه‌هـا و بوسـتانهای بی‌حـدّ و حصـر هست و این قـدرها محصول ممکن نمی‌شـود؛ بلکه بعـد از وقت ضـحی در کوچه‌هـای شـام حیوانی دیـده نمی‌شود که بـار میوه حمـل نمایـد، از قرار مفهوم باغچه‌هـا و بوستانهای این شهر از باغها و بوستانهای شهر ما به درجات زیادتر است.

حاجی شامی پس از آنکه مدّت زیادی در این باب فکر می‌کند برای اینکه خلاصه خیالات خود را تجربه و امتحان و بساتین بلد اللّه را [که در خیـال خـانه او مرتسم شـده است] سـیر و معـاینه کنـد به خارج شـهر درمی‌آیـد، چون در اطراف بیوت شـهر جز کوههای خشـک و برهنه چیزی نمی‌بینـد تعجّبش متزایـد شـده غرق دریـای حیرت می‌شـود. و به یـک حیرت فوق العـاده از کوهی به کوهی سیـاحت کرده چون غروب می‌شود در محلّی که بوده است نشسـته به خواب می‌رود، وقـتی که بیـدار می‌شود می‌بینـد که فجر طـالع شده و بعض شتربانان حمل احجار می‌نمایند.

مرد شـامی از این حرکت شتربانان که در تاریکی صـبح به کوه آمـده و حمل احجار می‌کردنـد وحشت فوق العاده را دچار آمـده و پس از مدّت کمی به عقب شتربانانی که رجعت می‌کردند افتاده و می‌آید. شتربانان قبل از طلوع آفتاب به شـهر شهیر مکهٔ الله واصل شده و بارهای خود را وضع می‌کنند [و بعد] بارهای خود را به صاحبان دکاکین شـهر قسـمت کرده و قیمت آنها را می‌گیرند. همانا احجاری که به شتران حمل کرده شـده بود هریک‌یک نوع میوه خوشـگواری بوده است. مرد شامی چون دیـد احجاری که شتربانان از کوه گرفتنـد همه آنهـا فواکهی شده‌انـد که بواسـطه نفاستشـان انسان را متحیّر می‌سازد. آیات جلیله یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا[۱۴] و أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ[۱۵] را در خـاطر آورده و یقین نمـود که سـکنه مکه معظمه من عنـد اللّه مرزوق می‌باشند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۰

تهامه: علاقه شدّت حرارات وجه تسمیه است.

حجاز: به مناسبت این است که کعبه معظّمه در داخل قطعه مقدسه مکه و مدینه و طایف و نواحی آن واقع است.

بلده طیّبه: سبب تسمیه‌اش آن است که مسلمین را طیّب و با برکت است.

مدینهٔ الرّب: از اسامی شریفه[۱۶] مسطوره در انجیل و به معنی بیت الحرام است.

عاقر: در مفاد مسجد الحرام بوده و در کتاب اشعیا- علیه السلام- مسطور است.

فاران: از اسماء محرّره در تورات است اگرچه این کلمه به معنی مسجد الحرام است ولی اسم یکی از کوههای مکّه هم هست، لازم است که این کوه یکی از کوههایی باشد که جبال بنی هاشم گفته می‌شود که حضرت فخر کائنات در ذروه این کوه عبادت می‌کردند.

حضرت جبرئیل نخستین ملاقات خود را با حضرت رسول در این کوه کرده و از طرف خدای وحی آورد. این کوهها سه پارچه و هرسه از جبال مبجّله معروفه بوده، به یکی از اینها جبل ابی قبیس و دیگری را جبل قعیقعان و سیّمی را جبل فاران می‌نامند.

موقعی را که به‌طرف شرقی جبل ابی قبیس و مقابل قعیقعان واقع [شده] است شعب بنی هاشم می‌گویند و یک روایت [هم] هست که حضرت فخر رسل در اینجا مهد آرای عالم شهود شده‌اند. زمانی که طایفه یهود، تورات شریف را تغییر دادند در نسخه‌هائی که در میان احبار اختیار شده بود این عبارت مسطور بود: «تجلّی اللّه من سینا و أشرق من ساعیر و استعلن من فاران». مقصود از کلمات تجلّی اشراق ساعیر استعلا معانی ظهور و انکشاف بوده، یعنی تورات شریف به حضرت موسی در سینا و انجیل منیف به جناب عیسی در ساعیر و قرآن کریم به نبّی محترم در کوه فاران نزول اجلال کرد.

سینا اسم کوهی است که به حضرت موسی در آنجا تجلی فرموده شد، و ساعیر اسم گلی که با حضرت مسیح سخن گفت و این هردو پیغمبر در مواقعی که سینا و ساعیر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۱

نامیده می‌شود به نبوّت تبشیر کرده شدند. چون حضرت مسیح در موقع ساعیر در قریه ناصره نام که در ارض خلیل واقع است ساکن بودند، به این جهت پیروان دین او را نصارا گویند.

اگرچه اهل کتاب فاران را معانی عدیده جداگانه می‌دهند ولی به مفاد آیه کریمه «انّ اللّه اسکن هاجر و اسمعیل فاران» که در تورات شریف است شبهه نیست که فاران اسم کوهی است در مکه معظّمه.

عتیق: یک اسم بقعه مسعوده بیت معظم نیز عتیق است. نظر به قول حسن بصری وجه تسمیه این آن است که بیت اعظم اول بنای روی زمین است، برای زیارت بنی بشر.

در نزد امام مجاهد محفوظ بودن اوست از تخریب جبابره. به قول قتاده محروس ماندن اوست از طوفان نوح.

اسباب تلقیب بیت اللّه به القاب جمیله

مشرّفه: اشرف و اجمل بودن شهر شهیر مکه است از سایر بلاد.

واقعا کعبه مفخّمه که گهواره وجود مسعدت نمود حضرت رسالت پناه شده است [مظهر دین مبین] و مطاف [واجب الطواف] طوایف موحّدین است به اشرف و افضل بودن او از ممالک روی زمین دلیل کافی است.

مکرّمه: در کتاب مبین به ذکر جمیل تکریم فرموده شده است و جمیع رسل و انبیا و کافّه اولیا و صلحا به زیارت کعبهٔ اللّه که در داخل بلده مسعوده مذکوره است مأمور شده‌اند [و این سبب تلقیب گردیده است].

مهابه: وجه تلقیبش آن است که ملحدین نمی‌توانند به دخول داخل حدود حرم الله جسارت کنند، یعنی ملحدین و جبابره از مهابت خلقی و طبیعی کعبهٔ اللّه خوف و هراس دارند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۲

والده: به مناسبت این است که زوّار و حجّاج پس از قضای مناسک حجّ مراجعت می‌کنند.

نادره: برای آن است که بلده مقدّسه مکّه در هر زمانی وسعت پیدا کند چنانکه حکایت می‌شود که گاهی مکه مکرّمه مانند بطون نسوان بار برمی‌دارد، مبدء حمل آن ماههای رجب المرجّب یا ربیع الاوّل است.

در ابتدای دو ماه مزبور شروع به اتّساع کرده الی سیزدهم ماه ذیحجه آنا فآنا وسعت پیدا می‌کند که بعد از آن حجّاج فوج به فوج معاودت می‌کنند، فی الواقع در غیر [ایام] مواسم حجّ کسانی که کثرت سکنه شهر مکه معظمه را می‌بینند گمان می‌کنند که حجّاج [ذوی الابتهاج] در داخل مملکت محلّی برای آرام و اقامت پیدا ننموده و در دائره فیوضات باهره حرم مسجد الحرام نیز برای طاعات و عبادات محلّی پیدا نخواهند کرد؛ ولی در حلول موسم آن‌که حاجیان علی التّوالی از بحر و برّ وارد می‌شوند در بیوت محلّات اقامت گزیده در حول بقعه مقدّسه کعبهٔ اللّه فارغ البال دور و طواف نموده و در هر گوشه حرم شریف بدون زحمت و تعب نماز گزارده و عبادت جناب خفی الألطاف می‌کنند؛ و هرقدر عدد زوّار آن بلده نادره تزاید می‌کند حسب الحکمه وسعت پیدا می‌نماید. حجاج هرقدر زیاد بشود هیچ‌کس در مکه مفخّمه بیرون و بی‌منزل نخواهد ماند. مع ما فیه اهل موسم حجّ نیز مانند سکنه و مجاورین زمان خالیه در داخل حرم محترم بیت اللّه در کمال راحت و حضور عبادت می‌نماید.

حقیر جامع الحروف در اواسط شهر شعبان ۱۲۸۹ ه. ق به مکه مشرّفه واصل شدم، چون ازدحام حرم شریف را دیدم معتقد بر این شدم که حجاجی که پس از این خواهند آمد محال است [در حرم شریف] برای خود جا پیدا کنند، زیرا که در اسواق و بازارهای مکه طوری ازدحام و کثرت است که اگر سوزن انداخته شود به زمین نخواهد افتاد و در داخل حرم مسجد الحرام نیز جای آن نبود که شخص واحدی قرار گیرد.

با وجود این در ظرف مدّت کمی یقین حاصل نمودم که ضیق و تنگی مملکت نمی‌تواند حجّاج را از زیارت منع نماید. الی ساعت وقفه عرفه هر روز سه هزار و پنج

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۳

هزار حاجی و زائر آمده در محلّات جای گرفتند و هم در حرم شریف در کمال آسایش محل عبادت پیدا نمودند. سنه مرقومه حجّ اکبر شد به تخمین تقریبی متجاوز از پانصد هزار (۰۰۰ خ ۵۰۰) حاجی آمده بود کافّه اینها بدون زحمت به [طواف]، طاعت و عبادت مشغول [و به جماعت واحده نماز می‌کردند] و در بازارها مستریحا سیر و حرکت می‌کردند.

جامعه: وجه تلقیب و تسمیه‌اش آن است که نقطه مجمع اقسام اقوام مسلمین و انواع قبائل موحّدین است. در روی زمین هرقدر اجناس مختلفه مسلمین هستند دینا مجبور می‌باشند که قطعه مسعوده حجاز [مغفرت طراز] را زیارت کنند و به نیّت ادای فریضه حجّ به آن‌جانب فیض جالب احرام بند عزیمت شوند و اجناس مختلفه اسلامیّه را در یک نقطه واحده مشاهده [و رویت] کنند.

تنبیه بعض اولیاء اللّه که در این جمعیّت واقع می‌شوند کمال قدرت و عظمت ایزد پاک را دیده حال و شأن مخلوقات را تفکّر می‌نمایند و در خیال خود می‌باشند؛ و چون کسانی هم که دنیاپرست هستند بالطّبع در ملاحظه اولاد و عیال و املاک و اموال خواهند بود. لهذا هر مرد عاقل و فطینی که در داخل آن جمعیّت بشود عجایب مخلوقات و غرایب مصنوعات الهیّه را دیده [عبرت و تنبیه گرفته] و از خواب غفلت بیدار می‌شود. انتهی.

مبارکه: وجه تلقیب این لقب ظاهر است.

مفخّمه: به معنی تفخیم است علاقه قدر و مزیّت و عظمت کعبهٔ الله باعث تلقیب است.

اگر چنانچه به اقوال پیران و سالخوردان مکه مکرمه اعتنا و دقّت کنیم و در تواریخ عتیقه صحایفی را که شامل احوال بیت اللّه الحرام است به نظر بیاوریم، خواهیم فهمید که آن بلده مبارکه در زمانهای قدیم به دو سور مجسّم [بزرگ محاط و] محدود [بوده] و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۴

خرابه‌های آثار متباقیه این دو سور تا این نزدیکها موجود بوده است. و [نظر به اطلاعاتی که داده‌اند] این دو سور از جبل عبد اللّه بن عمر که در طرف معلاـ است تا کوهی که در مقابل این جبل واقع است دیوار محکم و متینی داشته و در این دیوار ابواب متعدّده و منفذهای زیاد برای سیل در این کوه موجود بود؛ و لیکن به مرور زمان همه اینها محو و خراب شده است.

در تاریخ [قطب] مکّی نوشته شده است که مکّیان خرابه‌های دیواری را که از آثار عتیقه است دیده و خبر داده‌اند و اگرچه ادّعا کرده‌اند که در نزد سقّا خانه‌ای که سلطان سلیمان خان پادشاه عثمانی که در کنار جدول حسنین ساخته است خرابه یک دیوار عتیق بوده است؛ و لیکن در این عصر از ابنیه عتیق سقّا خانه مذکور چیزی نمانده است، و چون این سقّاخانه فوقانی است و در جهات اربعه آن یک قصر مشبّک بی‌عدیل هست، آنجا برای اعراب خیمه‌نشین که در اطراف آن هستند محلّ سیر و تنزّه شده است.

و باز تواریخ نوشته‌اند که دو سور سالف الذّکر در طرف شبیکه نیز یک دیوار دو دری داشته و کمرهای این دو در تا زمانهای نزدیک باقی بوده و در طرف مسفله هم یک سور دیگر بوده است.

[امام فاسی بطور موثق ثابت کرده است که در میان جبلی که لعلع گفته شده و نزدیک به مسجد شریف رایه است، در میان جبل لعلع و کوهی که در مقابل اوست، سور دیگر بوده؛ و باز گفته است که خرابه‌های این سورها را در بالای جبل مذکور دیدم و فهمیدم که شهر مکّه معظّمه در میان سورهای متعدد و متّصل بهمدیگر بوده است؛ و لیکن نتوانستم تحقیق کنم که بانیان سورها کی‌ها بوده‌اند. و لکن اکنون کافّه اینها مندرس شده و آثار و علائمی از آنها باقی نمانده است.

امام فاکهی موقع لطیفی را که در روز فیروز فتح مکّه رکز علم اسلامیّت فرموده و بعدها در آنجا مسجدی ساخته شد آثار آن را نیز از آثار عتیقه شمرده و در تاریخ خود گفته است که در قرب بئر جبیر مسجدی است که زیارت کرده می‌شود که جوار آن خالی از بیوت و منازل است. و حال آنکه در این عصر حدود خارجیه مقبره معلی نیز در میان

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۵

بیوت و منازل مانده و بعکس آنچه که امام فاکهی گفته است، اکنون اطراف بئر جبیر از بیوت و مساکن عاری و خالی نیست.

اینکه امام فاسی گفته است که خرابه آثار متباقیّه آن را قدیم بنا کرده، مرحوم ابو عزیز قتادة بن ادریس الحسنی از اجداد عظام اشراف کرام مکه است که تا زمان انقراض فروغ خلفای عباسیه که در مصر قاهره حکومت می‌کردند، موجود و مرئی بود.

ابو عزیز قتاده مدّتی در ینبع البحر اجرای حکومت و در دور کلتزکه امیر حرمین شریفین و از سادات بنی فتیه بود تکثیر قوّت نموده در سال ۵۹۷ مکّه مکرّمه را استیلاـ و زمام اداره را از ایادی بنی هاشم نزع و ضبط نموده و صاحب الحجاز گردید که جد پانزدهم مشار الیه امام حسن بن علی بن ابی طالب- علیه السلام- است.

در این زمان سهل است که از آثار خرابه آن سورها که مورخین تعریف کرده‌اند چیزی بماند؛ بلکه از بقیه اساس قدیم ممکن نیست که نشانه‌ای پیدا نمود.

چیزی که اکنون موجود است قلعهٔ الجیاد و قلعهٔ الفلفل و قلعهٔ الهندی بوده و در وادیی که در میان جبل جیاد و جبل عمرو واقع است، توپخانه و سربازخانه دولت عثمانی است که اینها نیز از بناهای جدید است.

قلعه جیاد در بالای کوه جیاد نام و قلعه فلفل نیز در جاده قراره و قلعه هندی هم در تپه جبل هندی که در طرف حمام عمره واقع است، واقع بوده، پس از وقعه مولمه وهابی] برای اینکه بلده مکه معظّمه را از مهاجمات اشقیای عرب نگاهدارد بنا و تأسیس شده است.

هنگـامی که مرحوم حالت پاشا والی حجاز و شـریف حسـین پاشای مرحوم نیز امیر مکّه معظّمه بود قلعه فلفل را برحسب لزوم قطعی وسعت داده و [یک] مریضخانه [عسکری] ساختند، عثمان پاشا هم که اکنون والی حجاز است قلعه هندی را خراب کرده و در محلّ آن به طرز تـازه سـربازخانه محکمی بنـا نمود. و چون مصارف [تأسیس و انشای] این سـربازخانه به غیرت و اعانه اهالی تـدارک [و تسویه] شده است لهذا آنجا را غیرتیّه نام داده‌اند (۱۲۹۷ ه. ق). عثمان پاشا قلعه جیاد را نیز خراب کرده در موقع آن

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۶

سنگری [رصین و محکم] بنا نهاده [است] (۱۳۰۱ ه. ق).

کشیدن بیرق به قلاع حرمین محترمین

از روزی که خـدمت مسـتلزم المفخرت حرمین محترمین سـرنامه عنوان سـلاطین عثمانیه شده است؛ حکومت شـرعیّه و ملکیّه آن دو نقطه به نام سـلطنت عثمانی جاری و از این‌رو جان و مال سـکنه بلـدتین مذکورتین به دستیاری عساکر عثمانیه محافظه [و محارست] می‌شود، با این حال رایت و بیرق عثمانی نه در قلاع و نه در مواقع عسـکریه کشـیده نشده بود[۱۷]، اگرچه [نکشیدن بیرق عثمانی به قلاع حرمین] از مقتضای مراسم حرمت و رعایت بود ولی چون فقـدان علامتی که دلالت بر متبوعیّت مشـروعه کنـد، در مثل حرمین محترمین جایی که بر حسب زمان قبله‌گاه جمله موحّـِدین بود نامناسب دیـده می‌شـد و در آینده نیز محاذیر عدیده را داعی و جالب می‌گردیـد؛ لهـذا در اواسط سـلطنت جنّت مکان سـلطان عبـد العزیز خان قرار دولتی بر این شد که مانند سایر بلاد دولت عثمانی در قلاع مکه مکرمه و مـدینه منوّره و سـربازخانه‌ها بیرق عثمانی کشـیده شود، لهـذا رایات لازمه و ادوات سایره آن تهیّه و تدارک و به آن جانب فیض جالب فرستاده شد.

در مدینه منوّره اصول کشـیده شدن بیرق جاری شده ولی به هر جهتی بود اجرای این رسم در مکه مکرمه به تأخیر افتاده بود. و حال آنکه کونسولهـای انگلیس و فرانسه و روس و پـورتکیز و فلمنـگ برای اینکه مصالـح و امـورات واقعه حجّـِاج و مجـاورین دول غیر مسـلمه هندوسـتان و آسـیای مرکزی و جزایر و زاوه را که از اهالی ممالک اسـلامیّه بوده و در احـد حرمین اختیار مجاورت کرده‌اند رؤیت و تسویه نمایند در جدّه متمکنند به احوال حرمین شروع به کسب وقوف و اطّلاعات نمودند.

برای اینکه اختلاـط مسلمانهائی که در زیر جمـاعت دول سـائره هسـتند بـا اهـالی حرمین محترمین حالا و موقعا وخامت داشت و نیز برای اینکه اکثر اشخاص از اهالی حرمین و

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۷

جماعـات عشـایر و قبایـل متجـاوره در داعیـه ایـن بودنـد که جز امـارت جلیله مرجع [و ملجـائی] دیگری نمی‌شناسـند، و برای اینکه هرکس از کوچـک و بزرگ بدانـد که مکه مکرّمه از اجزای متمّمه و مقـدسه ممالـک عثمـانی است کشـیده شـدن بیرق عثمانی در قلاـع مکـه مکرّمـه از طرف کومانـدانی محلیّه و حـاجی نجیب پاشـای میر لـواء تصـوّر و تصـمیم کرده شـده، و برای اینکه اگر یک انقلابی روی دهد در مقابل آن بی‌تهیّه و تدارک نباشـند اوّلا محمّد جاوید آغانام بیکباشی را که از قدمای صاحب‌منصبان قلاع بود احضار کرده و کشـیدن بیرقها را محرمانه امر نموده و برای رفع و تسکین اغتشاشی که در هنگام کشیدن بیرق ملحوظ و متصوّر بود؛ مشار الیه را به اجرای تدابیر عسکریه مأمور نمودند.

پس از آن بیرقها و کلیه لوازم او را حاضر و آماده ساخته و امر نمودند که به تدابیر حفظ و حراست سعی و مسارعت کنند.

و پس از آنکه کلیه لـوازم این کـار را تهیّه و تـدارک نموده و حـتّی عسـاکر لاـزمه را که برای حفـظ و حراست مقتضـی بود مسلّح ساخت به دائره جلیله امارت عزیمت کرده با امیر سابق شریف عبد المطلب افندی ملاقات کرده و دائر به لزوم کشیدن بیرق مقدمات کـافیه و مقنعه بیان نموده و دلائل قویه اظهار کرد که در این باب بواسـطه تـدابیر عسـکریه هیـچ‌گونه اختلال و انقلابی روی نخواهد

داد، به این وسیله رأی و موافقت امیر مشار الیه را جلب نموده و حتی مقرّر گردید، پس از آنکه بیرقها کشیده شده و توپها خالی گردید، البسه رسمیّه خود را پوشیده به حرم شریف مسجد الحرام عزیمت و به دعای دوام دولت عثمانی مداومت شود؛ و از آنجا به مواقع عسکریّه مراجعت کرده، امر داد که در عموم قلاع در یک آن رایات عثمانی کشیده شود و بیست [و] یک تیر توپ انداخته شده و موزیک مترنّم شود و عساکر عثمانی به ترتیب نظام از توپخانه به حرم مسجد الحرام بروند.

فردای آن روز علی الصّباح در یک آن در عموم قلاع بیرقها کشیده شده و توپها خالی گردید و پاشای مشار الیه البسه رسمیه خود را پوشیده با مقداری از عساکر عثمانی به خانه شریف عبد المطلب عزیمت و در مرافقت او با جمعیّت کثیر به حرم شریف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۸

مسجد الحرام معاودت کرده و پس از آنکه نطق بلیغی از جانب امارت در حضور اشراف و سادات مکه معظّمه و جمّ غفیری از اهالی خوانده شد، از طرف قضاة اربعه کرام و سایر علمای اعلام و مخصوصا از جانب عمر شیبی افندی که حجاب بیت رب الارباب بود ادعیه لازمه خوانده شده مراجعت کردند (۱۲۹۶ ه. ق).

از سوء تأثیراتی که در خصوص کشیدن بیرق سالهای سال خیال می‌شد علاوه بر این که اثری دیده نشد مایه امتنان و افتخار اهالی کرام و مجاورین با احترام گردید. فی الواقع این کیفیّت یک موفّقیّت فوق العاده بوده و در آتی نیز فوائد آن دیده شده و به این خدمت جلیله پاشای مشار الیه از طرف ملّت معظّمه اسلامیّه بالوکاله شکرانیت و سپاسداری می‌نماییم.

با اینکه مکّه مکرّمه از کافّه ممالک و بلاد مقدّس و مسعود است حسب الحکمه موقع هر قسم وقوعات موحشه و مؤلمه می‌گردد. انقلابات و صدماتی که در آنجا روی داده است قابل تعداد و تذکار نیست، برای اثبات مدّعا برخی از آنها در اینجا ثبت و ذکر می‌شود.

استیلای طایفه قرامطه مکّه معظّمه را

هنگامی که آن طایفه باغیه آغاز شرارت کردند این بلده معظّمه را نیز به شر و شور انداختند و حتی طایفه ابن ذکرویه که اطراف شام را استیلا کرده بود قافله‌ای از قوافل حجّاج را که به مدینه منوّره عازم بودند حمله نموده فرد متنفّسی از آنها باقی نگذاشت (سنه ۲۸۹ ه. ق).

روایت می‌کنند عدد حجّاجی که در این قافله مقتول شدند متجاوز از بیست هزار (۰۰۰ خ ۲۰) نفر بودند. فرقه ملعونه که منسوب به ابو طاهر قرمطی بوده و به حوالی مبارکه حجازیّه مسلّط شدند بغتهٔ به مکه معظمه و حرم محترم مسجد الحرام هجوم نمودند. زمانی که ابو طاهر به مکه معظمه هجوم کرد، در داخل مسجد الحرام سی هزار (۰۰۰ خ ۳۰) نفر بی گناه را در حالتی که احرام‌پوش عبادت بودند از تیغ غدر و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۷۹

ظلم گذراند و اکثر ابنیه عالیه آن شهر شهیر را خراب کرده و حجر الاسود را نیز قلع نموده و به [مسقط الرأس خود ناحیه] هجر برد (۳۱۷ ه. ق). و مقصودش آن‌که بازار کعبهٔ الله را کساد کند. یعنی طریق فیض رفیق حجّ را به ناحیه هجر صرف و تحویل نماید، حتی در هجر خانه‌ای ساخته و به دار الهجره نامید و حجر الاسود را بیست (۲۰)[۱۸] سال تمام در دار الهجره توقیف کرد.

روزی که ابو طاهر در دائره مسجد الحرام قتل عام می‌کرد به دست شکسته [و نامبارک] خود باب رحمت مآب کعبهٔ اللّه و لوایح مزیّنه او را قلع و ستاره شریفه را از خزانه بیت لطیف با هدایای گرانبهای بسیار اخذ و قمع نموده به عساکر خود تقسیم کرد.

اگرچه خواست ناودان طلا را نیز پایین آورد ولی قرمطیانی که به امر او به سطح منیف بالا رفته بودند به زمین افتاده و هلاک شدند و تنها به این مقصود شآمت آلود خود نائل نگردید.

آن خائن بی‌دین که حجر الاسود را گرفته و به ناحیه هجر واصل و به زعم خود به ما فی الضمیر خویش نائل گردید، کیفیّت را به عبد اللّه المهتدی که از ملوك فاطمیّه بود عرض و اشعار نموده اظهار کرد که بعدا در تصوّر آن است که خطبه را به نام مشار الیه بخواند.

عبد اللّه المهتدی جواب داد که خیلی غریب است تو در بلد اللّه الامین به انواع فضاحت و قلع و نقل حجر الاسود جسارت کردی و ستاره حرمت بیت اللّه را که در ازمنه جاهلیّه و اعصار اسلامیه مستمرا معزز و محترم بود هتك و زائل نمودی، با همه اینها در صدد آنی که به نام من هم خطبه بخوانی. از این جواب ابو طاهر رنجیده خاطر شده و از طاعت او نیز بیرون آمد.[۱۹]

این طایفه خبیثه در سنوات ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۶۱ ه. ق قوافل حجّاج عراق را مستأصل کردند. و در سالهای ۳۱۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۸۴ ه. ق طریق فیض رفیق حجّ را قطع کرده در مرور و عبور مردم ضرر و خسارت بسیار به عمل آوردند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۰

استیلای وهابیّه مکّه مشرفّه را

از جمله کسانی که به اهالی حجاز و مخصوصا به ساکنین کرام و مجاورین عظام مکّه مکرّمه اهانت نموده‌اند یکی هم اشقیای وهابی بوده و مظالمی که اینها به اهالی کرام و حجاج ذوی الابتهاج کردند به تعداد و شمار نمی‌آید. سعود نامسعود که سرکرده وهابیان بود دفعات بسیار اهالی مکه و شریف غالب را که مقام امارت داشت تهدید نمود؛ و اگر چه کرارا لشکر فرستاده و اطراف امّ القری را احاطه کرد و لیکن تا سال ۱۲۱۸ ه. ق نتوانست آن شهر محترم را تسخیر کند. عاقبت به واسطه شریف عبد المعین ضبط نمود، زیرا که شریف غالب در سال ۱۲۱۷ ه. ق از تهدید وهابیان به‌طوری که باید خوف کرده برای اینکه والی جدّه و امیر الحاج مصر و شام را دعوت کند به آنها خبر فرستاد که طایفه خوارج در خیال آن هستند که مکه مکرمه را تصرف کنند اگر جزئی معاونت به من نمایید ممکن است که سعود رئیس خوارج را به دست بیاورم.

پس از آنکه مشار الیهما مدتی ساکت شدند عاقبت الامر جواب رد و یأس به مشار الیه فرستادند. شریف غالب هم برادر خود شریف عبد المعین را در مقام امارت قائم مقام خود نصب و تعیین نموده و خانه خود را که در دامنه جبل جیاد [قرار] داشت سوزانده با همه اهل و عیال خود به جده هجرت کرد. و شریف عبد المعین نیز شیخ محمد طاهر، سید محمّد ابو بکر میر غنی، سید محمّد عکاس عبد الحفظ عجمی را که از علماء مکه بودند نزد سعود بن عبد العزیز فرستاده استیمان نمود (۱۲۱۸ ه. ق).

سعود نامحمود التماس [شریف] عبد المعین را قبول [کرده] مبعوثین مشار الیهم و حشرات وهابیّه را که در موقع سیل جمع شده بودند برداشته و به مکه معظّمه عزیمت و قائم مقامی شریف عبد المعین را تصدیق نموده باوجود این حال امر کرد که قباب و قبور را هدم و خراب کنند. چون معتقد وهّابیان این بود که اهالی حرمین به قباب و قبور عبادت و پرستش می‌کنند اگر اینها هدم و خراب کرده شده و دیوارهای آنها برداشته شود، اهالی از دائره شرك و کفر بیرون آمده و به خدای متعال عبودیّت می‌نمایند. حتّی به زغم فاسد امام وهابیان که پسر عبد الوهاب بود کسانی که بعد از سال پانصدم هجرت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۱

وفات کرده‌اند به حالت شرك و الحاد بوده‌اند؛ و باز زعم و گمان می‌کرد که احکام جلیله دین اسلام من قبل الرحمن به آن خائن بی‌دین الهام شده، کسانی که پس از ظهور دیانت فاسده وهابیان وفات کرده‌اند نباید در نزد کسانی دفن شوند که از سال پانصد (۵۰۰) هجرت به این طرف رحلت نموده‌اند و معتقد این بود که ضرر ندارد در نزدیك قبور مشرکین جنازه آنها دفن شود.[۲۰]

سعود برای اینکه شریف غالب را به دست بیاورد و به آن وسیله جدّه را نیز ضمیمه ممالك مغصوبه خود کند به طرف جدّه هم عزیمت نمود؛ و لیکن اهالی جدّه با عساکر دولت عثمانی اتّحاد و همراهی نموده سعود را به [یك] مغلوبیت بسیار بزرگی دچار

کردند. مشار الیه ناچار بقیه السیوف حشرات را با خود برداشته و به مکه معظمه معاودت و در دائره امارت [منزل گزیده] و اجرای حکومت می‌نمود. اگرچه شریف عبد المعین برای اینکه سکنه مکهٔ الله را از مظالم فوق الطاقه وهابیان محافظت کند خواست که در ظاهر با رؤسای اشقیای وهابیان به مدارا و خوشی سلوك نماید؛ ولی از آنجا که اشقیای مشار الیهم به کبر و عناد و ظلم و اعتساف خود می‌افزودند و مشار الیه یقیین نمود که حسن امتزاج با اینها ممکن نخواهد شد؛ لهذا شخصی را به [نزد] برادر خود شریف غالب فرستاد که سعود در دائره امارت؛ و حشرات وهابیه نیز در چادرهایی هستند که در ساحه معلّا مرکوز شده‌اند و خود نیز در قلعه جیّادم، اگر با مقداری از عساکر بیایی ممکن است که سعود را به دست آوریم.

شریف غالب برای اینکه سعود را دستگیر کند با شریف پاشا والی جدّه مقداری از عساکر را برداشته بدون اینکه کسی ملتفت شود وهابیان مکه را حمله نمود و جهات اربعه حشراتی را که از وهابیان در ساحه معلا در چادرها نشسته بودند احاطه کرده محاصره نمود؛ ولی سعود خود را به تقریبی خلاص کرده و فرار نمود؛ و وهابیان محصوره به شرط ترك اسلحه امان طلبیدند. لاجرم اسلحه آنها گرفته شده و رهایی جستند. چون مکه مکرّمه از ایادی اعادی مسترد آمد پس از مدت کمی حصار طایف را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۲

نیز تصرّف کرده و فرقه باغیه عثمان مضایقی هم مجبور به فرار شدند.

حصار طایف نه به سطوت عسکریه شریف غالب بل به واسطه انقیاد و مطاوعت اعراب بنی ثقیف مسترد گردید؛ زیرا وهابیانی که در مکه مکرمه مظهر عفو و امان شده بودند به اماکن خود نرفته و به رأی و تصویب سعود طرق و معابر را قطع می‌نمودند. بناء علیه شریف غالب به قبایل بنی ثقیف که در جوار طایف بودند شخصی را فرستاده و آنان را سپارش کرد که به طایف هجوم کرده و آن طایفه را از حصار بیرون کنند و اموال و اشیاء آنان را در میان قبایل تاراج و قسمت نمایند.

بدویان بنی ثقیف که از مدّت زیادی این قسم تاراج را آرزو می‌کردند با بسیاری از قبایل اعراب اتفاق کرده قریتین سلامه و مثنی را که در قرب طایف است محاصره و غارت کرده، طوایف مضایقی را که به آنها هجوم و دفاع می‌کردند برگردانیده حصار طایف را ضبط و به شریف غالب خبر فرستادند. عثمان مضایقی از مغلوبیّتی که در طایف دچار شد به کوههای یمن فرار کرد؛ ولی در آنجا بعضی حشرات فراهم آورده از طرف حسینیه و عبد الوهاب ابو نفط نیز که از امرای طایفه سعود بود از طرف سعیدیّه و سائره بلدهٔ اللّه را محاصره نموده و مدت سه ماه تمام مکهٔ الله را محصور ساخت.

اگرچه در اثنای محاصره شریف غالب مکرّرا به میدان رزم آمده و با وهابیان محاربت کرد؛ ولی در هردفعه مغلوب شده مراجعت نمود. اهالی را هم قدرت تحمّل بلای محاصره نمانده از فقدان ذخیره به درجه‌ای به ستوه آمده بودند که چیزی نمانده بود همدیگر را بخورند.

در این محاصره قحط و غلا آن قدر شدّت پیدا کرد که یک وقیه نان پنج ریال فروخته می‌شد؛ و قیمت یک صد و چهل (۱۴۰) درهم روغن دو ریال شد. با این همه دیدن روی فروشندگان روغن و نان منوط به طالع و اقبال بود.

در اواسط ایام محاصره سگ و گربه و کبوتر و بعدها بخوردن نباتات و برگ درختان می‌گذراندند، چون اینها نیز تمام شد به شرط اینکه احدی را ظلم و تعدّی نکند سعود را موافقت کردند که داخل بلدهٔ الله شود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۳

اگرچه به ملاحظه اینکه به این مصالحه مجبورا راضی شد شریف غالب معذور بود؛ ولی از اینکه قبل المحاصره بدویان منقاد و عساکر کافی احضار ننموده و موارد مکّه را محافظت نکرد شریف غالب خاطی بود.

حتی اهالی به واسطه سیّد میر غنی[۲۱] و شیخ محمّد عکاس به شریف غالب سفارش کرده و گفتند که مردم استدعا دارند و می‌گویند که اگر رجال قبایل منقاده اطراف را دعوت کرده و ما را مستخلص خواهد ساخت تعجیل فرماید [و] اگر این امر

امکان‌پذیر نیست به مصالحه راضی شود؛ و لیکن اگر مقداری از بدویان را جلب و احضار کند سعی می کنیم که تا موسم حج وهابیان را مقابله نماییم [و] در وقت حج نیز به موافقت قوافل مصر و شام از محاصره وهابیان مستخلص می گردیم.

شریف غالب هم در جواب گفت من خود می‌دانم که چون قبل المحاصره بدویان را احضار ننمودم، اهالی محصور ماندند، اکنون امداد خواستن از خارج، خارج از حیّز امکان است، اگر موافقت به مصالحه کنم شک و شبهه ندارم که نظر نفرت اهالی را به طرف خود متوجه خواهم ساخت. از این طرز جواب مشار الیه معلوم است که به خطای خود مقر و معترف بوده است.

چون شریف غالب خطای خود را معترف بود نمی‌خواست مصالحه کند، باز آن‌دو مبعوث که از طرف اهالی رفته بودند به مشار الیه گفتند که اگر به اثر جد بزرگوار خود اقتدا و تبعیت کرده راضی به مصالحه شوید سنّت سنیّه پیغمبر را عمل فرموده‌اید؛ زیرا که حضرت رسول اکرم، عثمان بن عفّان را برای عقد مصالحه از حدیبیه به مکه مکرمه فرستادند.

شریف غالب این را نیز به سکوت گذرانده مدت مصالحه را به تعویق انداخت و از این‌رو اهالی را از خود متنفّر ساخت. آخر الامر اهالی در درجه فوق الغایه به تنگ آمده و از طرفداران غدّار شریف غالب اعتساف زیاد دیده به حکم ضرورت عثمان مضایقی را عرض دخالت کردند و یک‌یک فرار می‌نمودند، عاقبت به اجبار عبد الرّحمن بن التیامی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۴

که از علمای زنادقه بود به‌طور مزبور به مصالحه موافقت نمود.

اینکه شریف غالب استدعای علمای اهل سنّت را رد کرده و رأی و خیال عبد الرحمن بن التیامی را قبول نمود، برای این بود که هم از تعدّیات سعود برهد و هم اهالی عوام و فرقه عسکری را بر خود دل گرم و رام کند. واقعا از این‌رو به واسطه حمایت عبد الرّحمن بن التیامی از غضب ملحدانه سعود وارسته و مظهر عفو و امان گردید. و در این طرف و آن طرف می گفت که من مصالحه را کرها قبول کردم و الّا در خیال داشتم که الی موسم حجّ مصالحه نکنم و به این مقالات عوام النّاس و فرقه عسکری را بر خود رام نمود.

اینکه به اقتضای این مصالحه سعود بن عبد العزیز داخل شهر مکه مکرّمه شده بیت معظّم را یک کسوه ساده پوشانیده و با اعراب بادیه حجاز کسب الفت و انس کرده و شریف غالب را از موقع نفوذ و اعتبار انداخته در داخل بلدة اللّه تفرد و قوت و شوکت خود را افزوده و مانند فرعون و نمرود، تعنّد و تمرّد نموده و به ابداع برخی از مظالم و تعدّیات شروع نمود.

اما شریف غالب برای اینکه از مرکز سلطنت امداد فرستاده نشده بود آزرده خاطر شده و می گفت که: سبب ضبط وهابیان اقلیم مسعود حجاز را و علّت اینکه اهالی حرمین به قید اسارت این اشقیا گرفتار شدند اهمال وزرای دولت است.

و به خیال اینکه اهالی را از دولت عثمانی متنفّر سازد و هیئت دولت را به حمیّت در آورد به سعود بن عبد العزیز تلقین نمود که ابواب حجّ را به قوافل مصر و شام سد کرده و موارد را بر آنها ببندد.

از اثر این تلقینات متوالیه شریف غالب، سعود غدر و اعتساف خود را از حدّ گذراند.

حتی اکثر اعاظم علمای اهل سنّت من غیر جرم مقتول و چندین نفر از اشراف و اعیان بدون جهت مصلوب و اعدام شدند، کسانی که در اسلامیّت ثبات می‌نمودند تهدید کرده می‌شدند. منادیان در بازارها و منارها ندا می کردند ادخلو فی دین سعود و تظلّو بظلّه الممدود. مردم را بدین باطل محمّد بن عبد الوهاب دعوت می کردند. مکه مکرمه سهل

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۵

است در بیابانها نیز کسی دیده نمی‌شد که مقتدر بشود، دین و مذهب خود را حراست کند.

شریف غالب این حالات را دیده و جزم نمود که دیانت اسلامیّه از خطّه حجاز هجرت خواهد کرد برای اینکه سعود را تهدید کند به مشار الیه گفت که: اگر تو بعد از موسم حجّ در مکّه بمانی در مقابل عساکری که از اسلامبول خواهد آمد مقاومت نکرده به‌هرحال دستگیر و مقتول می‌شوی، برای اینکه این مخاطره را از خود دفع نمایی باید بعد از حجّ از مکّه بیرون روی. این نصایح او

عوض اینکه تخفیف تعدّیات او را کند موجب تزاید کبر و نخوت او گردید.

غریبه در اثنائی که سعود بن عبد العزیز چهار اطراف خود را به شراره ظلم و تعدّیات می‌سوزاند یکی از سادات عظام را خواسته و از او پرسید که آیا حضرت محمّد در قبر خود زنده است؟ و یا اینکه مانند اعتقاد ما مثل سایر مردم مرده است؟ مشار الیه در جواب او گفت. هو حیّ فی قبره. غرض و مقصود ملعون مشار الیه از این سؤال این بود که او را پس از الزام بکشد. و چون گمان می‌کرد که تدارک جوابی که وهابیان را اقناع کند غیرممکن است و در قتل او رأی و موافقت اهالی عوام را حاصل کند دوباره او را گفت که: باید به زنده بودن حضرت رسول در قبر خود دلیل شافی ذکر نمایی که مقبول و مسلّم همه ماها باشد، اگر دلیل مؤدّل و موجّه بیاوری آن دلیل را از برای ردّ و عدم قبول دین حق اعتذار شمرده و ترا خواهم کشت.

مشار الیه در جواب گفت: نمی‌خواهم از خارج دلیل آورده و ترا ساکت کنم، بفرمایید باهم به دار الهجره حضرت رسالتماب برویم و در مواجهه قبر او من عرض سلام کنم اگر جواب سلامم را رد کرده و ترا بالفعل مجبور به تصدیق فرمود، پس حضرت رسول در قبر مبارک خود حیّ معنوی است و زنده بودن ثابت می‌شود و الّا اگر سلامم ردّ نشود من دروغگو خواهم بود، آن وقت هر قسم می‌توانی مرا مجازات کن.

سعود به ناچاری مشار الیه را آزاد ساخت. اگرچه از این جواب مسکت،

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۶

لهیب غضب سعود اشتعال نمود؛ ولی چون اطّلاعات علمیّه کافی نداشت که مخاطب خود را الزام کند در آن مجلس سکوت کرد. پس از چند روزی برای قتل مشار الیه یک نفر وهابی را مأمور و معیّن کرد و به او گفت: باید بای حال او را بکشی و هر ساعتی که ایفای ماموریّت خود نمودی مرا مستحضر سازی. وهابی مشار الیه به اقتضای حکمت نتوانست عزیز مزبور را مضرتی رساند، این کیفیت بین الاهالی شایع شده و به عزیز مزبور خبر دادند. مشار الیه هم فهمید که دیگر در مکه اقامت نتواند کرد بالضّروره اختیار هجرت نمود.

سعود که خبر خروج عزیز را از مکه شنید از عقب او یک نفر جلاد بدوی فرستاد، اگرچه بدوی به خیال اینکه عامل عمل خیری خواهم شد سریعا به مشار الیه رسید؛ ولی دید که عزیز مشار الیه در همان دقیقه به اجل موعود خویش ارتحال کرده است. بدوی شتر متوفّا را به درختی بسته حسب القاعده به تجهیز و تکفین او مسارعت و برای تدارک آب به یکی از درّه‌های نزدیک عزیمت کرد، بعد از پنج و شش دقیقه آمده و تنها شتر را در آن محلّ دید متحیّرا مراجعت نموده و کیفیت را به سعود نقل نمود.

سعود گفت بلی، بلی. من علی طریق الرؤیا دیدم که مشار الیه به ذکر و تسبیح به آسمان بلند شد، حتّی هنگامی که چند ملک منوّر الوجوه جنازه مشار الیه را به ذکر و تسبیح به آسمان می‌بردند می‌گفتند که: این جنازه فلان شخص است به واسطه اینکه به پیغمبر آخر الزّمان حسن اتّباع و اعتقاد داشت جنازه او به آسمان بلند شد.

بدوی چون این را شنید گفت: خیلی غریب است که مرا به قتل این چنین شخص جلیل القدری فرستادی با اینکه الطاف مبذوله الهیّه را در حق او به رأی العین دیده باز اعتقاد خود را درست و تصحیح نمی‌کنی! بدوی اگرچه دشنام و ناسزای بسیار گفت ولی سعود به حرفهای بدوی گوش نداده عثمان مضایقی را والی مکه نصب کرده و خود به‌طرف درعیّه رفت[۲۲].

سعود به شراب ظفر بی‌خود و مست شده مدتی در درعیّه وقت خود را گذراند و چنانکه در جزوه‌های مرآة مدینه ذکر شده پس از آنکه مدینه منوّره را نیز تصرّف نمود برای اینکه حشرات وهابیانی را که می‌خواستند حج کنند و علماء زنادقه را که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۷

می‌توانستند در مسجد الحرام نشر مذهب اباحه کنند به همراه بیاورد، رفتن خود را به مکه مکرّمه به نیت حج اعلان نمود و حشراتی را که بر سر او گرد آمدند برداشته و راه خود گرفت.

علمای زنادقه قبل از سعود عزیمت نموده بودند، این جهّال در وصول مکه رساله‌ای را که پسر عبد الوهاب در مذهب وهابی نوشته بود در حرم مسجد الحرام علنا درس می گفتند و مدّت ده روز مسائل باطله رفض و الحاد را به حوصله رجال قبائل بادیه نشین به تعبیراتی که می‌توانستند جای می‌دادند.

پس از آن سعود بن عبد العزیز وارد شده عمارت شریف غالب را که در طرف معلّا واقع بود مسکن خود قرار داده محض اینکه علامت التفات مخصوصی شود پارچه‌ای از لباسی را که مشلخ گفته می‌شود به شریف غالب الباس نموده، شریف مزبور نیز به سعود عرض بیعت نموده و اظهار آثار محبت نمود. پس از یک روز شریف غالب همراه سعود بن عبد العزیز به مسجد الحرام رفته کعبه معظّمه را طواف قضاهٔ اربعه و خدّام مسجد الحرام را که در نزد قبایل یک نوع حرمت داشتند به هریک، یک مشلخ و بیست و پنج قروش انعام و احسان تقسیم کردند (۲۲ ذیقعده سنه ۱۲۲۲ ه. ق)[۲۳].

در این اثنا قافله شام ورود کرد. سعود، مسعود بن المضایقی نام شخص را نزد قافله شام فرستاده و اعلان کرد که قافله را به مکه مکرّمه راه نخواهد داد. مسعود قافله را در موقع قیب نام که نزدیک مکه است استقبال نموده به آنها گفت که: شما احکام شروط منعقده را مخالفت کردید به موجب حکمی که سعود بن عبد العزیز نزد شما به توسّط صالح بن صالح فرستاد لازم بود که شما همراه خود عسکر نیاورید و حال آنکه عساکر زیاد همراه خود دارید، چون برخلاف اراده سعود حرکت کردید به جهت آن از دخول به مکه ممنوعید.

یوسف پاشای امیر الحاج محض اینکه کیفیّت را به سعود بفهماند و برای ایفای حج اجازت و رخصت حاصل کند، تنها به مکّه رفته و ما وقع را به سعود کما هو بیان نمود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۸

سعود در جواب مشار الیه گفت: یوسف پاشا اگر خوف از خدا مانع نمی‌شد همه شما را به قتل می‌رسانیدم [و عمله صره همایون را نیز به قتل می‌رساندم]، صره همایون را که برای اهالی حرمین و اعراب بادیه‌نشین آورده‌ای باید تسلیم کرده و معاودت نمایی، شما را امسال از حجّ و طواف منع کردم. یوسف پاشای مزبور صره همایون را تسلیم کرده و به ناچاری بازگشت[۲۴].

چون خبر وحشت اثر ممنوعیت خروج حجاج شام به عرفات به گوش اسلامیان رسید اهالی مستغرق دریای آلام شده به گمان اینکه اهالی مکّه نیز از خروج به عرفات ممنوع هستند اهالی زار زار آغاز به گریه و زاری نمودند. فردای آن روز عزیمت اهل مکه به جبل الرّحمه اذن داده شده؛ ولی به واسطه منادیان قدغن و اعلان کرده شد که با محفّه و تخت روان و شعذف نروند، قضاهٔ و سایر اشخاص به مراکب و شتران سوار شده به عرفات عزیمت کردند و در اثنای وقفه به حکم سعود به جای قاضی مکّه، یکی از علمای زنادقه خطبه خوانده و به مکه مراجعت کردند[۲۵].

سعود در معاودت از عرفات خطیب‌زاده محمّد افندی قاضی مکه را عزل و به جای او عبد الرّحمن التیامی را که از علمای زنادقه بود قاضی نصب نمود. محمّد افندی مشار الیه و سعدا بک ملّای مدینه و عطایی افندی نقیب مکّه مکرّمه را احضار و در روی یک قالیچه نشانده عرض بیعت و مصافحه را تکلیف نمود. و چون مشار الیهم موافق اصول دیانت وهّابی لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له گفته و پس از مصافحه و بیعت به جای خود نشستند سعود محظوظ شده و گفت: من شما و حجّاج قافله شام را به صالح بن صالح سپردم، صالح مرد امین و آدم خوب من است، شتر محفّه و شتر بار به سیصد قروش و شتر سواری را برای رفتن شام یک‌صد و پنجاه قروش نرخ دادم عزیمت شما به شام به این نرخ ارزان برای شما نعمت بزرگی است، در ظلّ عطوفت من مستریحا بروید.

حجّاج سائره نیز به این منوال آمد و رفت خواهند کرد، این هم یک نوع عدالت من است در حق شما. به سلطان سلیم خان پادشاه آل عثمان نامه مخصوصی نوشتم و در آن نامه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۸۹

او را ممنوع ساختم که بر بالای قبور قبّه‌ها بنا و انشا نکنند و به ذبح قرایین اصحاب قبور را توسّل ننمایند و آن نامه را به شما خواهم داد که به سلطان معظم الیه بدهید[۲۶].

اگرچه این استیلای وهّابیان سه چهار سال دوام کرد و لیکن در سال ۱۲۲۷ [هجری] محمّد علی پاشای والی مصر به شخصه به جدّه عزیمت کرده و از آنجا به مکه رفته دو فرقه عسکریه که یکی را از جده و دیگری را از مصر فرستاده بود متّحد شده وهابیان را از مکّه اخراج کردند.[۲۷]

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص۸۹

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۱

صورت دوّم شکل و هیئت بیوت و منازل مکه. درجات حرارت و برودت آن شهر مقدّس. فوائد و مضرت نباتاتی که در آنجا حاصل می‌شود. اسباب ظهور ناخوشیهایی که در خاک تابناک حجاز هست بطور تفضیل ذکر و بیان می‌شود.

اشاره

بعضی از خانه‌های مکه مکرّمه از آجر و گل و برخی عبارت از کلبه‌هایی است که از حصیر و نباتاتی می‌سازند که به ضمّ عین عشه گفته می‌شود. پشت بام آنهایی که از آجر و گل ساخته شده است از گچ و خاک مملوّ بوده و پشت بام و اطاق و پلّه‌های بعضی از ساروج بوده و پنجره‌های اکثری از آنها از کپرتیه نام حصیر متعارف پرده کشیده شده است.

استطراد کسانی که از اهالی اوروپ به سیر و سیاحت مکّه مکرّمه موفق شده‌اند نوشته‌اند که پنجره‌های بیوت مکه مکرمه از حصیر خشن و درشت پرده کشیده شده است، این را دست‌آویز کرده و در سیاحتنامه‌های خود لسان غیر مناسبی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۲

استعمال کرده و بی‌سلیقه بودن اهالی مکه مکرّمه را می‌فهمانند؛ و حال آنکه اعتقاد سیّاحین مشار الیهم در این مسئله صواب نبوده و تحقیقات آنان بسیار ناقص و نارساست. چون اکثر بیوت و منازل مکه مکرّمه به حرم شریف کعبهٔ الله ناظر است و سخونت و حرارت آفتاب نیز به درجه فوق الغایه مؤثّر است، دور اندیشان اسلاف محض اینکه اهالی را از تأثیر حرارت خلاص کنند و به حرم شریف صدایی منعکس ننمایند تعلیق حصیری را بر پنجره‌های خود تصویب کرده و از آن قرار معمول می‌دارند.

علاوه بر اینکه این قرار نشانه تعظیم و احترام اهالی است مر مکه مکرمه را، رصانت و متانت بیوت مکه معظّمه را هم جداگانه تفهیم نموده، و باز اهل پرده و عفت بودن نساء را می‌فهمانند که نساء حرمین از دائره محدوده شریعت خارج نمی‌گردند؛ زیرا کپرتیه که در خارج پنجره‌های بیوت مکه دیده می‌شود در مقام پرده حصیر نبوده بلکه یک قفس شمرده می‌شود. در داخل کپرتیه‌ها تخته‌ای هم هست، [که ما آنها را قناد می‌گوییم]. هر وقت که هوا سخونت زیاد پیدا کرد اصحاب بیوت برای اینکه خودشان را از حرارت آفتاب حفظ نمایند آن تخته‌ها را می‌بندند. پرده‌های تخته [مزبور نسبت به جسامت و هیئت ابنیه بوده، چون در مکه قدری به اشکال پیدا می‌شود، پرده‌های تخته] ابنیه بزرگ از درخت ساج مشهور هند ساخته شده و بر روی آنها هم نقش [نفیس] اعلا به کار می‌برند که هر یک از اینها دو هزار و پانصد (۲۵۰۰) قروش قدری پایین‌تر از آنها یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) قروش و ادنای آنها دو و سه لیره و نیم قیمت دارد که اینها هم از درخت چام معمول ساخته می‌شود. به طور مذکور پرده یک پنجره را که این همه اهمیّت و تکلّف می‌دهند از مقتضیات علو طبیعت و فطرت آنها است و زبان درازی سیاحین اوروپ [در این باب] واهی و بی‌اعتبار است. انتهی.

اخطار [چیزی که طاپطار گفته می‌شود از خاکستر و ریگ و کچ مخلوط بهم ساخته شده عبارت از گل منجمد و بسته است تا به یک درجه تقلید مرمر است. انتهی.]

کلبه‌هائی که از حصیر و نباتات ساخته می‌شود هرقدر به اهمیّت هم ساخته شود باز از حرارت آفتاب گرم شده و از رطوبت خالی نمی‌ماند. چون کسانی که در این کلبه‌ها

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۳

ساکن می‌شوند از تهلکه سالم نخواهند بود و اقامت کردن در آن قسم ابنیه عبارت از حرکتی است که موافق احکام قانون حفظ الصحّه باشد، لهذا کسانی که از اهالی بلاد بارده هستند جایز نیست که آنها را اجاره کنند؛ زیرا که به واسطه شدّت حرارت به تبرید وجود محتاج شده و به مواقعی که باد در آنجا هبوب می‌کند رفته و برهنه و سرباز می‌نشینند چایشی پیدا کرده و این معنی تولید امراض و علل عدیده می‌نماید چون حرارت مکه معظمه در روزهای تابستان خارج از قوّه تحمل است اکثر متموّلین اهالی به طائف می‌روند و بعضی از آنها در باغچه‌های معلا ساکن می‌شوند و روزهای زمستان نیز مواقع وادی فاطمه و حسینیه و سایر جاهای منبت و منشرح البال را سیر و تفرّج می‌کنند که ایام شتای قطعه مقدّسه حجاز موسم اوّل بهار قطعات روم ایلی و آناطولی است.

حسینیّه

موقعی [را] که حسینیّه گفته می‌شود عبارت از پنج و شش پارچه باغچه منبت و دلارائی است که در دو ساعتی مکه و در طریق یمن در عقب جبل نور نام واقع است. به تربیت میاه جاریه که در اطراف دارد میوه‌های هندوانه و لیمو و هر قسم سبزه از قبیل یونجه و خرما [در آنجا] به عمل می‌آید.

وادی فاطمه

وادی فاطمه در پنج و شش ساعتی مکه و در جهت مدینه منوّره واقع بوده باغچه‌های محصولدار چند و قرای سعد معدود دارد و به قدر سی عدد میاه جاریه به اسمهای: ماء الجموم، ماء خضره، ماء هنیه، ماء حسینیه، ماء ابو عورده، ماء روضه، ماء حیف، ماء تونذوب، ماء قورفه، ماء بان، ماء مبارک، ماء جدیده، ماء جفح، ماء سعله، ماء سفیق، ماء عزیمه، ماء ابو شعب، ماء مدرار، ماء فیده، ماء سماشه، ماء جدیده، ماء حرامز، ماء بحرین، ماء قریز، ماء حامده، ماء برابر، ماء حدیده، ماء هیمه، ماء سروعه و ماء ربکان دارد که خفیف و گواراترین اینها ماء هنیه و بطیء الهضم و نامقبولترین این میاه ماء

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۴

الجموم است.

در باغچه‌هایی که در اطراف میاه مذکوره ساخته شده است هندوانه و خربزه و سبزیات [- سبزی‌ها] متنوّعه حاصل شده و در بعضی از این میاه که مجاری آنها وسیع است زالوی بسیار دیده شده اهالی قرای متجاوره که صید آنها را اعتیاد کرده‌اند صیدهای خود را به شهر مکه مشرفه آورده و می‌فروشند.

هواهای مواقع مضیق و سویله نیز که در ده ساعتی مکه معظمه واقع و به یکدیگر یک ساعت و نیم مسافت دارند بسیار لطیف و خوش است. در هریک از اینها لیموی شیرین و ترنج و موز و در باغچه‌های جبل کرا و طایف: انگور، انار، به، انجیر، زردآلو، شفتالو، قیسی، بادام، گردو [و] توت سیاه به دست آمده و در پنج و شش منزلی طایف هم میاه جاری و مزارع منبت و درختهای بادام و یاسمین صحرایی و زیتون صحرایی و بید موجود است.

تنبیه در اراضی حجازیّه به اسم «لازیغ» رتیل یک حیوان زهرداری هست که هر کس را نیش زند در ظرف سه چهار ساعت تلف می‌شود. این عنکبوت اگرچه در هر جایی هست؛ ولی در وادی فاطمه زیاد است. عابرین از این نقطه باید خیلی به احتیاط باشند. پاهای این حیوان پشم آلود است، در دهان او چهار عدد نیش سیاه و سخت دو شاخه هست نسبت به قطر وجود او سمّش زیاده و

غالب است، بدویدن آن انسان به اشکال می‌رسد.

معالجه حضرت ایزد همه را محافظت فرماید. اگر حیوان مذکور کسی را نیش زند باید بدون فوت فرصت آن محلّ را به آتش داغ کنند. چون سمّش در منتها درجه مؤثّر و مهلک است اگر این طور نکنند احتمال رهایی نیست. انتهی.

حیوان مذکور روزها را در میان سنگها بوده و شبها را دوست دارد که در روشنائی باشد. شب هرکجا روشنائی باشد هرقدر ازدحام و جمعیّت هم باشد

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۵

بی‌محابا به آنجا هجوم کند. بنابراین کسانی که در اراضی مقدّسه [وارد] می‌شوند در هر نقطه‌ای باشند و بخواهند آتش روشن کنند باید قدری دورتر از آتش بنشینند و مخصوصا در وادی فاطمه باید از روشنایی آتش و قندیل و شمع به کلّی دورتر نشست.

این حیوان به عینه حیوانی است که در وادی فاطمه بوی [لانزیغ] گفته می‌شود و لیکن برحسب حکمت زهر حجازیان آنها زیادتر و مخصوصا در وادی فاطمه کثیر الوجود بوده ساکنین و عابرین از آنجا باید نهایت دقت را داشته باشند.

درجات حرارت

نسبت به مواقع سابقهٔ الذکر که هواهای آنها معتدل است چون شهر شهیر مکه معظمه در گودی واقع شده و در میان جبال مرتفعه متسلسله اتفاق افتاده است، حرارت هوای آنجا شش و هفت ماه متوالیا امتداد پیدا کرده و تأثیر سخونت آنجا چهار ماه ساعت به ساعت شدت پیدا می‌نماید. گرمی آنجا به حکم میزان الحراره رومور در شهر حزیران ۲۹ در تموز ۲۹ و نیم در اگست ۳۰ و در روزهای بسیار گرم اگست ۳۵، ۳۶ درجه بوده.

مدت زیادی در این درجه دوام ننموده تا درجه‌های ۳۲، ۳۳ تنزل کرده، مدتی در این حال باقی می‌ماند.

بعد از شهور مذکوره حرارت هوا روز به روز تنزّل نموده در ایلول ۲۸ در تشرین اول ۲۵ درجه شده و هواها تبرید می‌کند. اهالی مکه در شهور مذکوره روزها در زیر زمینها و شبها در پشت بامها اقامت می‌کنند. چون حرارت این مواقع از درجاتی که میزان الحراره نشان می‌دهد چهار درجه کم است، شبها پشت بامها از اطاقها و روزها اطاقها از بامها خنک‌تر می‌شود.

در اوایل تشرین ثانی حرارت هوا ۲۴ و بعد از پانزدهم ماه مزبور به ۲۲ درجه تنزّل می‌کند، لهذا همه مردم در اطاقها می‌خوابند. میزان الحراره در اوایل کانون اوّل ۲۱ و بعد از بیست و پنجم، ۱۹ درجه می‌شود و نادرا به ۱۷ درجه هم می‌آید. بعد از بیست و پنجم کانون ثانی میزان الحراره صبحها الی ۱۸ درجه تنزّل و لیکن در وقت ظهر یک درجه و نیم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۶

و یا دو درجه بالا می‌رود. اگرچه صبح و عصر تنگ هر موسم حرارت دو درجه تناقص کرده و هوا سرد می‌شود؛ ولی وقت ظهر و عصر نیز باز دو درجه تزاید کرده حرارت هوا نسبت به صبح زیادتر می‌شود.

در صبحهای روزهای شهر شباط حرارت هوا در ۲۰ درجه بوده اوقات ظهر به ۲۲ درجه بالا می‌رود، صبح‌های ماه مارس از بیست و سه کمتر و یک درجه و نیم تفاوت کرده، در نیسان بیست و چهار و نیم و در ماه می نیز بیست و هفت (۲۷) درجه و در عصر و ظهر ماه می به ۲۹ درجه صعود می‌کند. در اراضی حجاز علی الاکثر باد می‌وزد، چون [باد مزبور] قدری گرم است روزهای تابستان در مکه مکرمه آب خنک پیدا نمی‌شود. [و کسانی که قدری راه رفته و عرق می‌کنند، نمی‌توانند وجود خودشان را حفظ نمایند، بالعکس اگر باد نوزد مستریح نمی‌شوند، اگر باد بوزد، هواها کسب برودت کرده و اهالی راحت می‌شوند.]

عرض مخصوص

کثرت حرارت مکه مکرّمه برای آن است که اطراف شهر به جبال متسلسله و مرتفعه محاط و محدود است. سنگهای این کوهها حرارتی را که از آفتاب می‌گیرند به داخل بلده داده و حرارت موجوده را تزاید می‌کند، در فصول تابستان این حرارت تا نصفه‌های شب زایل نمی‌شود. برای کم کردن حرارت شهر و نافع بودن برای چشمها یک منظره سبز و خرّم محتاج الیه است، آن هم در مکه معظمه ممکن است. باید بطرفی که از کوههای مکه که به بلدهٔ اللّه ناظرند درختهای مناسب کاشت و تخمهای درختهای صحرایی که زود به عمل می‌آیند افشاند. و کوهها را به حالت جنگل آورد. اگرچه این جنگل در دو سال به وجود نمی‌آید؛ و لیکن سال اوّل صحراها عموما سبز و خرّم می‌شود. این بیشه تا یک درجه معاونت می‌کند که سنگها گرم نشوند و بعد از هفت و هشت و ده سال آن شهر معظم را بیشه‌ای احاطه می‌کند. مع ما فیه این درختها و تخمها باید از جنس [و نوع] درخت چام که مخصوص قطعه امر یک بوده و هر سال سه چهار متر مرتفع می‌شود باشد که هوا را اصلاح نماید.

دو طرف طریق عمره را نیز درختهای مناسب کاشته شده و تزیین می‌شود و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۷

اگر این راه طوری تسویه و تسطیح شود که عبور با کالسکه ممکن گردد، بدیهی است معتمرین گرام مستریح خواهند بود و آن نقاط یک مسیره خوبی می‌شود.

راه عرفات نیز به نشانیدن درختها قابل اصلاح است و لیکن در مانند ماء زمین محلهای آنجا برای اینکه حرامیان نتوانند تحشّد و اجتماع کنند به شرط اینکه در مواسم حج مقدار کافی محافظ و پولیس گذاشته شود ممکن است درختهای مناسب غرس نموده و از این جهت حجاج ذوی الاحترام مسرور و مفرّح البال گردند.

تنبیه در مواسم تابستان در مکه مکرمه باید در مواقع هوادار اقامت کرد، مواقع خوش هوای مکه مکرمه اطراف قلعه فلفل در محلّه غراره و روی کوه صفا و دامنه‌های کوه ابو قبیس و بعضی امکنه مسعای شریف که به مسجد الحرام متّصل هستند و جهات قشاشیّه است که مرتفع‌ترین محلّات مکّه مکرّمه است.

چون زمین این محلّات از زمین سایر محلّات مکه بلندتر و کوچه‌های آنجاها نسبت به کوچه‌های محلّات سائره وسیع‌تر است، لهذا هیچ‌وقت این مواقع از جریان هوا خالی نیست. چون هوای محلّات معلّا و شبیکه و قشاشیّه هم نسبت به هوای سایر محلّات بهتر است، کسانی هم که در این مواقع آرام و اقامت می‌کنند وجود آنها صحیح و سالم می‌باشد.

مع ما فیه پنجره‌های بیوتی که در این مواقع واقع است باید در مقابل باد شمال باشد. غیر از مواقع مذکوره خانه‌های سایر محلّات روزهای تابستان مانند گلخن حمّام گرم بوده و به واسطه مزخرفاتی که متراکم می‌شود کوچه‌ها متعفّن می‌باشند و از این جهت ناخوشیهای گوناگون عارض و متولّد می‌گردد، کسانی که از متموّلین در این محلّات خانه دارند و با حجّاجی که مخصوصا خانه کرایه کرده‌اند باید ایّام صیف را به‌طور تبدیل هوا به طایف عزیمت کرده و در تقرّب زمان حجّ معاودت و نسک حج را به صحّت وجود ایفا کنند.

در مکّه مکرّمه میوه‌های هولو [- هلو]، قیسی، انجیر، به، زردآلو، گلابی، سیب، تمر هندی، انگور، خرما، بادام، گردو، توت، عنّاب، خربزه، هندوانه، پورتقال، لیمو، نارنج، انار، موز، خیار و غیره موجود بوده و کلیه سبزی آلات از قبیل کرفس و ترب و انکنار و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۸

بامیه و بادمجان و سیب‌زمینی و سیر و باقله و نخود و غیره عمل می‌آید.

استطراد اگرچه در اراضی مقدّسه حجاز هر قسمی از میوه‌جات حاصل می‌شود و لیکن چون در مزاج اشخاصی که از اهالی بلاد بارده بوده و در بلاد حارّه سیاحت می‌کنند اکثر آنها مضرّ است در خصوص اینکه از اکل کدام یک از این میوه‌ها و سبزه‌ها باید احتراز کرد تحریر شرحی را در این مقام لازم دید.

شفتالو: اگرچه طعم لذیذ و ظاهر لطیف دارد ولی چون هضمش مشکل است نباید به افراط تناول کرد.

قیسی: خود لذیذ و رایحه‌اش شوق‌انگیز است مع ما فیه افراط اکل او در اراضی مقدّسه مضرّ و موجب اسهال است.

آلوی زرد: نیز اگر با شکر طبخ نشده استعمال شود داعی اسهال است[۲۸].

انجیر: در طایف حاصل می‌شود اگرچه مانند انجیرهای ممالک روم بزرگ نیست ولی طعم لطیف دارد، کثرت اکل آن در هر حال مضرّ [وجود] است.

به: اگر به کمال برسد رایحه خوب و لذت پیدا می‌کند و چون فعلش انقباض است خوردن خام او مضرّت دارد.

گلابی: مانند گلابیهای روم بزرگ نیست، اگر زیاد خورده شود مورث ضعف معده است.

سیب: سیب بسیار بزرگ این اراضی به قدر شفتالوی معمولی است [چون همیشه خام می‌چینند بی‌خوش است] اگر با شکر طبخ شده و مقدار کافی استعمال شود هضم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۹۹

طعام را ممدّ است.

زردآلو: چون داعی اسهال است اکل آن جایز نیست.

تمرهندی: خشک آن مانند پوست درخت قرمز است که اگر مدّتی در آب گذاشته شود لعل رنگ شده و شربتی بسیار حامض می‌شود و اگر این شربت را قدری شکر داخل کنند تسکین حرارت می‌کند.

انگور: عند الاطبّاء انگور تازه خون را خنک می‌کند اگرچه مضرّت آن از سایر میوه‌جات کم است؛ ولی کثرت اکل آن هم اسهال موجع می‌آورد؛ و انگوری که در مکّه است محصول طایف است پوست او کلفت و بسیار لذیذ است.

خرما: اگرچه بسیار شیرین و لزج است اگر اهالی بلاد بارده زیاد خورده و از روی آن آب بخورند معده را افساد می‌کند، زیاد خوردن آن هم مضر است. در مرآة مدینه در خصوص جنس و نوع خرما اطلاعات کامله نوشته شده است.

بادام: بطیء الهضم است.

گردو: اگر تازه او را که محصول طایف است پوست داخل آن را کنده و بخورند ضرر ندارد، خوردن خشک او در اراضی حجازیّه مضرّ است.

توت: در حجاز فقط توت سیاه موجود است ولی چون خیلی زود خراب می‌شود باید از خوردن آن احتراز کرد.

عنّاب: از شام می‌آید مطبوخ خشک آن علّت صدر را نافع است سکنه جده و مکه با گشنیز طبخ کرده مبتلایان حمای صفراوی را می‌خورانند.

هندوانه و خربزه: اکل هندوانه در ایّام حارّه تبرید وجود و حدّت حرارت را تسکین می‌نماید؛ ولی اکل مفرط او ورم آورده انسان را بی‌راحت می‌کند. امّا خربزه اگر محقّق شود که افساد معده می‌کند تا بسیار شیرین او بدست نیاید نباید تناول کرد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۰

پورتقال: اگرچه در اراضی حجازیّه چند سال قبل به عمل آورده‌اند و لیکن به اکثریت از مصر می‌آورند، اکل آن به تنهایی هم لطیف و هم استعمال شربت آن در حال صحّت حرارت و خشکی دهن و حدّت دم را تسکین می‌نماید.

لیمو: به اطعمه مناسب فشرده می‌شود و لیمونات ساخته می‌شود، لیکن خوردن شیرین آن به افراط مضر است.

نارنج: یک نوع میوه ترش و آبدار بوده مخصوص به مکّه مکرّمه است در اراضی حجاز به جای لیمو صرف می‌شود. کسانی که لیمونات همین نارنج را خورده‌اند می‌دانند که رایحه و تقویه معده آن در هر حال به لیمو مقدّم است، همین‌قدر که هنگام فشردن باید اطراف خارجی محلّی را که بریده شده پوست کنده و بعد فشرد، اگر این طور نشود مرارت پوست او شربت را تلخ می‌کند.

انار: اگر ترش و شيرين او فشرده شده و مانند شربت استعمال شود خيلى مفيد است شربت ترش او خون را خنكى داده و ليكن حرارت مى كند و خوردن شيرين او با دانه‌ها معده را افساد كند.

موز: اعلاى آن مخصوص اراضى يمانيّه است، قطر موزى كه در قطعه حجاز حاصل مى‌شود كوچك است، اگر پوست رسيده آن كنده شده و با شكر استعمال شود خوب است، ولى چون بطىء الهضم است، كثرت اكل آن ضرر دارد.

خيار: فعلش مليّن و خنك كننده در وقت طعام سلات آن مشتهى است.

خيار چنبر: از جنس خيار، فعلش هم شبيه فعل اوست. در عربستان كوچك‌هاى آن را مانند خيار سلات [- سالاد] مى كنند و مانند كدو انواع اطعمه او را ساخته و مى‌خورند، حتى دولمه او را نيز درست كنند چون بطىء الهضم است اهالى بلاد بارده را مضر است.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۰۱

[هندبا: يكى از انواع سبزى آلات مكه مكرمه هندباست، طعمش لطيف و هضمش آسان است، اگرچه هنگام خوردن قدرى تلخ است و ليكن ممدّ هضم طعام و مقوى معده است.]

انكنار: در باغچه‌هاى طايف تازه به عمل مى‌آوردند به اين جهت در نزد اهالى مكه معتبر و طعمش لذيذ است، اگر خوب طبخ شود لذتش خوب، هضم او سريع و بى‌ضرر مى‌شود.

باميه: فعلش لينت است اگر كوچك‌هاى آن خوب پخته شود لذيذ و سريع الهضم است، در مكه مكرمه زمستان و تابستان موجود و بين الاهالى مقبول است.

كرفس: اگر ريشه و برگ آن خوب پخته شود سريع الهضم و لطيف الاكل است.

[جزار يمانى: چون ماده آردى را شامل است، انسان را سير نگه مى‌دارد، جوش خورده او در آب و يا مطبوخ آن تماما مشابه به طعم نان است. مع ذلك خوردن معمولى آن بطىء الهضم و موجب وجع معده است.]

بادمجان فرنگى: برنجى كه به آب قرمز او پخته شود طعم او لذيذ و هضم او سريع مى‌شود، اگر سبز آنهم خوب پخته شود لذيذ [و سريع الهضم] مى‌شود.

بادمجان: بطىء الهضم و مفسد معده است نبايد در اراضى مباركه خورد.

ترب: اگرچه هاضم اطعمه است ولى چون فعلش مدرّ و باددار است كثرت اكل سلات آن هم مضر است.

سير: مطبوخ آن ممد هضم طعام است چون رايحه آن مدّتى زائل نشده و وجود را هم گرم مى‌دارد در بلاد حارّه از افراط آن احتراز لازم است.

[كيميون: اگر به روى اطعمه پاشيده شود، معده را قوت و اسهال را تقويت كند.]

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۰۲

اسباب ظهور امراض در مكّه

در اوايل حجّاجى كه با محمل شام مى‌آمدند روى چاهائى كه در راه عمره است و حجّاج محمل مصر نيز در مقابل موقع شيخ محمود نام ركز خيام نموده در مدت اقامتشان مزخرفات گوسفندانى را كه قربان مى كردند همان‌طور گذاشته و نمى‌پوشانيدند و لاشه‌هاى شتر و اسب و ساير حيوانات را كه بواسطه خستگى راه تلف مى‌شدند در ميان چادرها به همان حالت مى گذاشتند و اكثر كسانى كه در مراجعت از عرفات كه براى رمى جمرات به منا نازل مى‌شدند مزخرفات قربانها را در مقابل چادر گذاشته و كسانى هم كه عوض گوسفند، بز قربان مى كردند جسد آنها را تماما در محلّى كه بريده بودند گذارده و اجساد شترانى را هم كه در عقب جمره بزرگ نحر كرده بودند در محلّ ذبح مى گذاشتند، از مزخرفات [آنها]، راه عمره و ساحه شيخ محمود كه در ميان چادرها

ترک می‌شد و از مزبله‌هائی که در میان کوچه‌های محلّات [جمع] بود طوری عفونت حاصل می‌گردید که اکثر اوقات عابرین از رایحه کریهه آنها عاجز و ناچار می‌ماندند و اکثر کسانی که در داخل خیام مقیم بودند به ناخوشیهای صداع مفرط و بهم‌خوردگی دل و انقلاب مزاج مبتلا می‌گشتند.

در منا از اجساد حیوانات مذبوح که در میان چادرها ترک می‌شد عفونتی حاصل می‌گردید که به وصف نمی‌آید. حجّاج بیچاره در آن‌چنان جای گرم و در میان تعفّن فوق الطّاقه سه روز تمام معذّب بوده، در ظرف این مدت هیچ‌وقت از حالت استفراغ و خوف هلاکت آسوده نبودند. به تصوّر اینکه در آن جای کدر فرسا حجّاجی را که برای اکمال نسک حجّ سه روز متوالیا اقامت دارند از مخاطرات مضرّه ملحوظه مستخلص سازند، در مقابل چادر هرکس چاهی کنده شده و حجّاج را قدغن شد که مزخرفات قربانهائی را که می‌کشتند به آن حفره‌ها القا کنند. ولی این تدابیر حسنه در نزد حجّاجی که از اجناس مختلفه بودند تکلیف ما لا یطاق دیده شده و می‌گفتند ماها که در این مکان بطور دوام اقامت نخواهیم نمود.

عاقبة الامر معلوم شد که مرض حما و حالت قی و صداع و این قسم امراض از عدم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۳

دقّت به نظافت و طهارت حاصل می‌شود. بناء علیه به ملاحظه اینکه اسباب راحت و حضور حجّاج ذوی الابتهاج تدارک کرده شود به امر و اراده مرحوم سلطان عبد المجید خان در سال یکهزار و دویست و شصت و هفت (۱۲۶۷ ه. ق) برای حجاجی که با محمل شریف آمده و در راه عمره و ساحه شیخ محمود رکز خیام می‌کنند، حفرات مخصوص به القای مزخرفات کنده شده و لاشه و مزخرفاتی که جیادت هوا را اخلال کند ابدا در مواقع مزبور ترک نمی‌شود. با اینکه فی زماننا هذا اکثر حجّاج بحرا آمد و رفت کرده و قوافل محامل شریف آنقدرها ازدحام ندارد. باز از سال مذکور برای دفن مزخرفات حجّاجی که از عرفات برگشته و در منا ذبح قرابین می‌کنند حفرات بسیار کنده شده بحمد الله تعالی اکنون در محلّات شهر شهیر مکه معظمه بقدر ذرّه‌ای عفونت معلوم نشده، حجّاج مسلمین و سکنه بلد الامین از این‌رو فارغ گشته‌اند.

مع ما فیه چون این اوقات اکثر اشخاصی که به حجّ می‌روند از جهله ناس بوده و نمی‌دانند که هرکس باید بقدر امکان در مکانهای گشاده و هوادار اقامت کرده و برای حفظ وجود منازل خود را به نظافت و طهارت دائمه نگاهدارند. بناء علیه برای تهوین مصرف هفت و هشت نفر از آنها در اطاقی که کرایه‌اش خیلی کم است و از هیچ منفذی هوا نمی‌گیرد جمع شده و منزل می‌کنند و هر روز در روی منقل طبخ کرده علاوه بر اینها برای بردن به اوطان خود عطریّات نیز تدارک می‌نمایند. مزخرفات اطعمه‌ای را که می‌خورند در مقابل اطاقها می‌ریزند و این مزخرفات به واسطه رطوبت پوسیده تعفّنات شدیده از اینها حاصل می‌شود.

و چون غفلت دارند که این حالات سبب علل و اسقام عدیده بوده و هر [روز هر] یک علی طریق المناوبه ناخوش شده و از شرف زیارت اکثر اماکن مسعوده محروم می‌مانند.

زیرا که از یک‌طرف هر آن سخونت موسم زیاده شده و از طرف دیگر رایحه اطعمه‌ای که در روی منقلها پخته می‌شود و حرارت آتش اطاقها را مانند حمام گرم می‌کنند و آبهای ملمّع به روغن و مزخرفات اطعمه را رویهم ریخته به واسطه رطوبت در اندک مدّت پوسیده و تعفّنات زیاد می‌کند و اقسام حما و سایر ناخوشیهای مهلک حاصل آمده

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۴

ناخوشی یکی از زهم نشینان به دیگران نیز سرایت نموده همه را در آن واحد مضطرب و پریشان می‌کند.

اگرچه نظر به این تعریف همیشه باید در مکه مکرّمه ناخوشی حما موجود بوده و از این‌رو اکثر حجاج مشرف به هلاکت شوند؛ ولی چون هوای آن موقع مقدس یابس و جیّد و سالم است مانند مواقع مرطوبی صعودات و خیمه ندارد؛ لهذا بلطفه تعالی حمای مهلک بسیار کم دیده می‌شود.

اگرچه کافّه ناخوشیهای قطعه مسعوده حجاز از نوع حما بوده ولی این ناخوشیها در زمان قحط مطر شدّت پیدا می‌کند، بالعکس اگر باران ببارد ناخوشیهای موجوده را بالکلیّه زائل می‌سازد؛ زیرا وقتی که باران کم ببارد مزخرفات و قاذوراتی را که در اطراف محلّات جمع شده است خیسانده و به تأثیر حرارت آفتاب این آلایش پوسیده و به طرز بخار بعض مواد مضرّه از آنها به هوا صعود می‌کند موادّ سابقهٔ الذکر با اینکه از تأثیر آفتاب محو می‌شود؛ ولی شبها مانند شبنم پایین آمده متأثّرین را مبتلا به علل و امراض می‌کند و اگر باران زیاد ببارد سیلی که در راهها حاصل می‌شود، مزخرفات متراکمه را بجاهای دور و دراز می‌برد و در هیچ‌جا اثر عفونت باقی نمی‌ماند.

در اوایل در طرف معلّا حوضی بسیار بزرگ و ویران و قدیمی به نام برکه مصر موجود بود که سزاوار بود آن حوض بزرگ را منبع انواع حما نامید. و معتاد بود که مزخرفات به بیوت محلّات همجوار و لاشه حیوانات مانند اسب و شتر و گربه و سگ که در اطراف هلاک می‌شدند به این حوض انداخته شود، چون باران می‌آمد آبهائی که در حوض مذکور متراکم می‌شد موادّ مزبوره را به واسطه حرارت آفتاب پوشانیده و بخاراتی که از آن صعود می‌کرد به اطراف منتشر می‌گردید صفوت و جیادت هوای آن طرف را اخلال کرده و ناخوشی حمای مهلک از این‌رو حاصل می‌شد.

خدای رحمت کناد صاحب تصانیف لاتحصی مرحوم مصطفی حامی پاشا هنگامی که یاور امارت جلیله بود حوض مزبور و مزبله‌هائی را که در جوار آن بود به سنگ و خاک پر کرده اسباب ظهور ناخوشیهائی را که در مکه مکرمه محتمل الوقوع بود به قانون حفظ

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۵

الصّحه کاملا نابود نموده و اکنون در خاک تابناک کعبهٔ اللّه به هیچ‌وجه اسبابی نیست که حما و علل سائره را علّت بشود.

نصیحت حجّاج

چون لازم است که اکل و شرب و خواب و بیداری و حرکات و سکنات انسان موافق عادت و طبیعت مملکتی باشد که به آب و هوای آنجا پرورش یافته و [به آب و هوای آنجا] بزرگ شده است، لهذا شخص که از موالد و وطن خویش مفارقت کرده و مخصوصا به جانب حجاز احرام بند اعزاز می‌شود باید اسبای را تهیه کند که وجود خود را از مخاطرات مهلکه برهاند و در وطن خود وجود خویش را هر قسم که عادت داده است در مدّت سیاحت هم آن‌طور گذراندن نماید که تبدّلات و تغییرات ظاهره ضروریه وجود او را نیازرده و به ناخوشیهای و خیم دچار نکند. چون بعضی از اهالی بلاد بارده این ملاحظات را ندارند لهذا در نقطه مقدسه حجاز به انواع علل و امراض گرفتار شده بالطبع از شرف زیارت برخی از اماکن مسعوده محروم می‌شوند.

چون مسافرین به نیت سیاحت قطعه‌ای از وطن خویش درآمده‌اند که ابدا آنجا را ندیده‌اند، بناء علیه در بحر و برّ از بی‌مناسبتی سرما و گرما شدّت و ضعف خواب و بیداری بکلّی بی‌راحت و حضور می‌مانند، مخصوصا در باب اطعمه زحمت زیاد کشیده و در امر مهمّ حفظ الصّحه عاجز می‌شوند. این حالت در وجود انسان تبدّلات عظیمه را باعث شده معده و مزاج را افساد و اخلال می‌کند؛ زیرا که هرکس موافق طبیعت بلده خود نشست و برخاست نموده و اکل و شرب می‌نمود در این راه حرارتی را خواهد دید که در مملکت خود ندیده و سی منزل علی التمادی پنیر و زیتون خواهد خورد. اگرچه بدیهی است حجّاج هنگام وصول به مکّه مکرمه و مدینه منوّره از جیادت و صفوت هوا استفاده خواهند کرد؛ ولی چون به طبیعت و هوای خطه حجاز اطلاعات سابقه ندارند یحتمل عبادت فوق العاده و اکل اطعمه و میوه‌های مختلف می‌تواند برای حاجیان مخاطرات زیاد تدارک کند. اگرچه به واسطه آثار صحیحه و اخبار متواتره ثابت است که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۶

در حرمین اجر عبادات مضاعف می‌شود؛ ولی چون طاعات ربّ احد به صحّت وجود مستند است لهذا زنده داشتن وجود هم اهمّ و الزم است.

بنابراین حاجیان باید در نزد خود لباس زمستانی هم داشته و موافق هوای هر موقعی لباس پوشند و در حفظ صحّت وجود منتها درجه دقّت و بذل مجهود کنند و در معاودت به عبث ناخوش و گرفتار نشودند. حبّ‌های ملیّن ادویه منقبض و چایی و سایر چیزها باید همراه داشت. خواه در دریا و خواه در صحرا هر صبح و شام صرف چایی باید کرد اگر ممکن باشد شام و نهار شوربا و اطعمه مطبوخه بخورند و از خوردن میوه و طعام به حالت دلتنگی یعنی از تغییر عادت تناول طعام احتراز نمایند. اگر در طبیعت لینت و یا انقباض حاصل شود باید بیست و چهار ساعت نگذشته از خود دفع کنند.

در حالتی که در کشتی به تأثیر گرما یا سرما انحراف مزاج طاری شود از اینکه انسان ناخوش شده و به آرزوی خود نرسد بهتر و مناسب‌تر آن است که تنخواه را اعتنا و اهمیتی نداده و به موقع کشتی داخل شود؛ زیرا تنخواهی که در امر حفظ صحّت وجود صرف شود چنانکه در فوق ذکر شد داخل تنخواهی است که برای ایفای حج تدارک و ادخار کرده شود. اگرچه شبهه نیست که حضرت حافظ حقیقی حفظ و حراست خواهد نمود؛ ولی تشبّث به اسباب هم در هر چیزی شرط اعظم بوده هنگام دخول به احرام نباید در زیر هوا خوابید و در وصول به جدّه نباید یک دفعه اطعمه غیر مناسب خورد، برای تقویت معده و وجود باید شوربائی خورد که از آب گوشت پخته شده باشد و میوه‌هائی را که در مملکت خود شخص پیدا نمی‌شود نباید میل نمود. از زیاد خوردن نان روغنی و خرما در هرحال احتراز باید کرد. اگر [در] معده و وجود علامات ناخوشی ظاهر شود بلا تاخیر باید به اطبّائی که وقوف کامله به آب و هوای آنجا دارند مراجعت کرد و هرچه امر نماید بدون کم و زیاد عمل نمود.

هنگامی که از جدّه عزیمت به مکّه می‌شود باید بخوردن شوربا و پلو و لیمونات مداومت کرد و از خوردن زیتون و پنیر مجانبت نمود و هنگام سوار شدن به شتر و یا پایین آمدن از او محض اینکه عضوی از اعضا رنجیده نشود باید عاقلانه حرکت کرد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۷

در وصول به مکه مکرمه بعد از اکمال سعی و طواف از احرام خارج می‌شوند، از طرف آقایان سقاها و دلیلها مهمانی داده می‌شود. این ضیافت در منتهای تکلّف بوده عموم اطعمه چرب و شیرین و نفیس می‌شود و اینها برای حاجیان مضرّت دارد. از نان روغنی و شیرینی و اطعمه‌ای که ادویه و روغن زیاد دارد باید احتراز کرد، باید بسیار کم خورد و اگر فسادی در معده روی دهد بدون فوت فرصت به واسطه سدلج دفع فساد معده باید کرد. چون برای کسانی که فربه هستند انقباض مضرّ است باید به این نکات هم عطف نظر دقت و معده را از خوراکهای مفسد نگاه داشت.

فساد معده از خوردن خوراکهای مختلف متولّد و شدّت حرارت هوا هم انسان را بخوردن آب زیاد وامی‌دارد به این لحاظ از خوردن خوراکهای نامناسب و لزوم آشامیدن آب زیاد احتراز باید نمود و گاهگاهی چایی باید صرف کرد و طبیعت را حالت انقباض نیاموخت. خواه شام و خواه نهار را باید بسیار کم خورد. در گرما و مخصوصا در تابش آفتاب نباید خوابید و هر طعامی که نافع معده باشد او را بایست صرف کرد.

[استیجار]

از چیزهائی که باید دقت کرد یکی هم امر استیجار اطاقها است، اطاقی که برای اقامت انتخاب می‌شود باید در محل هوادار و یا در مرتبه بالا و یا وسط ابنیه واقع شده در یک اطاق زیاده از سه نفر نباید بیتوته کند و در داشتن عرق از خوردن آب اجتناب باید نمود و شبها در بامها نخوابیده باید استحمام کرد؛ زیرا وجود کسانی که در قطعه حجاز می‌باشند زیاد عرق می‌کنند و از این عرق در سطح جلد چرک حاصل می‌شود که مسامات جلدیّه را بسته و نمی‌گذارد عرق به خارج خروج و ترشّح کند، لاجرم در روی جلد

مانند دانه‌های ارزن یک نوع دانه‌های قرمز پیدا می‌شود، برای اینکه این دانه‌ها دمل نشود لااقل باید هر هفته دو و سه دفعه استحمام کرد و زود زود البسه خویش را عوض نمود.

در وادی عرفات و مزدلفه و منا باید در زیر چادر نشست، میوه و اطعمه مضرّه تناول

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۸

ننمود و در تابش آفتاب حرکت نکرد که اینها نیز صحّت وجود را معاونت و همراهی می‌کند. اگرچه هنگام اقامت در منا ضرری ندارد که شخص کباب بی‌چرب تنها و پلو تناول کند که با آب گوشت پخته شده باشد، ولی چون قاوورمه و سایر خوراکهای لحمی مضرّ است، لهذا گوشتهائی را که در این موقع مقدّس صرف می‌شود باید از عرفات و یا مکه معظمه آورد؛ زیرا چون در صحرای منا سنای مکی زیاد است گوشت حیواناتی که در این صحرا می‌چرند اسهال می‌آورد. چون در بین حرمین باید به‌طور دوام راه رفت قبل از حرکت از مکه مکرمه و یا مدینه منوره باید مقدار کافی قاوورمه و برنج تدارک نمود که در میان راه شوربا و برنج و پلو و لیمونات تناول کرد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۰۹

صورت سیّم سبب اطلاق کعبه به بیت معظم، و اوایل احوال بلده مفخمه کعبه معظمه را ذکر و بیان می‌نماید.

اشاره

در ازمنه سابقه در داخل شهر مقدس مکه معظمه تأسیس بنائی که از ابنیه مشرفه کعبهٔ اللّه مرتفع‌تر بشود برحسب قاعده متداوله ممنوع بود، و از حجّاج چنان مسموع می‌شد که کسانی که به این اصول مخالفت می‌کردند عمارات آنها در اندک مدّت منهدم و خراب می‌گردید. و چون این عادت در میان اهل مکه حکم یک اعتقاد عمومی را داشت؛ لهذا مردم سعی داشتند که ابنیه آنها از بیت معظم بلندتر نشود و کسانی که در ضدّ این اعتقاد بوده بنای ابنیه مرتفعه را جسارت می‌کردند در ظرف زمان قلیل ویران می‌شد؛ و آنهایی هم که این را می‌دیدند بنای عقاید خودشان را زیادتر تقویت می‌نمودند.

این اعتقاد اهل مکّه در صدر اسلام هم مدّتی معتقد علیه بود و حتی شیبهٔ بن عثمان بالای جبل ابی قبیس رفته تخریب ابنیه‌ای را که از بیت اللّه بلندتر بود امر نمود. و محمد بن علی بن عبد اللّه بن عباس نیز خانه‌ای را که در جاده مسعای شریف در مقابل حرم محترم ساخته بود همّت و سعی داشت که از ابنیه مسعوده بیت الله بلندتر نشود. اهالی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۰

مکّه این اعتقاد را که در حق ابنیه مبارکه بیت الله داشتند همیشه حفظ و تحکیم می‌نمودند.

بنا به اعتقاد مشروح در مکه مکرمه اعصار عدیده بلندتر از بقعه کعبه مکرمه بنایی دیده نشده و آن بقعه مقدسه به علوّ و ارتفاع مدت زیادی از کافه ابنیه ممتاز بوده است به این جهت علمای اهل حرم به اسم بیت اعظم کعبه اطلاق نموده و گفتند که این اسم شریف از کعب گرفته شده است. به واسطه چهار گوشه بودن آن و یا به سبب آنکه مانند پاشنه پا از سطح زمین مرتفع است کعبه گفته شده است، ولی جمهور مورّخین قول اوّل را تصدیق می‌نمایند.

چون بیت معظّم از جمله قصور و بیوت روی زمین اشرف بوده و من جههٔ القدم افضل و اقدم است و وجه تسمیه‌اش این است، لهذا این اسم شریف بیت محترم به شرف و ارتفاع آن دلیل کافی تواند بود؛ زیرا که یک اسم بیت مکرم نیز بیت عتیق است.

وجه تسمیه: به اعتقاد حسن بصری اوّل بنایی است که برای زیارت بنی بشر ساخته شده؛ و در نزد امام مجاهد محفوظ بودن اوست از تخریب جبابره؛ و در نزد قتاده محروس بودن اوست از طوفان نوح. فخر رازی گفته است در اشتقاق این اسم وجوه عدیده است:

به واسطه قدم اوست از کافه بیوت ارض.

قبل از زمین و آسمان خلق شده است.

حضرت حق از طوفان حفظ نموده.

کسانی که به آنجا قصد و نیّت بد داشته‌اند هلاک شده‌اند.

ملک احدی نبوده است.

حضرت ایزد پاک زوار آن بقعه مبارکه را از آتش جهنم عتق و آزاد فرموده است.

اینها و وجوهاتی که شبیه به اینها هستند اطلاق بیت عتیق را به بیت محترم مقتضی شمرده‌اند. تا زمانی که حکومت مکه مشرفه به قصی بن کلاب که از اجداد معالی‌نژاد حضرت رسول بود منتقل گردید، در آن بیت محترم ابدا منازل و بیوت موجود نبود.

چنانکه در صورت هشتم وجهه دومّم بیان شده است. هنگامی که ابن کلاب حاکم مکه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۱

مکرمه بود تأسیس بیوت را در اطراف کعبهٔ الله تصویب نمود، اگرچه این صواب دید ابن کلاب را خلق به نظر ناگواری دیدند و اهالی مکه تا یک درجه به قاعده قبل رعایت نموده و جسارت نکردند که در جوار کعبهٔ الله خانه ساخته و سکنا نمایند؛ و لیکن عمرو بن سهل به قاعده مذکوره رعایت نکرده به موجب رأی و تصویب قصی بن کلاب منزلی مخصوص به نفس خود در آنجا ساخت و کسانی که او را دیدند جسارت نموده یکان یکان ابنیه بنا نمودند؛ به این جهت در اندک زمانی بیوت و منازل و دکاکین در آنجا ساخته و آن شهر شهیر مقدّس‌آباد و معمور گردید.

معموریت شهر مقدّس مکه مشرّفه به‌طور دوام نبوده، در بعضی از اعصار به‌طور فوق العاده معمور و در بعضی هم تنها مانده و مسکن مار و مور می‌گشت. در وقت تنهایی آن‌قدر غیر مسکون می‌شد که در دکاکین جاده مسعای شریف فرد متنفّسی پیدا نمی‌شد که داد و ستد کند و به این جهت آهوان از کوهها پایین آمده به حریم حرم شریف داخل می‌شدند و بعد از طواف می‌رفتند، حتّی قوافل بجیله ذخایری را که برای فروش می‌آوردند و کسی پیدا نمی‌کردند که آن ذخایر را بفروشند و یا بدهند اجناس را در محلّی گذاشته و می‌رفتند. و علّت اینهمه تنهایی آن بوده است که مردم به شدت حرارت تحمّل ننموده و به شهرهای اطراف هجرت می‌کردند.

قحط و رخا و برکت و غلای آن بلده محترمه نیز در یک نسق و منوال نبوده گاهی هیچ چیز از خوردنیها پیدا نمی‌شد و گاهی ارزاق و حبوبات وارده را بازارها تحمّل و کفایت نمی‌کرد. قطب مکّی که از مورخین مکّه است در تاریخ خود این حالات مکه مکرّمه را تعریف کرده و می‌گوید: من در حال صباوت خود کرارا مطاف سعادت را خالی از اهالی دیده و تنها زیارت کردم. مورّخ مشار الیه به این قول خود به اوقات خالیه مکه مشرّفه اشارت کرده و زحمات خود را در قحط و غلای آنجا بیان و ایما می‌نماید.

همین اوقات را که قطب مکی گفته است، سکنه مکه بسیار کم و معدود بوده نه در جیب و کیسه اهالی پولی پیدا می‌شد و نه در اسواق و بازارها خبری از اجناس و اشیاء مشهود می‌گشت، این حالت تا سال نهصد و پنجاه (۹۵۰) هجرت امتداد نموده، پس از

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۲

آنکه ادارات مقدسه حرمین محترمین به سلاطین عثمانیّه منتقل شد افراد اهالی و مجاورین همه روزه تکاثر و انواع اشیاء و ذخایر انا فانا تزاید و توافر حاصل کرده بلده مسعوده کعبهٔ اللّه آن‌قدر وسعت پیدا کرد که در مواسم حجّ قوافل حجّاج را جای داده و حجاج وارده را بدون زحمت و اشکال [اسکان و] کفایت کرد.

استطراد اینکه قطب مکی گفته است من تنها طواف کردم مقصود او فهمانیدن کثرت اجر و مثوبات طواف کردن تنها است. واقعا طواف یک عبادت مخصوصه‌ای است که اگر شخص بیت اکرم را تنها طواف کند مانند این است که طواف عموم موحّدین را ایفا

کرده است و کثرت ثواب آن انکار نمی‌شود. تنهائی حرم شریف مخصوص بنی بشر بوده و الّا حرم مسجد الحرام از ازدحام ملائکه کرام و اولیای ذوی الاحترام که مراتب جلیله طی زمان و مکان را حائز هستند و از توارد اجسام لطیفه هیچ دقیقه‌ای خالی نیست. این حالت در ظاهر بر خلاف عادات و اعتقادات اهل استدلال بوده و برای اینکه به عبادت جلیله طواف منفرد مظهر شوند، اشخاص زیاد برای اینکه مکّه شریف را تنها زیارت کنند عمرهای خود را وقف نموده‌اند. چون در انواع عبادات و اقسام طاعات الهیّه غیر از طواف کردن بیت اللّه عبادت بی‌اشتراک نیست، لهذا هرکس کعبه معظّمه را تنها طواف کند در حسب ظاهر مانند آن است که حضرت حق را بی‌شریک عبادت نموده است.

شخصی از اهل اللّه که به روایتی عبد القادر گیلانی است به آرزوی اینکه کعبه محترمه را طواف منفرد کند مدت چهل (۴۰) سال منتظر بوده است و آخر الامر یک شب مطاف شریف را خالی دیده شروع به طواف نموده است، ناگاه دیده است که یک حیّه عظیم الجثّه نیز با خود او طواف می‌نماید. حیّه را خطاب کرده و گفته است تو کی هستی؟ حیّه در جواب گفته است: وقتی را که تو چهل (۴۰) سال مترصّد و منتظر هستی من یکصد (۱۰۰) سال قبل انتظار او را می‌کشم، الحمدللّه این شب نائل مقصود شدم. حضرت گیلانی، حیّه را گوید:

چون تو از نوع بنی بشر نیستی من هم خود را از خوش بختانی می‌شمارم که به آرزوی خودشان نائل شده باشند. به این جواب طواف خود را اکمال نموده است.

اهل مکه این حکایت را به دیگر طرز نیز روایت کرده و گویند که عبد القادر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۳

گیلانی محض اینکه مکّه را تنها زیارت کند مدت هفت سال در نزد ستون احمر که در مقابل باب الزیاده ندوه واقع است ایستاده و در ظرف این مدت نائل مقصود نشده است. عاقبهٔ الامر سیل عظیم ظاهر شده و در مطاف سعادت دو و سه ذرع آب جمع شده قطب گیلانی فرصت به دست آورده و به‌طور سباحت و شنا طواف نموده است؛ لیکن با خود دیده است که یک مار نیز با او شنا کرده و طواف می‌نماید. گیلانی متأسّف شده است که باز نتوانستم به مقصود خود برسم.

محی الدّین عربی نیز در مسامرات خویش متسلسلا از طلق بن حبیب نزدیک به این روایتی می‌کند که طلق بن حبیب با عبد الله بن عمرو بن العاص در حالتی که در حجر حطیم نشسته بودند بغتهٔ یک سیاهی پیدا شده و جماعتی که در داخل حرم شریف بودند مجبور شده‌اند که برخیزند، مگر یک مار نر از باب بنی شیبه داخل شده و به بیت اکرم توجّه نموده است و مشاهدین این حال تلاش و اضطراب پیدا کرده‌اند. خلق خود را کنار کشیده حیّه را راه داده‌اند. حیّه مزبوره کعبه را هفت دفعه طواف کرده و پس از آنکه در مقام ابراهیم بقدر زمانی که دو رکعت نماز می‌توان کرد ایستاده است به یک طرفی توجّه و انصراف نمود. و ابن حبیب با عبد الله بن عمرو بن العاص به حیّه نزدیک شده و گفته است ای معتمر، خداوند نسک ترا قبول فرماید. در شهر ما بعض خیال پرستان هستند یادآوری می‌کنیم که از شر آنها خود را حفظ نمایی. حیّه مزبور پس از این گفتگوی مشار الیهما از دیده پنهان شده است.

بقعه مشرفه کعبه معظمه را نه تنها انسانها بلکه حیوانها نیز طواف کرده علاوه بر اینها موافق آداب مشروحه رفتار و حرکت می‌نمایند. امام ازرقی در تاریخ سلیس خود که دائر به احوال مکه [است]، می‌نویسد برای اثبات این فقره از کسانی که دیده‌اند روایت کرده طواف نمودن یک مرغ را در یک صورت بسیار غریب به‌طور آتی نقل و حکایت می‌کند.

طواف کردن یک مرغ بیت معظّم را

مشار الیه گوید: روز یک شنبه بیست و هفتم ذیقعده سال دویست و بیست و ششم (۲۲۶) هجرت علی السّحر هنگامی که حجّاج، بیت شریف را زیارت می‌کردند یک مرغی به هیئت عجیب به طریق اجیاد صغیر با طلوع شمس به حرم شریف مسجد الحرام آمده

در یکی از قنادیل زمزم شریف که در میان مقام

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۴

ابراهیم و حجر الاسود واقع است نشسته و مدّت طویلی اقامت کرد. گمان دارم که از مرغهای دریا بوده است، بعد از آن پریده در روی کعبه معظّمه در محلّی که میان رکن میانی و حجر الاسود بود نشست؛ و لیکن به حجر الاسود نزدیک‌تر بود.

بالهای این مرغ رنگ قرمز مخلوط به سیاه بود، گردن و پایها و منقار او طولانی و نازک بود.

چون از محلّ مزبور طیران کرد بر روی دوش یک حاجی که در مقابل حجر الاسود بود نشسته و از آنجا برخواسته بر دوش راست یک نفر حاجی خراسانی قرار گرفت. چون خراسانی در احرام بود به‌صورت بلند تلبیه می‌نمود و گاهگاه می‌دوید و در میان حجّاج دور می‌زد. طیر مزبور در حالتی که در دوش خراسانی بود و از حجاج توحّش نمی‌نمود با خراسانی طواف کرده و خلق این کیفیّت را به نظر تعجّب دده و به حرکات او و حصر نظر دقّت می‌نمودند. طیر مزبور از حجّاج به قدر ذره‌ای متوحّش نبود و هرقدر که تعجّب و وله و حیرت خلق متزاید می‌گشت طیر مزبور آرام و سکونت خویش را می‌افزود. گویا حالت آن بی‌زبان، خراسانی را مؤثر افتاده بوده است که بیچاره هم طواف می‌کرد و هم گریه می‌نمود. و اشکهای او از ریشش سرازیر می‌گشت.

محمد بن ابی عبد الله بن ربیعه که این [حالت بسیار] غریبه را خود مشاهده نموده بود گوید که من آن مرغ را در کتف راست خراسانی دیدم، حاجیان یکدیگر را این‌طرف و آن‌طرف کرده و به تماشای او می‌رفتند و آن طیر علاوه بر اینکه از اهل تماشا نفرت نمی‌کرد احتراز هم نمی‌نمود. من در آن روز در طواف بودم در هر هفت مرتبه یک دفعه در خلف مقام ابراهیم دو رکعت نماز کرده و برمی‌گشتم که کعبهٔ اللّه را بیست و یک دفعه طواف نمودم. در هردوره آن مرغ را در کتف خراسانی می‌دیدم. یکی از اهل طواف دست خود را دراز کرده و بر پشت او کشید مرغ مزبور باز نپرید، آخر الامر خود به خود در طرف راست ابنیه مقام شریف در جایی نشست و منقار خود را در زیر بال [خود] گرفته و مدّتی در آنجا بود، حجّاج نزدیک او جمع شده و تماشا می‌کردند، ناگاه یکی از مأمورین بیت اللّه برای اینکه به رفیق خود نشان دهد او را گرفت طیر مزبور از این حالت رم و هراس نموده با یک صدای وحشت‌آمیز یک صیحه کشید که صدای او به صدای مرغ شبیه نبود. شخصی که گرفته بود از این صیحه متوحّش شده و رها کرده مرغ دیگر نایستاده و پرواز نمود در ستون قرمزی که در نزد دار النّدوه است نشست، بعد از او از میان باب العجله و باب النّدوه بطرف جبل قعیقعان متوجّه شده و پرید. انتهی.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۵

طواف اجنّه بیت اللّه را

حضرت محیی الدین برای اینکه بفهماند که کعبه معظّمه قبل البعثه نیز مطاف جنّ و انس بوده است نقلا-عن ابی الطّفیل در مسامرات خود غریبه دیگر روایت می‌کند که در وقت جاهلیه عرب در محلّی که ذی طوی گفته می‌شد یک مرأه جنّیّه بود که این زن غیر از یک پسر اولاد دیگر نداشت، فرزند مشار الیها بزرگ شده و از اشراف قوم گردیده تأهّل نمود و هفت روز بعد از شب زفاف برای طواف بیت عزّت خواست داخل شهر مکه معظّمه بشود. اگرچه والده او مساعدت نکرده و گفت: ای فرزند در خصوص تو از سفهای قریش می‌ترسم؛ ولی عاقبت به اصرار و التجای او راضی شده و رخصت داد.

چون فرزند خود را زیاد دوست می‌داشت و می‌دانست که به مفارقت او تحمّل نتواند کرد به این ابیات آتیه عربی او را دعا کرده و به خدای سپرد.

ابیات عربی

اعیذه بالکعبهٔ المستورهو دعوات ابن ابی مخدوره

و ما تلا محمّد بن سوره‌انّى الى حياته فقيره

و انّنى بعيشه مسروره

طفل چون رخصت و مساعدت مادر خود را حاصل كرد به شكل جان كه اسم يک نوع مار خانگى غير موذى است و چشمان سياه دارد، متشكّل گشت و به حرم شريف عزيمت نموده، بعد از زيارت و طواف از راه محلّه بنى سهم معاودت كرد. در ميان محلّه مذكوره مردى سرخ‌رو و دريده چشم كه ابروهاى گشاده هم داشت بيچاره را من غير حق قتل و تلف نمود. چون والده جنّ جوان از مقتول شدن فرزند خود آگاه و مطّلع گشت ابناى قوم خود را دعوت و بيان كيفيّت نمود و آنان را به اهل مكّه مسلّط ساخت.

در مكه مكرمه بغتةً‌هاى و هويى برخاسته و شهر شهير مكةُ الله را گرد و غبار احاطه كرد. در حالتى كه نه خانه‌ها و نه كوهها ديده مى‌شد، اين حالت دلالت بر اين مى‌نموده است كه طوايف جنّيان بر ضد قبيله بنى سهم قيام نموده‌اند و حتى رجال قبيله مرقومه در

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۱۶

بسترهاى خود بغتةً مقتول و تلف مى‌شدند. هفتاد (۷۰) نفر از شيوخ حديد المشرب بنى سهم عاقبت الامر كار را استنباط كرده افراد قبايل خود را دعوت و به كوهها درآمدند و سه روز على التوالى هر قسم حيّه و عقرب و ساير حيوانات مضرّه كه ديدند تلف كردند. چون شب سيّم درآمد از فراز كوه ابو قبيس اين‌چنين ندائى مسموع گشت: اى معاشر قريش انصاف كنيد و ميان ما را با رجال بنى سهم بسازيد و ما را به عقد مصالحه اجبار نماييد كه افراد قبيله مزبور اكثرى از ما را تلف نمودند. بناء عليه اكابر قريش ميانه جنيان و بنى سهم را ساخته و از يكديگر عهد و ميثاق گرفتند. و محض اين وقعه است كه افراد قبيله بنى سهم را عياطله نام داده‌اند.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۱۷

صورت چهارم فضايل جليله مكه مكرمه و حدود كعبةُ الله را بيان مى‌نمايد.

اشاره

جماهير علماء متّفق برآنند كه ايزد جلّ و علا بلده مفخّمه كعبه معظّمه را مانند مدينه منوّره از كافّه بلاد و ممالك عالم اكمل و افضل خلق و ايجاد فرموده است، بناء عليه در بسيط غبراى زمين هيچ مملكتى نيست كه از اين دو بلده طيّبه اجمل و اشرف باشد.

قاضى عياض كه مؤلّف شفا شريف است گفته است كه افضل و اكمل كافّه بلاد و ممالك دار الهجره حضرت رسالت پناه و بعد از آن بلده مفخّمه كعبه مكرّمه است؛ و خواسته است مدينه منوّره را كه به واسطه حائز بودن قبر شريف پيغمبر بهترين بقاع ارض است به مكه معظمه هم ترجيح بدهد و حتّى به اين شعر صحيح المفاد كه گفته‌اند:

جزم الجميع بانّ خير الأرض ماقد حاط ذات المصطفى و حواها

و نعم لقد صدقوا بساكنها علت كالنّفس حين زكت مأواها

مصدّقين قاضى مشار اليه هم بوده‌اند؛ و ليكن علماى اسلاف در تعيين اين مسئله

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۱۸

مهمّه يعنى در ترجيح مكه مشرفه و مدينه منوّره به يكديگر اختلاف كرده‌اند.

امام اعظم و امام شافعى و امام احمد بن حنبل اين حديث شريف را «صلوة فى مسجدى هذا افضل من الف صلوة فى ما سواه من المساجد الّا المسجد الحرام و صلوة فى المسجد الحرام افضل من ماة الف صلوة فى مسجدى» دست‌آويز كرده و افضليّت مكه مكرمه را به مدينه منوّره اعتقاد و اختيار نموده‌اند و گفته‌اند به علت اينكه ماء حيات طاهره از آن منبع منيع منفجر و شارق عالم افروز اسلام

از آن برج رفیع درخشان و منتشر شده است؛ واقعا حضرت خالق منّان آن بقعه مقدّسه را فضایل جلیله و خصایل جمیله‌ای چند انعام و احسان فرموده‌اند. مسجد الحرام سیّد مساجد سائره و بقعه مبارکه کعبه نیز که قبله احیا و اموات است بهترین بیوت مقدّسه دیگر است.

آن مهبط وحی جلیل مجمع انبیا و مقبر رسل و اولیا بوده بواسطه این آیه کریمه منیفه إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً[۲۹] به بلاد سائره مرجّح است.

خاطره در این بحث ممکن نیست که سؤال آتی الذکر به خاطر انسان خطور نکند.

سؤال: آیـا ممکن است که میـان آیه کریمه فوق را با آیه کریمه وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ[۳۰] جمع نمود که بیت معظّم در یکی از اینها به ناس و در دیگری به حضرت واجب الوجود مضاف است.

جواب: همانـا که حضـرت اقـدس اعلی در این دو آیه کریمه اشاره و اعلام می‌فرمایـد که ای مؤمن موحّـِد اگرچه بیت محترم از من است ولی من آن را برای منفعت خـود وضـع و تأسیس ننمودم؛ زیرا که محتـاج به آن نیسـتم؛ بلکه او را برای تو بنـا نهـادم که برای اینکه بر من دعا نمای او را از برای خود قبله و سجده گاه قرار دهی. انتهی.

بیت شریف در آیه کریمه إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ به لفظ مبارك یاد و تذکار شده است از این

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۱۹

استنباط می‌شود که بیت اکرم فضایل زیاد دیگر نیز دارد. و اینکه حضـرت علی عالی- علیه السـلام- فرموده است که دخالت کننده به آنجا من طرف اللّه امین است و بیت عزّت اوّل خانه‌ای است که به برکت تخصـیص شـده است. و اینکه حسن بصـری گفته اسـت که: در روی زمین اوّل موقعی که برای عبادت خلق شد بیت اکرم است.

و اینکه امام مطرف گفته است: اوّل مکانی که قبله قرار داده شـد بیت محترم است، تأییـد و تقویت می‌کند که فضایل بیت الله خارج از حدّ و احصا است.

در آیه شـریفه سالفهٔ الـذکر یکی لفظ شـریف مبـارك موجود است که این لفـظ جلیل اعلام می‌کنـد که آن بقعه شـریفه الی الابد مبارك بوده برکت آن در هر آن و زمان در نموّ و تزایـد و دوام و بقای آن ابدی خواهد بود. برکت آن به واسطه ثبوت آبی که در اوست به حوض تشبیه می‌شود، مقصود الهی از تشبیه بیت اعظم به حوض به واسطه تعبیر برکت برای اعلام دوام و بقا و تزاید و نموّ آن بوده است، زیرا که در آن بقعه مقـدّسه فضایـل بی‌حـدّ و پایـانی هست که دالّ به این امر است، برکت آن در نموّ و تزایـد است، فضل طاعات و عبادات در آن نسبت به طاعات و عبادات در سایر ممالك زیاد است و این زیادی خصیصه جلیله‌ای است منحصر به بیت محترم؛ زیرا که دو حدیث شریف آتی برکت نماز و دیگر دو از آنها برکت حج را اعلان می‌نماید.

چنانکه مفاد آن احادیث از این قرار است: فضل مسجد حرام نسبت به مسـجد من به نسـبت فضل مسـجد من است به سایر مساجـد. نمازی که در این مسـجد من گزارده شود جز نماز در مسـجد الحرام افضل است از هزار نماز در سایر مساجـد. هرکس حـج کنـد و فسق و رفث ننماید مانند روزی که از مادر خود متولّد شده باشد از گناه خارج می‌شود.

جزای حجّ مبروك بهشت است. واقعا فوق برکتی که جالب رحمت و مغفرت باشد هیچ گونه برکتی نخواهد بود.

به این تقدیر مکه معظّمه را یک نقطه مرکز فرض نموده احاطه صـفوف جماعات مسلمین آن نقطه را که در اوقات خمسه احرام بند نماز می‌شوند تصوّر کرده و عدد دوائر مسلمانهائی را که در شرق و غرب عالم نماز می‌کنند به خاطر باید آورد. به این حساب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۰

عـدد دوائر نامتناهی خواهـد بود، و در بین این جماعت دور از احتمال نیست که بعض اشـخاص پیدا شود که به کعبه معرفت متوجّه شوند و هرکدام از آنها که در مصـلّا قیام می‌کنند با قلب‌شان به کعبه معرفت و با اجسادشان به نقطه محسوسه توجّه نمایند و شخص

مصلّی باید ملتفت شود که در میان این همه اولیاء اللّه ایستاده است و از انوار علوّیه ارواح آنها مستفید و مستفیض بشود.

این اشخاص که در صدد معرّفی آنها هستم ارواح اسرار آنها منوّر و قلوب و ضمایر آنها مقدّس و مطهّر بوده و اجساد طاهر اینها به آن نقطه موهومه مذکوره که عبارت از مکه مکرمه است متوجه و ارواح صافیه آنان به کعبه معرفت ملتفت و مستقبلند.

روح هرکس با انوار این ارواح کسب اتّصال کند در قلب او انوار الهیّه تزاید و در سرّ او لمعات روحانیه تعظّم پیدا نموده و این سرّ جلیل که عبارت از بحر عظیم و مقام شریف کریم است برای اثبات مبارک بودن بیت اللّه دلیل کافی و بزرگی است، دوام و بقای آن ابدی است؛ زیرا که از موحّدین و ساجدین و راکعین و عاکفین و طائفین دقیقه‌ای خالی نیست. در هر ساعت و آن از اطراف به کعبهٔ اللّه توجّه و نماز گزارده می‌شود؛ و بقای آن هم از این ثابت می‌شود که از زمانی که آفریده شده است برقرار است. و اینکه به لفظ شریف هدی موصوف شده است محقق است که کعبهٔ الله به دو صورت عالمین را هدی است:

صورت اوّل: قبله عالم است که در نماز به او اهتدا می‌شود و حاوی عجایب حکمت آیاتی است که دلیل وجود صانع مختار و نبوّت نبیّ کردگار است و یا اینکه هدایت اوست به فرادیس جنان، زیرا نمازی که در او توجّه به کعبه شده باشد باعث دخول جنّت است.

صورت دوّم: شمول اوست آیات بیّنات را. مقصود از آیات بیّنات امین بودن کسانی است که به حدود دائره حرم محترم کعبهٔ الله داخل می‌شود و نیز هلاکت کسانی که حرمت بیت اللّه را هتک می‌نمایند و مانند این قبیل چیزها بوده و آیات مذکوره عبارت از

مرآۀ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۱

مقام ابراهیم است واقعا در حالتی که مقام شریف مذکور عبارت از یک پارچه سنگ است آیات بسیاری را جامع است. بودن اثر اقدام مبارک حضرت خلیل در سنگ مزبور و فر رفتن پاهای آن حضرت تا پاشنه به آن سنگ و به خلاف معجزات سایر پیغمبران محفوظ ماندن آن از یهود و نصارا و مشرکین و ملحدین که دشمن آن هستند سالهای سال از آیات عجیبه مخصوصه بوده؛ و با همه اینها محقّق است که مقام شریف ابراهیم آیات بسیاری را شامل است. در حق مقام ابراهیم سه روایت هست:

روایت اول: سنگی است که حضرت ابراهیم هنگام تأسیس مکّه او را نشستنگاه قرار داده بود که در روی این سنگ اثر اقدام مبارک آن حضرت مانده است.

روایت دوم: زمانی که حضرت ابراهیم برای دیدن پسر خود حضرت اسمعیل از شام به مکّه رفت، زوجه حضرت اسماعیل پدر شوهر[۳۱] خود را شست و شو نمود و حضرت خلیل آنوقت در روی سنگی قرار گرفته بود که پاهای مبارک او در روی این سنگ جای گرفت.

روایت سیّم: سنگی که حضرت ابراهیم بر فراز آن رفته و خلق را به حج دعوت می‌کرد همین سنگ است که مقام ابراهیم گفته می‌شود که در آن سنگ نشانه پاهای مبارک آن حضرت مانده است.

نتیجه نظر به تدقیقات مرحوم مفسّر قفّال این وقایع ثلاثه هرسه در یک سنگ واقع شده و هرسه از روایات سالفهٔ الذکر صحیح است و لیکن روات نتوانسته‌اند کیفیت را در نقل تفهیم نمایند. انتهی.

کسانی که مشاعری را که حاوی اوست زیارت و ایفای نسک حج کرده و عودت

مرآۀ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۲

می‌کنند ذنوب مکتسبه آنها محو و درجاتشان بلند می‌شود. کسانی که مقتدر هستند فرض عین است که در عمرشان یک دفعه حج کنند و حج کردن جمیع مردم فرض کفایه است.

مسجد الحرام روزی که ارضین و سموات خلق و ایجاد شد حرام گردید، مقام حضرت ابراهیم و پسرش حضرت اسماعیل در مسجد الحرام است.

مسقط راس شریف حضرت ختم انبیا- علیه الصلوهٔ و السّلام- مکه مکرمه است، در آن بلده مقدّسه اقامت فرموده و بعد از بعثت

علی اختلاف الرّوایات سیزده سال آرام گرفته و نشر انوار نبوّت کردند. خورشید افق ایمان در آن شهر شهیر طلوع نمود. اکثر آیات قرآنیه در آن بلده نزول کرد. حجر الاسود و حجر اسعد و بئر زمزم در آن شهر محترم است با اینکه در وادی غیر ذی ذرع کائن است، ارزاق متنوّعه از اقطار عالم به آنجا توارد و اهالی کرامش هر روز متزاید می گردد.

اخطار در اینکه مکه مکرمه در وادی غیر ذی ذرع واقع است حکم مخفیه زیاد هست لیکن علمای اعلام تنها به اعلام حکم آتیه خمسه اکتفا نموده‌اند:

حکمت اوّل: این است که مجاورین بیت محترم فقط به ایزد تعالی و تقدّس توکّل نموده و از غیر او امید و امنیه خود را قطع کنند.

حکمت دوّم: این است که در اطراف بیت اللّه از جبابره حکمداران و اکاسره ملوك جهان احدی اقامت ننماید. واقعا از جبابره زمان و اکاسره ملوك دوران احدی نتوانسته است که در جوار کعبهٔ الله ساکن شود؛ زیرا که مقصود آنها ذوق و صفای دنیویه بوده؛ و چون حصول این در وادی غیر ذی ذرع ممکن نیست لهذا حضرت قادر مطلق موضع شریف مکه را از لوث وجود دنیاپرستان به این صورت تطهیر و تنزیه فرموده است.

حکمت سیّم: آن است که کعبه تجارت گاه نشود؛ زیرا که کعبه مطلقا برای حج و زیارت است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۳

حکمت چهارم: این است که شرف و قدر فقر فهمیده شود.

حکمت پنجم: آن است که فهمیده شود که محبّت کعبه معرفت در قلبی می‌شود که از آلایش دنیا خالی باشد. این دلیل آن است که کعبه مبارکه دارای افضلیّت فوق العاده است.

مفتاح سعادت مصباح کعبه اگر به دهان طفلی که در زبان او لکنت و گیرندگی باشد گذاشته شود به قدرهٔ الله تعالی عقده زبان آن طفل باز می‌شود.

طیور آسمان در فوق کعبه پرواز نکنند، [و کبوترانی که ناخوش می‌شوند در فوق کعبه خوابیده و تحصیل افاقت می کنند تا تحصیل شفا و صحت ننمایند از فوق کعبه معظمه حرکت نکنند] بعضی از آنها هم در بالای میزاب الرّحمه خوابیده و تصحیح مزاج می کنند. باران در طرف هر رکنی از ارکان کعبه مکرّمه ببارد در اطراف ممالکی که منسوب به آن گوشه هستند فیض و برکت حاصل می‌شود.

درون فیض مشحون بیت اللّه همین بتواند پانصد (۵۰۰) نفر را استیعاب کند، یعنی چنانکه در صورت ششم وجهه سادسه ذکر شده است درون کعبهٔ الله عبارت از ششصد و پنجاه و شش (۶۵۶) قدم مربّع است و حال آنکه در یک آن چندین هزار نفر داخل آنجا شده و عبادت می کنند. در موسم آن‌قدر به ازدحام داخل می‌شوند که اگر به این کثرت بجای دیگر داخل شوند البته نفوس بسیار تلف می‌شود؛ و لیکن در سال پانصد و هشتاد و یک (۵۸۱ ه. ق) بواسطه بعض جهات سی و چهار نفر تلف شدند. نورشتی مرحوم که از شرّاح مصابیح است در ضمن تعریف فضایل بیت عزّت گفته است:

من در زمان مجاورت خود خیلی از کرامات بیت اکرم را دیدم:

کبوتران حرم شریف از بالای کعبهٔ اللّه مرور نکنند.

در اثنای طیران زیادتر از ارتفاع آن بقعه مبارکه به هوا پرواز نکنند.

هر وقت دانه‌هائی را که برای آنها ریخته شده است بخورند و به هوا طیران کنند در هر حال کعبهٔ الله را به دفعات طواف نمایند؛ در حالتی که از سطح بیت الله بالاتر مرتفع نمی‌شوند.

مع ما فیه در داخل حرم شریف بر روی شرفات و قباب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۴

نشسته و در سطح شریف نمی‌نشینند.

من به دفعات دیـدم که حمامه‌های ناخوش که بالهای خود را انداخته و سـست کرده بودند از زمین تا سـطح بیت مرتفع گشـته و در روی میزاب طلا و یا یکی از ارکان کعبه نشسـته مـدّت طویله در آنجا به کمال خشوع و خضوع لرزیده و اقامت می‌کنند، بعد از آن در کمال برء و صحت حرکت می‌نمایند و از حذای سقف شریف بالاتر پرواز نکنند. انتهی.

در زمان سـیل و طوفان ماهیهای بزرگ که در داخل حدود حرم اللّه بودند کوچکتر از خودشان را نمی‌خوردند. حرم محترم مسـجد الحرام در اوقـات صلوهٔ خمسه و در نصف اخیر لیـالی اعیاد و اوقات سائره طولا اتساع پیـدا کرده و جمعیّت آنجا هرقـدر زیاد باشـد جای خواهد داشت. آتش‌هائی که در کوچه‌ها و مخصوصا در بیوت و منازل افروخته شود ابدا دود نمی‌دهند.

ابنیه مسعوده بیت عزت اکنون به همان هیئت و وضعی که حضرت ابراهیم خلیل تأسیس و بنا فرموده است باقی و پایدار است. و این در نظر اهـل اسـتدلال علامـت و نشـانه بزرگ و روشن است؛ زیرا بنـائی که روی آن پوشـیده نشود به هر درجه به متـانت و رصانت تأسیس شده باشد مصادمات امطار و ریاح را سالهای دراز تحمّل نتواند نمود؛ و اگر تجدید هم شده باشد باز به رسم سابق مؤسّـِس نخواهد گشت.

ابنیه مفخّمه کعبـهٔ اللّه در حـالتی که همیشه نقطه هـدف ریـاح عاصـفه و امطار عظیمه متوالیه بوده و بر حسب قانون شـرع یازده دفعه تجدیـد شـده است. نه به یـک طرف دیوارهـای آن خللی راه یافته و نه هیئت و وضع سـنگ بسـیار کوچکی از آن تغییر پـذیر شـده است. اگرچه گوشه یمـانی در سالهـای ۴۳۳، ۵۱۵، ۵۹۲ ه. حرکـتی کرده در دفعـه اولی که سـال ۴۳۳ ه باشـدبه قـدر انگشتی از آن افتاده است ولی هیچ طرف آن تغییر نیافته تنها به تعمیر محلی که افتاده بوده است کفایت شده است.

نظر به اخبـار وارده آن بقعه مقـدّسه الی قیـام السّاعه در همان هیئت باقی خواهـد بود، ولی نزدیک قیام قیامت حبشـیان هجوم کرده منهدم و خراب خواهند نمود؛ و در عقب او

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۵

قیامت برپا خواهـد گشت. و این از جمله خواص بیت معظّم است که هرکس در دفعه اولی آنجا را ببیند یا گریه عارض [او] می‌شود و یا آنکه به خنده درمی‌افتد. فقیر نامق الحروف را در اثنای رؤیت بکاء شدید عارض شده مدّتی طول کشید.

در داخـل حـدود سـعادت محـدود حرم اللّه خواه انسان و خواه از مقوله اشـجار و یا حیوانات باشـد به لطف حق از هر گزنـدی ایمن است.

مرحـوم نقـاش مفسّـِر گفته است که: من در تعیین این امر متحیّر بـودم شـبی که کعبه را طواف می‌کردم از خـاطر خود گذرانـدم که خـدای فرموده‌انـد: که هرکس داخل حرم مسـجد الحرام شود ایمن می‌مانـد. آیا از چه قبیل چیزها مأمون خواهـد بود؟ از عقب خود شنیـدم که گفته شـد: از آتش ایمن می‌شود. نگـاه کرده احـدی را در اطراف خود ندیـدم و فهمیـدم که این جواب من قبل اللّه بوده است. این روایت موثوق بر حقیقت مفاد آیه کریمه مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً[۳۲] اشارت می‌ماید که فحول علماء در این باب وجوه کثیره بیان کرده‌انـد، مثلا کسانی که به نیّت صـحیحه تقرّب الی اللّه داخل نسک حـج شونـد در روز قیامت از آتش جحیم ایمن می‌شوند. حتّی حضرت خاتم انبیا- علیه الاف التحیهٔ و الثنا- فرموده‌اند:

هرکس در یکی از حرمین وفات کند روز قیامت در زمره آمنین محسوب شود.

هرکس روزی یـک سـاعت [مرارت] به حرارت مکه مکرّمه تحمّـِل کنـد، جهنّم از او به مسـافت دویست سال دور می‌شود، هرکس حج کند و فسق و رفث ننماید مانند کسی که تازه از مادر خود زاییده شده باشد از گناهان پاک می‌گردد. حضرت ایزد پاک نسبت به التجا کنندگان کعبهٔ اللّه به قلوب مردم القای رحم و شفقت می‌کند.

اصـحاب کرام که در عمره قضا در معیّت حضـرت رسول بودنـد و در دخول مکّه از مضـرّت مشـرکین ایمن شدند از این قبیل است.

کسانی که در عمر خود یک دفعه حج کرده‌اند از عقاب گناهانی که پیش از حج کرده‌اند ایمن می‌باشند.

اما ایمن بودن حیوانات و اشجار در ارض مسعود حرم اللّه قطع عطف و اشجار و صید

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۶

و شکار قطعیّا ممنوع است، چون به رعایت این حکم را چهارپایان نیز تابع و مجبورند، حیواناتی که در داخل حرم شریف هستند از یکدیگر خوف و نفرت ندارند. اگر سگی از عقب آهویی برود و آن آهو موفّق به دخول حدود حرم اللّه گردد، کلب از تعاقب آهو فارغ می‌شود و منتظر خروج او به خارج حرم می‌گردد، و اگر کلب نیز به ارض حرم داخل شود همراه آهو سیر و مشی نموده و از ایصال ضرر و خسارت تحاشی می‌کند. کسانی که از بنی بشر به داخل حدود حرم اللّه پای گذارند آنها را در داخل حرم اللّه مؤاخذه نکنند.

چون این حکم در اوایل دور اسلامیه و حتی در ایام جاهلیّه نیز مرعّی الاجرا بود، هرکس یک گناه بسیار بزرگی یا آنکه قتل نفسی را مرتکب می‌شد برای اینکه از حکومت و یا ورّاث مقتول ایمن بماند به حدود مسجد الحرام دخالت کرده و از خوف و هراس خلاص می‌شد.

نظم

هیچ نبی هیچ ولی هم نبودکُونه بر این در رخ امّید سود

هادی ره نیست بجز لطف دوست‌کامدنت را طلب از نزد اوست

تا نزند سر ز چمن نوگلی‌نغمه سرایی نکند بلبلی

حیوانات یکدیگر را سهل است از چیزهائی هم که بنی بشر را مضرّ است احتراز می‌کنند. در روزهای منا که ایّام رمی جمرات است اقسام مورچه و مگس با طعمه‌ای که سرباز گذاشته شود هجوم و تلویث نمی‌کنند غیر از عسل و شیره هر طعامی را که پیدا کنند دور او را احاطه کرده داخل او نمی‌روند. حجّاج هرقدر زیاد شود سنگهای جمراتی که می‌اندازند زیاد نمی‌شود. از هزاران سال رمی جمرات معلوم است این سنگ جمرات را هر سال ششصد هزار (۰۰۰ خ ۶۰۰) نفس می‌اندازد و هریک از اینها هفتاد پارچه سنگ می‌اندازند.

با همه اینها در نزد جمرات زیادتر از آنکه هر سال انداخته می‌شود سنگی دیگر جمع نمی‌شود. اگر مواقعی که جمرات در آنجاها است مجرای سیل باشد و یا محلّی باشد که باد شدید در آنجا بوزد می‌توانستیم بگوئیم جمراتی را که حجاج رمی می‌کنند

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۲۷

آبهای سیل و بادهائی که هبوب می‌کند از آن نقطه به جای دیگر می‌برد و حال آنکه این موقع گردنه بسیار تنگی است که در میان جبال متسلسله واقع شده و در موقعی که جمرات در آنجا مرکوز است نه آب جاری هست و نه مانند ریاح عاصفه بادهای شدید قوی می‌وزد. اینکه این علامت مطلقا دلیل فضل و کمال معنوی کعبهٔ اللّه است.

و این خبر صریح که فرموده‌اند: حجّ هرکس که مقبول و مبرور شود جمرات او یعنی سنگهائی که انداخته است، به آسمان بلند می‌شود، این دلیل را تأیید می‌نماید. بنا به تحقیق عبد اللّه المرجانی اگر به پیشانی کسی که از دماغ و بینی او خون جاری می‌شود و به خون خود او نوشته شود: مکهٔ وسط الدنیا و اللّه رؤف بالعباد. دم سیاله باذن اللّه تعالی منقطع می‌گردد اگرچه طایفه یهود و نصارا بیت مقدّس را به کعبه مقدم می‌دانند؛ و لیکن بانی بیت مقدّس حضرت سلیمان و بانی کعبهٔ الله حضرت خلیل الرحمن بوده، اعظم بودن خلیل اللّه من جهةٔ المنقبه از حضرت سلیمان اشرف و افضلیت کعبه را از بیت المقدس ایجاب می‌کند. آیا خطای محض نیست از خانه‌ای که صاحب آن رب جلیل و مهندس آن جبرائیل و بنّای آن حضرت خلیل و آورنده احجار و سایر لوازم آن حضرت اسماعیل باشد در کونین بهتر از آن خانه تصوّر نمود.

استطراد خواصّ مخصوصه كعبهٔ اللّه خارج از تعداد و احصا است، و اينكه سياحين ملل و اقوام خارجه جسارت نمى‌كنند به داخل حدود سعادت محدود درآيند از خواصّ جليله بلد اللّه الامين شمرده مى‌شود. سيّاحى جبون نام از اهالى اوروپ در رساله‌اى كه منتشر ساخته است گفته است كه چون سيّاحين خارجه را اهالى مملكت به داخل شهر نمى‌گذارند به اين جهت بايد وقايع حجازيّه را از تواريخ اسلام نوشت و يا اينكه از كسانى كه به حجاز آمد و رفت كرده‌اند سؤال نمود و فهميد. و اگرچه مشار اليه در ضدّ اسلاميّت بعض مقالات هم نوشته است و ليكن از سيّاحين مشهوره «برق ارد» نام و «لودو ويكو بارتاما» نام ايتالى كه از اهالى «روما» است و «ژوزف پتس» نام از اهالى «اكسه‌تر» كه اسم قصبه‌اى از انگلستان است قطعه حجازيّه را سياحت نموده و هريك سياحت نامه‌اى كه شامل

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۲۸

مشهودات آنها است طبع و نشر نموده‌اند و اينها ثابت مى‌كنند كه ادعاى جبون سالف الذكر غير صحيح و هذيانت واقعه او ناشى از تعصّب طبيعى بوده و مشار اليه خطاى صريح نموده است.

لودو ويكو بارتاما در سال نهصد و بيست (۹۲۰) از هجرت و ژوزف تپس نيز در سال هزار و يكصد و هفت (۱۱۰۷) هجرى هر گوشه آن قطعه مقدسه مباركه را سياحت كرده و هريك دائر به احوال حجازيّه رساله‌اى كه شامل اطلاعات مفصّله است نگاشته‌اند. رساله لودو ويكو بارتاما در حالتى كه در سال نهصد و بيست و هشت (۹۲۸) به زبان ايتالى طبع شده است در سال نهصد و هفتاد [و] دو (۹۷۲) به زبان انگليس ترجمه و منتشر گرديده است. و سياحتنامه انگليسى ژوزف پتس نيز در سال يكهزار و يكصد و هفده (۱۱۱۷) مطبوع و در انگلستان منتشر شده.

لودو ويكو بارتاما در رساله خويش نوشته است كه مشار اليه خود را به قيافت و هيئت مسلمانان گذاشته با شتربانان شام كسب معارفه نموده و به شتربان مزبور تنخواه زياد داده و با قافله شام به حجاز آمده است، و ژوزف پتس نيز در [كوچكى و] طفوليّت اسير يك نفر از اهالى جزاير شده مدّت مديده مشار اليه را خدمت كرده و با آقاى خود ايفاى حجّ شريف نموده و معاودت كرده است.

برق حار در رساله‌اى كه منتشر ساخته گفته است كه من هنگام معاودت از وادى فاطمه در وادى نعمان كه حجّاج به اين وادى براى عمره مى‌آيند چون محلّ خوفناك است، ازدحام زياد دارد، به يك طوفانى دچار شدم، نتوانستم پيش بروم، به مأمن كوهى پناه برده تا وقتى كه شدت سيلان و هجوم سيل گذشت در مأمن آن كوه اقامت نمودم. يك مورّخ ديگر «يوما» نام گفته است كه غير مسلم را به مكّه قبول نمى‌كنند.

شكر مى‌كنيم كه برق حارد[۳۳] رفته و مدّعيات اروپائيان را كه در خصوص مكّه داشتند تكذيب و تخطئه نموده و گفته است كه مكه مكرّمه با بعضى از سنگهاى سياه و دايهائى كه خالى از ازهار و اشجار است محاط است. و كسانى كه از ميان اين كوهها درآمده و بغتهٔ بيوت و منازل مكه مكرّمه را مى‌بينند نبايد آن شهر معظّم را جز به خزينه لطايفى تشبيه كنند كه در ميان يك جعبه سياه بسيار خشن

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۲۹

گذاشته شده باشد. قدر و قيمت آن خزينه را همانا اسلاميان دانند و بس.

كوچه‌هاى آنجا وسيع و ابنيه آن بطور مطلوب منتظم و مرتفع، كسانى كه بلاد سائره را ديده‌اند اگر مكه مكرمه را ببينند ممكن نيست كه انتظام آنجا را تصديق نكنند.

به اين تقدير از فقرات مسطوره برق حارد و مقالات مفصّله يوما معلوم مى‌شود كه دخول ملل خارجه به بلده مكرّمه از طرف حكومت و از طرف اهالى ممنوع نبوده و اينكه بعضى از سيّاحين خارجه جسارت نمى‌كنند كه به داخل ميقات داخل شوند دليل بر هيمنه و مهابت معنوى بيت اعظم خواهد بود. بلى از زيارت حرمين محترمين هيچ آفريده‌اى ممنوع نيست، مگر اينكه مقصود زاير

خیانت و یا استهزا و اهانت بشود که در آن حال منع و تأدیب شخص مرقوم واجب می‌شود. و الّا هر دقیقه و آنی باب زیارت مفتوح و گشاده است، همین قدر هست کافّه کسانی که در ارض حجاز هستند جبّه و یا مشلخ و یا قبای بلند می‌پوشند و عمامه بسته کفیه نیز استعمال می‌کنند کسانی که به قیافت خارجی سیاحت می‌نمایند بدیهی است که به نظر حرمت و رعایت دیده نمی‌شوند، بلکه سبب ضحک و تمسخر می‌گردند و این هم طبیعی است.

به همین لحاظ است کسانی که به آن قطعه مبارکه می‌روند باید در قیافت اعراب باشند، این هم در حق کسانی است که در غیر مواسم حج در وادیها و صحراها سیاحت می‌کنند و الّا کسانی که در مکه مکرمه و یا مدینه منوّره اقامت دارند اگر لباس مخصوص به مملکت خودشان را نیز بپوشند علاوه بر اینکه انزجاری از اهالی نمی‌بینند [سهل است که] مظهر حرمت و رعایت فوق المأمول هم می‌شوند؛ زیرا نمی‌توان انکار نمود که جمله اهالی کرام حرمین محترمین به شیم مقبوله مهمان نوازی متخلّق می‌باشند. کسانی که [اینها را] منکرند، مجاورین آن‌دو بقعه مسعوده را به خاطر بیاورند.

امام مالک پس از آنکه آثار حکمت دثار چندی را که در فضایل مکّه مکرّمه بیان شد تصدیق می‌کند گوید که: مدینه منوّره از مکه مکرّمه افضل است زیرا که حضرت رسول به درگاه کبریا عرض نموده است که: الهی تو می‌دانی که قریشیان مرا از بلده‌ای که او را زیاد دوست می‌دارم بیرون می‌کنند تو مرا در مملکتی جای ده که تو خود او را زیاد دوست داشته باشی.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۰

این بود که حضرت معطی العطایا برای اقامت حضرت رسول مدینه منوّره را دار الهجره اختیار فرمودند، محلّی که در نزد خدای از سایر بلاد محبوب باشد. بدیهی است که آن مملکت از سایر بلاد افضل و اشرف خواهد بود، بنابراین رحجان و اولویّت مدینه منوّره واضح و آشکار خواهد گردید. ما خود این دعوا را به حکم حضرت ایزد پاک تسلیم کرده و سکوت را اختیار کردیم.

نظم

مکّه که شد قبله اهل نجات‌حرّسها اللّه عن الحادثات

طعنه بر اکسیر زند خاک اوگل خجل است از خس و خاشاک او

ریگ ز مینش چو نجوم سماست‌گم شدگان را به یقین رهنماست

جنّت محض است که بی‌زرع و کشت‌جمع در او گشته نعیم بهشت

گل نه و باد سحرش مشکبوی‌می نه و میخانه پر از های و هوی

زرع نه و خرمن او دانه بخش‌غرس[۳۴] نه و طوبی او سایه بخش باغ نه و میوه او حاضر است‌راغ نه و سبزه او ظاهر است

لاله نیفروخته در وی چراغ‌در دلش از حسرت او مانده داغ[۳۵]

حدود حرم اللّه و میقات کعبهٔ اللّه

مورّخین حدود میامن محدود حرم شریف کعبهٔ اللّه را از جانب شرق شش (۶) و از طرف غرب هیجده (۱۸) و از جهت شمال دوازده (۱۲) و از جانب جنوب بیست چهار (۲۴) میل نوشته‌اند.

مؤلّف تاریخ خمیس گوید من خود به نفسه مساحت کرده از طریق مدینه منوّره سه (۳) و از راه یمن هفت (۷) و از تپّه جبل منقطع که در جهت عراق واقع است هفت (۷) و از طریق شعب آل عبد اللّه بن خالد که در طرف جعرانه است نه (۹) و علی قول ده (۱۰) و از

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۱

راه عرفات که بطن نمره گفته می‌شود هفت (۷) یا نه (۹) میل استنباط کردم.

و مؤلّف نخبهٔ الدّهر گفته است از جهت مدینهٔ الرّسول سه (۳) و از راه جدّه ده (۱۰) و از طریق طایف یازده (۱۱) و از طرف عراق شش (۶) میل است. و در نخبهٔ الدّهر نوشته است که خارج این حدود ارض حلّ خواهد بود. کوهها و بیابانها و درّه‌هائی که داخل این حدود است همه حرم است.

این اختلاف محال میقات در تعیین حدود و یا تعریف نقاط میقات نبوده بل در خصوص تجدید مقیاس مساحت است بناء علیه مساحت هرکس به حساب خویش صحیح خواهد بود.

علیّ بن البلبان الفارسی الحنفی که مؤلّف کتاب عمرهٔ السّالک فی المناسک است از امام ازرقی نقل کرده و در کتاب خود گوید: که میقات اهالی مدینه در فراز تنعیم نزدیک به موقع بیوت تغاره است که در سه (۳) میل مسافت جهت مدینه واقع است.

امام مالک گفته است محلّی که اهالی مدینه منوّره احرام پوشیده شروع به تلبیه می‌کنند قریه ذی الحلیفه است. این موقع لطیف محلّی است که مسجد الشجره و بئر علی در آنجا واقع است، در نه (۹) و به روایتی در ده (۱۰) منزلی مکه مکرّمه از طریق مدینه منوّره واقع است.

بعض اشخاص در وجه تسمیه بئر علی گفته‌اند که حضرت کرّار در اینجا با جنّیان مقاتله نموده و از این جهت این چاه را بئر علی نامیدند. این روایت اصل و فصل ندارد.

ذی الحلیفه خرابه یک قریه مشهوره و از جهت میقات دورترین محلّ مکّه مکرّمه است.

رسول حضرت متعال محض اینکه اجر و مثوبات اهالی مدینه را اعظام کند امر فرمودند که در اینجا داخل احرام شوند.

بلبان فارسی میقات اهل یمن را این‌چنین تعریف و بیان نموده است: موقعی که اهل یمن احرام می‌پوشند در هفت میلی جهت یمن و موقع اضاهٔ لبن است حتی برای اعلام اینکه اینجا محلّ پوشیدن احرام است دو بیرق در آنجا مرکوز است. گویا موقعی که اضاهٔ لبن گفته می‌شود در دو مرحله مسافت مکه معظّمه واقع و موقع یلملم است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۲

[موقعی که] مصریان احرام می‌پوشند قصبه رابغ است که نزدیک به جحفه میقات شامیان است و محلّ احرام پوشیدن نجدیان نیز تپه بسیار بلند تهامه است. اهالی شام یعنی کسانی که از طریق شام به مکّه می‌روند در محلّ جحفه نام احرام می‌بندند. جحفه در پنج (۵) و علی قول در شش (۶) مرحله‌ای مکّه خرابه یک قریه است. اصل اسم قریه جحفه، مهیعه به وزن علقمه بوده است. جماعتی از اقوام عمالقه آمده و در آنجا سکنی گرفته‌اند، شبی سیلابی آمده آنان را علی العموم اجحاف و استیصال کرده است از این جهت آن قریه را به نام جحفه مسمّی نموده‌اند.

اگرچه بلبان فارسی داخل شدن احرام کسانی را که از طرف عراق به حج می‌روند از نقطه (تنیه هیک) که در هفت میل بعد مکّه معظّمه واقع است روایت نموده است؛ و لیکن امام مالک گفته است که: حجّاج قوافل عراق باید در موقع قریه قرن محرم شوند. قریه قرن که امام مالک خبر داده است موقعی است که قرن المنازل گفته می‌شود. جماعت قرن که از قبیله مراد منشعب است موقع مذکور را برای خود قرارگاه کرده بودند که حضرت اویس قرن نیز از افراد این جماعت است. لفظ قرن اگر به سکون راء خوانده شود اسم یک کوه و اگر به فتح راء خوانده شود اسم طریقت است که در نزد جبل مذکور واقع است که مکه مشرّفه در دو مرحله طرف شرقی این جبل واقع است.

اگرچه امام فاکهی نیز خبر می‌دهد که در یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) ذرع بعد مسجد حنیف که در منا در مقابل مسجد المراسلات واقع است کوهی به اسم قرن موجود است، و لیکن چون به این کوه قرن الثّعالب گفته می‌شود غیر از قرن المنازل است. بین اختلاف مرویه مبسوطه از طرف شخصی در منظومه آتی الذّکر جمع شده است.

منظومه

عرق العراق يلملم اليمنيو بذى الحليفهٔ يحرم المدنى

للشام جحفهٔ ان مررت بهاو لأهل نجد قرن فاستبن

در این منظومه محلّ میقات مخصوص اهالی هر طرف ذکر و بیان شده است و در

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۳

منظومه اتی نیز بعد محلّ هر میقات به مکّه معین گردیده است.

منظومه

و للحرم التّحديد من ارض طيبهٔثلاثهٔ اميال إذا رمت اتقانه

و سعبهٔ اميال عراق و طائفوجدّهٔ عشر ثمّ تسع جعرانه[۳۶]

میقات حاجیان آناطولی و روم ایلی که از دریا از راه کتال به حج می‌روند کوههای رابغ است. هریک از جهازاتی که حجّاج را حامل است چون مقابل کوههای رابغ می‌رسد حاجیان حاضر در کشتی را یادآوری می‌کند که داخل احرام شوند و برای ایفای این خدمت هر جهازی از اولاد عرب یک نفر راهنمای مستعدّ استخدام می‌کند.

اسامی اشخاصی که امیال میقات را بنا نموده‌اند

حدود سعادت محدود حرم محترم کعبهٔ اللّه میقاتهائی است که در فوق یکان یکان بیان گردید. امام ازرقی گوید: هنگامی که حضرت آدم بر زمین نازل شد از وحشت تنهایی در خوف و خلجان بوده به حضرت ایزد پاک استعاذه نموده بود. خدای متعال برای اینکه واهمه خشیت حضرت آدم را رفع فرماید به روی زمین ملائکه بسیار نازل و آنان را در اطراف مکه مکرّمه اسکان و اقامه نمود و داخل مواقعی را که این ملائکه دائرا مادار در آنجا بودند حرم کعبهٔ اللّه قرار دادند.

بنا به قول دیگر هنگامی که حجر الاسود از خزانه جنان به بلده مقدّسه کعبهٔ اللّه فرستاده شد منتهای نقاط اطرافی که نور و ضیای آن منعکس می‌شد حدود حرم معیّن گردید و این حدود عبارت از مواقع میقات سابق الذّکر [بوده] است.

حضرت آدم برای تعیین حدود میقات حرم اللّه در هریک از مواقع مذکوره یک علامت مخصوصه رکز نموده است و پس از آن برای محافظه این حدود ملائکه عظام

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۴

بسیار فرستاده شده است و این را امام ازرقی می‌نویسد.

علاماتی که حضرت آدم- علیه السلام- رکز نموده بود به مرور زمان محو و مندرس شده و اثری از آنها نمانده، جناب خلیل به راهنمایی حضرت جبرئیل مواقعی را که حضرت ابو البشر علامت گذاشته بود پیدا کرده و مجدّدا برای علامت در آن مواقع سنگی گذاشت. هنگامی که حضرت ابراهیم این احجار را رکز می‌کرد. پسرش حضرت اسماعیل نیز همراه بود. به مرور زمان سنگهایی هم که حضرت ابراهیم رکز کرده بود به ریگ پوشیده شده و نامعلوم بود.

چون در دور عدنان بن ادد لزوم فصل و تفریق میانه حلّ و حرم به درجه وجوب رسیده بود لهذا عدنان بن أدد مشار الیه محض اینکه علامات حدود حرم شریف به آسانی خراب نشود سنگهایی را که حضرت خلیل نصب کرده بود جستجو و پیدا کرده به نقاطی که اینها مرکوز بود از گل و سنگ نشانه محکم و رضیی وضع نمود و پس از آن قصی بن کلاب بن مرّه نیز نشانه‌هائی را که عدنان بن أدد مزبور گذاشته بود در یک صورت خوب تعمیر و ترمیم فرمود.

پس از قصی بن کلاب کسی نشد که علائم منصوبه حرم اللّه را تعمیر و تسویه کند. در روز فتح مکّه به حکم حضرت رسول، تمیم

بن اسید الخزاعی و پس از ارتحال حضرت پیغمبر، عمر بن الخطاب و پس از آن عثمان بن عفان و پس از آن معاویهٔ بن ابی سفیان و بعد از اینها عبد الملک بن مروان اعلامی را که اثر بنای عدنان بن أدد بود ترصین و ترفیع نموده، حدود مبارک میقات را تجدید کردند.

مقتدر باللّه عباسی نیز در زمان خلافت خود امیال مذکوره مرکوزه را اصلاح و تأیید نمود. در سال ۳۲۵ ه. ق راضی باللّه عبّاسی علامات عمره را و زمانی بعد از آن هم مظفّر حاکم اربل اعلام عرفات را وضع و تأسیس نمودند. زیرا قبل از عصر راضی باللّه اعلام عمره و قبل از مظفّر اعلام عرفات نبودند که به تجدید اعلام عرفات سلطان احمد خان اوّل [طاب ثراه] موفّق شدند. اینک از آن وقت تاکنون به خارج علاماتی که برای حدود میقات گذاشته شده‌اند حلّ و به داخل آن حرم گفته می‌شود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۵

صورت پنجم مسائل مهمّه مجاورت شهر مکّه مکرمه و ایجار و استیجار خانه‌ها در آن شهر معظّم را حلّ و ارائه می‌نماید.

اشاره

اقامت در مکّه مکرّمه عند العلماء مکروه بوده و گفته‌اند که اقامت نمودن در مکه مکرّمه مدّت طولانی سبب محو شدن حرمت بیت اللّه در انظار می‌شود. از استیناسی که حاصل می‌شود کعبه معظمه به بیوت بلاد سائره قیاس کرده شده هیبت و حرمت جلیله آن را اسقاط و رفع می‌نماید، حال اکثر اهالی به این منوال است. بهتر آن است که اهل ایمان در مملکت خود اقامت کرده و کعبهٔ اللّه را از دور عرض اشتیاق و محبّت کنند.

عمر بن الخطّاب در زمان خلافت خود محض اینکه احترام کعبه را در قلوب مردم ابقا کند معاودت حجّاج را بعد از عرفه امر نموده مهار شتر [خود] را در دست گرفته و ندا می‌کرد: یا اهل الیمن یا اهل الشّام یا اهل العراق سیروا الی بلدکم فانّه ابقی لحرمهٔ بیت ربّکم. و مفاد حدیث شریف من فرغ من حجّهٔ فلیعجل الرّجوع الی اهله را اعلان و اشاعه می‌فرمود.

کسانی که در حرم شریف اختیار مجاورت نموده و با ما سوی اللّه کسب مؤانست

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۶

می‌کنند بدیهی است که از این کار مضرّت و خسارت خواهند دید. مردانی هم هستند که با اینکه خود در بلاد بعیده و ممالک خارجه مقیمند قلوب آنها در مطاف سعادت بیت اللّه بوده و از طائفین خیلی نزدیکترند. انسان در هر محلّ و مکانی باشد نیّت به اجرای عملی کند که مؤدّی عصیان است و قبل از ایفا از نیّت خود فارغ شده و عملی را که به خاطر او خطور نموده است عامل نشود، برای آن گناهی نوشته نمی‌شود؛ و لیکن در مکّه مکرمه عملی را هم که اجرای آن را در خاطر خود تصوّر نموده و ایفا نکند باز برای اینکه آن عمل را به خاطر خود راه داده است آثم شمرده می‌شود و گناه آن در دفتر اعمال او ثبت می‌گردد.

بنابراین پسر عبد اللّه بن عبّاس در طایف توطّن نموده و ابن مسعود نیز گفته است که غیر از مکّه هیچ بلدی نیست که انسان برای امر نامشروعی که به خاطر او خطور می‌کند مؤاخذ و معاتب شود.

حکایت

شخصی به یکی از دوستان خود که محبت بسیار نسبت به او داشت چیزی امانت داده بود که مدّتی او را محافظت کند. مشار الیه در آخر به خیال آن شد که امانت را به صاحب او ردّ و اعاده نکند، ناچار امانت را انکار کرده و مقرّر شد که در حضور بیت اللّه سوگند یاد کند. مشار الیه همان شبی که متجاسر سوگند دروغ شد وفات کرده و صورت او به‌صورت کلب متحوّل گشت.

حکایت دیگر

یـک شـخص دیگر در اثنای طواف ساعـد یک زن جمیلـهٔ الصّورهای را دیـده محض اینکه کسب تلـذّذ کنـد دست خود را به‌طرف ساعد مرقومه دراز می‌کند.

چون مرقومه خـاتون عفیفه‌ای بود از این حرکت مشـار الیه متأثّر شـده و به نیّت اینکه کیفیّت را به صاحب بیت عرض کنـد مسـتقیما به‌طرف دیوار کعبهٔ اللّه رفت.

بی‌ادب مزبور به جسـارت اولاـی خود قـانع نشـده در عقب مزبوره افتـاده بـاز یـک دست خود را به‌طرف [خاتون] مرقومه دراز کرد همان دستی که دراز کرده بود در

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۷

آن آن خشک شده و بی‌حرکت ماند، نعوذ باللّه من شرور انفسنا. انتهی.

نتیجه اسائتی که در حرم سعادت کرده شود به این قسم ناگواریها منتهی شود، خداوند همه را محفوظ بدارد.

حرم شـریف مسجد الحرام مانند حرمهای سایر مساجد تنها عبارت از محلّی نیست که در آنجا نماز گزارده شود، همه اراضی مقدّسه که در داخل میقات معلومه کعبه معظّمه است از حرم شریف بیت اللّه معدود است. به‌همین لحاظ مدقّقین اسلاف که در مکه مکرّمه اختیار مجاورت کرده‌اند به کمال بصیرت و تنبّه رفتار و حرکت نموده‌اند.

غریبه وهب بن رودکی که از اعـاظم اولیـاء اللّه بوده و به حقـایق مسـجد الحرام کسب بصـیرت و اطّلاعـات نموده است، به مناسـبتی برای بیـدار کردن و ایقاظ کسانی که در مکّه مکرّمه اختیار مجاورت می‌کنند گوید که: من شبی در حجر اسـماعیل نماز می‌گزاردم ناگاه از عقب ستاره کعبه الله آواز خفیفی شنیدم چون گوش دادم دیدم که همانا کعبهٔ اللّه می‌گوید:

ای جبرئیل از خود پرستانی که در اطراف من حلقه مصاحبت زده و دائر به لهو و لعب تکلّمات لایعنی می‌کند اوّلا به جناب حق پس از آن به تو شـکایت می‌کنم. اگر چنانچه اینان از حالات مزبوره فارغ و از گناهان خود تائب و مسـتغفر نشوند به هر کوهی که سنی از من از آن کوه گرفته شده است رفته و خود را حرکت و تکان می‌دهم.

این شکایت کعبه را به جبرئیل شنیده و مضطرب گردیدم. انتهی.

این غریبه را کسانی که از خود جناب وهب شنیده‌اند نقل و روایت می‌نمایند. بنابراین لازم است که حجّاج بعد از عرفه به اقامت در مکّه مکرّمه حریص و طالب نشوند.

امـام مالـک برای اشـارت به این نکته در جواب شخصـی که سؤال نموده است که آیـا بعـد از حـج معـاودت و یـا آنکه مجاور بوده اقامت گزیدن افضل است؟ گفته که: بعد الحجّ

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۸

معاودت اولی است. اگرچه از این جواب مجمل امام مالک آن چنان معلوم می‌شود که به کراهت مجاورت قال هستند، و باز اگرچه امام ابو حنیفه گفته است که: کسانی که از حـج فارغ می‌شونـد لازم است که به سـمت وطن و اولاد و عیال خود مراجعت نمایند، و لیکن امـام یوسف و امـام محمّـد و امـام شافعی و امام احمـد بن حنبل محض اینکه مسئله را تشدیـد نکننـد گفته‌انـد: مجاورت مکه مستحبّ است. فتوی نیز موافق قول ائمّه مشار الیهم داده شده است.

و اینکه امـام اعظم مجـاورت مکه را مکروه دانسـته یقینـا برای ملاـحظه آن است که عوام ناس از رعایت حقوق حرم محترم عاجز و قاصر می‌باشند. واقعا گروه عوام چنان‌که باید و شاید کعبه معظّمه را رعایت و احترام نتوانند.

و مقصود تکریه امام مجاورت مکه مکرمه را تنها نه برای این است که اقامت آنجا را مکروه می‌دانند بلکه برای این است که در این مسئله دو محذور به خاطر آورده شود.

یکی از دو محذور این است که هرقدر اقامت در آن نقطه طولانی گردد چنانکه در فوق نیز مذکور گردید با کعبه معظّمه الفت حاصل شده بواسطه کثرت رؤیت بیت اللّه در نظر بی‌حرمت می‌شود. یکی هم نعوذ باللّه ارتکاب معاصی در حرم الهی است که متخلّق شدن به اخلاق فاسده است که برای مؤمن اخلاص قرین مانند ابتلای به این دو محذور ادبار و بدبختی دیگر نخواهد بود. زیرا نظر به مفاد آیه کریمه وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ[۳۷]. در حالتی که شخص در مسجد الحرام از طریق حق عدول و ملازمت ظلم و جور را قصد و اراده کند او را از طرف ایزد متعال اذاقه عذاب الیم خواهد گردید. و الّا کسانی که یک قوّه مفطوره‌ای را مالک هستند که بتوانند بیت شریف را اعزاز و اجلال کنند و هر وقت ببینند مانند آنکه اوّل دفعه رؤیت آنها است و مقتدر آن باشند که به [دهشت و] مهابت روحانیّه در او نظر کنند، بدیهی است که نعمت جلیله مجاورت در حق این قبیل اشخاص سعادت بسیار بزرگ و دولت مورث المفخرت خواهد گردید.

مع ما فیه لازم می‌آید که تکریه مجاورت مکّه مطلقا در حق موحدینی باشد که در

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۳۹

اعصار سابقه بوده‌اند. این اوقات که اختلاط با خارجه و ملاقات با اصحاب بغی و عناد را مسلمانان مجبور شده‌اند، اگر چنانچه به بلدة اللّه فرار کرده و به مدینة الرّسول التجا و به عنون و عنایت حضرت ایزد استناد کنند البته برای ضعافی مسلمین اولی و انسب خواهد بود. چون حول کعبة اللّه مقرّ انبیا و اولیا است لهذا از کسانی که به طواف مداومت دارند سلوک آنها به آثار مشار الیهم مرجو و مستدعا است.

امام یافعی در کتاب روض الرّیاحین خود گوید که: در حول و جوار کعبه معظّمه بعض اوقات ملائکه کرام و انبیای عظام و مخصوصا اولیای ذوی الاحترام دیده می‌شوند و اکثر شبهای دوشنبه و جمعه و پنجشنبه دیده می‌شوند. حضرت ابراهیم با اولاد و احفاد خود در نزدیک باب کعبه و مقابل مقام ابراهیم، حضرت عیسی با جماعات خود در حجر اسماعیل؛ و فرق ملائکه در نزد حجر الاسود؛ و حضرت سیّد انبیا با اهل بیت و جماعت اصحاب و اولیای امت خود در مقابل رکن یمانی دیده می‌شوند.

در نزد اکثر ثابت و محقّق است که اجر و مثوبات در مکه مکرمه تضاعف پیدا کند، گناهکاران را دو گناه نوشته نمی‌شود ولی ثواب‌کنندگان را دو ثواب ضبط و ثبت می‌شود.

متفق علیه است که اولیا اللّه در اوقات خالیه به مسجد الحرام آمد و رفت می‌کنند و موافق کلام کبار است هرکس که مظهر نظر اهل اللّه شود نائل سعادت می‌گردد. نفعنا الله ببرکات انفاسهم.

چون حصر نظر نمودن به بقعه مقدسه کعبه معظمه عین عبادت است، لهذا کسانی که به کمال ایمان عطف نظر محبت می‌کنند ذنوب آنان مغفور می‌گردد. تنها نظرکنندگان به کعبه را اجر طاعت و عبادت یک ساله داده می‌شود. حضرت خلاق عالمیان روزی سیصد و شصت (۳۶۰) دفعه خلایق را نظر کند. اهل مکّه اوّل از همه مظهر نظر اللّه می‌شوند و از اینها هرکسی که در وقت رؤیت قائم به نماز است و یا طایف و یا اینکه کعبه را استقبال کرده و در جائی نشسته است مغفور می‌گردد، حتّی نائمین نیز به زمره آنان ملحق می‌شود. کسانی که در ایّام شهر صیام در مکه مکرّمه بوده روزها را صائم و مقداری از لیالی را قائم باشند مانند کسانی مأجور و مثاب می‌شوند که در بلاد سائره

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۰

یکصد هزار (۰۰۰ خ ۱۰۰) رمضان قائم اللیل و صائم النّهار گذرانده باشند.

کعبه معظمه روز قیامت مانند عروس مزفوفه محشور خواهد شد و کسانی که آن را حجّ و طواف کرده‌اند به ذیل ستاره او چنگ زده در حالتی که اطراف او را طواف می‌کنند به ریاض جنان داخل خواهند شد.

منظومه

شو به ادب ساکن این دیر لیک‌شیوه آداب نگهدار نیک

آنکه رسد دیر و برد رخت زودشوق فزون گردد از آتش که بود

هرکه در این کوی مجاور شوداز عدد سنگ زواهر[۳۸] شود می‌سزد ار زانکه[۳۹] که کمال ادب

آورد از شوق بجا روز و شب

نقل چنین است کزین بیشترنادر ایّام خود ابن عُمر

از پس حجّ دِرّه زدی هرکه راماندی از قافله خود جدا

نیست از این عذر که بی‌گاهگاه‌حرمت این خانه نداری نگاه

چون به طوافش زند اندیشه رای‌شیوه آداب نیارد بجای

از ره تشکیک تغافل کنی‌در سر تعجیل تغافل کنی

گردد از آن آثم و عاصی شوی‌مبتلی قید معاصی شوی

رفته ز حدّ بی‌ادبیهای مانیست از آن جای چنین جای ما[۴۰]

خلاصه مسائل ایجار بیوت

بدیهی است که اگر به کتب فقهیّه مراجعت کنیم جواز و عدم جواز ایجار بیوت و منازل مکه معظّمه را خواهیم فهمید؛ ولی چون در اوایل وجه اجاره گرفتن از حجّاج حلال نبود به آن جهت موجرین وجه اجاره را مخفی می‌گرفتند. حتی عمر بن خطّاب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۱

محض اینکه حجّاج به منازل خالیه داخل شده و ساکن شوند در مواسم حجّ درهای بیوت مکّه را مفتوح می‌ساخت. عمر بن عبد العزیز نیز به امارت جلیله مکّه معظّمه فرمان داد که بیوت مکّه به حجّاج اجاره داده نشود. امام محمّد باقر و امام ابو یوسف بیع بیوت مکّه را مع الکراهه تجویز کرده‌اند؛ و لیکن امام اعظم در هر حال او را مکروه دانسته است.

صاحب الواقعات قول اوّل این مسئله را مرجّح دانسته و گفته است که این قسم فتوی داده شده است. بنا به قول مؤلّف عیون المسائل امام اعظم نیز در یک روایت گفته است که در مکّه بیع بیوت جائز است و امام یوسف این قول را به اقوال سائره ترجیح داده است.

بنا به قول قوام الدّین مرحوم که در شرح الهدایه مرقوم است در نزد علماء علی الاتّفاق بیع بیوت مکّه جایز است مادامی که هر بنائی از آن مالك اوست و بائیان عرصه موقوفه می‌توانند ابنیه را شرعا بفروشند، پس بیع بیوت مکه نیز جایز است.

بنا به نقل و روایت صاحب التقریب، امام اعظم اجاره دادن بیوت مکّه را کریه دانسته و گفته است کسانی که از خارج وارد می‌شوند اگر زیاده از بیوت و منازلی که منحصر به اقامت سکّان مکه باشد خانه‌ای پیدا نکنند در هیچ خانه به اجاره داخل نشوند. و اگرچه امام محمّد برای تأیید این قول در این مفاد حدیثی هم روایت کرده است که اکل اجورات مکه باعث دخول نار است و لیکن دار قطنی حکم نموده است که این حدیث از احادیث موقوفه است.

امام اعظم در روایت دیگر گفته است که کراهت اجاره در حقّ کسانی است که در موسم حجّ وارد می‌شوند. این حکم برای اقامت‌کنندگان شمول ندارد، چون در حق مقیم ضرورتی نیست، ایجار بیوت بر آنها جایز است، چون اهل موسم حجّ در ضرورت هستند لهذا ایجار بیوت آنان را جایز نیست، این طایفه هر خانه و منزلی را که خالی پیدا کردند داخل شوند.

این اوقات اهل مکّه منازل خودشان را به حجّاج اجاره داده و خودشان مواسم حجّ را در سطوح بیوت می‌گذرانند و مبالغی را که از این‌رو بدست می‌آورند به معیشت اولاد و عیال خود صرف کرده و یک سال تمام گذران می‌کنند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۳

وجهه ثانیه

اشاره

به سیزده صورت منعقد بوده، اقوال موّرخین که در خصوص تفاصیل بنیاد عمارات کعبه معظمه روایت شده است.

بقعه مقدسه را کی‌ها بنا نموده‌اند و به چه سبب تعمیر و تجدید و تنقیص و توسیع شده است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۵

صورت اول اقوالی را ذکر و بیان می‌کند که در حقّ اولیّات بنای کعبهٔ اللّه روایت شده است.

پس از آنکه مورّخین اسلاف در تعیین عدد تجدید بنای کعبهٔ اللّه العلیا اقوال متباین المآل بسیار بیان و تذکار نموده و اختلافات طولانی کرده‌اند بعضی از آنها به هفت (۷) دفعه و برخی به ده (۱۰) دفعه تجدید بیت اللّه قائل شده‌اند. و روایتی را که از حضرت امام محمّد باقر و او هم از پدر عالی گهر خود حضرت امام زین العابدین- علیهما السلام- نقل فرموده است سند اتّخاد کرده و گفته‌اند که آن بقعه را اوّلاـ فرشته‌ها بنا نهادند. آنانی که به هفت دفعه تجدید آن بیت محترم قائل شده‌اند گفته‌اند: دفعه اولی ملائکه کرام؛ دوّم حضرت ابراهیم، سیّم اقوام عمالقه؛ چهارم طایفه جراهم؛ پنجم قبیله قریش، ششم عبد اللّه بن زبیر؛ هفتم حجّاج ظالم تجدید نموده‌اند.

و آنانی که ده دفعه تجدید کعبه را قائل شده‌اند گفته‌اند: دفعه اولی ملایک عظام؛ دفعه دوّم حضرت ابو البشر؛ دفعه سیّم جناب شیث و اولاد و احفاد او؛ دفعه چهارم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۶

حضرت خلیل؛ دفعه پنجم طایفه عمالقه؛ دفعه ششم عشایر جراهم؛ دفعه هفتم قصی بن کلاب بن مرّه؛ دفعه هشتم قریشیان قبل از بعثت؛ دفعه نهم عبد الله بن زبیر؛ دفعه دهم حجّاج ظالم بن یوسف الثّقفی تجدید کرده است. سلطان مراد خان رابع سلطان عثمانی نیز دفعه یازدهم بنیان رصین الارکان کعبه را تجدید کرده است که تا این زمان به همان حالت باقی است. (سنه ۱۰۴۰ ه. ق)

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۷

صورت دوّم وضع تأسیس مکه معظّمه در دفعه اولی

برای اینکه حضرت ایزد اقدس به ملائکه کرام خود اعلام فرماید که ابو البشر آدم را برای خلافت کردن در روی زمین خلق و ایجاد خواهد نمود، آنان را خطاب کرده فرمود که: من در روی زمین خلیفه‌ای خلق خواهم کرد. ملائکه کرام به واسطه وجدان ملکیت و یا به الهام ربّ عزّت و یا اینکه در لوح محفوظ مشاهده و رؤیت کرده و درک و استنباط نمودند که نوع بنی بشر در بسیط غبرای زمین سفک دماء و فساد خواهد نمود، برای اینکه استکشاف کنند که آیا چه حکمتی هست در اینکه خلافت روی زمین به یک طایفه معصومی داده نشده و به اولاد آدم داده می‌شود که سفّاک دماء و میّال بغی و شقاء هستند. گفتند: یا آلهی در روی زمین فسادکننده‌ای خلق و ایجاد خواهی کرد و حال آنکه ما ملائکه، تو را به حمد تو تسبیح و به ذکر تو تقدیس می‌نماییم.

چون ملائکه به اعطای این جواب جسارت کردند از درگاه ایزدی این جواب صادر آمد که: حکمتهای خود را که در آفرینش این خلیفه دارم، خود می‌دانم شماها او را نمی‌دانید. ملائکه که جسارت به ایراد سؤال معروض کردند، اگرچه در خیال خودشان

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۸

به افعال الهیّه معارضه ننمودند، و لیکن مفهوم آیه منیفه إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ[۴۱] آنان را فهمانید که از سؤالی که جسارت به آن

نموده‌انـد بوی ایراد و اعتراض می‌آیـد و از این جواب که در یـک صورت معترضانه ایراد کردنـد نادم و پشیمان شـده محض اینکه گرفتـار غضب الهی نگشته و ذنوب آنـان قرین عفو و صـفح گردد به هزاران تضـرّع و بکاء به عرش اعظم آلهی التجا نمودنـد. و به یـک اضـطراب و اضـطرار فوق الغـایه به قـدر سه سـاعت اطراف عرش آلهی را دور و طواف نموده عرض تـذلّل و نیاز و اسـتعطاف کردند.

آخر الامر تیر رجا و نیاز آنها به هـدف عفو و قبول رسـیده و فریاد و توجه آنان جالب مرحمت و شـفقت حضـرت کبریا شـده مأمور شدنـد بیت المعمـور را که در تحت عرش اعظم آلهی است طـواف نموده و در روی زمین برای اهـل ارضـین نیز یـک بقعه مقدّسه تأسیس و بنیاد کنند که همین کعبه معظّمه را که آلان مطاف جهانیان است عمارت و بنا نهادند.

زمـانی که خلاـق عالم اراده نمود که در روی زمین نیز بیت محترمی ایجاد شود برای ایفای مقتضـیات این امر ملائکه بسـیار به وجه ارض فرسـتاده و آنـان را فرمـود که: در روی زمین برای من بیت معظّمی بنیـاد سازیـد هرقـدر که در سـماء دنیـا بیت معمـور طواف می‌شود، مقـامی هم که در روی زمین خواهیـد ساخت از طرف سـکنه روی زمین زیارت و طواف کرده شود. بناء علیه ملائکه کرام که به وجه ارض هبوط کرده بودند در موقع لطیف کعبه معظّمه بقعه مبارکی بنا نهادند [که هنوز طواف کرده می‌شود].

هنگام صدور و سـنوح این اراده حکمت عاده یعنی در اثنائی که حضرت اقدس اعلا امر و فرمان فرمود که بیت معمور را که در زیر عرش خلق و ایجـاد شـده است ملاـئکه کرام طواف کننـد و فرشـته‌هایی هم که در وجه ارض ساکننـد بیت شـریفی در محـاذی بیت معمور بنا نهاده و زیارت نمایند، هنوز حضرت آدم به روی زمین هبوط و نزول ننموده بود.

اگرچه این روایات مشعر آن است که بنای بیت معظّم بعد از خلقت ارضین و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۴۹

سماوات گذاشـته شده است؛ لیکن حضرت اسد اللّه الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه و آله آلاف التحیهٔ و الثنا- فرموده است که بیت شـریف چهـل سال قبل از خلقت آسـمان و زمینماننـد یک کف سـفیدی از روی آب آفریـده شـده زمین در زیر آن مبسوط و محفوظ گردید.

امام مجاهد نیز تصدیق حضرت حیدر کرّار نموده و گفته است قواعد بیت اللّه دو هزار (۲۰۰۰) سال قبل از خلقت زمین خلق شده و به تحت زمین کعبه گذاشـته شـد. و معلوم می‌شود که موقع لطیف بیت عزت قبل از خلقت زمین ایجاد شـده و ابنیه مقدسه کعبهٔ اللّه پس از خلقت سماوات و ارضین مطرح و مؤسّس گردیده است.

چنانکه در کتب معتبره مسطور است، زمانی که حضرت قادر مطلق خلق و ایجاد ساهره غبرای زمین را اراده کرد خاک موقع مبارک کعبـهٔ اللّه را به یـد اجلال و دست قدرت بی‌مثال خود بسط نموده و روی زمین را آفرید، در صورتی که کعبه معظّمه در وسط مانده و بسـاط عجیب الانبسـاط زمین اطراف آن را احـاطه نموده، واقعا عرصه مفخّمه کعبه معظّمه قبل از خلقت زمین موجود بوده، قبل از خلقت طبقات زمین دو ملک سـتوده مسـلک در روی آن عرصه مسعوده به قدر دو هزار (۲۰۰۰) سال تسبیح و تهلیل و تقدیس ربّ جلیل نموده‌اند. این روایت را امام فاکهی از طریق عبد اللّه بن ابی سلمه از ابو هریره روایت کرده و در صحّت آن شبهتی نیست.

ابو هریره کیفیت را به این صورت روایت می‌کنـد: کعبه معظمه قبـل از ارضـین خلق شـد. خود آن یعنی موقع محترم کعبه معظّمه از عین ارض [بوده و] در روی دو ملک بزرگ بود، دو هزار (۲۰۰۰) سال خداوند تعالی را تسبیح و تقدیس می‌کردند. زمانی که اراده خداوندی به خلقت زمین تعلّق گرفت او را در تحت کعبه مبسوط داشته و مکّه را وسط ارض قرار داد.

ابن خلـدون حـدیث صـحیحی روایت کرده و گفته است که از حضـرت خاتم انبیا- علیه آلاف التحیّهٔ و الثناء- سؤال کردند که مکه مکرمه چند سال قبل از بیت مقدّس خلق شده است؟ بطور اجمال و اختصار فرمودند: خلق اللّه البیت قبل السّماوات و الارض باربعین

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۰

سنهٔ كه چهل سال در ميانه آنها هست.

ملاحظه نظر به اين جواب مستطاب لازم مى‌آيد كه بيت مقدّس چهل سال بعد از مكّه معظّمه خلق شده باشد و حال آنكه ما بين حضرت ابراهيم و سليمان بن داود- عليهما السلام- يك‌هزار و چند سال فاصله هست. اگرچه در ظاهر اين جواب كه به سؤال مقدّر از طرف حضرت پيغمبر داده شده است بودن اشكالى به خاطر راه مى‌يابد؛ و ليكن حلّ اين عقده اشكال مشكل نيست؛ زيرا كه مقصود حضرت رسالت پناه ابنيه مرئيه كعبه معظّمه نبوده بل محل مخصوصى است كه در روى زمين براى عبادت خلق شده است.

بيت مقدس يكهزار و چند سال قبل از حضرت سليمان و چهل سال بعد از بيت اكرم محلّ عبادت معين شده است. حتى در آن اثنا اقوام صابئيّه هيكل زهره را بر روى صخره گذاشته عبادت كردند. چون اين وضع قوم مرقوم به عصر شريف حضرت خليل تصادف كرده است از روزى كه بيت معظم و بيت مقدّس قبله اتخاذ شده است چهل سال تفاوت حاصل مى‌شود، كه آن وقت ارض صخره خالى بوده است. بعيد الاحتمال نيست كه پس از آنكه مدّت متمادى به آن منوال مانده است حضرت سليمان مسجد اقصى را [تأسيس و] بنا نموده است.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۵۱

صورت سيّم صورت تأسيس و بناى كعبه معظّمه در دفعه ثانيه. بيت معظّم را در دفعه دوّم حضرت ابو البشر- عليه السلام- تجديد نموده است.

اجمال

نظر به روايتى كه امام ابو الوليد احمد ازرقى [مرحوم] از ابن عبّاس نقل كرده است حضرت آدم كه شش هزار و دويست و شانزده (۶۲۱۶) سال قبل از هجرت نبوى به روى زمين هبوط كرده است مدتى بعد از نزول چون نمى‌توانست صداى تسبيح و تهليل فرشته‌هاى آسمان را بشنود به اين جهت مغموم شده به درگاه ايزدى عرض نمود كه:

الهى علاوه بر اينكه در روى زمين تك و تنها ماندم صداى تقديس و توحيد ملائكه كرام را نيز نمى‌توانم شنيد. نظر به اين شكايت حضرت ابو البشر از حضرت خالق اكبر اين خطاب جليل صادر شد: اى آدم! خطايى كه از تو سر زد مانع از آن است كه آوازه تسابيح ملائكه را بشنوى، و ليكن در روى زمين من يك خانه دارم تو بناى آن را پيدا كرده و در

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۱۵۲

روى آن يك خانه لطيفى بنياد ساز، و مرا تقديس نموده اطراف او را دور نما.

حضرت آدم نيز به موجب اين حكم قيام و غبراى زمين را سياحت نموده به مكه مكرّمه رسيد و با جبريل امين كه براى معاونت ابو البشر نازل شده بود اساس سعادت استيناس كعبهٔ اللّه را حفر و تعميق نمود. نظر به قول ديگر حضرت جبرئيل به ضربت احنجه خود حفره‌اى گشود و حضرت آدم نيز با سنگهايى كه ملايك عظام از كوههاى لبنان، طور سينا، طور ذيتا، جودى و حرا مى‌آوردند، اساس عديم الاندراس بيت شريف را تا حدّى كه با سطح زمين مساوى گردد بنا گذاشته و بر روى آن بيت معمور كه از بهشت برين آورده شده بود موضوع گرديد.

وهب بن منبّه جبال مذكوره خمسه را كوههاى لبنان، طور سينا، طور ذيتا، احد، ثبير گفته و بعض روات به جاى احد، جبل جودى و به جاى ثبير، جبل حرا را روايت كرده‌اند.

بعض مورّخين روايت مى‌كنند كه حجر الاسود نيز كرسى يعنى صندلى و محلّ نشيمن حضرت آدم بوده است كه با بيت معمور نزول كرده است.

تفصیل

مورّخین در اینکه حضرت آدم به بنیاد بیت عزت به چه صورت مأمور و معین گردید، و آن بقعه مسعوده را به معاونت کی‌ها طرح و تأسیس نموده و پس از آن چگونه زیارت کرد اقوال مختلفه بسیار نوشته‌اند. و لیکن چون این مختصر در جحمی نیست که بتواند همه روایات منقوله را حاوی شود، لهذا نقل و روایت روایات منقوله به طور خلاصه و اختصار تصویب کرده شد.
چنانکه زمانی که حضرت موجد کائنات اراده نمود که بنیاد کعبه مکرمه را به واسطه آدم بگذارد به حضرت آدم خطاب فرمود: ای آدم در زیر حذای عرش برای من خانه‌ای بنیاد کن چنانکه ملائک آسمان عرش اعظم را طواف می‌کننـد تو هم در اطراف خانه‌ای که بنای او را بر تو امر می‌کند دور نما، دعای تو و اولاد و احفادت را که بر من اطاعت و انقیاد کنند در نزد آن خانه اجابت نمایم.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۳
حضرت آدم عرض کرد: الهی من تنها چگونه قادر می‌شوم که بیت شریف را که بنای آن را بر من امر می‌کنی تأسیس نمایم؟ و حذای عرش اعلا را به چه کیفیّت معین توانم کرد که خود می‌دانی من مقتدر آن نیستم. بناء علیه از قبل الهی صورت تأسیس بیت محترم به حضرت آدم الهام شده و به طریق وحی اعلام گردید که به رفاقت یک فرشته به مکه معظّمه برود. بناء علیه لازم شد که برخاسته به وادی غیر ذی زرع نزول نماید.
حضرت آدم از جائی که متمکّن بود حرکت کرده و از غرائب طرز و هیئت و بدایع خلقت مواقعی که می‌رسید اظهار حیرت کرده هر محلّی را که می‌دید نزول به آنجا را اراده نموده و به فرشته‌ای که در نزد او بود می‌گفت: ای ملک مرا در اینجای گذار؛ و لیکن مأمور آسمانی که رفیق او بود عرض می‌کرد محلّی که نزول ما به آنجا امر شده است در پیش است.
آخر الامر به مکه معظمه واصل و چنانکه در فوق ذکر شد از جبال خمسه نقل احجار کرده بنیان رصین الارکان بیت اللّه را تأسیس و بعد از اکمال آن با رفیق طریق خود به عرفات رفته پس از ایفای مناسک حجّ معاودت نمود. هنگامی که حضرت آدم از عرفات برمی‌گشت فرشته‌های روی زمین او را استقبال کردند. فرشته‌ها در ابطح وادی به حضرت آدم مصادف شده عرض کردند: یا آدم قدوم میامن لزوم شما را منتظر بودیم به تحقیق که ما این بیت را دو هزار (۲۰۰۰) سال قبل از تو زیارت و حجّ و طواف نموده مفتخر آمده‌ایم.
پس از آنکه جناب ابو البشر ملائک مستقبلین را در ابطح وادی ملاقات کرد به مکّه معظّمه رفته به دلالت فرشته‌ای که رفیق او بود طواف وداع را ایفا نموده و به هند عزیمت کرد. از آن پس هر سال آمده کعبهٔ اللّه را حجّ و زیارت می‌فرمود. در ترجمه‌های شفاء شریف مسطور است که حضرت آدم چهل دفعه پیاده حج کرده است. قامت او شصت وجب و عرض وجود او هفت ذرع یعنی نه قدم و یازده پوس بوده است. مع مافیه مؤلّف زین المجالس گفته است که تا وقتی که توبه حضرت آدم مقبول افتد سیصد (۳۰۰) دفعه حجّ کرده و هزار دفعه عمره نمود.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۴
از ابن عباس سؤال کردند که آیا حضرت آدم راکبا به زیارت می‌رفت یا ماشیا؟ در جواب گفت که: ابو البشر را کدام حیوانی متحمّل می‌توانست بشود که سوار شود، آن حضرت در هر خطوه سه روزه مسافت قطع نموده و پیاده حج می‌کرد.
هنگامی که حضرت آدم به تأسیس و بنیاد کعبهٔ اللّه مامور شد در هندوستان متمکّن بود که محل هبوط او بود. زمانی که از آنجا درآمده و به مکّه مکرمه رسید کافّه اراضی خالیه که حضرت آدم به آنجاها قدم می‌گذاشت معمور و آبادان گردید. چنانکه مواقعی که پای گذاشته و گذشته بود قراء و جاهائی که قدری آرام گرفته بود بلاد و مداین و مواقع مقدّسه‌ای هم که در آنجاها نماز گزارده بود جوامع و مدارس و مساجد ساخته گردید.
چون زمین در تحت اقدام او طی می‌شد در هر قدمی یک فرسخ راه طی می‌نمود. اراضی خالیه عبارت از صحراهایی است که در

میان قدمین شریفین او مانده است.

کعب الاحبار بیت معمور را که از بهشت فرستاده شده است به خلیفه ثانی نقل و روایت کرده و گفته است که: زمانی که حضرت آدم به روی زمین هبوط و نزول نمود حضرت ایزد پاک یک قطعه یاقوت حمرا نازل فرمود که به شکل خیمه‌ای دو در سبز از زمرّد داشت که به شرق و غرب باز می‌شد. و خدای فرمود که ای آدم این یاقوت بیت من است به هر قسم که عرش اعلای مرا طواف کرده و در اطراف آن نماز می کنند در اطراف این هم همان‌طور نماز گزارده شده و طواف کرده شود. حضرت آدم نیز با ملائکه معاونهٔ قواعد بیت اللّه را اکمال و در بالای آن یاقوت مجوّف حمرای مذکور را نشاینده و شروع به طاعت و عبادت در اطراف آن نمود. در ارکان اربعه و هر گوشه یاقوت مزبور یک ستون موزون مجلّی بوده و اندرون آن مانند قبّه مسجد مجوّف بود. برای اینکه یاقوت مجوّف مذکور را به روی زمین نازل کنند هفتاد هزار (۰۰۰ خ ۷۰) ملائکه عظام استخدام شده‌اند.

اقوال جمهور در تعریف بیت معمور

اشاره

مفسّرین کرام روایات متخالف المفاد بسیار نقل و روایت کرده بیت معمور را تعریف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۵

و توصیف نموده‌اند، به امید اینکه مطالعه‌کنندگان را مفید خواهد اوفتاد، مناسب دیده شد که برخی از روایات را در این محلّ ثبت و ضبط نماییم.

حضرت ایزد اقدس متعال برای فرشته‌های عظام که عرش اعظم ملک علّام را طواف می کنند در زیر عرش یک مقام بسیار عالی بنیاد نموده که ستونهای آن از زبرجد و پرده پوش آن از یاقوت احمر و در بالای چهار ستون موزون قرار گرفته است و آن مقام را بیت معمور نام نهاد. پس از آن چنانکه در فوق ذکر شد، در حذای بیت مذکور به توسّط ملائکه کرام در روی زمین بیت مکرّم را ایجاد نموده و اهل زمین را امر فرمود که آن بیت را طواف و زیارت کنند. اصل اسم بیت معمور صراح و اسم خادم مخصوص آن رزین بوده، چون مقرّ ملائکه است بیت المعمور اطلاق شد.

نظر به روایتی که در تفسیر سمرقندی است ملائکه کرام قبل از خلقت آدم بیت المعمور را در روی زمین بنیاد نهادند یا اینکه حضرت آدم بشخصه تأسیس فرمود.

نظر به روایت دیگر بیت معمور برای رفع وحشت فراق حضرت آدم از بهشت فرستاده شده و یک پارچه یاقوت حمرا بود که بر روی عرصه کعبه معظّمه نازل آمده است و در طوفان نوح به آسمان بلند شد، ارتفاع آن به قدر ما بین زمین و آسمان بوده است. به موجب حکم مفاد حدیث معراج که در صحیح بخاری مندرج است اکنون در سماء سابعه نظر به تحریر بیضاوی و کشّاف در آسمان چهارم و نظر به تحقیق تفسیر کواشی در سماء ثالث یا در سادس یا در سابع است.

مؤلف تفسیر واحدی حدیث مخصوصی آورده و گوید که بیت معمور در آسمان دنیا است. جبرئیل هر روز به نهر حیوان که در آسمان چهارم است فرورفته و چون بیرون آمده و حرکت می کند از بالهای او هفتاد هزار (۰۰۰ خ ۷۰) قطرات آب تقاطر کرده و از هر قطره‌ای ملکی آفریده می‌شود که این فرشتگان مأمور به زیارت بیت معمور گشته آنجا را زیارت و در داخل آن ادای صلوهٔ کرده و معاودت می‌نمایند ملائک مشار الیهم آن قدرها زیاد است که هرکدام از آنها که یک دفعه در آنجا نماز گزارده است الی الابد دیگر نوبت نماز به او نمی‌رسد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۶

نظر به قول دیگر اسم بیتی که در سماء دنیا است صراح بوده و در فوق حذای کعبه معظّمه است اگر فرضا سقوط کند بر بالای سطح شریف بیت اللّه می‌افتد.

در تفسیر لباب مسطور است که بیت المعمور یک بقعه لامع النّوری بوده که از یاقوت احمر ساخته شده دو قطعه باب از زمرّد دارد که یکی از آنها به شرق و دیگری به غرب مفتوح می‌شود. حجر الاسود نیز از یاقوت بیضا بوده است، چون به واسطه مسّ زنان حائض سیاه شد حجر الاسود نامیده گردید.

حضرت ایزد بیت معمور و حجر الاسود را دو هزار (۲۰۰۰) سال قبل از هبوط ابو البشر بر زمین نازل کرد. حضرت آدم بعد از هبوط از هند آمده و حج می‌کرد و بیت معمور را طواف کرده برمی‌گشت. چهل دفعه تمام آمده و رفته است. در نزد بعضی بیت معمور در آسمان بنیاد شده است و بالاخره فرمان داده شده است که در حذای محلّی که در آسمان واقع است به قدر قطر خود او بیت محترم ساخته شود. بنا به قول صاحب المواهب در نزد بیت معمور ملائکه مسبّحین بی‌حساب بوده و به عدد تسبیح هریک از آنها یک ملک خلق می‌شود.

مؤلّف تفسیر بحر العلوم گوید که حضرت حق به روی زمین از خیام بهشت خیمه‌ای نازل کرد؛ و در مکه مکرّمه به روی بیت معظم گذارد، بیت محترم هنوز آن وقت بنا نشده بود.

خیمه مذکور یک پارچه یاقوت مجوّف احمر از یواقیت جنان بوده و در نزد او سه عدد قندیل ثریّا عدیل از طلا ساخته شده است. و این خیمه را دو در مصنّع و مرصّع از لآلی بهشت است که یکی از آنها به شرق و دیگری به غرب مفتوح می‌شود؛ و در جوف آن انوار جنان تلألؤ و لمعان می‌نمایند. حجر الاسود نیز برای اینکه کرسی حضرت آدم بشود یعنی بر روی آن قرار گیرد با خیمه مذکور فرستاده شده و یک یاقوت بسیار مشعشع سفیدی بوده است.

به حدیث صحیح منقول است که بیت معمور یک پارچه یاقوت احمر بوده در دو طرف آن دو قطعه در از زمرّد است و در اندرون آن ده هزار (۰۰۰ خ ۱۰) قندیل که به جواهر و یواقیت مزیّن است موجود بوده و در حذای در آن منبر و مناره‌ای هست که از نقره خام

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۷

و خالص العیار است. هر روز هفتاد هزار (۰۰۰ خ ۷۰) ملک در دریای نور شست و شو نموده و احرامهایی را که از نور منسوج است پوشیده لبّیک لبّیک گویان بیت مذکور را طواف و زیارت کنند، فرشته‌ای که یک دفعه طواف کرد دیگر برنمی‌گردد.

مؤلّف معارج النّبوه از بعض کتب معتمده روایت کرده گوید که روزهای جمعه ملائک عظام در داخل بیت معمور اجتماع کنند، در ایّام اجتماع حضرت جبریل به مناره سالف الذکر درآمده اذان گوید، اسرافیل خطابت و میکائیل امامت نماید. وقتی که نماز ادا شود جبرئیل برخاسته ثوابی را که از خواندن اذان حاصل کرده است به مؤذّنین امّت محمدیّه؛ و اسرافیل برخاسته اجر و مثوبات خطبه خود را به خطبای امّت مرقومه، میکائیل اجر جزیل امامت خود را به ائمه امّت مرحومه هبه نموده و هریک نطق بلیغ مؤثّری را ناطق آمده و افتخار و مباهات کنند. ملائک سامعین نیز عطایای الهیّه را که برای نماز آنها احسان شده است کاملا به جماعات امّت محمدیه داده و مقرّبین کرام را در این باب شاهد می‌گیرند. در این حال خطاب ربّ الارباب به ملائک مزبور می‌رسد:

ای صوف ملائکه شما جوهر سخایی را که من خلق و ایجاد کرده‌ام در این راه صرف و ایثار نموده برای من عرض سماحت و جوانمردی نمودید شاهد باشید که من امّت محمدیّه را از عذاب آخرت عفو کرده و قرین مرحمت الهیه خود نمودم.

کافّه جماعات ملائکه که در بیت معمور اجتماع و حضور داشتند از الطاف قدسیّه محظوظ شده و هریک به جای خود معاودت می‌کنند. اقوال مفسّرین در اینجا به پایان رسید.

بنا به قول امام ازرقی زمانی که حضرت آدم به روی زمین هبوط کرد از حضرت ربّ الارباب این خطاب مستطاب به او رسید:

یا آدم در روی زمین خانه‌ای من دارم که حذای بیتی است که در آسمان دارم چنانکه ملائکه کرام حول عرش را طواف می‌کنند تو و اولاد و احفاد تو نیز خانه‌ای را که در روی زمین دارم به همان قسم طواف کرده و در اطراف او طاعت و عبادت نمایید. یا آدم آن خانه را در بطن مکه برای ناس اوّلین بیت قرار دادم که مردم از فجّ عمیق آمده و او را زیارت می‌کنند هرکس اعتمار نموده و غیر از من احدی را قصد نکند چنان است که مرا زیارت و ضیافت نموده است. هرقدر تو زنده هستی تو اعتمار کن پس از تو قرون امم و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۸

انبیا اعتمار خواهند کرد. مکان آن بیت را قبل از خلقت سماوات و ارضین اختیار نموده و در او جلال و کرامت خود را موضوع نمودم و برای معاونت بعض ملکها نیز فرستاده شد.

بناء علیه حضرت ابو البشر چنانکه سابقا ذکر شد حفره بنای مزبور را پر کرد، بعد از آن یاقوت سابق الذکر را بر روی بنائی که تأسیس کرده بود نشانید که این دیوار متین مقداری از زمین مرتفع بود. ائمه حدیث به احادیث صحیحه نقل و روایت می‌کنند که در فوق بیت معظم تا سماء سابعه و در تحت آن تا ارض هفتم یک بیت شریف موجود است که به این حساب لازم می‌آید کعبهٔ اللّه العلیا عبادتگاه پانزدهم بشود. فرضا یکی از اینها سقوط کند بر روی سطح آن دیگری می‌افتد، هریک از آنها اهل زمین و آسمان زائرین و طائفین دارند، چنانکه بیت اکرم زیارت کرده می‌شود.

بیت معمور که به نامهای رضاض یا صراح مشهور و متعارف است بنا به قول مشهور در فوق کعبه معظّمه است هر روز هفتاد هزار (۰۰۰ خ ۷۰) فرشته آمده زیارت و عودت می‌کنند هیچ‌یک از آنها تا به قیامت دیگرباره برنمی‌گردند.

اگرچه روایاتی که در حقّ بنیاد ثانوی کعبه معظّمه تا اینجا مذکور گردید مختلف المفاد است و لیکن نقل امام ازرقی و اقوال کعب الاحبار و رواهٔ سائره قول سالف الذّکر عبد اللّه بن عبّاس را تأیید می‌کنند.

جناب آدم چنانکه مذکور شد پس از آنکه بقعه مقدسه کعبهٔ اللّه را بنا نمود به موجب فرمان ملک منّان نسک حجّ را اکمال نموده و سؤال کرد الهی آیا هرکس این بیت معظم را که به موجب امر تو بنا نهادم حج و طواف کند نائل اجر و مثوبات می‌شود یا نه؟ خطاب مستطاب رسید: یا آدم گناه تو را عفو کردم و گناه کسانی را هم که از اولاد و ذرّیّات تو بیت مرا طواف و زیارت کنند بخشیدم. پس از آن حضرت آدم به هندوستان مراجعت نمود.

نظر به قول دیگر پس از آنکه [آدم] بنای مقدسه کعبهٔ اللّه را اکمال کرد از حضرت معطی العطایا اجرت طلبید. از طرف حضرت عزّت خطاب «سل منّی اجرک حتّی اعطیک» صادر شد. حضرت آدم دخول روضات جنان را ثانیا استدعا نمود، خطاب ثانوی رسید:

یا آدم تو و از ذرّیّات تو هرکس این بیت مرا زیارت کند عموما داخل بهشت خواهم نمود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۵۹

فائده

حضرت آدم پس از طواف و گزاردن دو رکعت نماز و دادن سلام در مواجهه ملتزم شریف ایستاده و گفت: اللّهمّ انّک تعلم سرّی و علانیتی فاقبل معذرتی و تعلم ما فی نفسی و ما عندی فاغفرلی ذنبی و تعلم حاجتی‌فاعطنی سؤلی اللّهم إنی اسئلک ایمانا تباشر قلبی و یقینا صادقا حتّی اعلم انّه لن یصیبنی ما لا کتبت لی و الرّضا بما قضیت علیّ. در جواب مظهر این خطاب رب عزّت شد: ای آدم دعای تو را پذیرفتم هرکس که از اولاد و احفاد تو این دعا را خوانده و عرض حاجت کند دعای او را قبول و حاجات او را برمی‌آورم همّ و غمّ او را زائل و به مقاصد دنیا و عقبی نائل می‌کنم. اگر چنانچه آن داعی به دنیا اقبال نکند دنیا او را استقبال خواهد نمود.

چون این طواف اوّل طواف نوع بنی بشر بود لهذا طواف کردن بیت اللّه از حضرت آدم به یادگار ماند. زمانی که حضرت ابو البشر ابنیه عالیه بیت اللّه را تمام کرده و طواف نمود فرشته‌هائی که در ابطح وادی مصادف او شدند حج او را تبریک و تهنیت کرده گفتند: یا آدم حج تو مبرور و سعی تو مشکور باد. ما بیت محترم را دو هزار (۲۰۰۰) سال قبل از تو طواف کردیم. حضرت آدم از آنها پرسید که شما هنگام طواف چه می‌خواندید؟ گفتند:

در وقت طواف می‌خواندیم: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر. بناء علیه حضرت آدم تسبیح مذکور را خوانده شبها را هفت و روزها را نیز پنج اسبوع شروع به طواف نمودند. به این حساب شبها را چهل و نه و روزها را سی و پنج دفعه بیت اللّه را دور و طواف نمودند؛ زیرا طواف کردن کعبه معظمه به هفت دور یک طواف کامل شمرده می‌شود.

روایت است زمانی که عبد اللّه بن عمر بن الخطّاب حج می‌کرد محض اتّباع به سنّت ابو البشر شبها را هفت و روزها را پنج اسبوع طواف می‌نمود.

بشارت

هرکس کعبهٔ اللّه را به تسبیح سابق الذکر هفت دفعه طواف نماید و تا اکمال

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۰

طواف تکلّمی که متعلّق به دنیا باشد نکند آن شخص را ده حسنه داده می‌شود، ده درجه او زیاد می‌شود، ده سیّئه او محو می‌گردد. اگر تکلّم هم نماید مانند کسی که به حوض آب فرو رود به حوض رحمت داخل شود.

و این مجمل مفاد حدیث شریفی است که ابو هریره روایت کرده است و نیز به اسناد قویّه موثوقه روایت است که هرکس بعد از طواف بیت اللّه دو رکعت نماز طواف کند مانند کسی مأجور خواهد بود که یک غلام آزاد کرده باشد. انتهی.

اخطار چون طواف کردن بیت اللّه مانند نماز یک عبادت مخصوص است لهذا در اثنای طواف نباید تکلّم نمود و اگر تکلّم نیز اقتضا کند کلام خیر باید گفت. انتهی.

ملائکه کرام کسانی را که به قصد حجّ بیت اللّه الحرام به شهر مقدّس کعبه مکرمه داخل می‌شوند در ملاقات آنان اجتماع و اقتحام کرده کسانی را که شترسوار هستند تنها به اعطای سلام تکریم کرده و آنهایی را هم که راکب حمار هستند به مصافحه تعظیم نموده و پیادگان را به معانقه مفتخر داشته ابراز مراسم احترام می‌نمایند. به‌همین لحاظ است که صلحای اسلاف حجّاج ذوی الابتهاج را استقبال کرده چشمهای آنان را تقبیل و قبل از آنکه به لوث آثام ملوّث شوند در اخذ و اغتنام ادعیه خیریه آنان تعجیل می‌کردند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۱

صورت چهارم وضع تجدید کعبه محترمه را در دفعه ثالثه تعریف و ارائه می‌نماید.

اشاره

بیت اللّه العلیا را مره ثالثه شیث بن آدم تأسیس کرده است. و تا طوفان نوح اولاد و احفاد مشار الیه تعمیر و ترمیم کردند؛ زیرا زمانی که حضرت آدم به روی زمین قدم گذاشت چنانکه در صورت سابقه مذکور گردید بر روی موضع لطیف بیت اکرم یاقوت انوری به شکل خیمه گذاشته شده بود، چون این خیمه پس از ارتحال حضرت آدم به جانب آسمان کشیده شد محض اینکه در جای خیمه مذکوره قائم شود یک خانه بسیار محکم و متینی بنیاد و تأسیس نمود. وقعه هائله طوفان که اقطار عالم را غرق اضطراب نموده بود، اگرچه بنای شیث را نیز محو و پریشان ساخت ولی پس از آنکه آبها کشیده شد اساس قدیم بیت شریف مذکور باز ظاهر شده

گاهگاهی اولاد و احفاد او تعمیر و ترمیم می‌نمودند.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۲

حکمت

در وصول حضرت نوح به ارض مکّه نقطه مبارکه بیت عزت معلوم و پدیدار بود حتّی سفینه نوح که به حدود حرم اللّه واصل شد نقطه مسعوده کعبهٔ اللّه را طواف نمود. در این اثنا حضرت نوح کیفیّت را به کسانی که در داخل کشتی بودند اظهار نموده امر کرد که محض تعظیم بیت اللّه هرکس از زوجه خویش اعتزال کند یعنی به عورت خود قصد قربان ننماید. چون حام بن نوح بن امر پدر خود مخالفت کرد حضرت نوح او را نفرین کرد و از اثر دعای پدر نطفه پسر متغیّر گشته و اولاد او کلّیهٔ به رنگ سیاه متولّد شدند. انتهی.

زمانی که عباد اللّه طوفان نوح را فراموش نموده اوثان و اصنام را اللّه خود اتخاذ نموده و به پرستش آنان مشغول شدند، اساس قدیم بیت اللّه نیز که پس از طوفان ظاهر شده بود از بی‌مبالاتی به ریگ پوشیده شده و دیده نمی‌شد، یعنی موقع لطیف بیت اللّه مانند یک تپه از ریگ قرمز پوشیده و مانده بود. مع ما فیه خلق آن محلّ [تپه] ریگ را یک موقع مقدس اعتقاد کرده و به طواف و زیارت آن مستسعد می‌شدند.

به این تقدیر بعید از احتمال نیست که خیمه مزبور همان بیت معمور بشود که بر روی بنائی که ابو البشر ساخته بود گذاشته شده بوده است و یا آنکه آن‌چنان خیمه‌ای بر روی بیت معمور موجود بوده است. لهذا در ارتحال مشار الیه تنها آن خیمه به آسمان بلند شده و بیت معمور الی وقعه موحشه طوفان در روی زمین بوده محض اینکه چرکاب زمین به او نخورد در وقعه مذکوره به آسمان مرتفع گردیده است.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۳

صورت پنجم ترجمه حال حضرت ابراهیم که دفعه چهارم به تجدید کعبه معظّمه موفق شده؛ و سبب عزیمت او به مکه معظّمه؛ و قصّه مهمّه ذبح اسماعیل و مأموریت او به تأسیس بیت محترم؛ و کیفیّت اقامت اولاد اسماعیل در آن بلده مقدّسه را شامل است.

اشاره

حضرت اسد اللّه الغالب امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب- علیه السلام- از اولیّات بنای کعبه معظّمه بحث ننموده و فرموده‌اند که بیت شریف را اوّلا جناب ابراهیم بنا نمود. ابن کثیر در تفسیر شریف خود روایاتی را که خبر داده‌اند کعبه معظّمه قبل از ابراهیم سه دفعه تجدید شده است جرح و تکذیب نموده و قول حضرت علیّ عالی- علیه السلام- را تصدیق و قبول کرده است؛ و لیکن به حکم روایات مشهوره حضرت خلیل بیت معظّم را دفعه چهارم تأسیس فرمودند.

خواه حکم قول اوّل و خواه حکم قول ثانی و اشهر موثق و معتبر باشد یعنی خواه دفعه اولیّ و یا چهارم باشد در اینکه حضرت خلیل عزّت سرای ربّ جلیل را تجدید
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۴
کرده است به هیچ‌وجه شبهه و ریبی نیست؛ ولی چون مسائل صورت عزیمت حضرت خلیل از شهر بابل که مولد او بود به وادی غیر ذی زرع مکّه و جهت عزیمت او، و اینکه قبل از تشریف آوردن به مکهٔ اللّه در کجاها وقت خود را گذرانده، و بعد از تأسیس بیت شریف در چه جاها اقامت گزیده است، وارد خاطر می‌شد، لاجرم برای حل و ایضاح سؤالات مزبوره مقتضی این شد که مسائل

مبسوطه را مجملا ذکر و اثبات نماییم، لهذا در این مقام برحسب لزوم ترجمه حال حضرت خلیل را می‌نگاریم.

ترجمه حال حضرت ابراهیم- علیه السلام-

اشاره

حضرت ابراهیم از پیغمبران ذی شأن اولو العزم بوده نسب عالی حسب آن حضرت در بطن پنجم به نسل سعید الاصل حضرت هود- علیه السلام- می‌رسد. حضرت ابراهیم سه هزار و سیصد و بیست و سه (۳۳۲۳) سال و علی قول سه هزار و سیصد و شصت و سه (۳۳۶۳) سال بعد از هبوط آدم و یکهزار و هفتصد و یازده (۱۷۱۱) سال نیز بعد از وقعه و خیمه طوفان نوح که دو هزار و هشتصد و نود و سه (۲۸۹۳) سال قبل از هجرت نبویّه می‌شود، در قریه کوثی که به وزن طوبی بوده از توابع بابل و یا در قریه برسد نام از مضافات کوفه به عالم هستی قدم گذاشته‌اند.

برخی از مورّخین معتقدند که دو هزار و پانصد و نود و شش (۲۵۹۶) سال قبل از هجرت نبوی زیور افزای مهد شهود شده‌اند، برخی از مورّخین خارجه تولّد آن حضرت را دو هزار و سیصد و شصت و شش (۲۳۶۶) و بعضی دو هزار و یکصد و بیست و دو (۲۱۲۲) سال قبل از میلاد عیسی می‌نگارند. و نیز روایت کنند که حضرت خلیل اوّلا در شهر حرّان متولّد و پس از آن به سواد بابل نقل کرده شده است. و یا اینکه در شهر اورفه به دنیا آمده بالاخره به حرّان و یا به بابل هجرت نموده است.

بعضی از مورّخین نوشته‌اند که آن حضرت در قریه برزه نام از قراء شام زاییده شده و غاری که مولد آن حضرت است الیوم در آن قریه معروف بوده و زیارتگاه اهل وقوف است. حتی گفته‌اند دعایی که در این غار کرده شود به هدف اجابت حضرت کبریا

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۵

می‌رسد[۴۲].

صورت شریف آن حضرت قرمز مایل به سفید، قامت او موزون و معتدل و مطبوع، اشهل العینین، ضخیم السرّه، عظیم الصدر، مستویّه المنکبین بودند. لیله [مولد] هدایت مورد آن حضرت یوم عاشورا که مصادف جمعه بود، در زمان نمرود بن کنعان و یا حاصر بن کوثی بن حام بن نوح که از جبابره ملوک بوده و مدّت چهار صد (۴۰۰) سال ربع مسکون جهان را استیلا و استقلال نموده بود اتّفاق افتاد.

نمرود مزبور در تاریخ مذکور به مساعدت زمان از طریق مستقیم حق‌پرستی خروج و به دعوی الوهیّت عروج کرده در هیئت خویش بعض اصنام ساخته و خلق را به پرستش خود دعوت کرده و می‌گفت: کسانی که در پنهان و آشکار به صورت من پرستش کنند بر من تقرّب جویند و آنانی که مقرب می‌شوند احراز مراتب منصب و کمال می‌نمایند.

ملعون مزبور به این وسیله به اضلال عباد حضرت متعال اشتغال داشت. شبی در رؤیای خود دید که کوکب رخشانی طالع شده و به شعشعه نور ظهور خود روشنایی ماه منیر را محو و نابود ساخت. بناء علیه نمرود مهره کهنه و منجّمین را احضار و رؤیای خود را نقل و تعبیر او را امر و اراده کرد. منجّمین گفتند که همان سال طفل بلند طالعی متولّد خواهد شد که به واسطه آن مولود بنیان سلطنت نمرود منهدم و خراب خواهد گردید و هنوز آن طفل در نهان خانه صلب پدر متمکن و برقرار است.

بنا به روایت دیگر خلید بن عاص که از اشهر حکمای آن زمان بود با توابع خود رؤیای نمرود را این قسم تعبیر کردند که: نظر به احکام کتب موجوده متداوله که در دست داریم این سال در شهر پایتخت نمرودی، مولود مسعودی متولّد خواهد شد. و این طفل بعد از وصول به حدّ بلوغ احداث دین جدیدی کرده و ما را به آن دین دعوت نموده و پیغمبر مبعوث بودن خود را اظهار و اعلان خواهد نمود. اگر چنانچه از کنون چاره‌ای در حقّ او نشود شبهه نیست که خاندان دولت نمارده را محو و مضمحلّ خواهد ساخت.

نمرود از این اطّلاعات نجومی که از آنها گرفت بکلّی دست و پای خود را گم کرده به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۶

واسطه کمال حمق و بلاهتی که داشت خواست حکم قضا را متغیّر سازد. بناء علیه در ظرف مدتی که کهنه مزبوره معیّن کرده بودند برای اینکه اجتماع زوجین واقع نشود بین رجال و نسوان را تفریق نموده و به هر ده نفر آدم یک مباشر جابر مأمور ساخت. بعد از آنکه مخلوق را به این جهت اذیت و آزار کرد اعلان و اشاعه نمود که هر طفلی را که آن سال متولّد خواهد شد یک‌یک قتل و اعدام خواهد نمود. ولی چون به هیچ‌وجه تدبیر او نمی‌توانست تقدیر ربّ قدیر را تغییر دهد، آن شب آزر با زوجه خود ادنی مقاربت نموده حضرت ابراهیم به رحم مادر انتقال نمود.

منجّمین ساعت انتقال حضرت ابراهیم را به رحم مادر همان ساعت استخراج کرده و باز همان ساعت شبانه رفته و نمرود را مستحضر داشتند. نمرود شقاوت آلود به کمال تهوّر و غضب ولادت آن مولود عاقبت محمود را که خبر داده شده بود حسّ و ادراک نموده به اختلافات روایات خون هزاران معصوم بی‌گناه را ریخت و به این هم قانع نشده برای اینکه هر طفلی که بعد از آن هم زاییده شود هلاک کند برای دیدن و معاینه نمودن زنهائی که حامله بودند مأمورین مخصوص فرستاد.

چون ادنی بنت نمره که مادر مهرگستر حضرت ابراهیم خلیل باشد جوان بود نشانه‌های حمل او پنهان شده و خود را از معاینه و دیدن مأمورین نمرود مستخلص ساخت.

اگرچه مادر حضرت ابراهیم به واسطه جوانی آثار حمل را پنهان نموده و از دیدن مأمورهای نمرودی خلاص شد؛ ولی چون مدّت حمل او به سر آمد به دیدن علائم ولادت که در همه زنها متداول است شروع نمود و چون می‌دانست که هر زنی که مولود او پسر بشود مقتول و تلف خواهد شد خود به خود گفت: اگر من هم پسر بزایم البته او را خواهند کشت، اقلا در محل پنهانی حمل خود را باز گذارم.

به این خیال در خارج شهر به کنار درّه خشکی که درمیان دو کوه واقع بود رفته حمل خود را به زمین گذاشته و به خرقه‌ای پیچید و برای اینکه نمرودیان دیده و تلف نکنند، آن معصوم سعادت موسوم را به غاری که در آن دره بود گذاشته و معاودت نمود و بسوز

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۷

و گداز به زوج خود آزر گفت که: من در بیابان یک فرزند ذکور زاییدم؛ و لیکن وفات کرد در همانجا دفن نموده و آمدم.

آزر این اخبار کاذبه ادنی بنت نمره زوجه خود را به صحّت حمل نموده اظهار مسرّت کرد و وفات دروغی آن مولود را از قدر و عظمت اصنامی دانست که آنان را عبادت و پرستش می‌کرد و در مقام تسلّی خویش بعض حرفها نیز بر زبان خود راند. ادنی بنت نمره هفت شب از روز وضع حمل خود گذشته خود به خود گفت که: آیا جگر گوشه من در چه حالت است یک دفعه رفته و ببینم اگر زنده است او را شیر دهم. ادنی به غار مزبور رفته و آن مولود را زنده یافته مراجعت نمود. جبرئیل امین ناف حضرت ابراهیم را بریده و حله سفیدی در بر او کرده و به گوش او موافق اصول اسلامیّه اذان گفته بوده است.

چون ادنی بنت نمره وارد غار شد حضرت ابراهیم انگشتان خود را به دهن گرفته و می‌مکید. از یک انگشت او عسل و از دیگر آب و از آن یکی شیر و از چهارم شیر خرما تقاطر می‌کرد. ادنی دختر نمره از این حالت فرزند خود زیاد مسرور شد و برای ارضاع پسر خود زود زود به غار می‌رفت؛ و لیکن کیفیّت را از زوج خود آزر نیز مخفی می‌داشت.

و جهت پنهان کرد ادنی پسر خود را حرکات ناشایست آزر بود، زیرا چون آزر مطلع شد که زوجه او حامله است برای عرض اخلاص به نمرود خبر داده و گفته بود که اگر مولود پسر شود آورده و تسلیم خواهم نمود. و در این باب با ادنی نیز عهد و میثاق بسته بود. اگرچه ادنی به واسطه نقصانی که در خلقت زنها است آزر را متابعت نموده و آن چنان معاهده‌ای منعقد ساخت ولی عاقبت پشیمان شده در نزد خود می‌گفت که: آیا این امر را چه چاره توانم کرد اگر مولودم پسر باشد از غدر و ظلم پدرش آزر به

چه وضع مستخلص خواهم نمود، ادنی به این جهت غرق دریای تفکّر و حیرت بود.

و چون ادنبی می‌دانست که آزر نهایت میل و محبت را نسبت به خود او دارد و باز یقین داشت که اگر مولود او پسر باشد بدون شبهه قتل و تلف خواهد گردید لهذا زمانی که حمل او نزدیک شد به آزر گفت: من شبهه ندارم که اگر مولودم پسر باشد مقتول خواهد شد و تلف شدن او به ملاحظه رقت و شفقت طبیعی که به او دارم باعث تلف نفس من

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۸

خواهد آمد. برای اینکه از این‌گونه مخاطره مستخلص شویم تو را قسم می‌دهم به علاقه محبتی که در میان من و تو است از اصنامی که آنان را سجده می‌کنید استدعا نمایید که مولود من دختر باشد نه پسر.

ادنی به این شیوه و حیله آزر را قانع و راضی ساخته به بتخانه فرستاد و خود نیز همان ساعت به غار مزبور رفته وضع حمل نموده و مراجعت کرد و به طوری که در فوق ذکر شد آزر را احضار نموده کیفیت را اعلام نمود. بناء علیه هر وقت آزر به دیوانخانه نمرود می‌رفت، ادنی نیز به غار مزبور رفته و جگر گوشه خود را شیر داده معاودت می‌نمود.

این حالت دو سال و به قول مؤلّف بدایع الزّهور یک سال تمام امتداد نمود.

اکثر راویان در این خلاصه که تا این مقام نوشتیم اتفاق نموده‌اند و لیکن به موجب روایات موثوقه که مؤلّف کتاب انس جلیل نام تحقیق و تدقیق کرده است: شبی که مقدّر بود حضرت ابراهیم به رحم مادر انتقال کند خلید بن عاص که رئیس کهنه نمارده بود با رفقا و تابعین خود نزد نمرود رفته و گفتند زحماتی که تا این ساعت متحمّل شدیم اثر ننمود و حال آنکه آن وجود لازم الانعدام این شب به رحم مادر انتقال خواهد کرد، اگر امشب به احتیاط فوق الغایه رعایت کرده و در تغییر خط تقدیر سعی و غیرت کنیم ممکن است که مظهر آمال خود بشویم. نمرود عنود به تشویقات مؤثّره و متوالیه خلید بن عاص و توابع او آن شب جمیع مردان را که در پایتخت اقامت داشتند کافهٔ بیرون کرد و به مدخل هر یک از دروازه‌های پایتخت اشخاص معتمد و متعدّد معیّن و مامور ساخته و آنان را خطاب کرده و گفت این روز و این شب برای اینکه اجتماع الزّوجین واقع نشود به داخل شهر احدی از مردان را راه نخواهید داد.

در ظرف مدّت مذکور عموم مردان از مساکن و منازل خود دور و منجّمین نیز برای تدقیق احکام نجومیّه مأمور شدند. ادنی بنت نمره به کنار دروازه شهر که در محاذی خانه او بود درآمده و فهمیدن نتیجه وقوعات را در نظر داشت زوج او آزر نیز به هر قسمی که بود او را دیده و با او استفراش نموده، حضرت ابراهیم به رحم مادر انتقال فرمود.

خلید بن عاص به علائم کواکب و نجوم انتقال ابراهیم را به رحم مادر خود استخراج

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۶۹

نموده و با هزاران نوحه و فریاد با طایفه و تبعه خود بعد از آنکه ادنی بنت نمره از نزد آزر مفارقت کرد به حضور نمارده رفته و گفت: دیگر کار از کار گذشت و این همه مساعی و اهتمامات به هدر رفت زیرا که آن وجود عاقبت محمود اکنون در همین ساعت به رحم مادر منتقل گشت. خلید پلید کوکب درخشانی به نمرود نموده و اظهار داشت که انوار این کوکب نورانی که ما بین زمین و آسمان را از شرق تا غرب احاطه کرده تا روز ولادت این مولود طلوع این چنین کوکب مشعشع و مسعودی ابدا دیده و شنیده نشده است.

نمرود از این خبر دیوانه و بیخود شده و پس از زمانی به هوش آمده و به تحقیقات لازمه پرداخت. و چون نتوانست کسی را ظاهر سازد که به موجب اخبار خلید آن ساعت با زوجه خود ملاقات کرده است، لهذا فرمان داد که مدتی ترک احتیاط کرده شود. و گفت حال که موفّق نشدیم مانع شویم آن وجود مسعود به رحم مادر انتقال کند، اقلا در زمان ولادت او به تیقّظ و تبصّر حرکت نموده و چاره‌ای برای آن پیدا کنیم.

چون زمـان ولادت حضـرت ابراهیم حلول کرد منجّمین کیفیّت را اسـتخراج کرده و خبر دادنـد که آن وجود محترم در فلان هفته و فلان ساعت [و] فلان روز عالم امکان را قدم خواهد گذاشت. نمرود شروع کرد که لوازم احتیاط را تدارک و تهیّه کند.

ادنی بنت نمره چون مقـدّمه علائـم ولادت و ظهور اوجـاع را در خود دیـد چنـانکه در فوق مـذکور گردیـد زوج خود آزر را برای اسـتدعا و نیاز نمودن به بتخانه فرسـتاده و خود رفتن به درّه خشک واقع در کنار شـهر را التزام نموده از خانه خویش خارج شـد و به یک فرشـته ملیح المنظری تصادف نمود. این فرشـته ادنی را به غار برده و گفت: مبادا حذر کنی و اندیشه نمایی که این مولود تو را ضرر و زیانی خواهـد رسـید، چون این مولود تو خلیل حضـرت کبریا و جدّ امجد سر خیل انبیا است به این جهت از مضـرّت و کید اعدا در هر حال مصون و محروس است.

بعـد از آنکه فرشـته مزبور لوازم حمل او را تـدارک و تهیه کرد به خارج غار در آمـد. چون حضـرت خلیل مهـد آرای شـهود شـد، جبرئیل امین نازل شده ناف او را برید و به گوشـهای آن مولود اذان گفت و حلّه‌ای را هم که از بهشت آورده بود به او پوشاند. پس از آن فرشته

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۰

سالف الـذّکر به انـدرون غار در آمده مدّتی در نزد ادنی بنت نمره ماند. ساعتی که حضـرت ابراهیم زینت‌بخش قماط وجود گردید عمـارتی که نمرود عنود اقـامت داشت لرزه‌نـاک شـده از هـاتف غیـبی این صـدای وحشت افزای ظهور کرده و گروه ضـلالت انبوه نمارده را بی‌عقل و شعور نمود. زمان هلاکت شخص خبیثی که خدای ابراهیم را انکار می‌کند تقرّب نمود.

بنـا به تـدقیقات مؤلّف بـدایع الزّهور هنگـامی که به سـرای نمرودی که در او می‌نشـست لرزه و تزلزل افتـاد شـرفات یـک طرف آن عمارت بغتـهً به زمین افتاده و جمیع اصـنام و اوثان بتخانه‌ها سـرنگون شـده بودنـد. صـدای هاتف مزبور در یوم مذکور چندین دفعه شنیـده شـده و بعـد از آن روز نمرود به هر سـمتی که تـوجّه می‌نمـود و به هر مـوقعی که می‌رفت صـدای معهود را از هـاتف غیـبی می‌شنید.

یک شب نمرود در رویای خود دید که از ضـلع آزر یک ماه تابانی ظاهر و نمایان شده و به شعشعه نور خود زمین و آسمان را منوّر و سـکنه سـامره غبرا را متعجّب نمود و نـدای جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ[۴۳] از جهات سـتّه عالم شـنیده شده و اصنام بتخانه‌ها به زمین اندر غلطید و از این‌رو اقوام بد فرجام نمارده مأیوس و محروم ماندند. نمرود از این رؤیای ترسـناک خائف و زمانی که بیدار شده و عقل او بر سـر آمـد آزر را احضار نموده واقعه هائله خود را چنانکه دیـده بود بیان کرد. آزر گفت: این رؤیای شـما فرط عبودیّت و پرستش مرا که به کوکب قمر دارم تلمیح و اشاره می‌نماید. آزر به این تعبیر خاطر نمرود را تسلّی داد.

حضـرت ابراهیم به احتلاف روایات پانزده ماه در غار سالف الـذکر مانـده به سنّ تمیز واصل آمـده و گاهگاه بیرون آمـدن به خارج غار را تصوّر و خیال می‌نمود. بناء علیه روزی به والده خود ادنی بنت نمره گفت که: دیگر پس از این مرا از این غار بیرون بیاور.

مؤلّف بـدایع الزّهور روایت سالف الذکر را جرح کرده و گوید که حضـرت ابراهیم در غار مذکور دوازده ماه تمام مانده و چون هر ماه به قدر یک سال بزرگ می‌شد زمانی که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۱

خواست از غار به درآید مانند اطفالی بود که ده سال گذرانده باشند.

حضـرت ابراهیم که اخراج خود را از غار به والده خود اظهار و اسـتدعا کرد ادنی بنت نمره پس از یک ملاحظه بسیار دقیق به خانه خود مراجعت کرده و به آزر گفت: اینکه چندی قبل به تو گفته بودم فرزند تو وفات کرد صـحیح نبود فرزند تو وفات نکرده اکنون جوانی حور پیکر و ملیـح المنظری بوده در فلان غار محفوظ است. آزر به غار مـذکور عزیمت کرده به جمال با کمال ابراهیم اظهار محبّت نموده به زوجه خود ادنی گفت: تو این طفل را از غار خارج ساخته و به شـهر بیاور که به نمرود تقـدیم کنیم. [زوجه] مزبوره

هم آن فرزند سعادتمند را به خارج غار در آورد.

حضرت ابراهیم همان ساعت که از غار به در آمد عجایبات سموات و ارضین را دیده و زمانی تفکّر نمود و به علم و یقین درک و اذعان کرد که ممکنات اجرام علویّه و سفلیّه یک موجد و مبدع حقیقی دارد. وجود حقّ را به کلمات «انّ الّذی خلقنی و رزقنی و اطعمنی و سقانی لربّی الذی مالی اله غیره» اقرار و اعتراف نمود. با اینکه در آن وقت در روی زمین فرد واحدی نبود که وحدت وجود را اعتراف کند؛ زیرا که آزر و افراد بنی نوع بشر علی العموم نمرودپرست و به جام کفر و عناد سرمست بوده به شمس و قمر و کواکب منوّره و به اصنام مصوّره بندگی و پرستش می‌کردند و کواکب آسمان را اعظام نموده برای ایهام اینکه ظهور اشیاء از آنها است در پرستش کواکب سعی و اهتمام می‌نمودند؛ زیرا اهالی بابل که آن وقت در دین صابئیّه بودند به آفتاب و نجوم ستایش و به نهرهای دجله و فرات سجده می‌کردند.

مع ما فیه حکمداران خود را در عداد معبود گذاشته صور آنها را ساخته و صور مذکور را آلهه خود قرار داده و به عرض پرستش اشتغال داشتند؛ و معتقد این بودند که روح انسانی از نور اصلی جدا شده و مقدّس می‌شمردند. طایفه خبیثه که از اهالی بابل در زمان نمرود موجود بودند منشعب از اولاد سام و زبان آنها سریانی و به دین صابئی متدیّن بودند. صابئیان قدیما تابع شرایع شیث و ادریس- علیهما السلام- بوده و کتب آنها صحفی بود که به حضرت شیث نازل شده بوده است. کتاب شیث- علیه السلام- اوامر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۲

محاسن اخلاق و صدق و شجاعت و تعصّب للغریب را جامع بوده؛ و اهل ایمان را از میل و انهماک به رذائل ناهی بود.

صابئیان غیر از این پنج وقت در ضحوه اولی و در ساعت ششم شب نماز می‌گزاردند؛ و به جنازه‌های بدون رکوع و سجود ادای صلوهٔ می‌کردند. هر سالی سی و یا بیست و نه روز روزه می‌داشتند و روزه را در ثلث اخیر شب شروع کرده و تا غروب شمس محفوظ می‌داشتند. در ختام شهر صیام عید گرفته و در آن روز مکه معظمه را توقیر و احترام می‌نمودند. در شهر حرّان مقامی را زیارت کرده و ایفای حج می‌نمودند، در مصر دو قبر را حرمت کرده و معتقد بودند که یکی از آنها قبر حضرت شیث و دیگری قبر صایب بن شیث است. با اینکه شریعت و دین آنها قدیم و حق بود بعدها به طریق ضلالت سالک شدند، اخر الامر عموما دین حق را ترک نموده به آفتاب و انجم و به صور مجسّم حکمداران پرستش کرده و بت‌پرست شدند.

چون حضرت ابراهیم در جرگ صابئیان کسی را ندید که مرشد کامل بوده و طریق مستقیم حق را ارائه کند، برای اثبات وحدت وجود حقّ اوّلا زهره و یا کوکب مضیء مشتری را و پس از آن قمر و بعد آفتاب جهانتاب را دیده به طریق استفهام انگاری گفت: هذا رَبِّی[۴۴]. چون دید که کواکب مذکوره در حجب غیبت و افول متواری شدند از صدور آن مقال بی‌مآل که لاعن اعتقاد از او صادر شده بود محزون و به حضرت واجب الوجود بی‌چون توجّه نموده قول جلیل لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ[۴۵] را ورد زبان خود نمود.

بنا به بعض روایات پس از آنکه حضرت خلیل ذو الجلال دوازده سال در غار مذکور ماند روزی از والده خود ادنی سؤال کرد. آیا ربّ من کیست؟ ادنی در جواب گفت: ربّ تو من می‌باشم. حضرت خلیل ثانیا سؤال نمود. پس رب تو کی خواهد بود؟ ادنی گفت:

ربّ من پدر تو آزر است. حضرت ابراهیم فرمود: ربّ او کیست؟ ادنی گفت: ربّ پدرت آزر، نمرود است. باز ابراهیم پرسید خدای نمرود کیست؟ ادنی گفت: ای فرزند دلبند این سؤالات هیچگاهی مقتضی نیست، حذر کن که مباداد در این باب گفتگوئی نموده

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۳

باشی.

اگرچه والده ابراهیم خواست او را به این مقالات تکدّر آمیز تهدید کند؛ ولی حضرت ابراهیم دنباله سؤالات حقه خود را از دست

نداده استفسار کرد. ای والده چهره من لطیف‌تر است یا چهره تو؟ آیا صورت تو بهتر است یا صورت پدرم آزر؟ آیا گونه‌های پدرم آزر اجمل است یا گونه‌های نمرود؟ ادنی گفت: ای پسر چهره تو از چهره من، صورت من از صورت آزر، و گونه‌های او از گونه‌های نمرود احسن و اجمل است.

حضرت ابراهیم در جواب اظهار نمود اکنون که تو خالق من و پدرم خالق تو و نمرود خالق پدرم می‌باشد، پس چرا تو خود را از من بهتر و آزر خود را از تو نیکوتر و نمرود خود را از پدرم جمیل‌تر نیافریدند.

اگرچه حضرت ابراهیم خواست به این مقاله دقیقه بطلان اعتقاد والده خود را توضیح و بیان کند ولی ادنی باز جواب سابق را داده و او را به شهر آورد. و ماجرای واقعه را کما جری برای زوج خود آزر [نقل و] حکایت کرده و گفت: گمان می‌کنم همان وجود هدایت نمود که به ظهور آن ادیان اهل زمین محو و نایاب شده و بنیان سلطنت نمرودی مضمحلّ و خراب خواهد گردید اینك این پسر تو خواهد بود.

در نزد بعضی حضرت ابراهیم را پدرش آزر از غار بیرون آورد. چون بودن پسر خود را در غار از زوجه‌اش استنباط کرد برای اینکه نمرود عنود را یك خلوص و ارادت مخصوصی گردد به نیّت قتل و تلف نمودن آن مولود مسعود به غار رفت. و به حکمت حضرت ربّ رحیم شیفته جمال حضرت ابراهیم شده او را اظهار مودّت و نوازش فوق العاده نموده و با او شروع به مکالمه کرد.

منظومه

گو کلمی آزر ازر ابراهیم‌حسن ایله الدك اختیاری دکل

بنی بر آتشه برا قدك کیم‌ناز نمرود آنك شراری دکل

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۴

چون آزر پسر خود را اینگونه عرض محبّت می‌نمود، حضرت ابراهیم از میان روزنه‌های در غار نگاه کرده بعض گلّه‌های شتر و اسب و گوسفند دید، از پدر پرسید که اینها چیست؟ آزر به هریك جداگانه اشاره نموده و گفت: اینها را گوسفند و این دیگران را شتر و آنان را اسب گویند. ابراهیم از آزر پرسید که هیچ مخلوقی بدون خالق نمی‌شود، خالق من کیست؟ آزر گفت: خالق تو والده توست، اگر خالق والده‌ات را بپرسی من خالق او می‌باشم و خالق من نیز نمرود است! حضرت ابراهیم پرسید: خالق نمرود کیست؟ آزر غضب و شدّت نموده یك سیلی به صورت مبارك آن حضرت زده از غار بیرون آورد.

زمانی که حضرت ابراهیم به خارج غار در آورده شد زهره یا مشتری بعد از آن کوکب قمر و پس از آن کوکب شمس را دیده و به هریك اشاره نمود و گفت: این رب من است یعنی آیا خالق من این است؟ چون کواکب مزبوره متعاقب یکدیگر غیبت و افول نمودند، حضرت ابراهیم گفت: ای قوم! من در دین شما نیستم، شما به خدا شریك قرار می‌دهید.

من به خدایی توجّه نمودم که زمین و آسمان را خلق نموده است من از مشرکین نیستم.

ابراهیم به این وسیله بطلان دین پدر خود را نیز آشکار ساخت؛ و لیکن آزر اعتقاد پسر خود را حسّ و اذعان ننمود او را به نزد نمرود آورده و گفت: این است نمرود که پروردگار همه ماها است. و شخص کریه المنظر نمرود را نشان داد.

بعضی از مورّخین نوشته‌اند که آزر از اصراری که پسرش ابراهیم بر ضدّ دیانت او داشت متأثّر شده و گریه کرد. و ادنی بنت نمره نیز به خیال اینکه نمرود از این اصرار ابراهیم در ضدّ او مستحضر شده و او را قتل و تلف می‌کند شروع به گریه و ندبه نمود.

حضرت ابراهیم برای اینکه پدر و مادر خود را تسلّی دهد و آنها را مستحضر سازد از اینکه نمرود نمی‌تواند هیچ‌گونه ضرر و خسارتی به آن وجود مسعود برساند به ابوین خود گفت: شما نباید از جهت من متأسّف شوید. حافظ حقیقی که مرا از طفولیّت حفظ و حراست نموده است البته در بزرگی نیز حمایت خواهد نمود. آزر به خیال اینکه به نمرود غمز و سعایت می‌کنند و او هم خصومت خود را تشدید می‌کند نزد نمرود رفته و گفت: ای پادشاه طفلی که از ولادت او احتراز می‌نمودی پسر من ابراهیم است،

قبل از این در

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۵

خارج خانه من متولّد شده است و تا این روز بر من خبر داده نشده بود الحال مستحضر شده و تو را مطّلع ساختم هر کاری در حق آن طفل می‌توانی بکن، بعد مرا ملامت و توبیخ مفرما.

به موجب امری که از نمرود صادر گشت ابراهیم را به سرای نمرودی حاضر ساخت.

نمرود در حالتی که بسیار بسیار زشت و بد چهره بود در خدمت و حضور او جوانان پری صورت دست احترام بر سینه گذاشته و ایستاده بودند. حضرت ابراهیم از این حالت عجیب متحیّر شده بنای استهزار و تمسخر نمرود گذاشته و گفت: این عجب خالقی است که خود در منتها درجه کریه منظر و زشت [است] و این همه بندگان پری پیکر خلق کرده است.

نظر به تحقیق مؤلّف بدایع الزّهور اگرچه نمرود از این مقالات ابراهیم اظهار حدّت و شدّت نمود؛ و لیکن بنا به حکمتی که سبب آن در نزد بنی نوع بشر مجهول است مدتی اختیار سکوت کرده و امر نمود که تا صبح محبوس شده و به مجلسی که علی العاده یک روز بعد اجتماع آن مجلس مقرّر بود احضار کرده شود. فردای آن روز ابراهیم را به مجلسی که در حضور نمرود منعقد شده بود درآوردند.

نمرود در این ملاقات به ابراهیم تکلیف نمود که دین خود را ترک کند، چون نتوانست ابراهیم را قانع و راضی به این امر سازد، لهذا اگرچه به درجه فوق الغایه غضب نموده و علائم شدّت پدیدار کرد؛ و لیکن لطافت جمال و حلاوت مقال خلیل در قلب نمرود و هیئت مجلس او یک تخم محبّت صمیمی کاشته پس از آنکه التفات بسیار فوق الحدّ را از طرف نمرود مظهر گردید، نمرود به آزر خطاب کرده و گفت:

ای آزر این پسر تو صغیر السّن است، خود نمی‌داند چه می‌گوید، مانند من یک پادشاه عظیم القدر را عیب است که در حقّ یک طفل معامله ناگوار ظاهر سازم. تو این طفل را به خانه خود ببر و در حق او اظهار مهربانی کن، قدر و عظمت مرا به او فهمانیده و او را بسپار که از بطش و غضب من احتراز کند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۶

آزر دست پسر خود گرفته و به خانه آورد[۴۶] آزر به خیال باطل اینکه مال حلال به دست آورد صنعت بت تراشی داشت به این معنی که اصنام متنوّعه ساخته و تعیّش می‌نمود. و بنا به تعلیم نمرود پسر خود ابراهیم را علی الاکثر تکدیر و تهدید می‌کرد و اصنامی را که شبها می‌ساخت روزها دست حضرت خلیل داده و به بیع آنها مأمور می‌داشت.

اگرچه حضرت خلیل حقوق ابوّت را رعایت نموده مدتی این خدمت و خیم العاقبه را تحمّل نمود و بتهائی را که پدرش آزر به او می‌داد [برده و در بازارها] می‌فروخت ولی بتهائی را که در دست داشت [انواع و] اقسام حقارت و جفا نموده و در بازارها ندا می‌کرد: اینان را کی از من می‌خرد که نه فائده‌ای برای شخص از آنها مترتّب است و نه ضرری. گاهی هم اصنام را به یک ریسمان بسته مانند یک جیفه ناپاک آلوده خس و خاک می‌نمود. و چون بر سر یک آب جاری می‌رسید بتها را سرنگون کرده و آنان را می‌گفت آب بخورید.

اگرچه محال بود که متعصّبین نمارده از اطوار و حرکات مشروحه او مکدّر و دلخون نشوند ولی چون آزر منصب خازن الاصنامی را حائز بود و از این جهت حکم و رأی او در نزد مأمورین نمرودی نافذ می‌گردید لهذا برای رعایت خاطر آزر، ابراهیم را تسلّط و تعرّض ننموده و استدعا می‌کردند که بتها را حقارت و بی‌احترامی نکند. و هر جا می‌دیدند قیمت مقطوعه آنان را داده و اصنام را از دست بی‌احترامی حضرت ابراهیم مستخلص می‌داشتند.

اگرچه این حالت به سمع نمرود نیز رسید ولی چون نمرود رؤیائی را که قبل از اینها دیده و تعبیرات کهنه و اخطارات حکما را

فراموش کرده بود تا زمان حلول عید مشهور و معهود نمارده به حرفهای مردم در خصوص غمز و سعایت ابراهیم گوش نمی‌داد.
نمرودیان عیدی داشتند که در حلول آن عید هریک طعامهای نفیس و لذیذ در خانه خود تدارک کرده و به نزد اصنامی که در عبادتخانه‌های خود داشتند گذاشته و خود به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۷

صحرا می‌رفتند. چون هنگام عصر معاودت می‌کردند، اصنام را عرض عبودیّت و پرستش کرده بقیّه اطعمه را اخذ و تقسیم کرده می‌خوردند و معتقد آن بودند که اکل و تناول آن اطعمه برای خانه‌های آنان خیر و برکتی خواهد بخشید. به علّت اینکه بعد از رفتن به صحرا به روی اطعمه مذکوره موشها و سایر حیوانات هجوم آورده و اکثر اطعمه را می‌خوردند، بی‌مغزان افراد نمارده به گمان اینکه اطعمه را اصنام تناول کرده اظهار آثار فرح و افتخار نموده می‌گفتند: خدایان ما از ما راضی شدند.
این عبادتخانه نسبت به آن عصر بتخانه‌ای بسیار بزرگ و محکم و متین بوده داخل آنجا از مرمرهای سفید و سبز مفروش و مزیّن شده و به مواقع لازمه آنجا هفتاد و سه (۷۳) قطعه صنم مجسّم از طلا و نقره و حدید و رصاص و مس و حجر و شجر گذاشته شده بود. هریک از اصنام مذکوره در روی یک کرسی زرین متمکن شده بود. بر سر یهوه نام که بزرگترین آنها بود تاجی مرصّع از جواهر فاخره گذاشته شده بود و چشمهای آن از یاقوت احمر ساخته شده و اصنام سائره را در یمین و یسار او جای داده بودند[۴۷].
هنگامی که عید مذکور حلول کرده و صغار و کبار نمرودیان را به تدارک لوازم عید مشغول ساخت، جم غفیری از اهالی نزد حضرت خلیل آمده و گفتند: یا ابراهیم به عیدگاهی که در فلان صحرا واقع است خواهیم رفت، اگر تو هم همراه ما بیایی پس از معاودت زینت و هیئت اصنام ما را دیده تصدیق خواهی نمود که ما در یک دین و آیین مستحسن مرغوب می‌باشیم، و تکلیف کردند که حضرت خلیل با آنها رفاقت و همراهی کند. حضرت خلیل خود به خود و لیکن به صدای بسیار ضعیف گفت که: من آنان را می‌شکنم. در نزد خود مقرّر ساخت که اصنام نمارده را بشکند و با آنچنان ملحدان بی‌دین به صحرا نرود، و لیکن برای اینکه نمرودیان را بنماید که فکر او هم موافق اعتقاد آنان است، مانند کسی که از فنّ نجوم اطّلاع داشته باشد به آسمان نظر کرده و گفت: اتّصالات کواکب بودن ناخوشی طاعون را در وجود من اعلام می‌کند. به این وسیله و حیله اظهار تمارض کرده و از پدر خود آزر مستدعی آن شد که در شهر مانده بیرون نرود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۸

نمرودیان نیز از خوف سرایت طاعون اندشیده ابراهیم را گذاشته و رفتند.
پس از آن حضرت ابراهیم تنها به بتخانه‌ای که در نزد نمرودیان از هرچیزی معزّز و محترم‌تر بود رفته و به طور استهزا اصنام را خطاب کرده و فرمود: این اطعمه را چرا نمی‌خورید و شما را چه شد که جواب مرا نمی‌دهید. بعد از این هفتاد و سه (۷۳) قطعه اصنام مرصّعه و اوثان زر اندود مزیّنه را از کرسیهای خود به زمین انداخته و تمام آنها را شکست و به گردن یهوه نام صنم اکبر یک چکش آویخته و مراجعت کرد.
مقصود حضرت ابراهیم از آویختن چکش به گردن یهوه نام صنم بزرگ این بود که آنها را بگوید که از این اصنام خرد[۴۸] شده که مسجود شما هستند بپرسید بگویند که آنان را کی به این حال فلاکت اشتمال گذاشت. و باز مقصود آن حضرت این بود که نمارده را بفهماند که این اصنام مقتدر به تکلّم نیستند و نمرودیان را از این جهت خجل و شرمسار کند.
پس از آنکه گروه ضلالت انبوه نمارده که علی الاصول از عیدگاه مراجعت کرده و به بتخانه رفتند و دیدند که اصنام زراندود که سالهای سال مسجود و معبود آنها بود قطعه قطعه شده است، به کمال سوز و گداز گریه و زاری و ندبه و بی‌قراری نموده هریک در این باب سخنی راندند.
یکی از میان نمرودیان گفت که: پسر آزر را شنیدم می‌گفت که من بتها را خواهم شکست، احتمال هست که برای تحقیر دین و

آیین ما پسر آزر این فعل را مرتکب شده باشد. بناء علیه اتفاق کرده گفتند که: اصنام ما را پسر آزر شکسته است. همه نمرودیان حضرت خلیل را برای استنطاق نزد نمرود احضار کرده و از او سؤال نمودند که: یا ابراهیم آیا خدایان ما را تو به این حالت گذاشتی؟ حضرت ابراهیم جواب داد:

اگر چکشی را که در گردن یهوه آویخته است منظور نظر نماییم لازم می‌آید که این ناگواری و حقارت را او کرده باشد اگر می‌توانند تکلّم نمایند، این کیفیّت را از اصنام تحقیق نمایید.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۷۹

اگرچه ابراهیم به این کلام براءت اتّسام تصریح و تلمیح نمود که چگونه سزاوار است انسان به جماداتی عبودیّت و پرستش کند که او نتواند اخبار نماید یک عمل ناگواری را که در حق خود او معمول داشته شده است؛ و لیکن نمرود و آزر برای اسکات آن پیغمبر سعد اختر به خارج از دائره انسانیّت درآمده، بعض تهدیدات نموده و به شکنجه و استنطاق جرأت کردند و در این باب لسان شدّت و غلظت استعمال کرده به محاوره و مناقشه غیر لایقه شروع نمودند.

مع ما فیه حضرت ابراهیم در اظهار مقصود خویش اصرار کرده و می‌گفت: شما جماداتی را پرستش می‌نمایید که آنها را به دست خودتان ساخته‌اید، حال آنکه هم شما و هم آنان را حضرت ایزد معبود خلق و موجود نمود. چون نمرودیان فهمیدند که آن حضرت را الزام و اسکات نتوانند نمود، بنابراین بعد از مباحثات بسیار عجز و قصور خود را اظهار نموده آن وجود مسعود مبارک را سیزده سال تمام حبس و توقیف کردند.

آخر الامر به رأی نمرود و به قول دیگر به رأی و راهنمایی هیوم نام ملحدی که از اکراد ممالک فارس بود به سوزاندن ابراهیم قرار دادند. در مقابل قریه کوثی نام که از اکراد ممالک فارس بود به سوزاندن ابراهیم قرار دادند. در مقابل قریه کوثی نام که از مضافات بصره و یا کوفه است در حذای کوهی حظیره‌ای که دیوارهای بلند داشت بنیاد نموده چهل (۴۰) و علی روایهٔ سیصد و شصت و شش (۳۶۶) روز تمام به آنجا هیزم و اشیاء دیگر که قابل احتراق بود حمل و نقل نموده و حظیره مذکوره را پر کردند و به روی آنها روغن ریخته و جهات اربعه آنجا را آتش زدند.

استطراد در شهر اورفه معروف به اسم کوثی محله‌ای است و موقعی هم مشهور است که مولد حضرت ابراهیم است، اکنون آن مقام زیارت کرده می‌شود. نظر به اینها لازم می‌آید که حظیره مذکوره که برای ابراهیم حاضر کرده شده بود در اورفه باشد. زیرا در غاری که در زیر اورفه واقع است صندوق سبزی موجود است که می‌گویند آن صندوق مهد حضرت ابراهیم بوده است. و به محلّه‌ای که در حذا و اتّصال همین غار است کوثی می‌نامند. در این شهر به اسم سرای نمرود خرابه‌ای

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۰

هم موجود است. علاوه بر اینها در یکی از برجهای خراب اورفه دو عدد چوب سنگین کهنه‌ای است که از یکدیگر چهل و پنجاه (۴۰ و ۵۰) ذرع دورتر واقع شده‌اند و این چوبها در میان اهالی به چوبهای منجنیق حضرت ابراهیم مشهور است[۴۹].

حظیره‌ای که برای حضرت ابراهیم تدارک کرده شده بود شصت (۶۰) ذرع و هشتاد و پنج (۸۵) قدم طول و چهل (۴۰) ذرع و پنجاه و شش (۵۶) قدم و هشت (۸) پوس عرض داشته است. دیوارهای آنجا هشتاد و پنج (۸۵) یا چهل دو دو قدم و نیم (۴۲ /۵) و علی قول بیست و هشت (۲۸) قدم و چهار (۴) پوس ارتفاع داشته است.

کافّه حیواناتی که به حظیره مذکوره اشیاء محترقه حمل و نقل می‌کردند همه به تأنّی حرکت و رفتار می‌نمودند جز جنس قاطر که سرعت داشت و به این جهت از نعمت توالد و تناسل محروم ماند. سوسمار[۵۰] هم در سوازندن هیزمهای حظیره مذکوره گروه نمارده را معاونت می‌کرد به این سبب قتل او شرعا واجب شد.

هیزمهائی که در حظیره فراهم آورده شده بود چهل (۴۰) روز علی التّوالی سوخته حرارت آن بره آسمان را بریان و مرغان بلند پرواز

را ماننـد قطرات باران بر زمین می‌ریخت حتّی سـکنه قرا و قصـبات نزدیک به درجه‌ای رسـیدند که چیزی نمانده بود از شدّت دخان آتش تلف و مسـتهلک شوند و بعضـی اشخاص سردابها تدارک نموده و برای حفظ وجود خود از شدّت حرارت در زیر زمین سکنا گرفتند و شعله آتش به جاهای بسیار دور منعکس می‌شد[۵۱].

چون حرارت حظیره کسب نهـایت نمود پس از آنکه لباس حضـرت خلیل را از وجود مبارک او کندنـد و دسـتها و پاهای [مبارک] آن حضرت [را] به زنجیرهای آهنی محکم بستند به کفّه منجنیقی که به تعلیم ابلیس لعین ساخته شده بود نشانیدند، حضرت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۱

ابراهیم آن وقت هفده (۱۷) و به قول دیگر بیست و نه (۲۹) سال را گذرانده بود.

مشـرکین نمارده به ملاحظه اینکه محلّ عورت آن حضـرت را نیز باز گذارند خواسـتند لباسـی را هم که در آن وجود مبارک بجای ازار اسـتعمال می‌شـد در آورنـد و لیکن هریک از نمرودیان که برای کنـدن آن لباس دست خود را دراز کرد فورا خشک شده و از حرکت باز ماند، ناچار نتوانستند به این خیال خود نائل شوند.

نمرود در آن حال وحشت اشـتمال ابراهیم را احضار کرده و گفت: یا ابراهیم تو را به این آتش خواهم انداخت ببینم از کدام خدای استمداد کرده و خلاص خواهی شد؟

حضرت ابراهیم فرمود: رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ[۵۲]. چون نمرود این جواب را شـنید، دو شخص واجب القتل احضار کرده یکی را عفو و اطلاق و دیگری را قتل و هلاک ساخت. و به زعم باطل خود مفاد أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ[۵۳] را اشاره و ایما نمود.[۵۴]

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص ۱۸۱

ن حضـرت ابراهیم این جواب ابلهانه نمرود را شـنید به بلاهت و حماقت او متعجّب شده و گفت: فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْـرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ[۵۵]. یعنی ای نمرود، قـادر بی‌چون آفتـاب عالمتـاب را از مشـرق در می‌آورد، اگر تو قادر هستی او را از طرف مغرب ظاهر ساز. حضـرت خلیل به این جواب صواب، نمرود را الزام و اسـکات فرمود. نمرود که به کمال نخوت و عناد متّصف بود از این هم نیز متنبّه نشده ورد گلزار خلّت [قدس] را به آن آتش جهانسوز انداخت. در این اثنا دو فرشـته آمده و حضـرت خلیل را از دو طرف گرفتنـد و به کمـال وقار و سـکونت داخل آتش نمودنـد. جبرئیل امین نیز از خزانه جنان یک خلعت نرم و پاکیزه آورده و خلیل را پوشانید.

بـه فرمـان خـالق زمین و آسـمان در محـلّ اقـامت او یـک بسـاط منقّش و قـالیچه زرکش سـاخته و در جهـات اربعه او چمنزار کـثیر الازهاری که عرض و طول آن بیست و هشت (۲۸) ذرع و چهار پوس و نیم (۵/ ۴) بود ایجاد و اختراع فرمود و در میان آن گلستان یعنی در کنار محلّی که حضرت خلیل قرار گرفته بود یک آب بسیار خوشگواری هم جاری ساخت.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۲

اثنائی که حضـرت ابراهیم به کفّه منجنیق گذاشته شده و به آتش انداخته می‌شد ساکنان ملأ اعلا و متمکّنان عالم بالا اشکریز تأسّف و غیرت شـده و بـه درگـاه خـالق منّان عرض کردنـد کـه ای مالـک الملـک علی الاطلاـق، دشـمنان تـو حضـرت خلیـل را به آتش می‌اندازند پس از این در روی زمین کسـی نیست تو را عبادت کند. یعنی غیر از ابراهیم کسی نیست که معترف به وحدت وجود تو باشد. اگر ارده می‌فرمایید او را نصرت و یاری کنیم.

در جواب حضـرت رب الاربـاب ساکنان ملأ اعلا را این گونه خطاب فرمود: ابراهیم دوست من است من غیر از او دوستی نـدارم من خدای او هسـتم او غیر از من خدایی ندارد، اگر از شما نصرت طلبد او را یاری کنید. من او را رخصت دادم اگر غیر از من احدی را دعـوت نکنـد، من بـا او می‌دانم. و به موجب این خطـاب هریـک به صورتهـای متعـدّد به حضـرت ابراهیم عرض نصـرت و معـاونت

نمودند. حضرت ابراهیم در جواب اظهار داشت حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ[۵۶].

حضرت خلیل زمانی که به آتش انداخته می‌شد «لا اله الّا انت لک الحمد و لک الملک لا شریک لک» می‌گفت زنجیرهای آهنین که به آن وجود مقدّس مربوط بود از شدّت حرارت آتش که خصیصه عدم تأثیر به آن وجود مبارک را داشت ذوب شده و به زمین می‌ریختند.

در اثنای القای آن حضرت به آتش جبرئیل امین ظاهر شده و گفت: یا ابراهیم اگر حاجتی از من داری بخواه زیرا که وقت تنگ شد؟ ابراهیم گفت: من به درگاه واهب العطایا که قبله حاجتمندان است توجّه کردم، استدعا و حاجتی ندارم که بر تو اظهار نمایم.

جبرئیل ثانیا گفت: حال که چنین است برای نیل مقصود عرض ما فی الضّمیر کن.

ابراهیم گفت: دعا نمودن در این حالت را نیز گستاخی می‌شمارم، علم حضرت حق به حالت من مستغنی از سؤال و طلب من است.

بناء علیه آتشی که مدّت چهل روز بود می‌سوخت به خطاب مستطاب یا نارُ کُونِی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۳

بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ[۵۷] مانند گلزار صفا یک روضه روح افزا گردیده و اندرون آن حظیره به عالم دیگر تحوّل و تبدّل کرد.

نار نمرود شد بهار خلیل

آتش نمرودی به هوای خوب منقلب گردید. قوّه احراقیّه آن محو و لهیب آن ابقا فرموده شد. در آنت حظیره دوزخ نظیره ماء لذیذ ایزدی منفجر و جهات اربعه آن به انواع ریاحین و اقسام ازهار رنگین مزیّن گشت. فرشته‌ای نیز به شکل و شمایل حضرت ابراهیم آفریده شده شروع به مصاحبت و منادمت با آن حضرت نمود.

حکمت

تا زمان حضرت ابراهیم هیچ مخلوقی با سوختن در آتش امتحان کرده نشده بود.

سؤال: آیا چه حکمتی بوده است مانند حضرت ابراهیم پیغمبری که به خلعت خلّت مفتخر بود به القای آتش امتحان گردید؟

جواب: توانیم گفت که حضرت ابراهیم از آتش جحیم خوف و خشیت بسیار داشت، این برای آن بود که حضرت خلیل بداند مادام که اذن و رخصت از حضرت احدیّت نشود آتش سوزان فردی را مضرّت نتواند رسانید[۵۸].

چهل روز بعد از این وقعه نمرود عنود از روزنه قصر خود دید آتشی که مدت مدید به اشتعال آن اشتغال داشتند به وردهای رنگین آراسته و به انواع گل و نسرین پیراسته است و حضرت خلیل قمیصی را که از بهشت آورده‌شده بود پوشیده و در آن باغ دلکش در کنار آب روان نشسته و با شخصی که مشابه خود اوست صحبت و اظهار محبّت می‌نماید. نمرود از مشاهده این حال متحیّر و بیخود شده گفت: ای ابراهیم اگر مکانی که متمکّن هستی مانند آن است که به نظر من می‌آید من تصدیق می‌کنم که خدای تو یک خداوند با قدرت و صاحب بزرگی و عظمت است. آیا می‌توانی از موقعی که هستی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۴

حرکت نمایی؟ و حال آنکه اطراف تو همه آتش سوزان است.

چون حضرت ابراهیم جواب داد که آتش نمی‌تواند پایهای مرا بسوزاند، نمرود گفت:

حال که چنین است مستقیما نزد من آی که تو را ببینم. حضرت ابراهیم به پای برهنه از درون آتش دوزخ نمون درآمده نزد نمرود رفت.

حکمت

مؤلّف بدایع الزّهور گفته است هنگـامی که نمرود از قصر خود به طرف ابراهیم نظر می‌کرد شراره‌ای از آتش خطیره برجسته و به لباس نمرود که از باب رحمت الهی مردود بود جای گرفت و لباس او را تماما سوزانده و به وجود او ابدا مضرّتی نرسانید. این اشارت لطیفه برای آن بود که نمرود بداند که تا از طرف ایزد اراده و مساعدت نشود آتش احدی را مضرّت نمی‌رساند.

نمرود چون دید که آتش سوزان به خلیل حضرت رحمان ایصال خسارت و زیان نکرد ابراهیم را گفت که: در این چمن‌زار با شخصی که تو را مشابه بود گفتگو می‌کردی آیا او کی خواهد بود؟ و در نزد تو چه می‌کرد؟ ابراهیم گفت: اسم او ملک الظّل است، حضرت قادر متعال برای اینکه با من منادمت کند او را فرستاده است. نمرود از این پس از تهدید ابراهیم فارغ شده گفت: یا ابراهیم من نمی‌توانم این سلطنت و عظمت را ترک نموده و دین تو را قبول کنم و لیکن برای اینکه رضای خدای تو را تحصیل نمایم قربانی می‌کنم. نمرود چهار هزار (۴۰۰۰) گاو و همان قدر گوسفند ذبح نمود. بعدها بر ضلالت خود افزوده نادانی را به درجه‌ای رسانید که با خالق انس و جان به مقام محاربت برآمد و به این جهت یک مگس که اضعف مخلوقات است او را تلف و مستهلک ساخت.

در آن تاریخ قربانی کسانی را که از طرف حضرت عزّت رهین قبول می‌شد آتشی ظاهر شده و می‌سوزاند. چون نمرود دید که قربانهای او در آستانه ایزد پاک مقبول نیفتاد یعنی آتش معهود ظاهر نشده نسوزاند، نمرود از مردمانی که خود او را معبود می‌پنداشتند شرمسار شده و در خانه خود نشسته و احدی را به حضور قبول ننمود. این

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۵

وضع ابلهانه او سبب آن شد که کسانی که مستعدّ قبول اسلام بودند به حصار متین اسلامیّت داخل شده و قبول ایمان کردند.

رغفت

نمرود به نام رغفت و یا رعفه دختری داشت که از جبین او نور هدایت و سعادت می‌درخشید. رغفت محض اینکه القای خلیل را به آتش سیر و تماشا کند از پدر خود اذن خواست که به کنار حظیره مذکوره برود. نمرود گفت: ای دختر من از ابراهیم خاکستری هم نمانده است. رغفت ابرام خود را افزوده و از نمرود تحصیل رخصت و به کنار حظیره عزیمت نمود. حضرت خلیل را در درون یک گلزار عجیب الازهار دیده و گفت: یا ابراهیم چه خوش است که آتش تو را نسوزانده [است]؟ حضرت ابراهیم گفت: در قلب هرکس که معرفت ربّ کریم و در زبان کلمه منجیه بسم اللّه الرّحمن الرّحیم باشد آتش او را نمی‌سوزاند.

رغفت گفت: اگر مرخّص کنید نزد شما آیم. رغفت به موجب تعلیم حضرت ابراهیم کلمات مبارکه «لا اله الا اللّه» ابراهیم خلیل اللّه بر زبان رانده داخل آتش شد، چون عدم تأثیر آتش را دید بدون تردید به وجود حضرت واجب الوجود اقرار و اعتراف نموده به سعادت سر مدیّه ایمان نائل و سر افراز گشت.

این وضع مستحسن که از رغفت مزبوره صادر گردید پدرش نمرود را به طور فوق العاده مضطر و مکدّر داشت. نمرود برای اینکه [مؤمنه] مزبوره را مرتد کند مدّت متمادی او را پند و نصیحت داده و نصایح واقعه او مؤثّر نیفتاد. لاجرم دست و پاهای آن مؤمنه را محکم بسته به مسمارهای آتشین و بعض آلات متنوعه آهنین او را تعذیب نموده و آخر کار به مقصود خویش نائل نگشت؛ زیرا که حضرت خلیل، رغفت را به محلّ دیگر نقل کرده و حضرت قادر مطلق یکی از بنات نمارده را که در شرک و الحاد اصرار و عناد زیاد داشت به شکل و هیئت رغفت متشکّل ساخته نمرود، مرقومه را به خیال رغفت تلف نمود. عاقبت کار رغفت به محلّی که حضرت ابراهیم هجرت کرده بود

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۶

نقل شده و به مدین بن ابراهیم تزویج کردند، مزبوره از مدین بقدر بیست (۲۰) بطن اولاد و احفاد آورده و اکثر آنها به اکتسای خلع فاخره نبوّت ممتاز شدند.

پس از آنکه حضرت ابراهیم از مزاحمت و آزار نمرود کناره‌گیر شده و به سلامت رسید حضرت لوط که پسر برادر او هاران بود و چند نفر دیگر از محترمین ثبوت نبوّت او را تصدیق نموده و داخل دائره اسلام گردیدند.

ساره بنت هاران قبل از همه تصدی نبوّت ابراهیم را نمود. روزی ادنی بنت نمره مادر حضرت خلیل به ساره گفت: ای ساره آیا نمی‌ترسی که تو را قتل و هلاک کنند؟ ساره در جواب گفت: من چگونه احتراز کنم که به پسرت خلیل ربّ جلیل ایمان آوردم. این سؤال ادنی همانا برای آن است که درجه ایمان ساره را امتحان کند؛ زیرا که حافظ سهیلی روایتی نقل کرده است که ادنی از اهل ایمان بوده و از نمارده کتم و پنهان می‌کرده است.

مورّخین اسلاف در شناسانیدن هاران پدر ساره اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: که هاران پادشاه شهر حرّان بوده است که حضرت خلیل به بلده حران هجرت کرده و ساره دختر پادشاه سابق الذکر را تزویج نمود. برخی هم گفته‌اند: هاران برادر ابراهیم است، و بعضی نیز برآنند که عمّ بزرگ حضرت ابراهیم بوده و آن زمان مشروع بوده که شخص دختر برادر خود را تزویج کند. به این تقدیر هم اسم برادر حضرت ابراهیم و هم عموی بزرگ او هاران بوده است. و نظر به قول کسانی که ادّعا کرده‌اند ناحور که جدّ لقمان بن باعور است برادر هاران است حضرت ساره دختر ناحور بوده است. و اللّه اعلم بالصّواب.

مهاجرت حضرت ابراهیم به مصر[۵۹]

اشاره

حضرت ابراهیم پس از آنکه به عنایت فیّاض مطلق از آتش نمرودی مستخلص شد دختر برادر و علی قول دختر عمّ خود ساره را به حرم سرای ازدواج خود داخل ساخته و به ارشاد خود هزاران نفر را که غرق دریای عصیان بودند از ورطه هلاکت رهایی داده و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۷

مدت مدیده در گوشه‌ای اقامت نموده و آرام گرفت. بالاخره چون برادرزاده‌اش لوط- علیه السلام- حضرت خلیل را خبردار نمود که نمرود در تصوّر آن است که به کید و رنگ دیگر او را آزار کند، ناچار حضرت ساره و برادرزاده خود حضرت لوط را همراه برداشته برای اینکه از شرّ گروه نمارده ایمن شود برای عزیمت به قاهره مصر به راه افتاد.

اولا به بلده حرّان و مدّتی بعد به بعلبک شام و بعده به مصر ذات الاهرام هجرت نمودند و از آنجا نیز عزیمت کرده، به وادی السّبع که در برّیّهٔ الشام واقع است نازل شدند. ادنی والده ابراهیم و پدرش آزر نیز همراه بودند؛ و لیکن آزر در حالتی که یکصد و پنج (۱۰۵) سال از عمر او گذشته بود از شهر حرّان بیشتر نرفته و به مملکت بقا مرتحل آمد.

علاوه و ذیل

وادی السّبع اسم موضعی در راه رقّه بوده، وجه تسمیه‌اش این است که وائل بن قاسط در آنجا «ما ادری هذا الّا وادی السّباع» گفته- وائل از مشاهیر عرب است- برحسب اتفاق روزی از موضع مذکور می‌گذشت به چادر اسماء بنت ریم درآمد. اسماء نهایت حسن و کمال جمال را مالک بوده و در ورود ابن قاسط در خیمه خود تک و تنها بود. وائل در خیال خود خواست که به وصال مزبوره نائل گردد. اسماء گفت: اگر دست از من نداری اسبع یعنی جانوران خود را دعوت می‌کنم. وائل گفت: در اینجا غیر از تو احدی را نبینم آیا جانورهای تو کجا است؟

بناء علیه اسماء به آواز بلند صدا در داد یا کلیب، یا ذئب، یا دبّ، یا فهد، یا سرحوب، یا اسد، یا ضبع، یا نمر. مگر اینان اسامی پسران اسماء بوده‌اند که هر یک با شمشیرهای برهنه از هر طرف ظاهر شدند. وائل از این حالت هراسان شده «ما آدری هذا الّا وادی السّباع» گفته و به زمین افتاد و به این جهت اسم موضع مذکور وادی السّبع مشهور شد.

بعضی از مورّخین که سبب مهاجرت حضرت ابراهیم را نوشته‌اند گفته‌اند همان ساعتی که حضرت خلیل از نار نمرودی خلاص شد پسر برادر او لوط بن هاران و دیگر برادر زاده او سیویل بن ناحور و دختر عمّ او ساره بنت هاران نبوّت او را تصدیق کردند و به وجود واجب الوجود اعتراف نمودند. رفته رفته کسانی که مستعدّ قبول هدایت و ایمان

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۸

بودند اذعان کرده و بعد از آن سایر مسعودین نیز یک‌یک وحدت وجود حق را اقرار و تصدیق کردند، از این‌رو تابعین حضرت خلیل روی به ازدیاد نهاد.

صنادید نمارده از کثرت مسلمانان بی‌راحت و حضور شده و در صدد چاره‌جویی بودند که آن وجود مبارک را از سواد بابل خارج و زائل کنند. چون در این خصوص تشکیل جمعیّت می‌نمودند و رفته‌رفته توسیع دائره شقاوت و مکنت می‌کردند روزی نمرود حضرت خلیل را نزد خود خواسته گفت: یا ابراهیم دیگر اقامت تو در اینجا مناسبتی نخواهد داشت و بلکه در حق تو مایه مخاطره خواهد گردید، من بعد را به بلده مناسبی مهاجرت کرده و زمانی هم در آنجا آرام و اقامت نما. حضرت ابراهیم نیز عزیمت به اقلیم مصر را تصویب کرده و شهر بابل را ترک نمود.

حضرت ابراهیم در اثنای دخول مصر می‌دانست که فرعون مصر دشمن عرض و ناموس مردم است، بناء علیه هنگامی که وارد مصر می‌شدند حضرت ساره را در اندرون صندوقی گذاشته و او را محکم بست. مأمورین فرعون که در داخل و خارج شهر بودند این صندوق را شکسته و حضرت ساره را بیرون آوردند و از حسن و جمال آن حضرت متعجّب شده و به فرعون سفارش کردند که به پایتخت تو کسی آمده است که زوجه او در تناسب اعضا و ملاحت و حسن بی‌همتا بوده تاکنون نظیر او دیده و شنیده نشده است. و به این سفارش ورود حضرت خلیل را به مصر خبر داده فرعون به احضار حضرت ساره فرعون داد.

اخطار آن وقت فراعنه مصر در بلده منوف اقامت می‌کردند و در سر راهها مأمورین و محافظین گماشته و به توسّط آنها از مارّین و عابرین موافق اصول و نظام موضوعه باج و خراج می‌گرفتند. اگرچه در سنّ حضرت خلیل هنگام مهاجرت به مصر اقوال متخالف المآل بسیار هست و لیکن تاریخ عالم روایت هفتاد (۷۰) سالگی آن حضرت را قبول کرده است.

در میان مورّخین مقرر شده است که این فرعون سنان بن علوان از اولاد سام

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۸۹

بن نوح است حال آنکه صاحب بدایع الزّهور می‌نویسد که اسم فرعونت مصر ملک طوطیس بوده است.

چون فرعون دید که حضرت ساره در منتها درجه حسنا بوده و در لطافت و اعتدال بی‌همتا است اعصاب شهوانیّه او به حرکت آمده حضرت خلیل را احضار کرده و گفت که: ساره چه نسبتی به تو دارد؟ به این اظهارات سوء نیّت خویش را در حقّ حضرت مشار الیها ایهام نمود.

و چون در مصر احدی نبود که وجود حق را اعتراف کند لهذا حضرت ابراهیم محض اینکه در مصر یک ناگواری ظهور نکند به فرعون گفت: ساره خواهر من است و اخوّت خود را با ساره حسب الدّیانه تلمیح و اعلام نمود. فرعون در نزد خود مقرّر داشته بود که اگر ساره از بطن واحد هم خواهر حضرت ابراهیم باشد قبول ننماید.

لهذا فرعون حضرت ابراهیم را به خارج قصر و زوجه محترمه او را در خلوت مخصوص جای داده و به اجرای خباثت خویش اقدام کرده و حضرت ساره را گفت که:

اگر ابراهیم برادر تو است من نیستم. خواست تصوّر دراز دستی خود را به حضرت ساره ایهام کند. و چون مخدّرات انبیا از مسّ ایادی اجانب و اعدا مصون و محفوظند زمانی که خواست این تصوّر باطل و خیال خام خود را به حیّز فعل درآورد، جدران و سقوف قصر مشیّدی که فرعون ساکن بود به حرکت و تزلزل درآمده و دستی که به طرف ساره دراز کرده بود خشک و بی‌حسّ شد.

چون سنان بن علوان این وقعه موحشه غریبه را دید در کمال تلاش خوف و هراس نموده از حضرت ساره استدعا نمود دعا کند که دست او مانند اوّل به حرکت [در] آمده و شفا پذیر گردد. حضرت ساره به این قسم رفتار بی‌ادبانه فرعون اعتنا نفرموده و در حقّ او دعا نمود. دست بی‌حس فرعون که به این چنین ظلم و اهانتی مبرم و مصرّ بود حیات تازه پیدا کرده و به حالت اولیّه خود بازگشت. این امر سه دفعه و به قول مؤلّف بدایع الزّهور هفت کرّت مکرّر شد. در دفعه ثالثه و یا سابعه فرعون گفت: یا ساره این چه حال است؟

ساره گفت: رجل صالح، ابراهیم زوج من است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۰

فرعون حقیقت امر را پی‌برده استیمان نمود و به تعظیم و توقیر تمام به حضرت ساره گفت: یا ساره پس از این خیال ناشایست در حق تو نخواهم کرد؛ دیگر از آرزوی نفسانیه خویش فارغ آمدم، دفعه دیگر استدعا کن که دست من به هیئت اوّلیّه خویش باز گردد. حضرت ساره به درگاه حضرت ایزدی عرض نمود: الهی اگر فرعون در قول خود صادق است او را به حالت اوّل بازگردان. دعای آن حضرت مستجاب شده، دست فرعون حالت احساس به‌هم رسانید.

سنان بن علوان از این حال کسب مسرّت و انبساط کرده از جواری قبطیه بی‌نظیر خود هاجر را به حضرت ساره بخشیده و به نزد حضرت ابراهیم که در خارج قصر غرق دریای حیرت و اضطراب بود فرستاد.

اخطار نظر به بعض روایات هاجر از جنس مملوک و کنیز نبوده از بنات ملوک قبطیّه بوده است و اینکه فرعون به حضرت ساره گفته است: «ها اجر دعائک» و مشار الیها را به حضرت ساره تقدیم و هبه نموده برای هاجر وجه تسمیه شده است. انتهی.

حضرت ابراهیم را از احضار حلیله محترمه خود به نزد فرعون حسب البشریه حزن و آلام طاری و ظاهر شده و به درگاه حضرت قاضی الحاجات توسّل و توجّه نموده بود.

برای آن دفاع القاآت و همیّه آن حضرت کثافت دیوارهای قصر مشیّد الارکان فرعون کسب لطافت و انجلا نموده مانند آیینه حقیقت نما صاف و شفّاف شده و از دیده حق بین حضرت خلیل نیز پرده‌ها و حجب ظلمت برداشته شده، همه ماجرایی را که ما بین حضرت ساره و سنان بن علوان جاری می‌شد مشاهده می‌فرمود. و چون حضرت ساره آمده و واقعه را چنانکه واقع شده بود گفت، حضرت ابراهیم موافقت کامله مشهودات واقعه خود را چنانکه بود به حضرت ساره اظهار نمود.

چون حضرت ساره خاتونی عقیمه بود و طفل متولّد نمی‌نمود و به این جهت غصّه و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۱

اندوه زیاد داشت، در سال دهم معاودت از مصر حضرت ابراهیم را گفت؛ بلکه حضرت معطی العطایا اولادی از این زن کرامت کند، هاجر را به زوج خود ابراهیم بخشید. و حضرت هاجر از خلیل ستوده سیر حامل شده در اواخر آن سال حضرت اسماعیل را تولید نمود.

ولادت باهر السّعادهٔ حضرت اسماعیل دو هزار و هفتصد و هشتاد و دو (۲۷۸۲) و علی قول دو هزار و هفتصد و شصت و سه (۲۷۶۳) سال قبل از هجرت مشهور است؛ و لیکن بعضی معتقد برآنند که ولادت آن حضرت دو هزار و پانصد و بیست و هشت (۲۵۲۸) و به قول دیگر دو هزار و نهصد و دو (۲۹۰۲) سال قبل از هجرت نبوی بوده است. آن وقت حضرت ابراهیم هشتاد (۸۰) سال داشت.

جهت و وضع عزیمت ابراهیم به وادی بی‌زرع مکّه

حضـرت ابراهیم در قریه فسط نام که در ارض فلسـطین در میان بلـده‌های رمله و ایله واقع بود اقامت نموده و به یک ثروت و مکنت فوق الغـایه مالـک شـده، مـارّین و عـابرین را ضـیافت و میهمـانی می‌نمود. اثنـائی که زمان هلاکت قوم لوط تقرّب نمود برای اینکه حضـرت لوط را از میان آن قوم خارج سازند و ولادت باهر سعادت حضرت اسحاق را به حضرت ساره بشارت داده و او را مبتهج و مسـرور سازند، ملائکه‌ای چند نازل شده و در خانه حضرت خلیل ورود کرده و میهمان شدند. عدد این ملائکه کرام به قولی دوازده و به قولی عبارت از حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بوده‌اند.

حضرت ابراهیم بـودن میهمانـان عزیز خـود را از گروه ملائـکه استنباط نکرده و برای تعظیم آنهـا خـود ابراهیم به لـوازم خـدمت و میهمان‌نوازی اقدام کرده و بریانی را که تهیه و تدارک کرده بود در نزد میهمانان حاضر ساخته و تکلیف تناول نمود. چون میهمانان به تنـاول آن مطبوخ اظهـار میـل و اقبـال ننمودنـد، حضـرت ابراهیم متوهّم شـده و اظهار علایم خوف و هراس کرد. ملائکه کرام إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ[۶۰] گفته مأموریّت خودشان را به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۲

قهر و تدمیر قوم لوط و تبشیر حضرت ساره به ولادت یک فرزند سعادتمند اسحاق نام به ابراهیم عرض و اظهار نمودند.

ورود این ملائکه و وقوع این مکالمه دو هزار و هفتصد و نود و دو (۲۷۹۲) و علی قول دو هزار و هفتصد و هفتاد و سه (۲۷۷۳) و به قول دیگر دو هزار و پانصـد و سـی و هشت (۲۵۳۸) و بـه روایت دیگر دو هزار و نهصـد و دوازده (۲۹۱۲) سال قبل از هجرت نبویّه بوده است.

حضـرت سـاره در این وقت نزد زوج مکرّم خود ابراهیم سر پـا ایسـتاده و مکالمـات ملائک کرام را می‌شـنید؛ و لیکن چون خودش خاتونی سالخورد و زوجش نیز پیر و مسنّ بود یعنی خود نود (۹۰) و حضرت ابراهیم نود و شش (۹۶) سال داشت شیخوخیّت خود و شوهر را به خاطر آورده این امر را به نظر استبعاد دید و به بشارت و مژده ملائکه عظام تبسّم نموده خندید؛ ولی پس از آن حائض و در انقضای زمان حیض حامل شد.

ولادت حضرت اسحاق دو سال بعد از ولادت حضرت اسماعیل بود.

اسـتطراد شبی که حضـرت اسـحاق متولّـد می‌شـد حضـرت ابراهیم به طریق رؤیا دید که در یک برج هزار عدد کوکب منوّر مجتمع شده‌انـد. رؤیای خود را به جبرئیل گفته و خواهش کرد که تعبیر او را معیّن کند. جبرئیل امین گفت: این رؤیا دلالت بر آن دارد که از صـلب پـاک اسـحاق که از حضـرت ساره متولّـد خواهـد شـد هزار نفر پیغمبر پاکیزه گوهر زیب ده مهـد شـهود خواهـد گردیـد. حضـرت ابراهیـم از این تعـبیر جبرئیـل محظـوظ و ممنـون شـده به درگـاه ایزدی عرض نمـود که: الهی از این نعم جلیله خـود پسـرم اسماعیل را نیز حصّه و نصیبی ببخشای.

حضـرت خلیـل دعـای خود را تمـام ناکرده از هاتف غیبی این نـدای شوق‌افزا را شـنید: یا ابراهیم از نسل نسـیل پاک اسـماعیل یک پیغمبر واجب التعظیم صاحب خلق کریم و قـدر عظیم خواهـد آمد که آن وجود مسعود مبارک فاتحه رساله رسالت و خاتمه کتاب سعادت نصاب نبوّت است. وجود عاقبت محمود او باعث خلقت رسل و انبیا و اسم سامی شریف او محمد المصطفی است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۳

حضرت ابراهیم از این نعمت مـترقّبه ربّ کریم اظهـار علائـم حظـوظ و حبـور نموده و گفت: الْحَمْـدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَى الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ[۶۱]. و از این جهت ایفای مراسم مسرّت و ابراز مآثر شکرگزاری و محمدت نمود[۶۲].

حضـرت ساره که در آخر عمر خود به ماننـد اسـحاق فرزند دلبند عالی قدری نائل شد غیرت و حسادت نسوانیّه صبر و سـکون او را

غلبه کرده با هاجر والده اسماعیل بعض حرکات ناگوار و ناملایم پیش گرفت، میل و محبّت مفرط زوج خود ابراهیم را [به اسماعیل] سررشته و دست آویز قرار داده به وضعهای [ناگوار] و حرکات ناهموار راحت و حضور را از حضرت خلیل برد. حضرت ابراهیم به واسطه پیری به جور و اذای زوجه خود ساره تحمل ننموده خواست که در حق حضرت ساره شاکی و حرکات و رفتار طاقت‌فرسای او را در حضرت ربّ عزّت حاکی گردد. به این خطاب مستطاب مخاطب [و ملهم] شده و بر حسب ضرورت اختیار سکوت کرد: ای ابراهیم ساره ناقصهٔ العقل است و تو از فحول عقلا هستی. مانند مردان حرکت کن و به حرکات ناگوار ساره متحمّل و صابر باش.

مع ما فیه روزی حضرت ابراهیم پسر بزرگ خود اسماعیل را در نزد اسحاق ستایش و نوازش می‌کرد، حضرت اسحاق از این جهت برحسب طفولیّت متأثّر شده و از پدر مهرگستر خود قهر نموده بود. چون این کیفیّت به حضرت ساره نیز تأثیر کرد سوگند یاد نمود که یک پارچه از گوشت هاجر را قطع نموده و شکل و خلقت او را تغییر دهد. چون هاجر شنید که خاتونش ساره این چنین سوگندی یاد کرده است در نهایت درجه به واهمه و تلاش افتاده به وادی درآمد که به طرفی فرار نماید بر کمر خود شالی بسته و اذیال او را انداخت که به این وسیله اثر پاهای خود را محو و نابود کند.

وضع و خیالات زنانه حضرت ساره بعد از مدّت کمی ساکن و به سوگندی که در حق هاجر یاد کرده بود نادم شده و ترسید و جمیع خیالات و افکار خویش را مصروف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۴

می‌داشت که چاره‌ای سازد و وسیلتی اندیشد که یمین خود را به احکام شرعیّه موافق دارد. حضرت ابراهیم، ساره را گفت: یا ساره از لحم زائد عضو مستور هاجر قدری بریده و سنّت کن و از جاهای نرم و نازك گوشهای او را سوراخ کرده گوشواره بیاویز، اگر این چنین کنی حانثه یمین نخواهی بود. حضرت ساره نیز مشار الیها را سنّت نموده و گوشهای او را سوراخ کرده و گوشواره آویخت.

اخطار مقصود حضرت ساره از این وضع آن بود که حضرت ابراهیم را از جاریه خود هاجر متنفّر سازد. علاوه بر اینکه این کیفیّت موجب نفرت نشد مقتضی آن شد که هم ساره و هم حضرت ابراهیم هردو سنّت کنند و سوراخ کردن گوشهای هاجر نیز عموم زنان را باعث زیب و فرّ و سرمایه آرایش بدر و گوهر گشت.

طایفه زنان الآن هم گوشهای خود را سوراخ کرده و گوشواره تعلیق کنند و این عادت را متمّم تزیینات خود می‌دانند. انتهی.

پس از زمانی باز در میان دو برادر منازعه طفلانه ظهور کرده و حضرت ساره را مسلوب الرّاحه نمود. حضرت ساره به زوج محترم خود گفت: من دیگر نمی‌توانم با هاجر در یک‌جا سکنا کنم، هاجر را به جای بسیار دور برده و بگذار. چون ساره ما فی الضّمیر خود را به طور قطعی و جدّی بیان کرد، ناچار حضرت ابراهیم زوجه خود هاجر و اسماعیل را به خاك عطرناك حجاز برده و در آنجا گذاشت.

در همان آن که حضرت ساره گفت: من دیگر نمی‌توانم با هاجر بنشینم، از آسمان براقی نازل گردیده و حضرت ابراهیم را عرض کرد که من از قبل الهی مأمورم که تو را به مکه مکرمه برسانم.

حضرت ابراهیم سوار براق شده پسر خود اسماعیل را در پیش و زوجه خود هاجر را در عقب خود نشانیده به طرف مکّه مکرّمه عزیمت و ایلغار نمود؛ زیرا که عزیمت به این وضع را مأمور فرموده شده بود. در این سفر سعادت اثر حضرت جبرئیل هادی و راهنمای آنها بوده به هر محلّی که می‌رسیدند حضرت ابراهیم می‌گفت که آیا در اینجا

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۵

نازل باید شد؟ جبرئیل عرض می‌کرد خیر پیشتر خواهیم رفت.

در محلّی که نزدیک حدود مکّه معظّمه بود به طایفه‌ای از عمالقه تصادف کردند آن طایفه حضرت اسماعیل را دیده و دوست

داشته و نوازش نمودند و آن حضرت را ده رأس بچه بز تقدیم و پیشکش کردند. و این فقره در بین مورّخین مصدّق است. بزهایی که الآن در مکّه و جوار آن هستند از نسل بزهایی است که طایفه عمالقه به حضرت اسماعیل هدیه نموده‌اند.

هنگامی که به کوه کدا که در مقابل جبل حجون است رسیدند، جبرئیل امین به حضرت خلیل گفت اینک در اینجا نازل خواهیم شد. اینجا یک مقام عالی است در اینجا از ذریه تو پیغمبر ذی شأنی ظاهر خواهد شد که کلمه طیّبه اسلام به توسط او تمام خواهد گردید. جبرئیل در آنجا حضرت خلیل را به موضع مقدّس بیت معظّم نازل ساخت. ارض مکّه در آن وقت به تمامها جنگل و به خارهای مغیلان و درختهای صحرایی محاط بود. یک محلّ خالی از همه‌چیز و موضع مقدّش بیت اللّه یک تلّ بلندی بود از ریگهای قرمز طلایی رنگ.

حضرت ابراهیم به جناب هاجر یک مطهره آب و قدری خرما و علی قول یک انبان مملوّ از آرد داده محلّی را که اکنون حجر اسماعیل گفته شده و در داخل مطاف سعادت است و یا محلّ بئر زمزم شریف را نشان داده و فرمود یا هاجر اینجا چار طاق و کلبه‌ای ساخته و بنشین، فرمان قضا جریان الهی چنان است. حضرت هاجر عرض کرد اگر امر و فرمان حق چنین است حضرت خیر الحافظین ما را حفظ و حمایت خواهد نمود. حضرت ابراهیم معاودت کرد آن زمان حضرت اسماعیل دوازده سال داشت.

تنبیه احدی را جایز و سزاوار نیست که به حضرت ابراهیم تقلید کرده و اولاد و عیال خود را در صحرا و بیابان بگذارد. حضرت خلیل به وحی حق عمل نموده و حراست حضرت حافظ حقیقی را دانسته و توکّل نموده بود، توکّل آحاد ناس به توکّل رسل کرام که اولوالعزم هستند به وجهی مشابهت و قیاس نخواهد داشت، تقلید این عمل مشروع نیست.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۶

بنا به بعض روایات چون حضرت هاجر در آن بیابان تنها گذاشته شد عقب زوج خود روان شده و گفت: ما را نزد کی گذاشته و می‌روی؟ چون جواب لا و نعم نگرفت، الی جبل کدا از عقب حضرت ابراهیم رفت. حضرت ابراهیم در وصول به جبل مذکور روی خود را به طرف هاجر برگردانیده و گفت: یا هاجر من شما را به خدا امانت سپردم. هاجر گفت: اگر چنانچه از طرف حق این چنان وحی کرده شدی خدای مطلق که ما را بر او سپارش کردی برای ما کافی و کافل تواند بود. هاجر مراجعت کرده و نزد اسماعیل آمد.

چون حضرت ابراهیم به ذروه جبل سالف الذکر رسید و دید که اولاد و عیال خود ر در یک محلّ مخوف و خالی گذاشته است که ابدا آثار زراعت و عمران در او نیست از کمال رحم و شفق خویش به رقّت آمده و این گونه دعا کرده و به شام درآمد: الهی ذرّیّت خود را در یک وادی نزدیک خانه تو گذاشتم [تقرّب] قلوب بعض ناس را به زیارت آن موقع مقدّس مجبور ساز و اهالی موقع مذکور را به میوه‌های گوناگون مرزوق و مسرور دار. تا اینکه در آنجا نماز گزارده و به لازمه شکر و محمدت تو قیام و اقدام کنند.

نظر به قول دیگر چون حضرت ساره دید که اسمعیل نورافزای عالم شهود گردید از این جهت حسادت نموده و به حضرت ابراهیم گفت: ای ابراهیم اگر چنانچه فراغت بال و آسایش حال مرا بخواهی، هاجر را با پسر او به محلّ بی‌آب و نشانه‌ای ببر و در آنجا رها کن. چون وحی جلیل صادر شد که موافق رأی ساره حرکت نمای، لهذا حضرت خلیل مشار الیهما را با یک مطهره آب به وادی غیر ذی زرع مکّه رها کرده و بر نهج سابق دعا نمود. و چون دعای او رهین قبول آمد قبائل جرهم و قطورا ظهور نموده و مکّه مکرّمه را آباد و معمور نمودند.

صورت ظهور زمزم

اشاره

حضرت هاجر یک مطهره آب را که حضرت ابراهیم برای آنها داده بود بی‌تاب در ظرف سه روز تمام نموده پسرش اسماعیل از شدّت عطش بی‌تاب شده و به درجه‌ای رسید که ترک حیات کند و خود نیز به کلّی از تاب و توان افتاده و شیر از پستانهای او

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۷

بالکلّیّه منقطع و نایاب گردید. چون این حال را دید در آن وادی وحشت مبادی به تنهایی خود جزع و فزع نموده، پس از آنکه مدّتی گریه و زاری و ندبه و بی‌قراری کرد پسرش اسماعیل را به اندرون چار طاقی که تدارک کرده بود گذاشته و خود برای جستجوی آب به ذروه کوه صفا درآمد.

حال آنکه در بالای این کوه نه از آب اثری و نه از بنی نوع بشر رهگذری بود. هاجر چشمهای خود را به آن معصوم دوخته و به بطن وادی اندرآمد، چون گودی و عمق آن وادی از دیدن طفل او مانع شد زیادی لباسی را که دربرداشت به دوش خود انداخته دوان دوان به تپّه جبل مروه صعود نمود، در اینجا فرزند خود را دیده و به وادی هبوط کرد. باز در وصول به بطن وادی چون دید فرزند خود را نمی‌بیند کرارا به شاهقه جبل صفا درآمده و به لقای صفا افزای فرزند خود مبتهج و مسرور گردید.

به این منوال هفت دفعه تمام از صفا به مروه و از مروه به صفا رفته چون از بنی نوع بشر فردی و [آفریده‌ای] را در آنجا ندید گفت: در اینجا پیدا شدن آب و انسان از جمله محالات و ممتنعات است. به کمال یأس و حرمان نزد پسر خود اسماعیل معاودت کرد.

اگرچه در آن اثنا مشابه صدای انسانی صدایی شنید و قدری فرح آورد؛ ولی چون جهت و طرف صدور این ندا را نتوانست تعیین کند و نیز برای اینکه آن صدا هم به تدریج منقطع گردید، سررشته عمل خود را از دست داده و به چهار طرف خود به حالت حزن و اندوه می‌نگریست. زمانی بعد به خود آمده و گفت: ای صاحب صدایی که سامعه مرا مسرور و مبتهج ساختی، از استماع آواز صفاپرداز تو در دریای حیرت مستغرق شدم، اگر مرا معاونت و امداد خواهی کرد تعجیل فرما؛ زیرا خواه من و خواه فرزندم اسماعیل که در آغوش یأس و حرمان من است به درجه هلاکت رسیده‌ایم. صاحب صوت مذکور که جبرئیل بود ظهور نمود، و به جناح خویش به اظهار آب زمزم مجبور گشت.

پس از آنکه جناب هاجر از ظهور این آب مسرّت فوق العاده را نائل و مظهر شده و از این آب مشروب و سیراب گشته و شیر از پستانهای او شروع به تقطّر و ریزش نمود برای اینکه آن آب خوشگوار به وادی جاری نشود اطراف او را به واسطه ریگ جمع و محکم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۸

ساخت.

و بنا به قول دیگر چون حضرت هاجر قدری از آن آب را حفظ و ادّخار نمود و یک نوع آثار عدم توکّل اظهار کرد، فورا آن آب معین به زمین غور نموده در حالتی که آب جاری بود از وجه ارض متواری گشت، حضرت ایزد پاک از هاجر راضی و خشنود باد که اگر اطراف آب را با ریگ محکم نمی‌کرد چنانکه در خبر وارد شده است تا دامنه قیامت جاری شده و می‌رفت. چون آب زمزم به صورت مسطور ظهور کرده و حضرت هاجر را فوق حدّ و اندازه مسرور ساخت جبرئیل امین آغاز کلام نموده و گفت:

ای هاجر از این تنهایی غمناک و به حزن و آلام مهموم و وهمناک مباش و به خاطر خویش میاور که این آب محو و منقطع خواهد شد، این آب حیات بخشا به حرمت آبروی حضرت اسماعیل که زینت‌بخش آغوش احترام تو است جاری و منفجر شده است، این فرزند تو به شرف نبوّت مشرّف خواهد شد و با زوج تو ابراهیم در این ساحه مبارک یک بقعه مشرّفه بنیاد خواهند کرد. بناء علیه این وادی بی‌نام و نشان سال به سال کسب‌آبادی و عمران خواهد کرد. و کافّه افراد قبائل و اقوام آن بقعه مقدّسه را که مشار الیهما طرح و تأسیس خواهند نمود زیارت خواهند کرد.

جبرئیل پس از آنکه مشار الیها را مسرور ساخت و بودن آنها را در داخل دائره مسجد الحرام اشارت نمود، حضرت هاجر از این امر

نهایت شادی به‌هم رسانیده در نزد خود مقرّر داشت که در حضرت باری عرض مراسم شکرگزاری کند، و در آن محلّ اقدس مبارک بگذراند.

مؤرخین در صورت ظهور زمزم شریف اختلاف کرده بعضی برآنند که از اثر جناح جبرئیل ظاهر شد و برخی ظهور او را از اثر پاشنه حضرت اسماعیل معتقدند ولی چنانکه سابقا مذکور شد که جبرئیل جناح خود را به زمین زده آب را ظاهر ساخت و حضرت هاجر اطراف آب را با ریگ برگردانید و او را بالاخره ابراهیم حفر و تعمیق نموده است بنا به قرار جمهور صدق عقیده اوّل لازم می‌آید.

مورّخین در وجه تسمیه زمزم نیز اختلاف کرده‌اند بنا به قول بعضی از کثرت جریان او زمزم گفته شده است و در نزد بعضی زمزم به معنی آن است که آهسته آهسته سیلان کن،

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۱۹۹

بالاخره به این نام نامیده شده است. آن آب با برکت چنانکه در صورت بحث انتقال حکومت مکّه به ایادی بنو خزاعه گفته شده است در زمان خلافت جراهمه غیبت نموده و به مرور زمان اسم و جسم آن حتّی طرف و سمت آن نیز فراموش کرده شده است.

اهل مکّه برحسب تصادف و اتفاق به یک طرف موقع چاه زمزم صنم نائله و به یک طرف آن وثن اساف نام را گذاشته در میان این دو صنم که بالای چاه زمزم بود قربانی می‌کردند. زمانی که حکومت مکه و ریاست بلده مقدسه بکّه به عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف انتقال کرد نزدیک شد که لب‌تشنگان بادیه جاهلیّت آب حیات هدایت را پیدا کنند و شوره زار زمین یثرب و بطحا از آن ینبوع زلال فیض نبوّت نمونه جنت المأوی گردد. اراده حکمت عاده وهاب بی‌منّت معلّق به آن گردید، آب زمزم که از زمان عمرو بن الحارث الجرهمی متواری غیابۀ الجبّ عدم شده و از پانصد (۵۰۰) سال به این طرف از چشم مردم نهان بود، ظاهر گردد. بناء علیه عبد المطّلب شبی در خواب دید که به حفر زمزم محترم مباهی و مأمور گردید.

اگرچه عبد المطّلب به این خدمت مأمور شد، ولی چون موقع بئر مزبور غیر معلوم بود به اعتقاد اینکه خود نمی‌تواند این کار را تنها انجام دهد از قریشیان استعانه نموده، رؤسای قبائل را جمع و به آنها خطاب کرده و گفت: من به حفر بئر زمزم مأمور شدم، باید شما هم در این کار مرا معاونت کنید. قریشیان پرسیدند آیا موقع بئر زمزم را می‌دانی؟

جواب داد که هنوز به آن موقع ملهم نشدم. گفتند: بهتر آن است که این شب استخاره کنی اگر به این کار من طرف اللّه مأمور شدی موقع آن بئر مبارک را نیز به تو خبر می‌دهند.

ممکن است رؤیای تو رؤیای شیطانی باشد، دیگر آن رؤیا را نتوانی دید.

عبد المطّلب این رأی رؤسا را پسندیده و آن شب به کمال خلوص و تسلیمیّت استخاره نمود. عبد المطلب استخاره را نموده و آن شب در خواب دید که شخصی ظاهر شده و او را گفت:

احفر زمزم فانّک‌ان حفرتها لم تندم

و هو تراث من ابیک الاعظم‌لا تنزف ابدا و لا تندم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۰

فسقی الحجیج الاعظم‌لیس کبعض ما تقدّم

و هی بین الفرث و الدّم

[به این] فقرات مسجّعه اظهار نموده است که اگر آن بئر مسعود را حفر کنی اظهار ندامت و پشیمانی نخواهی کرد. و چون زمزم محترم به تو از جدّ بزرگ تو میراث مانده است، لهذا به هیچ‌وقت منقطع و مذموم نخواهد گشت. و چون سبب آن خواهد شد که

الی الابـد قوافل وارده حجّاج را سـقی و اروا کنـد بناء علیه به آبار سائره شبیه نخواهد گردید. و موقع قدیم آن در میان مزبله و محلّ جاری ساخت خون خواهد شد.

عبـد المطلب استدعا نمود که علامت موقع قـدیم بئر مـذکور را نیز نشان بدهد. در جواب شـنید «عند قریهٔ النمل حیث ینقر الغراب». یعنی در بالای بئر زمزم مسکن مور و نمل بوده و علی الصّباح غرابی ظاهر شده با منقار خود آن مسکن مور را نقر خواهد کرد.

چون عبـد المطلب به این رمز و اشارت نیز مطّلع به حقیقت نگردیـد یک شب بعـد از آن این کلمات را: زمزم و مازمزم هزمهٔ جبریل برجله و سقیاء اسماعیل و اهله زمزم البرکات روی الرماق الواردات شفاء سقم و خیر طعام. و یک شب بعد نیز این فقرات را: احفر تکتم بین الفرث و الدّم و عند نقر الاعصم و فی قریهٔ النمل مستقبل الاصنام الاحمر شنید.

تکتم چنانکه در آتی نیز گفته خواهـد شد یکی از اسامی مبارکه زمزم است که به معنی مکتوم است. غراب الاعصم نظر به قبول ابن شیبه، غرابی است که یـک پـای آن قرمز باشـد. و به رأی حاکم، غرابی را گوینـد که هم پاها و هم منقار او قرمز باشـد. و بنا به قول صاحب الاحیا شکم او سفید باشد. و نظر به تحقیق حیاهٔ الحیوان غرابی را نامند که جناحین و یا دو پای او سفید باشد.

نظر به روایت موثوق که از حضـرت علی بن ابی طـالب- علیه سـلام اللّه الملـک الغـالب- نقل شـده است، عبـد المطلب از مهابت و وحشت رویاهای سابقهٔ الذکر دست و پای خود را گم کرده به حفر بئر شـروع ننموده بود. پس از مدّتی در رؤیای خود شخصـی را دیده و به او گفت: یا عبد المطّلب چاه طیبه، و یک شب بعد از آن چاه بره، و یک شب

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۱

دیگر بئر مضـنونه را بایـد حفر و تعمیق نمایی. و یک شب دیگر با فقرات مسـجّعه سابقهٔ الذکر هم موقع و هم بعض خواصّ بئر زمزم را برای عبد المطلب بیان نمود.

ولی عبد المطلب سرّ این اشارات مبهمه را نفهمیده غرق حیرت و تفکّر بود و حتّی شبی به این خیال در حجر اسماعیل به خواب رفته بـاز آن شـخص به رؤیـای عبـد المطلب آمـده و گفته است: آیا می‌دانی زمزم چیست؟ زمزم حفره آبی است که جبریل به پای خود زده و ظـاهر سـاخت، از آن حضـرت اسـماعیل و منتسبین اوست، عین برکت است، عطش را فرو نشانـد، مرضا را شـفا دهـد، بهترین طعامها است.

عبد المطّلب اگرچه به دلالت این رؤیا وضع و چگونگی زمزم را تا یک درجه فهمید ولی چون بخوبی نمی‌دانست که آن بئر مسعود در کـدام موقع واقع است لهـذا به درگاه قاضـی الحاجات عرض تضـرّع نموده و گفت: ای خـدای علیم و ای مولای کریم موقع چاه زمزم را که به واسـطه رؤیـا به حفر آن مـأمور و معیّن شـده‌ام برای من اعلاـم نمـا. دعـای او به اجابت رسـیده باز در خواب خود این خطاب را شـنید: که ای عبد المطّلب چاه زمزم را حفر کن اگر بخواهی موقع آن بئر مبارک را بدانی، در میان دو صـنم اساف و نائله است.

یعنی موقعی است که قریشـیان در آنجا قربان کننـد و در آنجا مسـکن نمل هست. فردا غرابی آمده به منقار خود آن موقع را خواهد کنـد. و تو را اشارت خواهد نمود که آنجا محل بئر زمزم است. به همان محلّی که غراب با منقار خود می‌کند علامت بگذار و موقع مسکن مور را حفر و تعمیق فرما که به مقصود خود نائل خواهی شد.

چون این رؤیا بکلّی کار را آشـکار ساخته و به هیچ‌وجه شبهه و ریبی نماند، عبد المطلب از خواب برخاسته به مسجد الحرام عزیمت نموده غرابی را که در رؤیـای او خبر داده شـده بود دیـد که یـک طرف مذبـح را که در میـان اسـاف و نـائله بود بـا منقار خود حفر می‌کنـد، و پس از معاینه این امر مسـکن موری نیز در آن محلّ پیـدا کرد و با لوازم آلات حفر که همراه خود آورده بود به رفاقت و معاونت پسر خود حارث به حفر و تعمیق مباشرت کرد.

قریشیان چون دیدند که عبد المطّلب محلّ مذکور را حفر می‌کند به یکدیگر خبر داده

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۰۲

افراد آنها به طور عموم به عبد المطّلب هجوم كرده و گفتند: ما نمى‌گذاريم كه محلّ قربانى ما و مخصوصا موقعى را كه نائله و اساف است تو حفر نمايى. عبد المطلب را از حفر بئر مذكور مانع آمدند و حتى گفتگو به طول انجاميده مقاتله نمودند و در ميانه اشخاص بسيار مقتول و تلف شدند.

عبد المطلب جز حارث پسر بزرگ خود فرزند ديگر نداشت و فهميد كه تنها با حارث نمى‌تواند خيالات قريش را تسكين نمايد. لهذا از مدافعه قريشيان بكلّى صرف‌نظر كرده به كمال يأس و اخلاص به درگاه ايزدى عرض نمود: الهى اگر مرا در اين امر به قريشيان غالب كنى و عدد اولاد مرا به عشره كامله بالغ سازى نذر كردم كه يكى از اولاد خود را در راه تو قربان كنم.

به دلالت بعضى آثار اجابت دعاى خود را استنباط و به عنايت الهى استناد نموده به ايفاى مأموريّت خويش قيام كرد و تنها با پسر خود حارث به كافّه قبايل قريش غالب آمد.

بناء عليه معاندين قبايل دست از تسلّط به عبد المطلب كوتاه كرده و مشغول تماشا شدند.

وقتى كه قبائل قريش از منازعه دست كشيده و عقب نشستند عبد المطّلب با پسر خود حارث به حفر بئر زمزم اهتمام نموده و سه روز على الاتّصال به تعميق حفيره دوام نمود.

روز سيّم علاماتى كه از آنجا پيدا شد ظاهر مى‌ساخت كه آنجا حفيره بئر زمزم است، يعنى هنگامى كه جرهميان مجبور شدند كه مكّه را ترك نموده و جلا كنند مجسّمه‌هاى آهو كه از ذهب خالص ساخته شده و به جواهر گرانبها مرصّع بودند و اسلحه نفيسه به آنجا انداخته بودند ظاهر شد. عبد المطّلب گفت: اينها براى اثبات اينكه اينجا حفيره بئر اسماعيل است دليل كافى و شافى است.

عبد المطّلب از كمالى مسرّتى كه حاصل نمود به صداى بسيار بلند تكبير گفت.

قريشيان چون صداى تكبير عبد المطّلب را شنيدند يقين نمودند كه به مقصود خود نائل شده است و عموما نزد او جمع شده و اشياء نفيسه را كه از حفره بيرون آمده بود ديدند، اظهار آثار نزاع و خصومت كرده گفتند: اى عبد المطّلب چون اينجا بئر جدّ ما اسماعيل است در اين اشياء ما نيز حق داريم. بايد اين اموال را در ميان قبايل تقسيم نمايى.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۰۳

عبد المطّلب گفت در اين حال شما حق نداريد، زيرا در حفر بئر معاونت نكرديد سهل است طورى مخالفت نموديد كه سبب اتلاف نفوس كثيره شد. قريش گفتند اقلّا نصف اشيا را خود بردار و نصف ديگر را به عموم قبايل تقسيم نما و الّا از معارضه فارغ نشده باز با تو به مقاتله قيام كنيم.

عبد المطّلب ديد كه معارضه بزرگ شده و باز اتلاف بعض اشخاص را سبب خودهد شد آنان را خطاب كرده و گفت: براى قطع و فصل اين كار هركس را بخواهيد حكم نافذ الحكم معين كنيد كه در ميان ما اين كار را قطع و حسم كند. به اين رأى مصيب قريشيان هم راضى شده قرار دادند كه كاهنه قبيله بنى سعد بن هذيم را كه در جوار سواد معموره شام سكنا داشت انتخاب نمايند، بناء عليه براى اينكه به مسكن كاهنه مزبوره روند عازم شدند.

حال آنكه آن زمان در قطعه حجاز راههاى منتظم و قراى نزديك به همديگر و چشمه و آبهاى جارى و چاهها و در بندها كه دفع وحشت كند نبوده، از راهى كه بنا بود بروند بالطّبع مى‌بايست از بيابانهاى مخوف و بى‌آب بگذرند، و چون پيدا كردن آب نيز امرى مشكل بل مستحيل بود در اثناى راه براى دست آوردن آب زحمات و اشكالات زياد در كار بود. به اين لحاظ هم رفقاى عبد المطّلب و هم صناديد قبائل سائره براى اينكه تا نزديكى خطّه شام كفايت كند ظرفهاى آب تدارك نموده و مملوّ ساختند.

وقتى كه از حدود مكه[۶۳] جدا شده و به يك وادى مخوف و بى‌آب رسيدند، آبهاى عبد المطّلب و رفقاى او تمام شده از شدّت آتش عطش نزديك به هلاكت شدند. براى اينكه از اين داهيه دهياى عطش خلاصى جويند از افراد قبائلى كه با خود آنان معارض

بودنـد قـدری آب طلبیدنـد. در جواب شـنیدند که ما اکنون در یک وادی اتفاق افتاده‌ایم که احتمال تحصـیل یک قطره آب نداریم اگر آبی را که موجود داریم به شما بدهیم ما هم مانند شما به بلای قحط آب گرفتار خواهیم بود و چون این امر در حق ما مضرّبوده و تلف شدن عموم ما را منتج است لهذا از دادن آب اعتذار داریم.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۴

چون عبـد المطّلب و رفقای او این مقالات را شـنیدند به حرارت و اضـطراب آنان افزود. چون عبد المطّلب اینگونه اسائت معارضـین خود را دیـده در این بـاب ملاحظـات و آرای رفقای خود را اسـتفسار نمود. گفتنـد ما امر تو را تابع و منقادیم، هر طور اراده فرمایی موافق آن عمل نماییم.

عبـد المطلب گفت: اگر اعتقاد مرا در این باب سؤال نماییـد این است که هرکس مخصوص به خود قبری حفر نمایـد و منتظر وفات خود گردد اول کسـی را که از ما وفات کنـد کسـی دفن نمایـد که هنوز رمقی از او باقی است؛ اگر هر متوفّی این قسم مـدفون شود عاقبت کار جسـد یک شـخص غیر مـدفون می‌ماند. از اینکه اجساد همه ماها غیر مدفون بماند نعش یکی از ماها بی‌مدفن بماند بهتر است. مـادام که قادر بر آن می‌باشـید که برای خود قبری حفر کنیـد مشـغول باشـید. این رأی عبـد المطّلب را رفقای او نیز پسـندیده هرکس قبر و حفیره خود را حفر نموده و منتظر قابض الارواح گردید.

عبـد المطّلب پس از مـدّتی گفت: ای برادران از عصـر حضـرت آدم تـاکنون دیـده نشـده است که شـخص قبر خود را حفر نموده و منتظر مرگ خود باشـد این حـال به کمال عجز و فتور ما دالّ است، ممکن است که حضـرت حق در مقابل ما را به بلـده و یا قریه‌ای برساند که به آب حیات الطاف خود ما را مسـرور و خوشـحال سازد. برخیزید مسـتعینا باللّه به راه خود شروع کنیم. به این نطق شوق افزا وجود نیم مرده رفقای خود را قوّه کافیه حاصل آورده هریک برخاسته و چارپای خود را حاضر ساخت.

افراد قبایـل متخـالفه حرکـات اینـان را از حـدّه نظر خود گذرانـده و این بلاـی مبرم آنـان را در یـک صورت مسـتهزیانه یاد کرده و خوشـحال می‌شدند. وقتی که عبد المطّلب به دابّه خود سوار شده و خواست پیش رود در حین حرکت از زیر پای حیوان او یک ماء عـذب و لطیفی منفجر و این نعمت غیر مترقّبه مشار الیه و طرفداران او را قرین مسـرّت غایهٔ الغایه نموده همه به یک زبان تکبیر گفته و از چهارپایان خویش پایین آمدنـد. هرقـدر می‌توانسـتند از آن آب لذیذ آشامیده و سـیراب شدند، مطهره‌ها و مشـکهای خود را پر کردند و معارضین خود را که از دادن یک قطره آب به آنها خودداری داشتند دعوت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۵

نموده و گفتند: حضـرت ایزد پاک ما را به ظهور این آب خوشگوار اسقا و احیا فرمود، هم ما و هم شما را کافی خواهد بود. هرقدر بخواهید بخورید و هرچه می‌توانید مشکهای خود را پر سازید، ممکن است که در مقابل نتوانید به این چنین آبی نائل شوید.

قریشیان که این نعمت غیر مترقّبه را که عبد المطّلب مظهر آن شد دیدند، استغراب نموده و متحیّر شدند و اسائت خود را نیز به خاطر آورده غرق دریای شـرمساری و خجلت گشـتند و گفتنـد: ای عبـد المطّلب حضـرت ذو الجلال دعوای ما را به ظهور این آب قطع و فصل فرمود، پس از این هیچ‌وقت حق نداریم که در باب زمزم با تو معارضه کنیم، حال که حضرت متعال شما را به [ظهور] این آب زلاـل از گرفتـاری عطش رهانیـد، شـبهه نیست که زمزم محترم و اشـیاء نفیسه ظـاهره از او را هم به تو احسـان فرمود. پس از این بئر زمزم از آن تو و همه اشـیاء که از آن ظاهر شـده است مال حلال تو خواهـد بود. هر قسم بخواهی در تصـرّف و اسـتعمال آنها مختار باشی دیگر به حکم کاهن محتاج نخواهیم بود.

به این کلمات عبـد المطلب را قانع و راضـی ساخته معاودت کردنـد. عبد المطلب از اظهار ندامت قبائل معاندین به درجه فوق الغایه ممنون و محظوظ شده در وصول به مکّه معظّمه همه آنان را احضار کرده و گفت اگرچه به ملاحظه مخالفتی که شما به من نمودید از اشیاء ظاهره از زمزم شما ذیحق نیستید؛ و لیکن به اقتضای شیمه مروّت و انسانیّت که من متّصف به آنم می‌خواهم که از این اشیاء

حصه‌ای هم به شما بدهم. این اشیاء را به دو قسمت تقسیم رده و قرعه می‌کشیم به هرکس اصابت کند اشیاء از آن او باشد.
عبد المطّلب مجسّمه آهوان را یک حصّه و اشیاء سائره را نیز حصّه دیگر نموده میان بیت اعظم و قریش و خود قرعه کشید. آهوان به اسم کعبه و اشیاء سائره هم به نام عبد المطّلب درآمد و قریشیان به حکمهٔ اللّه صفر الید و دست خالی ماندند. عبد المطّلب حصّه خود را فروخته و قیمت آنها را به امور کعبهٔ اللّه صرف نمود. و آهوان مذکور را علی قول اذابه نموده باب معلّا جناب کعبهٔ اللّه را تزیین و علی قول آنها را تغییری نداده به حالتی که بود به باب کعبه محترمه تعلیق فرمود. قریشیان چون از قرعه بی‌نصیب ماندند هریک خود را به طرفی کشیده چاره‌ای غیر از سکوت و تماشا ندیده و از منازعه بئر
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۶
زمزم بکلّی فارغ شدند.
چون عبد المطّلب میدان منازعه را خالی دید به تعمیق چاه زمزم چنانکه مقصود او بود مداومت نموده آب خوشگوار زمزم را که پانصد (۵۰۰) سال بود نهان شده بود آشکار ساخت خواه حجّاج و خواه اهالی را از کلفت و زحمت اینکه از راههای دور و دراز آب بیاورند رهانید و از این جهت قدر و مزیّت او بین الاهالی متعالی گشته و از نهایت شوق و مسرّت که از این خصوص داشت دست نیاز به درگاه خدای بی‌انباز دراز کرده و گفت: الهی اگر ده نفر اولاد ذکور بر من بدهی و در حیات من آنان را به حدّ بلوغ رسانی به شکرانه توفیق به اظهار زمزم یکی از آنان را در راه تو فدا و قربانی کنم.
چون عدد اولاد او به عشره کامله رسید چنانکه در صورت هشتم وجهه دوّم مذکور شده است نذر خود را ایفا نمود.
بعضی از مورّخین مدعی آنند که عبد المطّلب این نذر را زمانی نمود که قریشیان از حفر بئر زمزم ممانعت می‌کردند، چنانکه در فوق هم ذکر شد. برخی برآنند که این نذر هنگام ظهور زمزم واقع شد، حال آنکه دور از احتمال نیست که عبد المطّلب دو دفعه نذر کرده باشد یعنی یکی به استدعای غلبه بر قریش در وقت مخاصمه و دیگری برای اظهار تشکر و سپاسداری به ظهور زمزم [شریف].

اسامی زمزم

زمزم شریف عند العلماء به سی (۳۰) اسم مشهور و مسمّی است: زمزم، همزه، هزمهٔ جبرئیل، ظبیه، طیّبه، بره، عصمه، مضنونه، شبّاعهٔ العیال، عونه، برکه، سقیا اللّه اسماعیل، سیّده، نافعه، بشری، صافیه، معذبه، طاهره، حرمیّه مرویّه، سالمه، میمونه، مبارکه، کافیه، عافیه، طعام طعم، مونسه، شفاء سقم، شراب الابرار، تکتم.

وجوه [اطلاق و] تسمیه اسامی زمزم

اشیاخ کرام سی (۳۰) اسم از اسامی زمزم مبارک را شمرده و وجه تسمیه و اطلاق هر
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۷
یک را بطور آتی تصریح و بیان نموده‌اند:
زمزم: اگرچه مورّخین اسلاف روایت می‌کنند که زمزم به معنی آن است که آهسته آهسته سیلان کن و این سبب تسمیه اوست؛ و لیکن این روایت چندان اعتبار ندارد. بنا به قول اقوای اقوال علما کثرت آب بئر مذکور سبب تسمیه آن به زمزم شده است به این تقدیر زمزم اسم آن آب نبوده، اسم بئر زمزم است.
همزه: همزه به معنی زدن است، چون حضرت جبرئیل پاشنه و علی قول جناح خود را به زمین زده و سبب ظهور آن آب گردید لهذا

آن را به همزه نیز مسمّی نمودند.

هزمهٔ جبرئیل: هزمه به معنی عمق پیدا کردن است، وجه تسمیه‌اش این است که جناح جبرئیل زمین را تعمیق نموده و جهت ظهور آن شد.

ظبیه: وجه اطلاقش تشبیه حفیره بئر است به انبان.

طیّبه: وجه تسمیه او ظاهر است.

بره: سبب تسمیه او آن است که انفجار او برای ابرار است.

عصمه: اعتصام و اختفای اوست از فجّار.

مضنونه: منافقین نمی‌توانند از شرب او سیراب شوند.

شبّاعهٔ العیال: اهل جاهلیّه اولاد و عیال خود را به آن ماء مبارک سیر می‌کردند.

عونه: کذلک اهل جاهلیّه آن آب صاف و شفّاف را برای اولاد و عیال خود ممدّ و معاون اتّخاذ کرده بودند؛ زیرا کسانی که در ایّام جاهلیّه گرسنه می‌ماندند آب زمزم نوشیده سیر می‌شدند.

سقیاء اللّه اسماعیل: وجه تسمیه‌اش آن است که چون در مکّه مکرّمه جز او آبی نیست؛ لهذا خدای بی‌همتا به واسطه آن آب مبارک حضرت اسماعیل را مشروب و اسقا

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۸

فرمود.

برکه: وجه تسمیه او ظاهر است.

سیّده: وجه تسمیه‌اش آن است که ماء زمزم جز ماء حیاتی که از انامل مبارک نبوی نبعان می‌کرد سیّد کافّه میاه روی زمین است.

نافعه: بادی اطلاقش آن است که آن سبب نفع عظیم است موحّدین را.

بشری: سبب تسمیه‌اش آن است بطون مؤمنانی که از او سیراب می‌شوند منوّر بوده و مأمون بودن آنها از آتش جحیم من قبل الرّحمن بشارت داده می‌شود.

صافیه: صفوت و لطافت آن وجه تسمیه است.

معذبه: عذوبت و حلاوت آن است.

طاهره: وجه اطلاقش آن است که به آیه جلیله وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[۶۴] به آن آب گوارا اشارت فرموده شده است.

حرمیّه: که در داخل حرم شریف کعبهٔ اللّه واقع است.

مرویّه: وجه تسمیه‌اش آن است که به همه اعضای بدن ساری و جاری است. و یا آنکه مانند طعام سبب شبع و سیری است.

سالمه: عدم قبول اوست غشی و فساد را.

میمونه: شرب او مایه یمن و برکت و سنّت سنّیه حضرت رسالت است.

مبارکه: وجه اطلاق آن ظاهر است.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۰۹

کافیه: به عوض طعام کافی است.

عافیه: وجه اطلاقش آن است که شاربین خود را [صحت و] عافیت دهد.

طعام طعم، شفاء سقم: سبب تسمیه به اینها احادیث شریفه‌ای است که در آتی مذکور خواهد شد.

مونسه: سکنه حرم محترم کعبهٔ اللّه را مؤانست دارد.

شراب الابرار: وجه تسمیه‌اش آن است که کافّه انبیا و اولیاء کرام و جمیع صلحا و اتقیای عظام از شرب آن سیراب شده‌اند و حضرت انبیا- علیه و اله سلام اللّه- آن آب را میل فرموده و بزاق مبارک خود را به آن بئر شریف داخل کرده‌اند و به این جهت صفوت و شرف آن متزاید شده است.

تکتم: آن آب صافی در زمان مضاض بن عمرو منقطع و مکتوم بوده است.

نظر به اخبار وارده و اتّفاق جمهور علما، زمزم شریف بهترین آبهای روی زمین است جز آب زلال خوشگواری که از اصابع مبارک حضرت رسالت مآب نبعان می‌نموده است.

امّ ایمن که دایه مهربان حضرت رسول منّان است گوید که هیچ وقتی از اوقات حضرت فخر کاینات از جوع و عطش شکایت نمی‌کردند. علی الصّباح قدری طعام تناول فرموده و روی آن قدری هم آب زمزم می‌نوشیدند. پس از آن هرقدر می‌خواستم آن حضرت را طعام بخورانم اظهار بی‌میلی کرده و می‌فرمودند که من سیرم.

در اثنای شرب زمزم باید گفت: اللّهم إنّی اسئلک علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کلّ داء و سقم.

از ابن عباس روایت است که خاصّه زمزم شریف به نیّت شارب منوط و منحصر است. اگر به نیّت شفاء خورده شود حضرت شافی مطلق شفاء احسان فرماید. اگر به قصد استعاذه نوشیده شود حضرت خیر الحافظین محافظت فرماید. اگر به قصد قطع

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۰

حرارت آشامیده شود آتش حرارت منطفی گردد. اگر به صدق نیّت و صحّت طویّت میل کرده شود، یعنی اگر از تجربه و تکذیب حدیث نبوی مجانبت بشود خصیصه مشروحه زمزم الی قیام السّاعه موجود خواهد بود؛ و الّا حضرت حق بی‌ادبانی را که قصد تجربه دارند رسوای فرماید.

حضرت نبی اکرم خواص جلیله آن ماء لطیف را به تعریفات مذکوره ذیل توصیف فرموده و گفته‌اند: «إنّها مبارکهٔ إنّها طعام طعم و شفاء سقم ماء زمزم لما شرب له.» یعنی این آب مبارک به هر نیتی نوشیده شود شفای او برای آن است. «التّضلّع من ماء زمزم برائهٔ من النّفاق». یعنی اگر کسی شکم خود را تا استخوانهای پهلو مملوّ از آب زمزم کند، علامت رهایی از نفاق است.»، «لا یجتمع ماء زمزم و نار جهنّم فی جوف عبد ابدا.»، «خمس من العبادهٔ: [النظر الی] المصحف و النظر الی الکعبهٔ و النظر الی الوالدین و النظر فی زمزم و هی تحطّ الخطایا و النظر الی وجه العالم.»، «خیر بئر علی وجه الارض ماء زمزم.»

«من جاء هذا البیت حاجّا فطاف به اسبوعا ثم اتی مقام ابراهیم فصلّی عنده رکعتین ثمّ اتی الی زمزم ثمّ شرب من مائها اخرجه اللّه من ذنوبه کیوم ولدته امّه.» یعنی هرکسی به نیّت حج به این بیت شریف آید و یک اسبوع طواف کند یعنی هفت دفعه بیت عزّت را دور کند، پس از آن به مقام ابراهیم آمده و دو رکعت نماز طواف گزارد و به بئر زمزم آمده و از آب آن بنوشد در بی‌گناهی مانند کسی خواهد بود که همان روز از مادر خود متولّد شده باشد.

عبد اللّه بن مبارک روزی به بئر زمزم آمده قدری آب خواست و کاسه‌ای را که به او داده شد اخذ نموده و به بقعه جلیله کعبهٔ اللّه آمده و به درگاه ایزدی عرض کرد: الهی حبیب اکرم تو محمّد مصطفی- علیه التحیّهٔ و الثناء- فرموده است که خاصّه زمزم شریف به نیّت شارب آن منوط و مربوط است، من این آب را به نیّت آن می‌نوشم که روز هول‌انگیز قیامت شدّت عطش من ساکن شده و آتش حرارتم منطفی گردد.

نظر به تحریر بحر العمیق و مناسک ابن العجمی کسانی که ماء زمزم را به قصد مغفرت می‌نوشند باید بگویند: «اللّهم انّی بلغنی انّ رسولک- صلّی اللّه علیه و آله- قال ماء زمزم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۱

لمّا شرب له اللّهمّ و انّی اشربه لتغفرلی اللّهمّ فاغفرلی» و کسانی که برای استشفای علل و امراض می‌نوشند باید بگویند: «اللّهمّ انّی

اشربه مستشفيا بى اللّهمّ فاشفنى.»

محمـد بن عبد اللّه بن ابوبكر گويد: روزى به محضـر عبد اللّه بن عباس رفتم، شخصـى آمد. ابن عباس از او پرسـيد از كجا مى‌آيى؟ گفت: از بئر زمزم. فرمود: آيا توانستى موافق سنّت مسنونه از آب زمزم بنوشى؟ گفت: آب زمزم خوردم، ولى اگر صورت مسنونه او را فرماييد ممنون خواهم بود. ابن عباس فرمود: اثناى شـرب زمزم قبله را اسـتقبال نموده و اسم خداى را ذكر كرده تا حدّ سـيرى بايد خورد، و در اثناى شرب سه نفس بايد كشيد؛ و پس از فراغ حمد خداى نمود.

حضرت رسول محترم فرموده‌اند علامتى كه ميان منافقين و مسلمانان را فرق و تميز دهد آن است كه منافقان نمى‌توانند آب زمزم را آن قدر بخورند كه به گلوى آنان برسد.

دار قطنى و حـاكم نيز مطـابقت كلمات مشار اليه را به احاديث نبويه تصـديق كرده و گفته‌انـد: تعبير سه نفس عبارت از آن است كه زمزم را به سه فاصـله بايد خورد كه هر فاصـله را به بسـمله شـروع كرده و به حمد له تمام نمايند. و اينكه گفته‌اند آن قدر بخورند تا آنكه به حلق برسد عبارت از آن است كه جوف بطن را تا ميان استخوانهاى پهلو پر كنند.

و جايز است كه آب زمزم را به خارج حرم نقل كرده و لاجل التبرّك به بلاد مسـلمين ببرند و من غير كراهة با آن آب مبارك وضو گرفته و غسل نمايند؛ و ليكن كسانى كه با او استنجا كنند به مرض ناسور[۶۵] مبتلا مى‌شوند. اوّل شخصى كه آب زمزم را به خارج حرم نقل نموده است حضرت رسول بوده است و اين است كه آوردن آب زمزم هنگام مراجعت از جمله سنن ستيّه احمديّه است.

عجايبـات زمزم مكرّم از مجرّبـات است كه اگر شـخص اكـولى تـا به حلـق خود آب زمزم را بخورد و گويـد يـا زمزم زمى، از علّت پرخوارى رهاياب مى‌شود.

امام يافعى به يكى از صلحاى عصر خود گفته است كه روزى در نزد كعبة اللّه نشسته بودم ناگاه شخصى آمد كه شالى بر روى خود انداخته بود داخل ابنيه بئر زمزم شدم

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۱۲

مطهره خود را مملوّ ساخت و مقـدارى از آن را خورده و برگشت. وقتى كه نزد من آمـد مطهره مزبور را از او خواسـته و بقيّه آب را خوردم لـذّت بسـيار عجيبى احساس كردم كه در عمر خود نديـده بودم. همانا آب زمزم شـربت شـيرينى بوده است مخلوط با عسـل مصـفّا. براى اينكه بفهمم آن شـخص كيست، خواسـتم به وجه شريف او نگاه كنم ولى مطهره را از دست من گرفته و رفت نتوانستم تشـخيص دهم. به اميـد اينكه باز تشـريف مى‌آورند، فرداى آن روز باز على السّـحر نزد بئر شـريف رفتم پس از مدّت كمى باز عزيز مشـار اليه در حالتى كه وجه منير او مسـتور بود در داخل ابنيه بئر زمزم مرور كرد و يك دلو آب كشـيده و خورد من هم فاضل آب دلو را خوردم، گويا همان آب كه خوردم زمزم نبوده شيرى بوده است ممزوج با شكر.

منقول است كه روزى حضـرت خاتم انبيا بئر زمزم را تشـريف و ساقيان يك دلو آب كشـيده و تقـديم كردند. حضـرت رسول اللّه- [سـلام الله عليه]- قـدرى از آن آب را ميل فرموده و بقيّه او را به ريق مبارك خود ممزوج كردند و ساقيان آن آب را به قصد تبرّك به بئر زمزم ريختند. حضـرت رسول فرمودند آب زمزم مرضـى را شـفا دهد كسـى كه او را بخورد مانند كسى كه طعام خورده باشد دفع جوع كند.

ابـوذر غفـارى زمـانى كه طعـامى بـدست نمى‌آورد كه قابـل اكـل باشـد بـا آب زمزم تحصـيل سـمانت كرده و حرارت خـود را فرو مى‌نشايند.

خواصّ مخصوصه و مشـروحه آب زمزم در نزد حكما نيز مصـدّق است نظر به قول كسانى كه تجربه كرده‌اند معده را قوّت و هضـم طعام را سـهولت دهـد، اگر به شـكم گرسـنه خورده شود، امعاء معـده را تطهير نمايد. حرارت وجود را ساكن ساخته عمل مى‌نمايد. بنابراين بايد سـيراب شده و تبرّك نمود. به احاديث صـحيحه ثابت و محقّق است كه زمزم شريف از آب كوثر [لطيف] افضل و بهتر

است. زمزم حرص و طمع شارب را ذوب می‌كند. هضم طعام را تسهيل و امراض مزمنه و غير مزمنه را تصحيح و به طاعات و عبادات تحريص كند. نور ديده قلب را تزييد و فهم و علم را تشديد نمايد. امراض وجود و غضب واجب الوجود را محو نمايد. قلب را رقّت دهد، نوشندگان آن خدای احد را از

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۱۳

خود خشنود ساخته و شيطان رجيم را دلخون [و بی‌خود] كند. و برای اتّباع به سنّت سنّيه احمديّه ايمان خود را رونق و قوّت می‌دهند.

امام سمهودی كه مؤلّف خلاصهٔ الوفا بوده و از مورّخين مشهور مدينه منوّره است در تاريخ خود گويد: كه آن‌چنان آبی هم در مدينه منوّره است حتّی به چاه او هم بئر زمزم گفته می‌شود و به اقطار ممالك برای تبرّك می‌برند.

مهاجرت اقوام جراهمه و قطورا به مكه مكرّمه

مدّتی بعد از ظهور آب زمزم كه به‌طور مسطور برای اسقای حضرت هاجر آشكار شد از اقوام جرهم يمانی بعضی از مسافرين و عابرين شام در قرب ارض اقدس مكّه مكرّمه در جايی قرار گرفتند و چند نفر از آنها بر فراز جبل ابی قبيس درآمده و مرغهای چند ديدند. علی قول دو نفر جوان از طايفه عمالقه كه آن اوقات در وادی عرفات خيمه نشين بودند، برای جستجوی شتران خود كه گرم كرده بودند به جبل مزبور صعود كرده، در روی وادی كه موقع لطيف كعبهٔ اللّه است راه می‌رفتند مرغان چند ديدند. خود به خود گفتند بودن اين مرغان دليل بر آن است كه اينجا آب هست، آيا آن آب كجا خواهد بود؟ از كوه به كوه گذشته و در اثنايی كه جستجوی آب را می‌كردند در وسط وادی خاتونی ديدند كه طفلی هم در آغوش او هست. نزد خاتون مزبوره رفته و خطاب كردند: آيا شما از طايفه جن هستيد يا پری می‌باشيد كه به اين مسن خالی درآمده‌ايد، اين آب روان كه در كنار آن نشسته‌ايد كی و به چه صورت ظاهر و نمايان شده؟

حضرت هاجر گفت: اين طفل نورديده حضرت ابراهيم خليل اللّه است. حضرت ايزد پاك اين آب حيات بخشا را به حرمت آبروی اين طفل عنايت كرده و اين وادی به موجب اخبار جبرئيل امين بعد زمان معمور و آبادان خواهد گرديد. مشار اليهما گفتند: اگر مساعدت فرماييد برای رفاقت و همراهی شما افراد قبيله خود را خواسته و در اين‌جای كدر فرسا ركز خيام نموده و اين آب حيات بخشای مبارك را نوشيده دفع كدورت و آلام كنيم؛ زيرا كه اين آب مال خالص و طلق شما است.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۱۴

از هاجر مشار اليهما استجازه توطّن نموده به اذان او به مقرّ قبائل خود عزيمت و بالاتّفاق معاودت كردند.

اين طايفه از بنی اعمام حضرت ابراهيم بوده رئيس آنان مضاض بن عمرو بود.

عشيرت قطورا كه در زير رياست سميدع بن عاص و يا سميدع بن هوش بودند همراه طايفه مزبور آمده افراد اين عشيرت كلّيّهٔ از اقربای افراد قبيله‌ای بود كه در تحت رياست مضاض بن عمرو بودند. مدّتی بعد از آن مضاض بن عمرو و سميدع بن عاص نيز اقربای خود را كه در يمن داشتند جلب نموده در جوار زمزم شريف اقامت و برای ملاحظه و رعايت حضرت اسماعيل شروع به اعمار وادی غير ذی زرع مكّه مكرّمه نمودند.

اگرچه حضرت خليل سالی چند نتوانست به مكّه مكرّمه رفته زوجه خود هاجر و پسرش اسماعيل را ببيند؛ ولی از حضرت جبرئيل از حالات آنها استفسار كرده و شكر ايزدی بجای می‌آورد. مدتی هم چنانكه در آتی ذكر خواهد شد از حضرت ساره اخذ اجازت نموده به مكه مكرّمه تردد می‌نمود، بعدها كه به موجب وحی خدا به زيارت آنان مأمور شد در سر هريك ماه يك دفعه و علی قول هر وقت كه به خاطرشان خطور می‌كرد به آن موقع مقدّس رفته و [پس از زيارت] برمی‌گشت. چون هر روز كثرت مهاجرت

طوایف را بـدان محل مبارک می‌دیـد از اینکه هـاجر و اسـماعیل از وحشت تنهـایی مستخلص شـده بودنـد اظهـار مسرّت کرده و روزهایی که به مکّه معظّمه می‌رفت طعام صبح را تناول کرده به راه می‌افتاد و در زمان قیلوله معاودت می‌نمود.

تأهل حضرت اسماعیل و رفتن پدرش به ملاقات او در مکّه[۶۶]

حضـرت اسـماعیل در میـان اطفال جراهمه بزرگ شـده و به شـیوه لسان عرب کسب اطّلاعات نموده بود. اوقاتی که مادر مشـفقه او هاجر عزیمت فسحت سرای جنان نمود، حضرت اسماعیل از بنات جراهمه سیّده بنت مضاض بن عمرو را تزویج کرد، لیکن از وفات والده خود هاجر به طور فوق العاده متأثّر شده و به هیچ‌چیز نمی‌توانست خود را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۵

متسلّی سـازد به این جهت همیشه به صـید و شـکار مـداومت کرده و به این صـورت دفع کـدورت و آلاـم خویش می‌فرمود. روزی حضرت ابراهیم از حضـرت سـاره تحصـیل اجـازت نمود که به شـرط اینکه از اسب خود فرو نیایـد رفته اولاـد و عیال خود را دیـده معاودت کند.

وفات هاجر و عزیمت اسـماعیل را به صـید و شـکار استخبار نموده برای دفع جوع از سیّده بنت مضاض بن عمرو که زوجه اسماعیل بود قدری مأکول طلب نمود. مزبوره گفت: نیست. حضـرت ابراهیم فرمود که: هر وقت شوهرت آمد از من او را سـلام برسان و بگو بیرون خانه خود را عوض کند و حضرت ابراهیم معاودت کرد.

وقتی که حضرت ابراهیم رفته و حضرت اسماعیل از صحرا برگشت زوجه‌اش گفت:

پیر روشن‌ضمیری آمده تو را سلام گفت و سفارش کرد که بیرون خانه خود را تبدیل کند.

بناء علیه حضـرت اسـماعیل سیّده را ترک نموده و رعله بنت عمرو بن جرهمی را گرفت و مشار الیها از حضرت اسماعیل اولاد زیاد آورد. اکنون طوائفی را که اثر صـلب حضـرت اسـماعیل است در میـان قبایـل عرب مستعربه و به اقوامی که منتهی به قبائل جرهم و قحطان است عرب عاربه، عرب عربا گفته می‌شود.

حضـرت ابراهیم پس از مدّتی باز بر نهج سابق از حضـرت ساره اجازه گرفته و به مکّه مکرّمه عزیمت نموده و حضـرت اسـماعیل را پرسـید. رعله بنت عمرو که زوجه محترمه و لاحقه حضرت اسماعیل بود گفت که برای صید و شکار به بیابان رفته است. پس از آن از اطعمه متهاضـمه مقدار کافی گوشت و شیر آورده، حضـرت ابراهیم را اطعام و شرط احترام بجای آورد. پس از اطعام آغاز کلام نموده و عرض کرد: به قراری که فهمیده می‌شود از راه بسـیار دور تشـریف آورده‌اید، برای اینکه رأس مبارک شـما را شست و شو کنم و موهای شـما را شانه زنم بالای این سـنگ نزول فرمایید، اگر این چنین عمل نمایید جاریه خودتان را در منتها درجه مسـرور و ممنون خواهید فرمود. بناء علیه حجر میامن گوهری را که مؤخّرا در بنای مقدّسه بیت اللّه در مقام کرسـی و صـندلی استعمال می‌شد ارائه نمود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۶

اطعمه‌ای که رعله حاضـر سـاخت عبارت عبارت از یک پارچه لحم مطبوخ و مقـدار کافی از شـیر خرما بود؛ چون تـدارک نان ممکن نشـد هنگامی که اینها را تقـدیم نمود گفت: اگر نان هم حاضـر می‌شد تقدیم می‌کردم معذورم بدارید. حضـرت خلیل فرمود: خداوند بر این طعام شـما برکت عطا فرماید. اثر قبول این دعا هنوز باقی و مشـهود است. در مکّه معظّمه خرما و گوشت خیلی فراوان است. اگر رعله نان و سایر چیزها به دست آورده و آن حضرت را می‌خوراند همه‌چیز در مکّه معظّمه ارزان و فراوان می‌شد.

منظومه

عورت اولدر چو کنج نادیده‌اهل ستین غریق نعمت ایده

عیبنی اورته اوزینک ارینک‌ایکی وجه ایله ستر عورت ایده

حضرت ابراهیم از این معامله مجامله که رعله بنت عمرو معمول داشت به منتها درجه محظوظ شده و به روی سنگی که نشان داده بود نازل شد. رعله اوّلا طرف راست و بعد جانب چپ آن حضرت را غسل نموده و بعد تمام جسد مبارک آن پیغمبر را شست و شو کرد. حضرت ابراهیم در وقت معاودت رعله را فرمود شوهرت را از من سلام رسانیده و بگوی که دیگر لازم نیست آستانه خانه خود را تغییر و تبدیل دهد.

پس از اندک مدّتی حضرت اسماعیل به سعادتخانه خود تشریف و رایحه مبارکه پدر عزیز خود را استشمام فرموده سؤال و استعلام کرد که در غیبت من کی آمده است؟ رعله در جواب گفت: پیر عزیزی آمد که رایحه وجود او دلاویز و جمالش شوق‌انگیز بود، در حق آن بزرگوار ابراز مراسم احترام نموده، پس از احضار اطعمه و اطعام آن پیر را در بالای این سنگ نشانده و وجود فیض آلود او را شستم، ممنون شده و فرمود که اسماعیل را بگوی دیگر آستانه خانه خود را تبدیل نکند و شما را تحیّت و سلام رسانیده و رفت.

حتی زمانی که اقدام مبارک خود را بر روی این سنگ گذاشت قدم سعادت توأم او در سینه این سنگ جای گرفت.

حضرت اسماعیل گفت آن شخص محترم پدر من است و اینکه فرموده است آستانه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۷

خانه خود را تبدیل نکند امر فرموده است که مادام العمر با تو بوده باشم. و نشانه دو پای حضرت خلیل را که در روی سنگ بود به [زوج خود] حضرت اسماعیل نمود. حضرت اسماعیل نیز بعد از تقبیل آن [او را] به محلّ بلند و مرتفعی گذاشته و اظهار مراسم احترام نمود.

حجر مبارک که رعله پدر شوهر خود را در روی آن شست و شو نمود همان سنگ مسعود و متبرکی است که حضرت ابراهیم بر فراز آن آمده و کعبه معظّمه را بنیاد نهاد که الآن در مکّه مکرّمه در جوف یک شبکه مخصوصه آهنین محفوظ است. چون حجر مذکور در قرآن کریم به نام مقام ابراهیم مسطور بوده و در میان انام به این نام مبارک معروف است لهذا حجّاج کرام او را به کمال گرمی و اقتحام زیارت کنند. و چون نشانه دو پای حضرت ابراهیم در روی آن هنوز مرئی و مشهود است حجّاج آنجا را آب زمزم ریخته و تبرّکا می‌نوشند. سنگ مذکور و حجر شریف اسود دو قطعه یاقوت از یواقیت جنان بوده، حضرت حق تشعشع آنها را محو و ازاله فرموده است، اگر چنانچه به همان نوری که از بهشت نازل شدند می‌ماندند ما بین شرق و غرب عالم را نورانی می‌کردند.

اختلاف علماء در مسئله مهمّه ذبح

هنگامی که حضرت ابراهیم مأمور شد که فرزند خود را ذبح کند حضرت اسماعیل سیزده (۱۳) سال داشت. بین العلماء مختلف فیه است که آیا کدام یک از حضرت اسماعیل و اسحاق ذبح شدند. چون دلالت آیات قرآنیّه نیز مشتبه است لهذا علمای اعلام نتوانسته‌اند در تحدید مسئله ذبح اتّفاق کنند. بعضی قائل به اسماعیل و برخی به اسحاق شده‌اند. اگرچه مورّخین یهود و نصاری بعض دلایل آورده علمائی را که معتقد قول ثانی هستند تصدیق نموده‌اند؛ و لیکن حضرت اسد اللّه الغالب علی بن ابی طالب- علیه السلام- و عمر بن خطاب؛ و عبد اللّه بن عمر؛ و کعب الاحبار؛ و سعد بن جبیر مسروق؛ و ابو الهذیل زهری؛ و عبد اللّه بن عبّاس؛ و ابو هریره؛ و عبد اللّه بن عمرو بن عاص؛ و ابو الطّفیل عامر بن وائل، و مقاتل، و عبد اللّه بن مسعود؛ و قتاده؛ و عکرمه؛ و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۸

عباس بن عبد المطلب؛ و حضرت امام جعفر صادق- علیه السلام-؛ و از تابعین سعید بن مسیّب مجاهد؛ حسن بصری شعبی قائلند که ذبیح اللّه حضرت اسماعیل است. ابن کثیر هم گفته است که اقوال مشار الیهم مستند به اقوال صحیحه بوده و به صحّت اعتقاد اوّل

حکم کرده است.

ما هم گوییم که به قراین عقلیّه و قویّه به درجه یقین و ثبوت رسیده است که ذبیح حضرت اسماعیل است زیرا در حالتی که حضرت ابراهیم به هشتاد و شش (۸۶) سال رسیده و به فرزندی نائل نشده بوده است حضرت اسماعیل زیب افزای قماط وجود گردید. و چون بر حسب بشریّت مقتضی محبّت ابوّت بود برای ارشاد این گونه مبتلا فرموده شد. و چون جناب ساره نیز عقیمه و به ولادت حضرت اسماعیل منکسر القلب شده بود بدان لحاظ صدور امر جلیل قربان را منتج گردید. اشارات الهیّه نیز که در حقّ حضرت اسحاق و حضرت یعقوب ظاهر شده است، دلیل بر این است که قطعا ذبیح حضرت اسماعیل بوده است لاغیر.

اگر چنانچه حضرت اسحاق ذبیح می‌شد لازم می‌آمد که حضرت یعقوب به دنیا تشریف نیاورد. قطع نظر از اینها حضرت اسحاق در کعبه معظّمه اقامت ننموده و محقّق است که در شام آرام می گرفت. و شاخ‌های کبش آسمانی الی وقعه مؤلمه ابن زبیر به میزاب کعبهٔ اللّه معلّق بوده و امر حفظ و حراست آنها بطنا بعد بطن به اولاد و احفاد اسماعیل انتقال می کرده است. اینک کافّه این دلایل در اثبات ذبیح اللّه بودن اسماعیل از علامات کافیه است.

مولانا صنهاجی از امام ثعلبی نقل کرده است که من در محضر معاویهٔ بن ابی سفیان بودم، بعض اشخاص در اختلاف امر ذبح مذاکره و قیل و قال می کردند. معاویهٔ خطاب به آنها کرده و گفت که: روزی در حضور حضرت رسالت بودم یک اعرابی آمد و حضرت رسول را یابن الذّبیحین خطاب کرد. حضرت رسول تبسّم فرموده و این قول را به تبسّم تصدیق فرمودند. و اینکه حضرت رسالت پناه قول اعرابی را تصدیق فرموده است تصریح و تلمیح می کند که ذبیح حضرت اسماعیل است؛ زیرا که عبد اللّه بن عبد المطلب پدر عالی گهر حضرت رسول نیز مانند اسماعیل ذبیح است؛ اگر حضرت اسماعیل به یک

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۱۹

کبش مستخلص شدند، حضرت عبد اللّه به یکصد نفر شتر رهایی جستند.

و حدیث شریف انا به الذّبیحین نیز در اثبات ذبح اسماعیل دلیل کافی است؛ زیرا احدی شبهه ندارد که حضرت اسماعیل جدّ امجد حضرت رسالت پناه است. علماء اقوام یهود با اینکه یقینا می‌دانند که ذبیح حضرت اسماعیل است باز مدّعی آنند که حضرت اسحاق ذبیح اللّه بوده است؛ و اگرچه بعضی از مورّخین نصاری نیز سعی در تصدیق یهودیان داشتند؛ ولی هیچکدام نتوانسته‌اند اثبات مدّعا نمایند روایت آتیه بطلان ادّعای یهود را در صورت واضحه آشکار می‌سازد.

روایت در عهد عمر بن عبد العزیز یکی از علمای یهود مسلمان شده و عمر از او سؤال کرده است آیا مذبوح اسماعیل است یا اسحاق؟ مشار الیه گفت: یا عمر، یهودیان می‌دانند که ذبیح حضرت اسماعیل است، ولی چون حضرت اسماعیل جدّ طایفه عرب است برای اینکه ذبیح اللّه بودن جدّ خود اسحاق را ثابت کنند امر ذبح اسماعیل را انکار دارند.

صورت وقوع امر جلیل ذبح

اشاره

بنا به روایت کعب الاحبار حضرت رب جلیل هفت و یا سیزده سال قبل از بنای کعبه مشرّفه به طریق رؤیا به حضرت خلیل امر فرمود که پسر خود اسماعیل را ذبح و قربان کند. آن وقت حضرت اسماعیل سیزده و بنا به قول بدایع الزّهور بیست سال داشت که حضرت اسحاق هفده سال و به قول بدایع الزّهور ده سال بعد از این وقعه متولّد شده؛ و در یکصد و سی و هفت (۱۳۷) سالگی ارتحال دار بقا نمود.

حضرت ابراهیم درک و اذعان نمود که این رؤیا از جمله تسویلات شیطانیّه نبوده است. به نیّت اجرای فرمان قضا جریان الهی به

هاجر امر فرمود که سر پسرش اسماعیل را شست و شو کرده [و مویهای او را شانه زده] و لباسهای تازه بر او پوشانیده و هر طرف او را به عطرهای خوش بو معطّر سازد. پس از این به حضرت اسماعیل خطاب کرده و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۰

گفت: ای فرزند من یک ریسمان و یک کارد برنده بیاور که با تو از این کوه هیزم بیاوریم. و به قول بدایع الزهور گوسفند ذبح کنیم.

چون حضرت اسماعیل به امر پدر خود ریسمان و کارد را آورد او را به مذبح اسماعیل که در منا واقع است برد. در این اثنا ابلیس پر تلبیس به خیال اینکه زمان اضلال ابراهیم رسید و نباید فرصت را از دست داد نزد هاجر رفته و گفت: آیا می‌دانی که ابراهیم اسماعیل را کجا برد؟ هاجر گفت: بلی برای اینکه حطب بیاورند به کوه رفتند.

ابلیس گفت: نه، نه، او را برای ذبح کردن برد. حضرت هاجر گفت: اسماعیل را پدرش دوست دارد و از مبغضین و معاندین او نفرت کند، حاشا که ابراهیم این امر نامشروع را که تو می‌گویی فاعل و مرتکب شود. شیطان گفت: ابراهیم به اعتقاد آن است که به فرمان خدای ذبح می‌کنم. هاجر گفت: مادام که اراده حکمت عاده الهی آن چنان است به ایفای مأموریّت خویش ناچار است و مفروض است برود امر الهی را بجای بیاورد. حضرت هاجر به اغوای شیطان فریب داده نشد.

شیطان چون دید که نتوانست هاجر را فریب دهد، نزد اسماعیل آمده و گفت: ای اسماعیل پدرت برای اینکه تو را ذبح و قربان کند به کوه می‌برد. حضرت اسماعیل گفت:

من به امر الهی طاعت و به رأی و اراده پدر عزیزم موافقت می‌کنم. اسماعیل شیطان را از حضور خود راند.

چون شیطان نتوانست اسماعیل را نیز اغفال و اضلال کند نزد ابراهیم آمده و گفت: ای پیر روشن‌ضمیر به کدام طرف می‌روی و اجرای کدامین مقصود خود را تصوّر نموده‌ای؟ حضرت ابراهیم گفت: در مقابل کاری دارم برای اتمام آن می‌روم. ابلیس گفت: گمان می‌کنم که تو را شیطان به واسطه رؤیا اضلال کرده و عقل و شعور تو را اخلال نموده است، به درجه‌ای رسانیده است که به خیال قتل و تلف کردن فرزند خود افتاده‌ای اگر چنانچه به تسویلات و القاآت واقعه او تابع شوی و شکوفه باغ مراد و ثمره فؤاد خود را ضایع کنی شبهه نیست که سرمست جام ندامت و گمگشته راه سلامت خواهی بود.

حضرت ابراهیم گفت: ای ملعون از نزد من دور شو من البتّه امر و اراده خدای را مجری

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۱

خواهم داشت.

حضرت ابراهیم پس از آنکه شیطان را از حضور خود راند به جبل ثبیر درآمده و فرزند خود را خطاب کرده و گفت: ای نور دیده مسرّت و ابتهاج، من در رؤیا به ذبح تو مأمور و به انفاذ و اجرای اراده ازلیّه مجبور گشتم رأی و اعتقاد تو در این باب چیست؟

حضرت اسماعیل عرض نمود افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ[۶۷].

حضرت اسماعیل گفت: بدیهی است که جان دادن امری است مشکل و محتمل است که از شدت اضطراب تو را رنجیده دل سازم و سبب نقصان اجر و مثوبات من شود، محض این اوّلا دستها و پایهای مرا ببند و برای اینکه مبادا به الجای شفقت ابوّت روی مرا دیده و از نهایت مرحمت به تقصیر امر ذو الجلال جرأت و جسارت کنی مرا بر روی بخوابان و اگر مناسب دانی پیراهن مرا برای تسلّی نزد هاجر مادر من ببر، و از من او را سلام برسان که برای صبر و تحمّل به ارادة اللّه با آن پیراهن خود را متسلّی سازد.

چون حضرت ابراهیم از فرزند خود این جواب شنید، فرمود: ای فرزند دلبند من چقدر به اراده ازلی خوب تسلیم می‌شوی. دست و پایهای اسماعیل را محکم بسته و بر روی خوابانید. پس از آن چشمهای خود را بهم گذاشته به گردن آن حضرت کارد برنده را به قوّت کشید؛ ولی حضرت جبریل به فرمان ربّ جلیل دم برنده کارد را بطرف دیگر گردانیده و تیغ مسلول ابراهیم نتوانست گردن

اسماعیل را قطع کند.

و بنا به قولی چون حضرت ابراهیم، اسماعیل را به طور مشروح محکم بسته و خوابانید. اسماعیل گفت: ای پدر مهرگستر بندهای دستها و پایهای مرا باز کن که امر اقدس متعال را کرها ایفا ننموده باشم. حضرت ابراهیم پس از آنکه دست و پایهای حضرت ذبیح را گشوده و برخیزانید حضرت اسماعیل خود به خود بطرف راست خود خوابید و گفت: ای پدر بزرگوار من اکنون بی‌اینکه بر من رحمت آری تیغ به گردنم بکش تا اینکه ملائکه ببینند که پسرت اسماعیل هم به اراده خدای متعال و هم به امر پدر خود خلیل ذو الجلال مطیع و منقاد می‌باشد و این‌گونه گواهی دهند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۲

حضرت ابراهیم چنانکه مذکور گردید برای ذبح اسماعیل کارد را به حلق مبارک آن حضرت متّصل ساخته و به قوّت هرچه تمام‌تر اراده قطع نمود؛ ولی کارد به قدر ذرّه‌ای نبرید. حضرت خلیل از نبریدن کارد غضب نموده و آن کارد را به صخره بزرگی که در آنجا بود زد و آن سنگ را دو پارچه کرد. حضرت ابراهیم متفکّر و متحیّر که آیا در این چه حکمتی موجود خواهد بود که ناگاه خطاب مستطاب رسید: ای ابراهیم رؤیای تو را تصدیق کردیم برای پسرت اسماعیل یک قوچ بدل و فدا فرستادیم. در این بین جبرئیل امین نیز با یک قوچ عظیم الجثه از جبل ثبیر ظاهر و نمایان گردید.

حضرت ابراهیم قوچ مزبور را گرفته به مسجد منحر آورد. پس از آنکه خود ابرهیم و کبش و اسماعیل تکبیر گفتند کبش را خوابانیده و ذبح نمود.

نظر به روایت دیگر زمانی که حضرت ابراهیم به حیرت تمام تفکّر می‌کرد، پسرش اسماعیل که هرگونه امر و اراده ربّ جلیل را مطیع و منقاد بود گفت: ای پدر تو را چه شد که در ایفای امر حضرت حق تکاسل کنی؟ ابراهیم گفت: کارد قطع نمی‌کند. اسماعیل عرض کرد حال که چنین است با قبضه او بر سر من بزن که امر خدای را این‌گونه ایفا کرده باشی. حضرت ابراهیم به تعلیم خود اسماعیل ساعی بود که به ضربت قبضه تیغ مسلول تصوّر خود را به حیّز فعل آورد. ناگاه از هاتف غیبی این خطاب مستطاب رسید:

یا ابراهیم رؤیای تو را تصدیق کردیم برای اینکه فرزند تو را بدل و فدا باشد یک قوچ برای تو نازل و فرستادیم، اسماعیل را رها کرده و این قوچ را که در جبل نمایان است بگیر و بجای پسرت قربان کن. و در هنگام ظهور این خطاب که: ای ابراهیم رؤیای تو را تصدیق نمودیم. تیغی که در دست حضرت خلیل بود از وحشت خطاب مذکور به زمین افتاد.

در این اثنا حضرت جبرئیل از گوش کبش مزبور گرفته و به حضرت ابراهیم نمود و به اشارت جبرئیل اللّه اکبر گفت. حضرت اسماعیل نیز سر خود را از زمین بلند کرده عبارت منجیه اللّه اکبر و للّه الحمد را بر زبان آورد، ابراهیم قوچ مزبور را گرفته و قربان نمود.

نظر به روایت دیگر چون حضرت خلیل درجه مطاوعت و تسلیم اسماعیل را به امر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۳

حق دید، مستغرق دریای حیرت شده و به درگاه الهی عرض کرد:

الهی در آخر عمر من به احسان فرزندی مرا مسرور ساختی و بعد به واسطه مفارقت و مخصوصا از کیفیّت ذبح او مرا محزون فرمودی اگر رؤیائی که من دیدم از مقدّمات شیطانی مصون و به رضای مراحم ارتضای تو مقرون است به اجرای مقتضای آن ابتدار کنم و الّا اگر خلاف اراده توست از او فارغ شده و استغفار می‌کنم.

در این اثنا ابراهیم تیغ برنده خود را سه دفعه به گردن اسماعیل کشید، ولی در هرسه دفعه کارد برگشته و از بریدن احتراز نمود. ابراهیم از این امر حدّت و غضب کرده کارد را به سنگ سیاهی زد که سی و چهل (۳۰ و ۴۰) نفر نمی‌توانستند او را حرکت دهند،

آن صخره سیاه از تیغ بی‌دریغ ابراهیم دو نیم شده یک پارچه آن به طرفی و پارچه دیگر او به طرف دیگر در غلطید.

حضرت ابراهیم باز کارد را به حلقوم اسماعیل گذاشته و سعی داشت که قطع کند، حضرت اسماعیل به یک تسلیمیّت فوق العاده پدر خود را مطاوعت می‌کرد که صدای شوق افزای غیبی از هاتف لاریبی این‌گونه ظاهر شد: ای ابراهیم رؤیای تو را تصدیق کردیم برای بدل و فدا بودن بر پسر تو قوچی فرستادیم او را بگیر و ذبح نما.

حضرت ابراهیم در عقب استماع این ندا به عقب خود نگاه کرد در دامنه جبل ثبیر کبش بی‌همتا و متناسب الأعضائی دید، از فرط فرح و سرور خود اسماعیل را به همان حالت دست بسته گذاشته و برای گرفتن قوچ روان شد. ولی چون کبش مزبور بطرف مسجد الحنیفه حرکت کرده بود از عقب او افتاده در سه محل هفت سنگ انداخت و در نزدیکی جمره عقبه او را گفته به مسجد منحر آورده و ذبح نمود. مواقعی که حضرت ابراهیم به طرف کبش سنگ انداخت نقاطی است که جمره اولی و جمره ثانیه و جمره عقبه است.

شیطان لعین در این مواقع به حضرت خلیل ظاهر شده و اراده اضلال آن حضرت داشت. ولی عدم نیل به مقصود خود را فهمیده و خائبا مراجعت نموده دیگر دیده نشده است. حجاج کرام برای ایما و ایهام این وقعه در سه محلّ شیطان را هفت سنگ می‌اندازند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۴

زمانی که حضرت خلیل در مسجد منحر قوچ را ذبح می‌کرد حضرت جبرئیل آمده دست و پای اسماعیل را گشوده و گفت: ای اسماعیل هر استدعائی که از [حضرت] جلّ و علا داری بخواه که این زمان وقت مسعودی است که هرگونه دعایی مقبول می‌شود.

بنابراین حضرت ذبیح دست تضرّع به درگاه خالق متعال برداشته و عرض کرد: الهی استدعا می‌کنم اهل ایمانی را که تا حال به دنیا آمده و به آخرت رفته است قرین عفو و غفران خود فرمایی.

در این اثنا حضرت ابراهیم رسیده و فرمود: ای فرزند من، تو به تأییدات [حضرت] حق مؤیّد هستی، و پس از این مقالات از هاتف غیبی این ندای فرح افزای مبارک استماع گردید: یا ابراهیم یا اصدق القائلین یا اسماعیل یا اصبر الصّابرین.

حکمت

آیا حکمت چه بوده است که برای بدل و فدای اسماعیل یک شتر و یا گاو فرستاده نشده گوسفند فرستاده شد؟ در جواب اظهار می‌شود برای این بوده است که پدرش ابراهیم تکذیب کرده نشود. اگر شتر و یا حیوان دیگر فرستاده می‌شد حضرت خلیل مصدّق نمی‌گردید؛ زیرا هنگامی که به اسماعیل گفت یک ریسمان و یک کارد بیاور به این کوه برویم، حضرت اسماعیل پرسید به اینها چه لزوم داریم؟ حضرت خلیل فرمود گوسفندی ذبح خواهیم کرد.

[روایت] عبد اللّه بن عبّاس گوید: قوچی که آن وقت حضرت جبریل برای فدای اسماعیل آورد، همان قربانی بود که از هابیل بن آدم در حضرت تعالی مقبول افتاده بود چهل (۴۰) سال قبل از وقعه ذبح اسماعیل از چراگاه جنان بیرون آورده شده و تا روزی که به مرعای بسیط زمین هبوط کرد از اکل و شرب باز داشته شده بود. کبش مزبور متّصف به صفات ممدوحه اغنام بود، شاخ‌های بزرگ و چشمهای سیاه داشت، رنگ خود نیز مائل به سیاه بود.

شاخ‌های آن کبش الی وقعه حجّاج ظالم در میزاب کعبه معظّمه و علی قول در باب

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۵

معلّا معلّق بود که در وقعه مزبوره سوخته و ضایع شد. جایی که جبرئیل امین با قوچ نمودار شد سنگلاخ بزرگی است در دامنه کوه ثبیر و گردنه منا، برای زیارت کردن حجّاج بر روی آن یک قبه چهار ستونی محکم ساخته شده است که در بین اهالی به قبّة الکبش معروف است.

استطراد پس از آنکه مورّخین اسلاف در وضع مأموریت حضرت خلیل به ذبح اسماعیل اختلافات زیاد نموده‌اند همگی متّفق شده و گفته‌اند که جناب خلیل الی مدّت هشتاد و چهار (۸۴) سال از عمر خود بلا ولد مانده این معنی مایه حزن و حیرت او گردید، روزی به درگاه ایزدی عرض نمود: الهی اگر برای اینکه نسل من منقطع نشود یک پسر پاکیزه گوهری بر من احسان فرمایی برای حصول رضای تو او را قربانی کنم. و به واسطه مسرّت و ابتهاجی که از ولادت حضرت اسماعیل حاصل داشت ایفای این نذر از خاطر او فراموش گشت. بعد از سیزده (۱۳) سال در رؤیای خود دید که به این خطاب مخاطب آمد: ای ابراهیم مقرّر بود تو اسماعیل را ذبح و قربان کنی چرا ایفای نذر خود نمی‌نمایی؟ حضرت ابراهیم در صحّت این رؤیا تردید کرده و تا غروب آن روز متفکّر بود به این جهت روز مذکور را یوم التّرویه گفتند. ترویه در لغت به معنی تفکّر بوده و در اصطلاح روز هشتم ذی حجّه است.

شب دیگر باز رؤیای مزبور را دیده صبح آن روز که روز نهم شهر ذی حجّه بود در دریای تفکّر غوطه خوار گشته از هاتف غیبی این ندا را شنید: ای ابراهیم ابلیس تو را به طاعت الهی سوق نمی‌نماید برای اجرای فرمان قضا جریان الهی دامن سعی و مسارعت بر کمر زن. از این هم فهمید که رؤیای او مقارن وحی حق است؛ لهذا به آن روز عرفه اطلاق شد. روز سیّم که دهم ذی حجّه بود چون مبادرت به ذبح اسماعیل نمود آن روز نیز یوم النّحر نامیدند.

لاحقه حکمت مأموریّت حضرت خلیل به ذبح فرزند خود اسماعیل.

از حضرت مولی الموالی علّی عالی- علیه السلام- منقول است که حضرت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۶

خاتم انبیا- علیه و آله التحیّهٔ و الثناء- فرمودند: هنگامی که خالق سماوات و ارضین حضرت خلیل را در ملکوت سماوات سیر و تماشا می‌داد حضرت خلیل شخصی را دید که مشغول به گناه بود، برای هلاکت او دعا کرده و هلاک شد.

پس از چندی در هلاکت چند نفر مذنب دیگر نفرین نمود چون آن نیز هلاک شدند، خطاب مستطاب رسید: ای ابراهیم دعای تو پذیرفته می‌شود، بر ضدّ بندگان من دعا مکن آنها به سه خصلت مجبولند: یا توبه و یا تسبیح می‌کنند و یا آنکه کارهای خود را بر من تفویض نمایند. من اگر بواهم عفو کنم و اگر بخواهم معاقبه نمایم.

در نزد بعضی سبب مأمور شدن ابراهیم به ذبح اسماعیل آن است که عصاهٔ عباد را اظهار غلظت نموده و مرحمت نکرده است. فرقه‌ای از مفسّرین عظام در عقب [تفسیر] آیه جلیله کَذٰلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ[۶۸] گفته‌اند: یک شبی ابراهیم به آسمان عروج کرده یک عبد گناهکار را مشاهده نمود که به معاصی مشتغل است به درگاه الهی عرض کرد: خدایا این بنده تو رزق و روزی تو را می‌خورد و در روی زمینی که خلق کرده‌ای راه می‌رود با همه اینها به امر و فرمان تو مخالفت می‌نماید، خدایا تو او را هلاک نما. دعای ابراهیم قرین اجابت شده و آن شخص به هلاکت رسید. ثانیا یک مذنب دیگر را دیده و بر هلاکت او دعا نمود. خطاب آمد: یا ابراهیم بر ضدّ بندگان من دعا مکن آنان را مهلت ده. من دفعات زیاد می‌بینم که آنان در حالت گناهکاری هستند. ابراهیم همان شب در رؤیای خود به ذبح پسر خود اسماعیل مأمور گردید.

حضرت خلیل برای ایفای مأموریت خویش که در رؤیای او معیّن شده بود چنانکه در محلّ خود مذکور آمد در دامنه جبل ثبیر دست فرزند خود را بسته و به زمین خوابانید. اثنایی که کارد را به دست گرفت، رقّت بر او غلبه کرده و گفت: الهی این طفل که حاضر ساخته‌ام گردن او را به این کارد قطع سازم پسر من و ثمر فؤاد من است و محبوب‌ترین خلایق است بر من. مقصود آن حضرت از این کلمات آن بود که رقّت و مرحمت حاصله در قلب خود را به حضرت ارحم الرّاحمین عرض نماید. هنوز این کلمات تمام نشده از هاتف شنید: یا ابراهیم آیا فراموش کردی شبی را که برای هلاک بندگان من نفرین نمودی. چنانکه تو به اولاد خویش مشفق هستی من هم همان قسم به بندگان خود رحیم و مشفق

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۷

هستم. آیا رحمت مرا نمی‌دانی؟ تو هلاک بنده مرا خواستی منهم در مقابل او ذبح پسرت را اراده فرمودم. انتهی.

مأموریّت حضرت ابراهیم به بنای کعبه محترمه

اسکان حضرت اسماعیل با والده خود هاجر به تأسیس قواعد بیت معظّم در وادی مقدّسه غیر ذی زرع یک مقدّمه موضحه بوده و بدین لحاظ حضرت ابراهیم چنانکه در فوق ذکر شد به صدمات گوناگون متحمّل شده و به صبر و سکون حرکت می‌فرمود.

از ولادت حضرت اسحاق هشت یا چهارده یا هجده و یا هفده سال قبل و از وقوع امر جلیل ذبح هفت یا سیزده یا هفده و یا شانزده سال بعد در وقت مبارکی به این خطاب مخاطب گردید: یا ابراهیم برای من یک بیت محترمی بنا کن. و به اراده الهیّه به تأسیس عزّت سرای کعبهٔ اللّه مأمور شد؛ ولی چون بر حسب بشریت موقع بیت اللّه را نمی‌دانست، سؤال کرد که عمارت آن سرای عال العال در کدام مکانی مقتضی خواهد گردید؟ جواب رسید که: یا ابراهیم تابع سکینه باش که موقع لطیف کعبه را بر تو بنماید.

زیرا موقع مقدّسه کعبهٔ اللّه را که الی طوفان نوح معلوم عالمیان بود، امواج بحر طوفان که اطراف عالم را غرق اضطراب نمود آن موقع مبارک را با ریگ پوشیده و بی‌نشان نموده بود. مع هذا هر وقت که باران می‌بارید آبهای سیل که ظاهر می‌شد از روی عرصه مبارکه بیت شریف نگذشته اطراف اربعه او را دور و طواف نموده، کسانی که این علامت باهر المیمنت را می‌دیدند اعتراف می‌کردند که آن محلّ مقدس لا- علی التعیّن محلّ پاک بیت اللّه است. و حتی مظلومین و کسانی که مبتلای هموم و غموم بودند اطراف موقع لطیف کعبهٔ اللّه را دور و طواف کرده و علائم قبول و اجابت ادعیه خویش را دیده و معاودت می‌کردند.

زمانی که حضرت ابراهیم به وحی رب رحیم به بنا و تأسیس بیت اللّه مأمور شد و به خطاب اینکه تابع سکینه باش مخاطب گردید به براقی که از آسمان نازل شده بود سوار شده در سایه سکینه سالف الذّکر مستظلّ و عازم شد.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۸

[استطراد] سکینه مزبوره به اسم حجون بادی بوده است که صورت حیّه و دو سر داشت که هم صورت و هم دو جناح را مالک بود. به وسعت قطر کعبه معظّمه یک ابر مربّع الشّکل ظاهر شده حضرت ابراهیم را به کعبه محترمه اتصال نموده و در روی عرصه مقدّسه بیت شریف ایستاد و به زبان حال می‌گفت: همان قدر که سایه من محیط است موقع مقدس بیت اللّه خواهد بود. سکینه مذکوره گاهی به شکل شیر و گاهی به هیئت شتر بچه بوده، سؤالات حضرت ابراهیم را جواب می‌داد. انتهی.

حضرت خلیل به معاونت پسر خود اسماعیل بنای بیت اکرم را به حجمی که سکینه می‌نمود حفر و تعمیق می‌نمود. زمانی که آن حضرت تابع سکینه شده و به مکّه مکرّمه می‌رفت زوجه محترمه آن حضرت جناب ساره استدعا نموده بود که با هاجر ملاقات نکنند. وقتی که موقع مقدس بیت اللّه را به موجب تعریف سکینه پیدا کرده و در خاطر نگهداشتند به خانه پسرش اسماعیل رفته و دقّ الباب کرد. زوجه لاحقه حضرت اسماعیل گفت: چه می‌خواهی؟ آن حضرت، اسماعیل و زوجه خود هاجر را از مزبوره استفار نمود. مزبوره گفت: هاجر وفات کرده، اسماعیل نیز برای صید و شکار به صحرا رفته است.

حضرت ابارهیم به حرم شریف معاودت نموده و به آب زمزم شست و شو کردند و پس از آن در طرفی نشسته ورود اسماعیل را منتظر شدند. زمانی که حضرت اسماعیل آمده و پدر خود را در نزد بئر زمزم دید با آن حضرت مصافحه کرده و دستهای او را بوسه داد. پس از آن قدری شیر و لحم مطبوخ آورده آن حضرت را میهمان کرد.

بعد از آنکه حضرت ابراهیم اطعمه‌ای را که فرزندش اسماعیل تهیّه و احضار نموده بود تناول فرمود، اسماعیل را گفت: ای فرزند من حضرت- جلّ و علا- امر کرده است که در بالای این تپّه قرمز رنگ مخصوص ذات اقدس اعلا خانه‌ای بنا نمایم، باید در این کار مرا معاونت نمایی. بدین نهج مأمور بودن خود را به طرح و تأسیس ابنیه کعبهٔ اللّه به اسماعیل اعلام نموده به معاونت آن حضرت به حفر و تعمیق مباشرت کردند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۲۹

بنا به قول دیگر هنگامی که حضرت خلیل از خانه خود درآمدند برای نشان دادن موقع مبارکه کعبهٔ اللّه با سکینه سالف الذّکر یک طیر سریع السّیر و یک فرشته نیز معیّن فرموده شده بود، در هنگام وصول به مکّه مشرّفه سکینه مزبوره در بالای عرصه بیت اللّه توقّف نموده و گفت: یا ابراهیم زمین کعبهٔ اللّه که به تأسیس و بنای او مأمور شدی محلّ مبارکی است که سایه من او را احاطه نموده است و بدین طریق موقع مقدّسه کعبهٔ اللّه را تعیین و ارائه نمود. آن وقت در نزد حضرت ابراهیم هفت نفر ملائک معاونه هم بودند.

محلّی که سکینه ارائه نمود به شکل مربّع متخالف الاضلاع بود. بعد زمان به یک گوشه آن رکن شرقی یعنی حجر الاسود و به گوشه دیگر رکن عراقی و به گوشه سیّم رکن شامی و به گوشه چهارم رکن یمانی نام دادند.

اخطار برای اعلام و اشارت اینکه در قلب شریف هریک از انبیای عظام سه خاطره است، یعنی در قلب مبارک هر پیغمبری خاطره‌های الهی و ملکی و نفسانی بوده و خاطره دیگر راه ندارد وضعیّت حقیقه بیت اللّه به سه گوشه خلق و ایجاد فرمود شده بود. بالاخره اراده الهیّه معلّق به آن گردید که ابنیه بیت اللّه به ارکان اربعه طرح و تأسیس شود که این هم اشارت به آن است که در قلوب مؤمنین چهار خاطره موجود خواهد بود.

طرف شرقی کعبهٔ اللّه یعنی میان رکن حجر الاسود و رکن عراقی قدری به شمال مایل بوده: مقام ابراهیم، بئر زمزم، باب بنی شیبه در این طرف بیت عزت واقع است.

جهت شمال آن نیز یعنی میان رکن عراقی و رکن شامی قدری به غرب مایل است:

حجر اسماعیل، میزاب طلا و مقام حنفی که در محلّ دار النّدوه است به این طرف بیت اعظم می‌افتد.

طرف غربی آن یعنی میانه رکن شامی و رکن یمانی قدری به جنوب متمایل است:

باب مسدود غربی، باب عمره، باب وداع، باب ابراهیم در این طرف بیت اللّه واقع است.

جهت جنوب آن یعنی میانه رکن یمانی و رکن حجر الاسود قدری به طرف شرق مایل

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۰

بوده: باب صفا و ابواب سایره جنوبی در این طرف کعبه معظّمه واقع گردیده است.

عرصه مسعوده کعبه معظمه [چنانکه از قول مهندسین معلوم می‌گردد]: از رکن حجر الاسود تا رکن عراقی سی و یک (۳۱)؛ و از رکن شامی تا رکن یمانی سی و دو (۳۲) ذراع طول؛ و از رکن عراقی تا رکن شامی بیست و سه (۲۳)؛ و از رکن یمانی تا رکن حجر الاسود بیست (۲۰) ذراع عرض دارد.

اخطار مساحه کعبهٔ اللّه به مقیاس ذراع الید ذرع شده است، مقیاس مذکور عبارت از ابتدای مرفق هرکس الی انتهای انگشت وسطی است، تا حال کافّه اشخاصی که مسجد الحرام را مساحه کرده‌اند چون به اندازه خودشان ذرع نموده‌اند، لهذا مساحه هیچ کدام به دیگر موافق نبوده است. مثلا صاحب تشویق السّاجد ارتفاع کعبه معظّمه را بیست و هفت (۲۷) ذرع و شش (۶) انگشت و امام نووی فقط بیست و هفت (۷) ذرع فهمیده و در کتاب الایضاح بیان نموده است. و مؤلّف تاریخ خمیس نیز موافق امام مشار الیه مساحت کرده است، زیرا که ذراع الید در حکم مقیاس واحد معلوم نیست که یکدیگر را توافق کند.

جامع الحروف اندازه‌های بسیار را متّحد ساخته یک اندازه را مساوی هفده (۱۷) پوس انگلیس دیدم و این را وسط معتدل شمرده ذراع الید را به قدم انگلیس تبدیل نموده، محالّ مقدّسه را به قدم انگلیس مساحت کردم؛ زیرا مقیاس ذراع الید نه مشابه ذراع جدیده است و نه مشابه ذراع معمولی و بدین جهت تعیین صحّت حساب به اشکال می‌افتد. ولی قدم انگلیس به هر ذرعی که خواسته شود به سهولت تحویل می‌شود.

به این تقدیر طول شرقی کعبه معظّمه که در فوق نشان داده شد چهل و چهار (۴۴) قدم و شش (۶) پوس؛ و طول غربی آن نیز چهل

و سه (۴۳) قدم و یازده (۱۱) پوس؛ عرض شمالی آن سی و یک (۳۱) قدم و دو (۲) پوس؛ و عرض جنوبی آن بیست و هشت (۲۸) قدم و چهار (۴) پوس می‌شود.

حضرت خلیل به موجب اراده حکمت عاده الهی محلّی را که سکینه ارائه نمود شروع به حفر کرده و به توسّط ملائک معاون از جبال لبنان، طور سینا، طور ذیتا، جودی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۱

و حرا نقل احجار می‌نمودند و از مواقعی که حفر می‌کردند سنگهای بسیار بزرگ که سی و چهل (۳۰ و ۴۰) نفر آدم نمی‌توانستند حرکت دهند بیرون می‌آوردند. پس از آنکه اساس قدیمی را که حضرت ابو البشر گذاشته بود پیدا کردند، به ساختن دیوار مشغول شدند و برای اینکه نشانه مبدأ طواف باشد حجر الاسود را جبرئیل از جبل ابی قبیس آورده و به محلّ مبارکی که الآن هست گذاشته و محکم نمودند. آن زمان حجر الاسود طوری مضی و درخشان بود که حدود حرم محترم مکّه را منوّر می‌ساخت، بعدها به واسطه عصیان اهل جاهلیّت نور او به سیاهی مبدّل گشت.

در این عمارت جلیله جبرئیل معماری می‌کرد، حضرت اسماعیل سنگ و گل می‌آورد، حضرت ابراهیم خلیل نیز به خدمت بنّائی مشغول بود. حجر الاسود در وقعه طوفان نوح به طور امانت به جبل ابی قبیس گذاسشته شده بود، جبرئیل امین از کوه مزبور گرفته و نزد ابراهیم آورد و به تصوّر اینکه نشانه مبدأ طواف شود به دیوار رکن شرقی کعبه معظّمه وضع نمود. اکنون در ذروه جبل مذکور در مقابل محراب مسجدی که در آنجا واقع است حجره‌ای هست، بین الاهالی چنان مشهور است که هنگام طوفان حجر اسود در آنجا محفوظ بوده است و محلّ مذکور به این نام زیارت کرده می‌شود.

و به قول دیگر حضرت ذبیح اللّه موافق حکم و امر پدر خود برای نشانه مبدأ طواف بودن سنگی پیدا کرده و آورد و حضرت خلیل او را نپسندیده به جستجوی یک سنگ دیگر رفت، در این اثنا جبل ابی قبیس به زبان آمده و گفت: ای ابراهیم در نزد من برای اینکه به تو داده شود یک سنگ امانتی محفوظ است گمان می‌کنم همان سنگی که تو برای علامت مبدأ طواف تجسّس می‌کنی همان امانت کبری خواهد بود که در نزد من است.

حضرت ابراهیم بدین موجب بشخصه رفته سنگ مذکور را گرفته به محلّی که تدارک کرده بود گذاشت. چون دیوارهای ابنیه مبارکه کعبه محترمه ارتفاع پیدا کرد احتیاج به استعمال نردبان و کرسی دیده شد، حضرت خلیل حجری پیدا کرده و استعمال نمود، این حجر شریف همان سنگی است که رعله بنت عمرو بن جرهم در بالای آن [سر]

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۲

حضرت خلیل را شست و شو نموده است. سنگ مبارکی که الآن در مکّه مکرّمه به مقام ابراهیم مشهور و معروف است همان سنگ متبرّکی است که حضرت ابراهیم او را در مقام کرسی خود استعمال کرده است.

چون دیوارهای ابنیه مسعوده بیت اللّه مرتفع می‌شد سنگ شریف مذکور نیز ارتفاع حاصل می‌کرد و وقتی که حضرت ابراهیم از روی آن سنگ پایین می‌آمد آن سنگ به هیئت اصلیّه خویش ارتجاع می‌نمود. شکل و صورت مقام شریف مذکور و هیئت بناهایی که بر روی آن ساخته شده در اوّلین صورت وجهه هشتم مسطور است.

چون ارتفاع دیوارهای ابنیه شریفه بیت عزّت به نه (۹) ذرع رسید، حضرت خلیل روی آن را باز گذاشته و باب معلّا جناب را به زمین مطاف ملاصق ساخت و در اتّصال آن، چار طاقی از چوب ساخته و موقعی را که محلّ اغنام اسماعیل گفته می‌شود به درون فیض مشحون کعبهٔ اللّه داخل کرده. و در دست راست شخصی که به بیت اللّه وارد می‌شود برای حفظ هدایایی که از اطراف و اکناف عالم می‌آمد در عمق سه ذرع حفیره بسیار بزرگی حفر نمود. و بنای سعادت مبنای کعبهٔ اللّه را در سال سه هزار و پانصد و هفتاد و چهارم (۳۵۷۴) خلقت عالم که دو هزار و ششصد و چهل و دو (۲۶۴۲) سال قبل از هجرت می‌شود اکمال کرده و حفره

مذکور را به اخسف نامید.

موقعی را که محلّ اغنام اسـماعیل می گفتند در این زمان حجر اسـماعیل نامیده می‌شود که محلّ شریف مذکور مدفن حضرت هاجر است. مورّخین روایت می کنند که به محلّ باب بقعه مسعوده کعبه مکرمه در عصر ابراهی در گذاشته نشده بود و بیت اللّه الی زمانی که ملـك تبّع حمیری از مـدینه منوّره معاودت کرده و ایفای حـجّ نمود باز بود، چنانکه در صورت سیّم وجهه چهارم مـذکور شـده است. وقتی که تبّع حمیری به سعادت زیارت بیت اللّه مفتخر گردید به محلّ باب فلك جناب کعبهٔ اللّه دری یك پارچه ساخت که دارای کلیدی هم بود و به ابنیه مقدّسه کعبهٔ اللّه کسوه مزّینه‌ای نیز تعلیق نمود.

هنگامی که حضرت ابراهیم اساس کعبه معظّمه را حفر می کرد در میان سنگهای

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۳

اساس قدیم، سـنگی دید که در روی آن سـنگ این عباره بدیعه نوشـته شده بود: «انا اللّه ذو بکهٔ خلقت الرّحم و شفقت لها اسما من اسمائی؛ فمن وصـلها وصـلته و من قطعهـا قطعته». معنای عباره مـذکوره که از لسان عبرانی ترجمه شـده است این است: منم خـدای صـاحب مکّه رحم را خلق نموده و او را به اسم رحمـان که از اسـماء حسـنای الهیّه من است تسـمیه نمودم، هرکس به او واصل شود یعنی به صـفت رحم متّصف گردد و به مقتضـای او عمل کنـد او را مجازات حسـنه کنم؛ و هرکس خلاف او را عمل نمایـد او را به عقاب کیفر دهیم.

این ترکیب جلیل فوائد صله رحم را شامل است چنانکه در صورت اوّل وجهه اوّل مذکور شد یك اسم کعبه محترمه نیز رحم است. امام واقدی نقل و روایت می کند که آن سنگ، سنگ سبزی بود و در روی آن سطور ثلاثه آتیه نوشته شده بود:

سطر اوّل: لا اله الّا انا ربّ البیت مغابها و هی قزار و مرخبها و هی قفار.

سطر دوّم: لا اله الّا انا ربّ البیت مهلك الطّغاهٔ و مفقر الزّناهٔ و مخزی تارك الصّلوهٔ.

سطر سیّم: انا اللّه لا اله الّا انا رازق من لا حیلهٔ له حتّی یعلم من له حیلهٔ ان لا حیلهٔ له.

پس از آنکه حضـرت خلیل از بنای مقـدّسه کعبـهٔ اللّه فارغ گردیـد با پسـر خود اسـماعیل دست نیاز به درگاه معطی العطایای بی‌نیاز برداشـته و اسـتدعا نمودنـد که خـدمات ایشـان قرین قبول و اجـابت شود. بناء علیه جبرئیل امین نازل شـده و گفت: خـدمت شـما در حضرت اقدس اعلا مقبول افتاد. بعد از آن هادی آنها شده و به ایفای مناسك حجّ دلالت نمود.

پس از آنکه حضرت خلیل مناسك حج را در دفتر حافظه خود ثبت و املا کرد، حضرت اسماعیل را وداع فرموده و معاودت نمود و به ذروه جبـل الرّحمه درآمـد. دفعه‌ای به بئر الشام و دفعه‌ای دیگر به اطراف مکّه معظّمه عطف نظر دقّت نموده لطافت و جیادت آب و هوای شـام و حرارت طاقت‌فرسای قطعه مقـدسه حجازیه را به خاطر آورده، در حق پسـرش که در این چنین موقع سـنگلاخی مقام گرفته است ترحّم نمود و

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۴

برای او دعاهای طولانی کرد.

چون خواست پـای به رکـاب گذاشـته و به طرف شـام عـازم شود به اراده جلیله أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ[۶۹] مأمور و سـرافراز گردید، لاـجرم پـای از رکـاب درآورده و عرض نمود: الهی طواف کعبه را مربنـدگان خود فرض فرمودی، من چگونه آنـان را دعوت توانم نمود که از اقطار شرق و غرب عالم آمده، ایفای مناسك حجّ و طواف کنند؟ خطاب مستطاب رسید: یا ابراهیم اگر تو به صدای بلند دعوت کنی من ندای تو را به سامعه خلایق اتصال کنم.

حضـرت ابراهیم بر بالای مقام شریف که در طرف راست باب سعادت مآب کعبه گذاشته بود درآمده، انگشتان خود را به گوشهای خود فرو برده توجّه به شرق و غرب نموده و گفت:

یا عباد اللّه حضرت اقدس اعلا شما را به حج و طواف کعبه معظمه که من برای او ساخته‌ام امر و حکم می‌کند به دعوت مستوجب المغفرهٔ الهی اجابت نموده و در ایفای نسک مفروضه حجّ مسارعت کنید.

ندای واقع حضرت خلیل را همه افراد امّت که خواه در عالم شهود و خواه در اصلاب آباء و ارحام امّهات بودند کسانی که حجّ آنها مقدّر شده بود شنیده و به لبّیک اجابت جواب دادند.

روایت چون حضرت خلیل اجابت امّت احمدیّه را استنباط کرد زیاده از حدّ محظوظ شده و به درگاه ایزدی عرض کرد: الهی من در خیال آنم که اینان را یک ضیافت و مهمانی بدهم. به موجب امر الهی مأمور شد که قبضه خاکی از زمین برداشته و به اطراف اربعه پاشید بناء علیه به هر محّلی که این خاک رسید بعد زمان معدن نمک ظاهر گردید و به وحی الهی به حضرت رسول بیان و تفهیم شد که از طرف ابراهیم معادن نمک به اولاد بشر الی قیام الساعه ضیافت و مهمانی

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۵

داده شده است.

اگر سؤال کنند آیا قبل از آن نمک نبوده است؟ در جواب خواهیم گفت که:

خدای همه معادن را خلق کرده و ظهور هریک را به سببی معلّق فرموده است و به ظهور معدن نمک نیز خاک پاشیدن حضرت ابراهیم وسیله شده است.

روایت آوازه دعوت خلیل اللّه را قبل از همه اهالی یمن ملتفت شده است، در نزد بعضی جرهم بن قحطان از همه اوّل شنیده است، با اینکه جرهم نیز از اهل یمن است.

منظومه

کار چو بر وجه ثواب آمدش اذّن فی النّاس خطاب آمدش

خانه دل چون نبود ز آب و گل داد اذان تا شنود گوش دل

هرکه در اصلاب و در ارحام بود زمزمه صیت اذانش شنود

هر شنونده بشتاب بندگی ساخته از سر قدم بندگی

خلق از آن روز قدم سوده‌اند بی‌سبب این راه نپیموده‌اند

روایت است که حج کردن شخص به هر عدد مقدّر باشد به آوازه حضرت خلیل به همان عدد جواب داده است. یعنی به هر عددی که حج خواهد کرد به همان عدد لبّیک گفته است. از آنجا که اکثر امّت محمدیّه که در قطعه یمن هستند هر سال حجّ می‌کنند؛ لهذا باید مسلمانهای قطعه یمن از مسلمانهای قطعات سائره زیادتر لبّیک گفته باشند.

بعض مورّخین گفته‌اند که حضرت ابراهیم خلق را در روی مقام شریف دعوت ننموده؛ بلکه بر فراز جبل ابی قبیس یا جبل ثبیر درآمده ایفای مأموریّت خود را کرد. ولی قول اوّل عند الجمهور مصدّق بوده و به سایر اقوال مرجّح است.

پس از آنکه حضرت ابراهیم به این صورت اکمال مأموریّت خویش را نموده و از فراز مقام شریف به زمین آمد، جبرئیل امین نازل شده او را با فرزندش اسماعیل به جبل صفا و از آنجا به جبل مروه برده حدود حرم مسجد الحرام را نشان داده و سپرد به هریک از

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۶

آن مواقع برای اینکه علامت محدوده فارقه باشد یک سنگ رکز نمایند، حضرت خلیل هم چنانکه جبرئیل گفته بود به آنجاها علامت گذاشته روز هفتم ذی حجّه در مواجهه بیت شریف خطبه بلیغی خواند.

اکنون هر سال روز هفتم ذی حجّه در بالای منبر مسجد الحرام خطبه مخصوصی خوانده شده و مسائل مناسک حجّ مفصّلا بیان می‌شود. در اثنای خطبه مذکوره حضرت اسماعیل نشسته و خطبه پدر خود را استماع می‌کرد. فردای آن روز هردو باهم در حرم

شریف احرام بسته پیاده به منا عزیمت کرده و در عرض راه تهلیل و تلبیه کنان به مسجد خیف درآمده و آن شب را در آن موقع لطیف بیتوته کردند و نمازهای اوقات خمسه را در حلول وقت آنها ادا نموده و آن روز را یوم التّرویه نامیدند، که این نام حکمت ارتسام چنانکه در فوق ذکر شد دو روز قبل از وقعه جلیله ذبح اسماعیل تهیّه و تدارک کرده شده بود.

یک روز بعد از آن‌که روز نهم ذی حجّه بود پس از ادای نماز صبح و بعد از آنکه آفتاب فراز جبل ثبیر را گرفت به وادی عرفات رفته و در محلّ مبارک مسجد نمره نام [محل مبارک] ایستادند. یک اسم دیگر این مسجد شریف نیز مسجد ابراهیم بوده، معبدی است که حجّاج نماز ظهر و عصر را متّصلا در آنجا می گزارند.

روز مذکور برای نشان دادن علمها و تعریف و تفهیم مناسک حجّ جبرئیل امین نیز نزد آنها بوده، دو علم را که قاطع حدود سعادت محدود عرفات بود ارائه نمود.

حضرت ابراهیم پس از آن به مسجد صخره نام محلّ مقدّس درآمده حضرت اسماعیل را در محلّی نشانیده و پس از آنکه خود ایستاده و بعض کلمات بر زبان راند نمازهای ظهر و عصر را متّصلا ادا کرده و در حالت قیام ذکر و تسبیح نموده، پس از غروب به وادی مزدلفه مراجعت فرمود. موقعی که حضرت اسماعیل نشسته بود در میان سنگلاخ و یک نمازگاه غیر منتظمی بود که اکنون این موقع محلّ وقفه حضرت رسول و موقعی هم که حضرت ابراهیم در آنجا بعض کلمات گفته است الحال موقعی است که قضاۀ مکّه خطبه عرفات را در آنجا می‌خوانند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۷

پس از آنکه در وادی مزدلفه نیز نمازهای مغرب و عشا را متّصلا ادا نمودند، برای رمی جمرات چهل و نه (۴۹) عدد سنگهای کوچک جمع کردند و آن شب را در مزدلفه مانده نماز صبح را گزارده هردو باهم نهضت نموده و مدّتی بعد به وادی محسّر واصل شدند. در وادی مذکور به قدر پانصد (۵۰۰) ذرع مسافت را به سیر سریع گذشته و در خارج حدود وادی باز به طور معتاد راه رفته به بازارگاه منا رسیدند، و در اینجا با هفت عدد سنگ که از مزدلفه گرفته بودند جمرۀ العقبه را انداخته به عرصه مسجد خیف که شب در آنجا هنگام مراجعت از مکّه بیتوته کرده بودند نازل شدند. پس از آن هریک، یک قربان تدارک کرده در محلّ مسجد منحر نام نحر نموده، روز سیّم ورود آنها به منا اصول مشروعه رمی جمرات را اکمال و به مکه مکرّمه توجّه نموده و برای گزاردن نماز ظهر مدّتی در وادی مخسف نام آرام گرفته پس از آن به حرم شریف کعبۀ اللّه معاودت کردند.

حضرت ابراهیم بالاخره به بریّۀ الشّام رفته و سال بعد از آن حضرت ساره و اسحاق را آورده ایفای فریضه حج نمودند.

چون حضرت ساره در این سفر حرمت و رعایت فوق العاده بسیار از حضرت اسماعیل دید حرکات واقعه خود را به خاطر آورده خجل و شرمسار [گشت]، و حضرت ساره تا هنگام وفات خود به حضرت اسماعیل اظهار محبّت و وداد می‌فرمود. مادامی که حضرت خلیل در عالم شهود بود هر سال حضرت اسحاق را با خود به مکه مکرّمه می‌آورد؛ و بعد از وفات آن بزرگوار که دو هزار و هفتصد و هیجده (۲۷۱۸) سال قبل از هجرت واقع شد حضرت اسحاق به نفسه هر سال به قطعه مقدسه حجاز آمده و با گرامی برادر خود بدین وسیله تشیید مبانی حبّ و موالات می‌نمود.

بعد از حضرت اسحاق همه کسانی که به تاج با ابتهاج نبوّت تتوّج نموده و نبوّت و رسالت آنان را تصدیق کردند به حجّ شریف مداومت می‌نمودند؛ و حتّی حواریون حضرت مسیح نیز چون به حدود مسجد حرام واصل شدند برای تعظیم از چهارپایان خود پایین آمده و بی‌پاپوش راه می‌رفتند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۸

لاحقه در ذکر آن است که اقوام عمالقه و جراهمه در مکّه مکرّمه به چه صورت تشکیل حکومت و تکثیر قوّت کردند.

حضرت اسماعیل را از رعله بنت مضاض بن عمرو بن سعید بن الرّقیب بن حسن بن نبت بن جرهم بن قحطان دوازده (۱۲) نفر اولاد

رونق فزای عالم شهود گردید؛ و لیکن اسامی غیر از ثابت و قدیار و قطورا در میان مورّخین مجهول بوده، از فحول مورّخین روایت است که طوایف صحیح امّت عرب کلیّتا محصول شجره سلاله ثابت و قیدارست. ابن هشام در سیره خود اولاد اسماعیل را این گونه تعداد کرده است: ثابت یا نابت، قیدار [- قیذر]، أذبل[۷۰]، مبشی[۷۱]، مسمع، ماشی[۷۲]، دمّا، طیماء، یطور[۷۳]، اذر، نبش[۷۴]، قیذما[۷۵].

و صاحب مفتاح العبر این قسم شمرده است: نابت یا نبت، قیدار، ادبیل، بسام، مشمع، ذومان، ماء، حراه، تیما، بطور، ناقش، قدما. و لیکن هردو از این روایت از حلیه قبول عاری است.

مورّخین در امر ذکر قحطان پدر جرهم نیز اختلاف کرده‌اند. به اعتقاد برخی از مورّخین قحطان عن اصل فرشته بوده است به واسطه ارتکاب معاصی خلعت ملکیّت او نزع شده و به شکل انسانی به روی زمین درآمده و در حین نزول یکی از دختران عمالقه را تزویج کرده و جرهم سالف الذکر از او حاصل شده است، لیکن خطای صاحبان این اعتقاد معلوم است. قحطان نامی را که فرشته می گویند از اولاد نوح پسر عامر بن شالح است در زمان تبلبل السنه به ارض یمن نازل شده به تابعین خود حکومت نموده و اوّلین حکمداران یمن شده است.

چون حضرت اسماعیل به هشتاد و نه (۸۹) سال رسید پدر مکرّم و محترم آن حضرت وفات کرده بعد از چهل و یک (۴۱) سال دیگر خود به عالم باقی شتافت و حکومت جلیله مکّه مکرّمه را به قیدار و ثابت و قطورا گذاشت.

ثابت بن اسماعیل بعد از ارتحال پدر خود به حسن اداره حکومت موروثه مکةُ اللّه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۳۹

موفّق گردید؛ و لیکن هنگام وفات او مضاض بن عمرو جرهمی که پدر رعله و پدر زن حضرت اسماعیل بود به شرط اینکه اولاد [داماد خود] ثابت را در زیر تربیت خود نگاه دارد حکومت بلدةُ اللّه را دست آورده به افراد قبیله خود ریاست نموده و به موجب تکلیفی که اعاظم قبائل نمودند به شاهقه کوه قعیقعان که در جبل ابی قبیس در طرف شعب ابی طالب است و در تپه‌های دیگر که در این کوه واقع است رکز خیام اقامت کرده؛ و سمیدع بن هوش هم که رئیس قبیله عشیرت قطورا بود با جماعت عمالقه که در زیر حکم و اداره مشار الیه بود به اسفل مکّه و پس از مدتی به تپّه‌های اجیاد درآمدند. بناء علیه در داخل مکّه معظّمه دو حکومت صغیره متشکّل شده و مدّتهای متمادی بدون اینکه به امور یکدیگر مداخله کنند برقرار بودند. عشر ارزاقی را که از طرف شرق و شام می‌آمد مضاض بن عمرو؛ و عشر اموالی را که از جانب یمن و غرب می‌آمد سمیدع [بن هوش] استیفا می‌نمود.

بعدها جماعت مضاض بن عمرو از حیثیّت عدد اشیاع و اتباع سمیدع [بن هوش] را گذشت. و به مفاد دو پادشاه در اقلیمی نگنجد، در میان جرهمیان و قوم قطورا یک نوع منازعه ملکی حادث شده گاهگاهی بی‌سر و پایان و اشرار طرفین باهمدیگر منازعه و مجادله می‌نمودند. پس از آنکه چند زمانی به این حالت کشمکش گذرانیدند، جرهمیان متّحد شده و به طایفه قطورا غالب آمدند، غالب آمدند، سمیدع مقتول و تلف شده.

و چون به واسطه قرابت اولاد اسماعیل در طرف مضاض بن عمرو جرهمی بود با بقیّةُ السیوف قوم قطورا که طالب صلح بودند مصالحه کرده شده و حکومت مکّه معظّمه بالاستقلال به دست تغلّب مضاض بن عمرو درآمد. تا این وقعه یعنی الی زمانی که مضاض بن عمرو جرهمی اعلان استقلال نمود، امر حجابت و سدانت کعبةُ اللّه به بنو اسماعیل و زمام اداره و حکومت بلده مفخّمه کعبه مکرمه به رؤسای جراهمه منحصر بود. چون جرهمیان پس از ارتحال ثابت، سمیدع بن هوش را مقتول ساختند سدانت بیت اللّه را نیز متصرّف شدند. چون منظومه آتیه صراحت کافیه به این امر داشت لهذا درج او در اینجا مناسب دیده شد:

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۰

منظومه

و كنّا ولاة البيت من بعد ثابت‌نطوف بتلك البيت و الخير ظاهر

كان لم يكن بين الحجون الى الصّفاانيس و لم يسمر بمكّة سامر

بلى كنّا اهلها فاز الناصروف الليالى و الحدود العواصر

ابیات مذکوره از جمله قصیده طویله عمرو بن الحرث الجرهمی است و حاکی طرد و اخراج جرهمیان است از مکّه معظّمه؛ و انتقال حکومت جلیله مکّه به اداره بنو خزاعه.

زمانی که اصول اداره‌های حکومت جرهم و قطورا مختل شد، مضاض بن عمرو ابنای قبیله خود را که همه مسلّح بودند برداشته از جبل قعیقعان درآمدند؛ و سمیدع نیز با قوم جنگجوی خود برای مقابله نمودن به مضاض جرهمی از طرف اجیاد بیرون آمده و در موقع فاضح نام به یکدیگر مقابل و متلاقی شدند.

چون شمشیر و تیر و سایر اسلحه جرهمیان به همدیگر تقعقع نموده و یک نوع صدا می‌داد به جبلی که صعود کردند قعیقعان گفته شد و چون عساکر سمیدع از جبال اجیاد به طور پراکنده نازل می‌شدند؛ لهذا موقع مذکور را به نام اجیاد نامیدند و عساکر طرفین در محلّ فاضح نام به مقاتله درآمدند، آخر الامر سمیدع مقتول و تلف شده افراد عشیرت قطورا ترذیل و تحقیر کرده شدند. و چون افراد مرقومه نتوانستند در آن موقع رئیس خود را حفظ کنند و بین العرب مفتضح و رسوا شدند لهذا آن محلّ را فضیح یا فاضح نام دادند.

چون جماعت قطورا پراکنده و پریشان شدند، مضاض بن عمرو بعض اشخاص فرستاده و طالب مصالحه شدند. به موجب قراری که داده شده بود از دو طرف اشخاص فرستاده و طالب مصالحه شدند. به موجب قراری که داده شده بود از دو طرف اشخاص امین و معتمد انتخاب شده برای تعیین شروط مصالحه به محلّ مطابخ نام فرستاده شدند و پس از آنکه این مبعوثین مذاکرات زیاد کردند، مقرّر گردید که اداره هردو طرف به عمرو بن جرهم محوّل شود. مضاض بن عمرو جرهمی از این قرار محظوظ شده عساکر هردو طرف را به وادی مطابخ نام دعوت نموده و یک ضیافت بسیار بزرگ داد.

مطابخ محلّ واسعی است واقع در اعلای مکه معظمه، اطعمه سماط ضیافت که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۱

مضاض بن عمرو بن جرهم به عساکر هردو طرف داد در این محل تدارک کرده شد و سبب تسمیه او این است.

اوّلین محاربه‌ای که در شهر مکه مکرّمه واقع شده است محاربه مضاض بن عمرو، و اوّل شخصی که در آن موقع مبارک قتل و تلف شده است رئیس عشیرت قطورا است.

بنیان حکومت مستقلّه که به تدبیر مضاض بن عمرو متشکّل شد، رفته رفته قوّت و انتظام حاصل کرده و اولاد و احفاد جراهمه که به اولاد اسماعیل حرمت و رعایت داشتند به تدریج فرّ و شوکت پیدا نموده حکومت مکه مکرّمه در اندک زمان طوری جسامت و بزرگی پیدا کرد که به جرگ و عداد ملوک صاحب صولت آن عصر درآمد.

ولی چون ارض مسعود کعبهٔ اللّه به سکنای آن همه نفوس کافی نبود اقوام قبایل بالضّروره به جلای وطن متمایل شده متفرّقا به اطراف ممالک عازم شدند. مع ما فیه جرهمیان به واسطه قرابت نسبیّه در احترام و رعایت احفاد بنو اسماعیل استقامت و دوام نموده، و از این‌رو به هر طرفی که لشکرکشی می‌نمودند و اصل نصرت و ظفر و نائل شوکت و فر می‌گردیدند. و طایفه باغیه عمالقه را که دشمن قدیم آنان بود زده و از مملکت خود اخراج کردند.

طایفه عمالقه از امم سامیه و از احفاد عملیق بن لاو بن ادّ بن سام بن نوح- علیه السلام- بوده که در تاریخ تفرّق السنه به ساحه یمن نازل شده و در خطّه مبارکه حرمین محترمین سکنا نمودند و معاندین خود را غالب آمده هلاک کردند. بعضی از اینها در جوار شام جای گرفتند. چون به اوامر الهی عاصی شدند، حضرت موسی و یوشع- علیهما السلام- به مقاتله آنان معیّن و مأمور گردیدند.

اگرچه فراعنه مصر و ملوک جبابره که به نواحی یثرب و خیبر مستولی شدند، از این طایفه بودند؛ و لیکن بنی اسرائیل همه آنان را غلبه و استیصال کرده الی ورود اوس و خزرج که در مقام آنها قائم شدند به اهالی آن دیار حکومت می‌نمودند.
دین اقوام طایفه عماله عبارت از پرستش احجار و اشجار بود. اگرچه اقوام خائنه عمالقه که جرهمیان [را] از خاک تابناک حجاز اخراج کردند به قبائل متعدّده منقسم شده و اطراف و اکناف مکه مکرمه را تصرّف نموده مدّت مدیده به واسطه شجاعت فطریّه
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۲
خودشان مشهور آفاق بودند؛ و لیکن چون حرمت حریم واجب التعظیم بیت اللّه را ندانسته و حرم شریف را استخفاف نموده و رعایت بیت اللّه را ضایع ساختند، به درد جان‌گداز یأس و حرمان مبتلا و به استیلای اقوام جراهمه که از خود ضعیف و بی‌قوّت می‌پنداشتند دچار شده و از خطّه مقدسه حجاز طرد و اخراج کرده شدند. تفصیلات این بحث در صورت دوّم وجهه چهارم مرآة مدینه مسطور است.[۷۶]

انتقال حکومت مکّه به بنو خزاعه

پس از آنکه قبایل باغیه جراهمه طایفه عمالقه را از قطعه مقدسه حجاز بیرون کردند و عساکر مضاض بن عمرو، رئیس عشیرت قطورا را مقتول ساخته و به جماعت قطورا غالب آمدند، آنها نیز عاداتی که مخالف شأن جلیل کعبهٔ اللّه بود ابداع و به ذمائم اخلاق که داعی غضب حضرت ذو الجلال بود متخلّق شدند و بدعتهای زیاد اختراع کردند و به انقطاع آب زمزم که اثر بغی و شقاوت خود آنها بود اظهار غضب نموده، بکلّی طریق مستقیم خود را از دست داده حرمت جلیل کعبهٔ اللّه را استخفاف نموده، محارم و مناهی را استحلال و اموال و هدایایی را که ملوک و سلاطین اطراف به بیت شریف هدیه و تقدیم نموده بودند اخذ و تصرّف کردند، حرام اللّه را حلال و شروع به ظلم و تعدّی نمودند، حتّی این دنائت و پست فطرتی را نیز قبول کردند که حجّاج بیت اللّه را که برای زیارت آن بقعه مقدسه می‌آمدند به شهر شهیر مکّه راه نمی‌دادند.
مضاض بن عمرو که رئیس آن قوم شوم بود، روزی آنان را به محلّی جمع کرده و گفت:
ای طایفه جراهمه از ارتکاب بغی و شقاء در حرم محترم خدا احتراز کنید و به اشتغال افعال مرضیّه که در حضرت کبرا قرین قبول و رضا گردد آغاز نمایید. چون اقوام باغیه عمالقه حرمت واجبه حرم شریف را ضایع کردند دیدید که حضرت قادر مطلق سشما را به
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۳
آن قوم مسلّط ساخته و چگونه آنها را از دائره بیت اللّه طرد و تبعید نمودید. و باز شنیدید که اقوام صالح و شعیب به چه قسم دواهی و بلیّات دچار شدند. اگر در اتّصاف به ذمایم اخلاق اصرار کنید دور از احتمال نیست که یک طائفه غالبه ظهور کند که شما را نیز مانند آنان از حدود میامن محدود حجاز اخراج نماید.
جواب دادند که:
آیا در میان عرب طایفه‌ای هست که از ما اشجع و جری‌تر باشد و هرگونه اسلحه و اسباب او اکمل و اقوی گردد که بتواند به واسطه غائله حرب و قتال ما را از بسیط ارض مکهٔ اللّه بیرون کند.
فی الواقع در آن عصر طایفه‌ای نبوده است که از قبایل جراهمه اقوی و اشجع باشد.
مضاض بن عمرو که اصلاح احوال افراد ضلالت معتد قبیله خود را خارج از امکان دید؛ و به قراین حال، این حال را مقدّمات یک داهیه و خسران فهمید، یک شب دو غزاله زرّین و سایر هدایای گرانبها را که در خزینه بیت اللّه محفوظ بود به بئر زمزم که آن اوقات آب آن مقطوع شده بود القا نموده و بئر مذکور را از سنگ و خاک پر و املا کرد. بعد از آن اولاد و احفاد بنو اسماعیل را به تصوّر اینکه مظهر عذاب و خذلان نشوند استصحاب نموده و به اطراف بلاد متوجّه شد.

چنانکه در وجهه مخصوص خود مشروح شد اشیاء نفیسه که مضاض بن عمرو در بئر زمزم اخفا نموده بود مؤخّرا هنگامی که عبد المطّلب بن هاشم بئر مزبور را حفر می‌رد پیدا نموده، و در قرعه‌هائی که به آرای عمومی کشیده شد آهوان به اسم بیت اعظم و اشیاء سائره به نام عبد المطّلب درآمد. عبد المطّلب آهوان را به دو طرف باب بیت اللّه تعلیق کرده کعبهٔ اللّه را تزیین؛ و اشیاء سائره را نیز فروخته اثمان او را به مهام کعبهٔ اللّه صرف نموده به درجه خلوص و عبودیّت خود افزود.

پس از آنکه مضاض بن عمرو احفاد بنو اسماعیل را به ممالک اطراف حرکت داد جرهمیان چنانکه می‌خواستند رفتار نموده و در بغی و شقاوت خودشان اظهار افراط و اصرار کردند.

چون قبیله بنوبکر بن عبد مناهٔ بن کنانه و قبیله غبشان خزاعی به ضلالت جرهمیان

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۴

واقف شدند برای هجوم آوردن به آنها از قبایل متجاوره بادیه نشین استمداد کرده و جمعیّت بسیار بزرگی فراهم آوردند. این جمعیّت جرهمیان را اعلان حرب نموده پس از محاربات طولانی مکّه معظّمه را محاصره و اقوام باغیه جراهمه را به تنگنا انداخته حکومت مکّه مکرّمه را ضبط و گروه مکروه جراهمه را از حدود کعبهٔ اللّه خارج کردند.

اوّل شخص که بعد از جرهمیان در مکّه مکرّمه صدرنشین مسند حکومت شده غبشان خزاعی است، پس از آن عمرو بن الحرث الغبشانی امیر مکّه بوده تا زمان حلیل بن حبشیّهٔ بن سلوله که پدر زن قصی بن کلاب بود، حکومت مکّه را اولاد او وراثت داشتند.

خزاعیان در بلده مآرب که در سه مرحله بعد شهر صنعای یمن واقع است ساکن بودند. چون کهنه مآرب خبر دادند که در مملکت آنها سدّی که اثر بنای سبأ بن یشجی بود نقب و خرق و به واسطه هجوم سیل عرم اهالی بلاد سبأ غرق خواهد شد؛ لهذا این خبر کدورت اثر، راحت و حضور اهالی را مسلوب داشته و از میان آنها عمرو مزیقیا بن عامر بن حارثهٔ بن ثعلبهٔ بن امرء القیس بن مازن بن الازد بن الغوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان افراد قبیله خود را صحابت نموده و اموال و اشباء خود را برداشته و به جستجوی مملکتی درآمد که بتواند در آنجا ساکن شود. و به هر شهری که رسید با اهالی آنجا حرب و قتال کرده و غالب می‌آمد.

و چون آب و هوای ممالکی که گذرگاه او بود با مزاج او امتزاج نمی‌کرد به موجب یادآوری ظریفه نام کاهنه عزیمت به ارض مقدّس حجاز را تصوّر نمود، پس از زمانی به حدود میقات مکّه نازل شد.

در این بین مطّلع از آن گردید که جرهمیان نمی‌گذارند افراد قبائل سائره به مکه معظّمه داخل شوند، بناء علیه از عقلای قبیله خود استشاره کرده و به صنادید جراهمه پیام فرستاد که اگر مساعده و رخصت دهند مدّت کمی در ارض مشرفه مکّه اقامت و اعتکاف کند. و لیکن جرهمیان استدعای عمرو بن عامر را قبول ننموده پیام دادند که به همه حال باید از حدود کعبهٔ اللّه خارج شده و به دیار دیگر نقل و هجرت کند.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۵

عمرو بن عامر در جواب گفت:

من حکما و حتما در تصوّر آنم که در ارض مکّه بمانم، اگر به رضای خود محلّی برای اقامت من بنمایید با شما برادرانه حرکت کرده و نصرت و معاونت نمایم، اگر در مخالفت اصرار نمایید مرعاهای شما را ضبط و تصرّف و به قوّه جبریّه شما را از مسکن و مأوای خودتان درآورده و به خارج حدود اخراج کنم. اگر چناچه متصدی حرب شوید بعون اللّه مقابله و غلبه نموده رجال شما را مقتول تیغ حقارت و اطفال و نسوان را بسته زنجیر اسارت کنم.

به واسطه مخالفتی که از طرف جرهمیان کرده شد عمرو بن عامر به قوّت تمام سه شبانه‌روز بدون فاصله مقاتله نموده عاقبهٔ الامر جرهمیان را فراری ساخت. مکّه مکرّمه را ضبط و تسخیر و طوایف جرهمیان را که به دست می‌آورد مقهور می‌فرمود. در این محاربه اولاد بکر بن عبد مناهٔ بن کنانه و غبشان خزاعی نیز موجود بود. در مقابل سیّئات اعمال جراهمه نفوس زیاد از آنها تلف شده

عاقبت کار همه آنها از مکّه اخراج گردیده و به کوههای یمن مطرود شدند.

واقعا هر حکمداری که در داخل مکّه جبر و ظلم را اعتیاد نمود مطلقا به هلاکت رسید و قبیله آن حکمدار از مکه اخراج کرده شد، حتی به‌همین لحاظ است که چون آن شهر معظّم اعناق جبابره را تبک می کند یکی از اسماء آن شهر مقدس را بکّه گفته شده است. کسانی که بخواهند به تفصیلات این وقعه مطّلع شوند به صورت چهارم وجهه رابعه مراهٔ مدینه مراجعه کنند.

چون حکومت مکه معظّمه از تصرّف جراهمه بیرون آمده و در تحت استیلای خزاعیان شد، بنو اسماعیل که قبل از آن به اطراف ممالک و بلدان پراکنده شده بودند به مکّه معظّمه معاودت کرده پس از استحصال اجازت از خزاعیان در داخل ارض مقدّسه کعبهٔ اللّه اقامت ورزیدند. اگرچه پس از مدّتی مضاض بن عمرو نیز اقامت در مکّه مکرّمه را از خزاعیان درخواست نمود؛ و لیکن افراد بنو خزاعه خواه به اقامت خود مضاض بن عمرو و خواه به سکنای فردی از افراد جراهمه موافقت ننموده و گفتند: هرکس از شما که داخل حدود حرم شریف را تجاوز کند بدون توقف مقتول خواهد شد.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۶

مضاض بن عمرو این جواب خزاعیان را به سکوت مقابله کرده و اگرچه خود به خود گفت که: من هم در آینده چاره‌جویی کرده و در مکّه اقامت می کنم؛ و لیکن روزی برای جمال مفقوده خود برفراز جبل ابی قبیس درآمده و مشاهده کرده که افراد خزاعیان شتران گمشده او را ذبح کرده و در میان خود تقسیم می‌نمایند. پس از ملاحظه دور و دراز در نزد خود گفت که: اگر من به وادی درآیم موافق جوابی که سابقا داده بودند مرا قتل و تلف می‌سازند، ناچار از استرداد شتران خویش قطع امید کرده با اشیاع و اتباع خود راه وطن قدیم خود اقلیم یمن را پیش گرفته و از خطّه حجاز خارج شد. چنانکه از قصیده آتی الذکر عمرو بن الحرث بن مضاض مفهوم می‌شود مضاض بن عمرو جرهمی از اینکه مانند مکّه مکرّمه یک بلده مسعوده مبارکه را از دست داده و علاوه از مسند حکومت ساقط و معزول و به منزله یک شیخ قبیله معدود می‌شد، نهایت حزن و الم داشت.

مضاض بن عمرو پادشاه دوازدهم است که از ملوک جراهمه در خطّه حجاز پادشاهی کرده‌اند.

اوّل شخصی که از جراهمه به مسند حکومت نشست جرهم پسر قحطان بن عابر است. زمانی که برادر او یعرب در ارض یمن به جای پدر خود قحطان به حکومت نشست این هم به اراضی حجازیه مستولی شده اقوام عمالقه را مغلوب و زمام حکومت را به دست خود گرفت.

حکومت حجاز در وفات جرهم بن قحطان به عبد یالیل بن جرهم، پس از او به جرشم بن عبد یالیل در ارتحال او به عبد المدان بن جرشم، از آن پس به ثقیلهٔ بن عبد المدان، بالاخره به عبد المسیح بن نقتله، بعد به مضاض بن عبد المسیح، هنگام وفات او به عمرو بن مضاض پس از آن به برادرش حرث بن مضاض، بعد از او به عمرو بن الحرث و در انتقال عمرو به برادرش بشر بن الحرث و پس از آن به مضاض بن عمرو بن مضاض منتقل گردید.

اینک در حیات همین مضاض چنانکه در فوق ذکر شده خزاعیان حکومت مکّه مکرّمه را ضبط و تصرّف نمودند. این قصیده از عمرو بن الحرث است که انتقال حکومت

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۷

مکّه مکرّمه را به بنو خزاعه حاکی است:

قصیده

و قائلهٔ و الدّمع سکب مبادرو قد شرقت بالدّمع منها المحاجر

کان لم یکن بین الحجون إلی الصّفاانیس و لم یسمر بمکّهٔ سامر

فقلت لها و القلب منّی کانّه‌یلجلجه من الجناحین طائر

بلی نحن کنّا اهلها فأزالناصروف اللّیالی و الحدود العواصر

و کنّا ولاهٔ البیت من بعد نابت‌نطوف بذاک البیت و الخیر ظاهر

و نحن ولینا البیت من بعد نابت‌بعزّ یخطّیء لنا المکاثر

ملکنا فعزّزنا فاعظم بملکنافلیس لحیّ غیرنا ثمّ فاخر

الم تنکحوا من خیر شخص علمته‌فانباؤه منّا و عنّ الاصاهر

فان تنثنی الدّنیا علینا بحالهافانّ لها حالا و فیها التّشاجر

فاخرجنا منها الملیک بقدرهٔ‌کذلک بالنّاس تجری مقادر

اقول اذا نام الخلیل و لم انم‌اذا العرش لا یبعد سهیل و عامر

و بدأهٔ منها اوجها لا احصاهاقبائل منها حمیر و یحابر

و صرنا احادیثا و کنّا بغبطهٔ‌بذلک عفّتنا السّنون الغوائر

فسحّت دموع العین تبکی لبلدهٔ‌بها حرم آمن و فیها المشاعر

و تبکی لبیت لیس یؤذی حمامه‌یظلّ به آمنا و فیه العصافر

و فیه وحوش لا ترام انیسهٔ‌إذا خرجت منه فلیست تغادر

اگرچه حکومت جلیله مکّه مکرّمه چنانکه مسطور شد به دست بنو خزاعه درآمد؛ ولی بعدها افراد جماعتی که به عمرو بن عامر منسوب بودند به علّت حما دچار شده و فهمیدند که در ارض مکّه نتوانند اقامت نمود، لهذا به رأی و صواب دید ظریفه کاهنه ازد به عمّان و ثعلبهٔ بن عمرو بن عامر به شام و اوس [و] خزرج که اجداد انصار کرام بودند به جوار مدینه منوّره نقل و هجرت نمودند.

و ربیعهٔ بن حارثهٔ بن عمرو بن عامر که به لقب

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۸

لحی مشهور بود در داخل مکّه مانده به اجرای حکومت مکه و ایفای امور حجابت کعبهٔ اللّه مبادرت می‌نمود.

اخطار بنو خزاعه سیصد (۳۰۰) سال حکومت مکّه مکرّمه را اداره نموده و در این مدّت عساکری را که از طرف ملوک یمن به خیال تخریب بیت خداوند فرستاده می‌شد دلیرانه مدافعه نموده منهزم می‌ساختند.

بنو اسماعیل که در مکّه معظّمه مانده بودند مادامی که در اداره حکومت مستقلّه بنو خزاعه بودند اگرچه به امور و آرای حکومت مداخله ننموده و احدی را نیز مداخله در کار نمی‌کردند.

ولی چون قصی بن کلاب بن مرّه که سیصد (۳۰۰) سال بعد از استقلال خزاعیان به نصاب شوکت و قدرت واصل و به استحصال حکومت مکّه نائل آمد کافّه افراد قبیله منسوبه به خود را احضار و جمع کرده در داخل حدود مکّه امکان و بدین جهت در میان قبایل لقب مجمع را احراز نموده و قبیله غالبه قریش را که به خود او منسوب است تشکیل نمود.

قبیله جلیله قریش جماعتی است منتهی به نضر بن کنانه چنانکه در فوق ذکر شد، برای اینکه در مقابل اسائت واقعه اقوام جراهمه به غضب ذو الجلال دچار نشند به اطراف بلاد پراکنده شده بودند. چون به همّت قصی بن کلاب در مکّه معظّمه تجمّع و تقرّش کردند چنانکه در صورت هشتم همین وجهه مسطور و مذکور خواهد گردید به لقب قریش ملقّب گردیدند.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۴۹

صورت ششم صورت تجدید بیت عتیق در دفعه خامسه

دفعه پنجم به تجدید حرم محترم بیت اللّه اقوام عمالقه موفّق شدند، اگرچه بعضی از مورّخین برآنند که عمالقه بیت عزّت را دفعه

پنجم بنا نمودنـد، و لیکن نظر به روایتی که امام ازرقی از عبـداللّه بن عبّاس روایت می‌کنند عمارت جراهمه بعد از عمالقه واقع شده است. امام ازرقی در تاریخ خود چنین گوید:

در ازمـان قـدیمه طـایفه‌ای به نـام عمالقه بوده و در مکّه معظّمه توطّن کرده بودنـد. افراد این طایفه علی العموم به افراط متموّل و در روی زمین اقوای قبایـل بودنـد، حکومت آن شـهر معظم نیز در دست آنهـا بود. عموم افراد این طـایفه داری اسـبهای بسـیار ممتـاز و مالـک شتران قوی و سـایر حیوانـات بوده و در مرعاهـای نواحی مکّه آنها را رعی می‌نمودنـد و قوّت و قـدرت آنها در فوق درجات بود. چون زمان آنها به عصـر حضـرت خلیل دور بود بقعه مقدّسه که اثر بنای حضـرت ابراهیم بود مشرف به انهدام گردیده بود بناء علیه رؤسای اقوام متفق شـده بیت عزّت را تجدیـد کردنـد. در این اثنا جرهمیان نیز در مکّه بودند، لیکن حکومت مکّهٔ اللّه و سدانت بیت اللّه به عمالقه منحصر بود.

و چون در زمانی که این طایفه کسب قوّت و ثروت نمودند جوانب اربعه شهر مکّه

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۰

مکرّمه به واسـطه گیاههای سبز مفرّح و دلگشا و به اشـجار مثمره و غیر مثمره مزین و مطرّا بود طایفه مرقومه در مکه مکرّمه به کمال عیش و عشـرت و نهایت فسق و فضاحت مشـغول و آخر کار ظلم و فساد را اعتیاد نموده و اظهار بغی و عصـیان می‌نمودند. شـقاوت آن طایفه به درجه‌ای رسـیده بود که تنخواه نگرفته احـدی را در سایه اشـجار نمی‌نشانیدند و از چاهها قطره آبی نمی‌دادند، دولت و احتشام آنان عاقبهٔ الامر زائل و کوکب اقبال و شوکتشان به نحس و ادبار مایل گشت.

عاقبت به واسطه تسلّط یک نوع از نمله به ترک دیار خود مجبور شدند. اگرچه به مسکن و مأوای قدیمی خود که دیار یمن باشـد هجرت کردنـد؛ ولی در آنجـا نیز زنـدگی نتوانسـته عمومـا هلاـک شدنـد. چون مـدّتی که ضـلالت آنها امتـداد داشت به حفظ ابنیه مقدّسه بیت اللّه توجّه نشده بود دیوارهای بسیار مرتفع و بلند بقعه مقدسه بکلّی منهدم و خراب شده و از احجاری که بر روی اساس عدیم الاندراس ابراهیم گذاشـته شده بود چند پارچه سـنگ باقی بوده، اهالی چون می‌دانسـتند که آنجا عرصه مبارکه بیت اللّه است در اطراف او دور و طواف می‌نمودند که بالاخره طایفه جراهمه آنها محلّ مبارک را تجدید نمودند.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۱

صورت هفتم وضع بنای هفتم کعبه مکرّمه

اشاره

کعبه محترمه را در دفعه سابعه قصیّ بن کلاب بن مرّه بنا نموده است. قصی بن کلاب از اجداد مکارم‌نژاد حضرت رسالت پناه- علیه صلوات اللّه- بوده، حضرت مفخر کائنات به چهار درجه آباء و اجداد به نسل مشار الیه مرتفع می‌شود.

اخطار شـمردن اجـداد نبویّه الی بیست و یک و دانسـتن تعداد آنها جایز، مرحوم کلیسـی در شـرح قصـیده نونیّه خود که به اسم جبر القلائد شرح جواهر العقاید موسوم است گفته که: دانستن اسم جدّ و اجداد حضرت رسالت مآب از شرایط صحّت ایمان نیست، تنها دانستن اسم شریف آن حضرت صحّت ایمان را کافی است.

عـدنان بیست و یکم جـدّ حضرت رسول است اقصـای کسـانی است که از اجـداد تعـداد آنها جایز است که شـمردن قبل از آنان را اجازه شرعی نیست. انتهی.

به قراری که زید بن بکار در کتاب النّسب خود مسطور داشته اوقاتی که قصی بن کلاب

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۲

بن مرّه حکومت مستقله مکّه مکرّمه را استحصال کرد، بعد از حاضر ساختن لوازم بنا به هدم بیت عتیق شروع نموده بنیان رصین الارکان کعبه مفخّمه را بطرز و هیئتی گذاشت که هیچ فردی آن چنان انشاء ننموده بود. و مقصود او از تجدید بنا نه این بوده است که ابنیه بیت اللّه را تزیین و تجدید کند، بلکه برای آن بوده است که آن بقعه مقدّسه را از حال خرابیّت و شکل نامطبوع خارج سازد.

بعضی از مورّخین اسلاف انهدام کعبه مکرّمه را در میان حضرت خلیل و قصیّ بن کلاب اعتراف ننموده و گفته‌اند که ابنیه مقدسه بیت اکرم را اولین دفعه قصی بن کلاب بن مرّه منهدم کرده و ساخته است.

امام ماوردی نیز این قول را قبول کرده و در کتاب موسوم به احکام سلطانیّه خود گفته است که: بعد از حضرت خلیل بیت عتیق را قصی بن کلاب بن مرّه تجدید کرده است و روی آن از درخت خرما و تخته‌های ممالك روم یک سقف عالی بنا نموده تأیید و تشیید فرمود و ارتفاع دیوارهای او را نه (۹) ذرع از بنای خلیل بلندتر ساخت و محال سائره او را به اسلوب قدیم ابراهیم در یک صورت حسنه تعمیر نمود.

از این قرار فهمیده می‌شود که اقوام عمالقه و افراد جراهمه بیت عتیق را تجدید نکرده بلکه یك دو دفعه تعمیر و ترمیم نموده‌اند.

انتقال حکومت مکّه مکرّمه به قصی بن کلاب بن مرّه

اشاره

زمانی که کلاب بن مرۀ بن کعب وفات کرد پسرش قصی صغیر السّنّ بود. والده قصی، فاطمه بنت عمرو بن سعد بن سیل بن حمالۀ بن عوف بن غنم بن عامر الجادر بن عمرو بن خثعمۀ بن یشکر بن مبشر بن صعب بن دهمان بن نضر بن الازد پس از ارتحال زوج خود کلاب به فراش ازدواج ربیعۀ بن حرام بن حبۀ بن عبد بن کبیر بن عذرۀ بن زید بن سعد شخصی که با حجّاج بنی قضاعه به مکّه مکرّمه آمده بود داخل شد و با پسرش قصی بن کلاب به اراضی برّ الشام که وطن زوج لا حق او بود عزیمت نمود. سعد نام که در میان اجداد ربیعۀ بن حرام معدود شد از اشجع دلاوران ایّام خود بوده یکی از شعرای عصر او

مرآۀ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۳

را به این قطعه عربی ستوده است:

قطعه

لا اری فی النّاس شخصا واحدافاعلموا ذاک کسعد بن سبل

فارس اضبط فیه عسرۀو اذا ما عاین القرن نزل

فارس یستدرج الخیل کمایدرج الحرّ القطامی الحجل

زمانی که قصی بن کلاب بن سنّ تمیز واصل و در قوّه مدرکه او تفریق نیك و بد حاصل آمد، در بین جماعت آل ربیع که ناپدری او به آن جماعت منسوب بود انقلاب ظاهر شده و آتش شورش و اختلال که در میان قبایل اشتعال یافت به قصی بن کلاب نیز سرایت و انتقال کرده و راحت و حضور او را سلب و اخلال نمود.

به واسطه اینکه در میان قبیله ربیعه پدر قصی بن کلاب بن مرّه را جز ناپدری او ربیعه کسی نمی‌دانست بدین جت اشرار ربیعه، قصی را آزرده و بطور سرزنش می گفتند:

پدر تو در نزد ما معلوم نیست چون نام و نشان قبیله تو مجهول است به قبیله ما پناه آورده‌ای، اگر قوم و قبیله تو غیر مجهول نمی‌شد از شرّ ما به آنها التجا و استنصار می‌نمودی.

ابن کلاب از وقوع این حال آزرده دل شده کیفیت را علی التفصیل به والده خود فاطمه نقل و حکایت نموده شکایت کرد. فاطمه والده قصی که از عقیله نسوان بود برای تسلّی دادن پسر خود قصی گفت:

ای پسر من چون تو اثر صلب شریف کلاب بن مرّه هستی در هرحال از آل ربیعه اکرم و برحسب نسب از کافّه قبایل عرب اشرف و اعظمی. قوم و قبیله تو در نواحی مکّه معظّمه خیمه نشین و از مدّتی به این طرف در حوالی حرم اللّه ساکنند.

فاطمه، قصی را مستحضر کرد که او خود منسوب به یک قبیله بسیار بزرگ عرب است.

چون قصی بن کلاب این خبر را از والده خود شنید برای التحاق به جماعت قبیله خود به شرط اینکه دیگر به ارض قضاعه عودت نکند عزیمت مکّه معظّمه را تصوّر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۴

نمود. فاطمه گفت:

ای پسر من تعجیل منما تا اینکه شهر الحرام حلول کند آن وقت با قوافل حجّاج عرب می‌روی. من خوش ندارم که تو تنها عزیمت نمایی.

قصی تا حلول زمان حجّ از جای خود حرکت نکرد. چون موسم حجّ درآمد در رفاقت حاجیان قبیله قضاعه به خطّه مقدسه حجاز عزیمت و پس از ایفای حجّ در اطراف کعبهٔ اللّه رکز خیام اقامت فرمود.

مشار الیه باوجود مزیت حسبیّه جلید و حازم و بارع بود. شرف حسب و مزیّت نسب او را اهل مکّه فهمیده و در حق او احترام فوق الغایه می‌کردند. و حبّیا دختر حلیل بن حبشیّهٔ بن سلول بن کعب بن عمرو الخزاعی را که در آن تاریخ از اعاظم بنو خزاعه بوده تولیت بیت شریف را ضبط نموده و صاحب حکومت و ریاست بود گرفت. و علی قول عاتکه دختر فالح بن ملیک بن فالتح بن ذکوان سلیمی را به عقد ازدواج خود در آورد؛ و بدین وسیلت تزیید مراسم احترام نمود. چون قول اوّل به قول دوم ترجیح دارد، یعنی قصی بن کلاب داماد حقیقی ابن حبشیّه می‌شود لهذا جناب حبا چهارم جدّات عالیات حضرت فخر کاینات می‌کردند.

قصی بن کلاب چون داماد حلیل بن حبشیّه شد، رفته رفته دائرهٔ قدرت و عظمت او وسعت یافته و تزیید اولاد و خدم و حشم نمود و در جرگ صنادید قبائل معظّمه درآمد.

در این اثنا پدر زنش حلیل بن حبشیّه ناخوش شده مفتاح بیت محترم را برحسب اصول به دختر خود حبّا زوجه قصی بن کلاب ترک و وصیّت نمود.

و چون حبّیا از اداره امور بیت اللّه قاصر بود و زوجش نیز از افراد بنو خزاعه نبود، لهذا از قبیله خود خائف و محترز بود که مفتاح شریف بیت اللّه را به قصی بدهد، بناء علیه در این مدّت که پدرش در بستر بیماری بود باب کعبهٔ اللّه را قصی بن کلاب و علی قول اولاد او باز می‌نمودند.

حلیل بن حبشیّه پس از مدّت کمی ارتحال خود را دانسته داماد خود را ولیعهد تعیین نموده، و اگرچه مفتاح بیت اللّه را به او تسلیم کرد؛ ولی پس از ارتحال او صنادید قبایل

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۵

مفتاح شریف بیت را از قصی بن کلاب گرفته و برحسب عادت به ابو غبشان سلیم بن عمرو بن لوی بن ملکان که از کبار طایفه بنو خزاعه بود دادند و خدمت مقدّسه کعبهٔ اللّه و امور حجابت و سدانت را نیز به او تفویض نمودند.

ابو غبشان که مردی می‌پرست و سرمست و تهی‌دست بود، روزی از روزها در بلده طایف بطور معتاد خود در تجرّع انهماک نموده شبی از فقدان باده گریبان صبر و شکیبایی خویش را چاک کرده و به همنشینان بزم الفت خود گفت که: مفتاح کعبهٔ اللّه را به یک قدح شراب ناب معاوضه و مبادله خواهم نمود. و این قول او شایع شده به گوش قصی به کلاب رسید، مشار الیه هم یک مشک

شراب تـدارک کرده و در محضـر چند نفر مفتاح شـریف را اخذ و اشترا نمود؛ و پسـر بزرگ خود عبد الدّار را شـبانه به مکه معظّمه فرستاده اعلان کیفیت کرد. و بدین وسیله صاحب المفتاح گشته به سعادت ابدی نائل گردید.

ابو غبشان چون به خویش آمـد و سـکر او زائل گشت به خیال آن افتاد که مفتاح کعبـهٔ اللّه را از قصـی بن کلاب استرداد کند؛ ولی چون این کیفیت در مکه مکرّمه شایع شده بود به شهادت حضار آن مجلس بی‌حق درآمد و بدین جهت منشأ مثلهای «احمق من ابی غبشان و اخسـر من ابی غبشان» گردید. اکنون اولاد عرب به کسانی که در داد و سـتد مغبون شده باشـند و مخصوصا در حق کسانی که به یک داهیه بزرگ گرفتار شده باشند مثل «اخسر صعقهٔ من ابی غبشان» را استعمال می‌کنند.

افراد فساد معتاد بنو خزاعه از اینکه ابن کلاب مالک مفتاح شـریف کعبهٔ اللّه شده بود قرین ملالت گشته و در حق او بعض گفتگوها می‌نمودند و به دست آویزهای غیر معتنا گاهگاهی ایقاد نائره نزاع نموده، باعث ابقاع یک فتنه جهانسوز بسیار بزرگ گردیدند.

با اینکه طالع حرب قصـی بن کلاب را امـداد نموده و مظهر فوز و ظفر و به حکومت مکّه کامور شـد، اثنایی که خزاعیان بر ضدّ ابن کلاب اتفاق کردند، قصـی بن کلاب قوم خود قریشـین و بنو اسـماعیل را جمع نموده شروع به مناقشه با خزاعیان نمود این مناقشه به مضاربه و مشاجره منتهی شده آخر الامر هردو طرف محارب حامیان و طرفداران پیدا

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۶

کرده محاربه نمودند.

اعلام فوز و ظفر از طرف قصـی بن کلاب بن مرّه مرتفع گردیـده و ابن کلاب بالاسـتقلال به حکومت جلیله حرم شـریف و ریاسـت قبایـل مظهر شـده خزاعیـان را از خـاک عطرنـاک طرد کرده و کافّه اعاظم و اکابر قبایل که به زیر جناح تابعیّت ابن کلاب درآمـده بودند، ریاست و استقلال او را تصدیق کرده و تسلیم شدند.

مؤلّف کتاب الاکتفاء این قصّه را به صورت دیگر بیان کرده و گفته است: هنگامی که کلاب بن مرّه وفات کرد، پسـر او قصـی تازه از شـیر باز شـده و زوجه او فاطمه بنت سـعد [بن سـیل] نیز از قبیله قضاعه به ازدواج ربیعهٔ بن حرام[۷۷] درآمـده بود. ربیعهٔ بن حرام، قصی و والده او فاطمه را به بلاد عذره[۷۸] برده و در آنجا فاطمه از ربیعه به نام رزاح طفلی آورد، قصی با برادر بطنی خود رزاح در یک‌جا نشو و نما یافته چون به حـدّ بلوغ رسـید لاجل الزیاره با حجّاج بنو قضاعه به مکّه مکرّمه عزیمت و بعـد از حـجّ در جوار حرم اللّه اقامت گزیده، اهل مکّه را فهمانید که او خود از فروع نسل اسماعیل است.

حبّا یا صـبّا دختر حلیل بن حبشیّه را که از رؤسای خزاعیّه بود و علی قول عاتکه بنت فالح را تزویج نموده کسب عزّت و شأن نمود و به نامهای عبد الدّار، عبد مناف، عبد العزّی، عبد [قصی بن قصی] چهار نفر پسر رشید تربیت کرده سدانت کعبه معظّمه و امارت مکّه مکرّمه را که در دست بنـو خزاعه بـود انـتزاع کرده و خواست اصول اجـازه‌ای را که بین العرب مرعی و متـداول الاـجرا بود از میـان بردارد، بناء علیه در این باب افکار و خیالات خود را جمع نموده و نیل به آمال و مقاصد خود را در وجود یک قوّه جسـمیه عسکریّه دیـده و تـدارک و تهیه او را نیز به عقد انجمن اتّحاد با دلاوران قبایل قریش و بنی کنانه محتاج دانست؛ و کیفیّت را به رؤسای قبایل مـذکوره اظهـار و مـا فی الضّـمیر خود را به تـدبیر عقلاـی مزبوره به برادر امّی خود رزاح بن ربیعه که در بلاـد قضاعه توطّن داشـت اشعار نمود.

رزاح نیز خیالات برادر خود قصی بن کلاب را ترویج کرده و در جواب قصی بن

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۷

کلاـب را اعلاـم نمود که به اتّفـاق جنگـاوران قـبیله خود قصـی بن لاـب را امـداد خواهـد نمود. رزاح نیز برادران صـلبی خود: حنّ، محمود، جلهمه را باجمّ غفیری از ابطال که در حوزه اداره آنها بودنـد با اسـلحه متینه و مناسـبه عصـر مسلّح ساخته در زمان معیّن به همراهی همه آنان به مکه مفخمه توجّه و ایلغار نمودند.

آن وقت قبیله صوفه که منسوب به غوث بن مرّهٔ [بن اد بن طابخه] بود اجازه عرفات و رمی جمار و طایفه قبیله عدوان بن عمرو بن قیس بن غیلان نیز اجازه مزدلفه را از اسلاف خود توارث نموده و مواسم حجّ حجّاج قبائل سائره را به عرفات برده و می‌آوردند و قبایل بنو خزاعه هم بقعه مقدّسه کعبه محترمه را حفظ و حراست می‌نمودند.

این استبداد به درجه‌ای رسیده بود تا اینکه قبیله صوفه که از بقیّه اقوام جراهمه بود رمی جمار را تکمیل نمی‌کردند و طایفه عدوان نیز وقفه مزدلفه را تمام نمی‌نمودند، احدی از حجّاج سائره مقتدر نبودند که به عرفات درآمده و به مزدلفه معاودت کنند. و حتّی روزی که می‌بایست به مکّه مراجعت شود قبیله صوفه به طور مذکور گذرگاه منا را گرفته تا اینکه افراد قبیله خود را کاملا از گردنه منا نمی‌گذرانیدند، احدی از حجّاج قبایل سائره را راه نمی‌دادند.

استطراد لفظ صوفه لقب غوث بن آد و علی قول لقب غوث بن مرّهٔ بن طابخهٔ بن الیاس بن مضر است که پدر نسبی جماعتی از قبیله مضر است. افراد منسوبه به این جماعت در زمان جاهلیه عرب چنانکه مذکور شد خدمت کعبه معظّمه را توارث نموده و مأموریّتهای اجازه و افاضه از عرفات نیز منحصرا به این قبیله انتقال داشته است که پس از وقعه عرفات یکی از افراد این جماعت برخاسته به آواز بلند: اجیزی صوفه؛ و یکی دیگر قیام کرده: اجیزی خندف می‌گفته است.

بدین جهت کافه بطونی که به این جماعت منسوب بودند علی العموم از عرفات حرکت می‌کردند، در عقب اینها حجّاج سائره نیز به راه می‌افتادند. مأموریّت اجازه در زمان غوث اختراع کرده شده است و رسیدن غوث به این مأموریّت نیز به واسطه

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۸

والده اوشده است.

والده غوث زنی از جرهمیان بوده است چون مدّهٔ العمر اولادی از او نمی‌شد روزی نذر کرد خدایا اگر یک فرزند ذکور داشته باشم به کعبه معظّمه بخشیده و هبه می‌کنم.

مزبوره حامله شده پس از انقضای مدّت حمل غوث را زایید و او را آورده برای ایفای نذر خود به خدّام کعبه مکرّمه تسلیم نمود.

چون غوث بزرگ شده و موقع کارگزاری او رسید، مدّت مدیده در صحن و ایوان مکّه مکرّمه خدمت نموده و بدین وسیله درنظر خلق شریف و محترم گردید. مردم در هر کاری به او مراجعه نموده و هرچه رأی و اعتقاد او می‌شد به اقتضای آن عمل می‌کردند. غوث متدرّجا نفوذ و قدرت خود را به جایی رسانید که عزیمت و عودت از عرفات به امر او منحصر بود، آن وقت اصل اجازه را وضع و بنا نمود. وقتی که والده غوث او را به کعبه مکرّمه بخشیده ایفای نذر خود نمود، پدرش مرّه قطعه آتیه را انشاد کرد.

قطعه

انّی جعلت ربّ من بنّیه‌ربیطهٔ بمکّهٔ العلیّه

فبارکن لی بها الیهو اجعله لی من صالح البریّهٔ

غوث زمّانی که امر قیام از عرفات را می‌داد می‌گفت:

لا هم الّا تابع تباعه‌ان کان آثم فعلی قضاعه

پس از وفات غوث رخصت حرکت از عرفات و رمی جمار به اولاد و احفاد او منتقل گشت. و چون این قبیله منقرض شد تولیت اجازه را اولاد بنو سعد بن زید مناهٔ بن تمیم حاصل ساخت و تا زمان که امر تولیت به بنو سعد رسید، رؤسای جماعتی که از صلب غوث و یا از سلاله اولاد و احفاد او بودند به نام صوفه نامیده می‌شدند.

جماعتی که بنو سعد نامیده می‌شود افراد قبیله‌ای است که به آل صفوان بن شحنهٔ بن

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۵۹

عطارد بن عوف بن کعب بن سعد بن زید مناهٔ بن تمیمه منتهی می‌گردد. اوّلین شخصی که از این قبیله در عرفات مأموریّت اجازه

دادن به حجّاج را حائز شد صفوان بن شحنه بوده.

سلسله نسب کرز بن صفوان که عصر میامن حصر حضرت رسول را ادارک نمود به شجره این قبیله ارتباط دارد.

استبداد آل صفوان هم در امر اجازت حجّاج کمتر از رؤسای قبیله صوفه نبوده است. چون محال و غیر ممکن بود که حجّاج قبل از افراد آل صفوان از عرفات عودت کننـد و از صحرای صفا افزای منا به رمی جمار جرأت نماینـد؛ لهـذا مزاحمت صفوانیان خلق را زیاده از حد رنجانیده و آزرده خاطر می‌داشت. حجّاج در روزهای رمی جمار بـه رجال بنی صفوان به کمال عجز و انکسار می‌گفتند که ای وای وقت می گـذرد. بنی صفوان جواب می‌دادنـد: نی‌نی، هنوز زود است آفتاب تمایل به غروب نمایـد و هرقـدر استعجال کرده و زاری می‌نمودند همان‌قدر عقب می‌ماندند. در این اثنا گفتگوهای بد و نفرین‌های حجّاج حدّ و پایان نداشت.

آل صفوان نمی‌خواستند قبل از حلول وقتی که خود آنها طالب بودند به عودت حجّاج مساعدت کنند. آل صفوان در این خصوص نیز امساک کرده ابتداء گردنه منا را گرفته آنهایی را که منسوب به خودشان بودنـد آهسته آهسته می گذرانیدنـد، بعـد نوبت به دیگران می‌رسید.

حجّاج تـا انقراض آل صفوان و آل صوفه به این قسم ناملایمات صبر و تحمّل می‌نمودنـد. اوس بن تمیم بن معرد السعدی درجه استبداد آل صفوان را در خصوص اعطای اجازت حجّاج در بیت آتی تعریف نموده و مـا را از آوردن دلایل دیگر در اثبات ظلم صفوانیان مستغنی داشته است.

بیت عربی

لا یبرح النّاس ما حجّوا معرّفهمحتّی یقال اجیزوا آل صفوانا

چنانکه در فوق نیز مذکور شد، در اثنائی که آل صوفه و آل صفوان حجاج را به طور

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۰

مشروح مزاحم می‌شدنـد، افاضه مزدلفه یعنی حکم برخیزانـدن حجاج از مزدلفه به بنـو عـدوان منحصر بـود، چنـانکه در نظم آتی مذکور می‌شود بنو عدوان تولیت اجازه مذکور را کابرا عن کابر توارث می‌نمودند.

نظم عربی

غدیر الحیّ من عدوان کانوا حیّهٔ الارض

بغی بعضهم ظلمافلم یرع علی بعض

و منهم کانت السّادات و الموفون بالقرض

و منهم من بخیر النّاس بالسّنّهٔ و الفرض

و منهم حکم یقضیفلا ینقص ما یقضی

ابو سیّاره عمیلهٔ بن الاعزل که از بقایای افراد قبیله عدوان بود عصر سعادت را درک نمود، چنانکه در قطعه آتی الـذکر بیان شده است. هنگامی که آفتاب اسلام روشنی بخش عیون انام گردیبد تولیت اجازت مزدلفه به ابو سیّاره منتقل شده بود.[۷۹]

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص ۲۶۰

قطعه

نحن دفعنا عن ابی سیّارهو عن موالیه بنی فزاره

حتّی اجاز سالما حمارهمستقبل القبلهٔ یدعو جاره

و از اینکه قائل سالما حمـاره گفته است معلوم می‌شود که ابو سیاره رخصت افاضه از مزدلفه را به خلق در حالتی می‌داده است که

راکب حمار بوده است که بتمامها موافق تعریف سیر ابن هشام است.
در ابتدای استطراد گفته بودیم که پس از وقفه عرفات یکی از آل صوفه برخاسته اجیزی صوفه و دیگری اجیزی خندف می‌گفته است. به مناسبت مقام اصحاب لقب صوفه را ذکر نمودیم، اکنون لازم شد که لقب خندف را نیز بیان نماییم.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۱
خندف لقب لیلی بنت حلوان بن عمران است که مزبوره زوجه الیاس بن مضر از اجداد مکارم معتاد حضرت نبوی است. سبب تسمیه لیلی بنت حلوان را به خندف این گونه روایت کنند که لیلی از الیاس به نامهای عمرو، عامر [و] عمیر سه فرزند ذکور داشت. روزی پدر آنها الیاس هنگامی که شتران خود را رعی می‌نمود خرگوشی ظاهر شده و از جست‌وخیز او شتران رمیدند. عمرو که رم کردن شتران را دید از چادر درآمده به سیر سریع خرگوش را گرفت او را مدرکه گفتند. عامر نیز خرگوش مزبور را طبخ نمود او را نیز طابخه نامیدند. و چون عمیر نیز در چادر خود انقماع نموده و اختیار انزوا کرده، یعنی از چادر بیرون نیامد او را نیز قمعه خواندند. والده آنها لیلی نیز چون حرکات اولاد خود را دید از عقب آنها به سیر سریع می‌دوید در این بین شوهر خود الیاس را دید، الیاس از مشار الیها پرسید تو کجا می‌روی؟ مزبوره گفت: من هم عقب شما به خندفه می‌آیم. لیلی را نیز خندفه گفتند؛ زیرا که از عادات جاهلیه عرب بود که هرکس را در مقام مناسب اسم می‌دادند.

جاهلیّه عرب

کافّه اقوام عرب که قبل از بعثت محمدیّه بودند به واسطه کثرت جهالتی که داشتند جاهلیّه نامیده شده‌اند. بنا به بعض اقوال به اهل سنین فترت علی العموم جاهلیّه عرب گفته می‌شود، اگرچه بعضی از مورّخین نوشته‌اند که چون کنانهٔ بن خزیمه زوجه متروکه پدر خود و نامادری خود بره را تزویج نمود از مشار الیها نضر متولّد شد. و این امر غریب مقتضی جاهلیّت بود، لهذا به اسلاف اقوام عرب، جاهلیّه عرب اطلاق گردید. بدیهی است که این روایت را اصل و اساسی نبوده و از حلیه صحت عاری است.
نظر به روایت شیخ تاج الدّین یمنی ابو عثمان بن عمرو بن بحر و سائر ائمه سیر که این نکته را بخوبی تحقیق و تدقیق کرده‌اند بره نامی که کنانه او را تزوّج نمود زوجه متروکه خزیمه و نامادری او نبوده است. کنانه اگرچه دفعه دوم بره نام زنی را تزوج نمود، ولی مشار الیها دختر مرّهٔ بن آد برادر همان بره بنت آد است که دفعه اولی او را تزوج نموده بود و نضر بن کنانه از همین بره متولّد شده. است.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۲
چون دختری که مرهٔ به کنانه تزویج نمود بره نام داشت و با زوجه متروکه خزیمه پدر کنانه همنام بوده و علاوه بر اینها قرابتی هم باهمدیگر داشتند؛ لهذا این امر سبب آن شده است که اکثر مورخین در این باب اشتباه کرده و راه خطا پیموده‌اند.
به قراری که ائمه انساب نوشته‌اند جوهر گرانمایه حضرت خواجه کاینات علیه افضل التحیّات گاه مستودع اصلاب طاهره انبیا و قوّهٔ الظّهر عرب العربا و گاه درهٔ الوشاح صدور امّهات بوده تا زمانی که به صلب پا عبد اللّه بن عبد المطلب و بدان واسطه به گنجینه رحم آمنه بنت وهب منتقل شده است.
عرق عریق هیچ کدام از آباء و امّهات آن حضرت به جریان دم فاسد علیل نگشته، در هرحال موافق شریعت پیغمبر وقت نکاح بسته شده و از آلایش سفاح طاهر الذّیل بوده است. انتهی.
چون وصول رزاح بن ربیعه برادر امّی قصی بن کلاب بن مکّه مکرمه با قوّه کافیه عسکریّه مصادف موسم حجّ بود بناء علیه ابن کلاب بن مرّه برای اینکه خزاعیان را از حدود میامن محدود حرم اللّه طرد کند وسیله‌ای به دست آورده و القای اصول اجازه را غیر جایز شمرده و از طرف خود اعلان نمود که اصحاب اجازه دیگر از اجرای آمال و آرزوهای خود کفّ ید نمایند و به رؤسای قبیله

صوفه که روز مراجعت از منا به مکّه مکرّمه گردنه منا را گرفته و حجّاج را از مرور و عبور مانع می‌شدند خطاب کرده و گفت: ای رجال قبیله صوفه کسانی که به علم انساب عرب واقف هستند می‌دانند که نسب من به سلاله عدنان و رشته نسبیّه سلاله عدنان نیز به قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم- علیهما السلام- مربوط است. بنابراین خلعت منصب اجازه به بر و دوش من سزاوار است، و خیال من هم مقتضی آن است که اصول غیر مشروعه اجازه رفع و ازاله شود. از این روز به بعد هرکس هر وقت بخواهد می‌تواند گردنه منا را مرور کند کیفیّت را از حال اعلان نموده و دلاورانی را که تابع من هستند همراه برداشته و گردنه منا را می‌گذرم.

و قبیله بنو قضاعه عساکر مور شمار خود را برداشته و به مکّه مکرّمه توجه و حرکت نمودند. اگرچه دلاوران و جنگجویان قبیله صوفه خواستند که قصیّ بن کلاب را راه ندهند؛ و لیکن مشار الیه به قوّه جبریّه مرور کرده و رفت.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۳

رؤسای بنو خزاعه از وقوع این حادثه به طور فوق العاده در توهم و تأثّر بوده و به طور یقین درک نمودند که در آینده حکومت مکّه مکرّمه را نیز از استیلای آنها خواهد درآورد. بنابراین به اتفاق قبیله بنی بکر در محلّی که ابطح وادی گفته می‌شود توابع ابن کلاب را تعاقب کرده گرم محاربه شدند. و چون محاربه امتداد یافت از طرفین مقتول و تلفات زیاد دیده شد. و حجّاج عرب که برای زیارت بیت اللّه از اطراف یمن و مصر آمده بودند ایستاده و تماشا می‌کردند.

عاقبت خزاعیان طالب مصالحه شده و برای فصل دعوا یعمر بن عوف بن کعب بن لیث بن بکر بن عبد مناف بن کنانه را حکم انتخاب نموده و نصب او را به حکمیّت با آن واسطه به ابن کلاب رسانیدند. رؤسای قبایل عرب نیز به میان آمده ابن کلاب را به عقد مصالحه راضی کردند. تکلیفی که بنو خزاعه می‌نمود در نزد قصیّ بن کلاب مقبول شده یعمر بن عوف عساکر طرفین را جمع نموده و گفت: خواه سدانت کعبه معظّمه و خواه امارت مکّه مکرّمه اگر در دست ابن کلاب باشد بهتر از آن است که در استیلای بنو بکر و بنو خزاعه بشود. حکم مشار الیه این‌گونه حکم قطعی داده و رجال کافّه قبایل این حکم را موافق دلخواه خود دیده و ابن کلاب به منتها آمال و مقاصد خویش نائل گشت.

ذیل

پس از آنکه یعمر بن عوف دعوا را فصل و حسم نمود به موجب تکلیفی که کافّه رؤسای قبایل نمودند، صلحنامه معتبری نوشته شده و مقرّر گردید که یک نسخه مصدّق آن در نزد ابن کلاب محفوظ بماند. و در آن صلحنامه مشروط و مقرّر گردید که در داخل حدود حرم اللّه از هیچ طرفی به احدی ظلم و تعدّی نشود. و هیچ فردی از بطون جماعات که منسوب قبایل بنو خزاعه بودند از بطن مر به طرف مکّه معظّمه نگذرند و به شرط اینکه به شهر شهیر مکه داخل نشوند، در جبال متسلسله بلد اللّه سکنا گیرند.

در حالتی که احکام مندرجه صلحنامه مذکوره الی وقعه جلیله حدیبیّه محفوظ بود، حضرت سلطان الانبیا- علیه آلاف التحیهٔ و الثناء- به موجب عرض و استدعایی که کرده شد طرفداری و حمایت بقیّه قبائلی را که به بنو خزاعه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۴

منسوب بودند قبول فرمودند؛ و حتی در مصالحه نامه‌ای که در وقعه حدیبیّه نوشته شد جماعت قبایل بنو خزاعه را مأذون و مساعده نمودند که به مکّه معظّمه داخل شوند.

مدّتی که بنو خزاعه در مکّه مکرّمه گذرانید سیصد (۳۰۰) سال تمام امتداد داشت.

جماعت اقوامی که به قبایل خزاعه منسوب بودند به کوکب مشعشع شعرای یمانی پرستش می‌کردند.

مخفی نماناد شعری در فلک اسم دو کوکب بوده یکی را شعری العبور دیگری را شعری الغمیصاء گفته می‌شود. این دو کوکب به زعم عرب خواهران ستاره سهیل‌اند که یکی شعرای یمانی و دیگری شعرای شامی است. این دو کوکب در حالتی که موقع آنها دو

سر نیزه از همدیگر دورند طلوع می‌نمایند. نظر به هیئت مرئیه آنها یکی از آنها بسیار بزرگ و روشن مایل به جنوب و دیگری کوچك و متمایل شمال است. آن را که مایل جنوب است شعرای یمانی و آن دیگر را که مایل شمال است شعرای شامی خوانند.

به اعتقاد اعراب قدیم یك شبی شعرای یمانی با سهیل مجرّه را خفیهٔ عبور و اغتراب نموده و شعرای شامی از مفارقت اینان آن قدر گریه کرده است که به غمص العین مبتلا شده و بدین جهت او را شعرای غمیصاء اطلاق کرده می‌شود.

از طایفه خزاعه اول شخصی که به شعری پرستش نمود ابو کبش نام احمق بود. ابو کبش نام از اشراف بنی خزاعه بوده روزی قوم خود را خطاب کرده و گفت:

که کافّه کواکب در آسمان عرضانی حرکت کرده فقط تنها شعری طولانی حرکت می‌نمایند پس به این دلیل شعری غیر از کواکب سائره خواهد بود. پس از این من عبادت اوثان را ترک نموده و شعری را پرستش خواهم نمود.

بنابراین با توابع خود شعری را معبود قرار داده و به قریشیان آغاز مخالفت نمودند.

مشرکین قریش برای اشاره این امر حضرت رسول را ابوکبش می‌گفتند. و خواستند ایجاد دین جدید و مخالفت کردن حضرت رسول را به قریش تشبیه به ابوکبش نمایند. واقعا حضرت فخر کاینات و ابوکبش در امر عبادت اصنام قبیله قریش را مخالفت نمودند. انتهی.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۵

[صورت هشتم] بنای شهر شهیر مکّه محترمه معظّمه

اشاره

بنو خزاعه که مکّه معظّمه را استیلا- کرده بودند، برای تعظیم بیت محترم از اقامت نمودن در داخل حدود حرم اللّه مجانبت نموده روزها را در اطراف کعبهٔ اللّه اقامت و شبها را به خارج حدود درآمده بیتوته می‌کردند. ارتکاب مناهی و جنایات در داخل حدود حرم محترم حرام مطلق دانسته جرأت نمی‌کردند که در اطراف بیت اللّه تأسیس بیوت و منازل کنند.

چون قصّی بن کلاب به حکومت جلیله امّ القری کامیاب شد قوم و قبیله خود را جمع کرده و گفت:

اگر در اطراف و انحای کعبهٔ اللّه احداث بیوت و منازل نمایید طوایف سائره مقتدر آن نمی‌شوند که شما را از اراضی مبارکه حجاز طرد و تبعید کنند. بناء علیه شما را می‌گویم که هریك در اطراف بیت عزّت دائرا مادار یك منزل و مسکنی تهیّه و تدارك نمایید.

کسانی که در میان قبایل قریش نافذ الکّلم بودند گفتند: تو رئیس و سیّد ما هستی هر چه اراده و امر فرمایی او را بخوبی تلقّی خواهیم کرد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۶

بناء علیه به شخصه دار النّدوه را بنیاد نهاده و آنجا را محلّ حکومت اتخاذ کرد و جوانب اربعه بیت شریف را به طوایف قریش تقسیم نموده افراد قبایل در آنجا بیوت و منازل ساختند و قصی بن کلاب امر نمود که برای طواف قدری از اطراف بیت اللّه را خالی بگذارند.

قریشیان نیز موافق رأی قصیّ بن کلاب پس از تفریق مطاف اهل طواف در اطراف اربعه بیت اللّه که ملاصق مطاف سعادت بود طرح بیوت و منازل کردند و ابواب بیوت را در مقابل کعبه معظّمه باز کرده و برای دخول به مطاف سعادت در میان هردو منزل یك راه وسیع قرار دادند. موقع شریفی که در میان بیت اللّه و منازل خالی گذاشته شده است، همان موضع مقدّسی است که الآن مطاف سعادت اطلاق می‌شود.

خانه‌هایی که در عصر ابن کلاب ساخته شده بود الی زمان خلیفه ثانی به همان طرز و هیئت اولی باقی بود. عمر بن خطاب در زمان خلافت خود همه آن بیوت را خراب کرده و عرصه‌های آنها را داخل مسد الحرام نمود، چنانکه در محلّ خود مذکور خواهد شد. عثمان بن عفّان و سایر اصحاب نیز دور حرم محترم را توسیع نموده و به حالت حالیّه رسانیدند.

از اولاد کعب بن لوی الی ابن کلاب کسی اریکه نشین سعادت و اقبال نشده بود، لیکن قصی بن کلاب امور حجابت و سقایت و لواء، و ندوه و نظارت و صاحب القبّه و از لام و خازن الاموال و رفاده و قیاده را که از مناصب جاهلیّه بودند در خود جمع کرده صدر نشین مسند حکومت گردید؛ و لیکن موفّق آن نشد که عادات جاهلیّه عرب را که از احکام دینیّه بود تغییر دهد. عادات مذکور الی زمان بعثت حضرت ختمی مآب در دست قبایل آل صفوان و آل عدوان و آل نسئه و آل مرّهٔ بن عوف باقی بود.

استطراد اهل نسئه بنا به تدقیق مفسّرین عظام طایفه‌ای است که از جاهلیّه عرب قتل و غارت را پیشه و همیشه صید و شکار را کار و اندیشه خود نموده بودند. چون

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۷

در شریعت حضرت ابراهیم و اسماعیل- علیهما السلام- جنگ و جدال در ماههای رجب و ذی القعده و ذی الحجّه و محرّم ممنوع بود؛ طایفه مرقومه نمی‌توانستند سه ماه علی الاتّصال عادات مألوفه خود را ترک نمایند، لهذا گفتند که: ما نمی‌توانیم از شهر ذی قعده تا ماه صفر به اتّصال حرب و قتال را ترک گوییم یعنی تحمّل آن نداریم که این سه ماه را بدون فاصله در خیمه‌های خود آسایش و استراحت کرده و مقاتله ننماییم. و بدون تردید به واسطه این حکم از شریعت حضرت ابراهیم دلتنگی و ملالت داشتند.

قلمس بن عبد بن فقیم که منسوب به یک جماعت منتهی به قبیله کنانیون است برای اینکه امر نهی قتال را در شهور مرقومه به یک صورت غریب فسخ و الغا کند در موسم حجّ همان سالی که اعراب بادیه این خیال را کرده بودند به شتر خود سوار شده و به افراد قبیله خود خطاب کرده و گفت: ای معاشر عرب خدای شما ماه محرّم این سال را بر شما حلال نموده و حرمت او را به شهر صفر تعویق فرمود. و خواست به واسطه این خطابه قوّت خلوص و اعتقاد آنان را به دین ابراهیم استنباط کند. بعضی از آنها که رأی قلمس را قبول کردند از همان ساعت شروع به قتل و غارت اعراب نمودند.

قلمس چون دید که حکم این مسئله در نزد اهل جاهلیه به کمال ممنونیّت قبول و تلقّی شد و فهمید که خیالات او در این باب رواج خواهد یافت، سال آینده باز در موسم حجّ به منبر خطابت درآمده گفت: که من طرف اللّه حرمت ماه محرّم به شهر صفر تأخیر فرموده شده است. چون این تکلیف قلمس را کافّه افراد قبائل به مسرّت تمام تصدیق و قبول نمودند. لهذا مشار الیه هر سال در موسم حجّ یک خطبه خوانده حرمت هر ماه را که می‌خواست به ماه دیگر تأخیر و تعلیق می‌نمود.

پس از فوت قلمس این عادت ناگوار به پسرش عباده و بعد از فوت او به قلع بن عباده، بعد از او به امیّهٔ بن قلع و پس از او به عوف بن امیّه و پس از ارتحال عوف به پسرش ابو ثمامه جنادهٔ بن عوف منتقل گردید.

هنگامی که آفتاب جهانتاب اسلامیّت اشعّه پاش افق ظهور و طلوع گردید این مأموریّت به عهده ابو ثمامه مفوّض بود که به حکم آیه جلیله إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۸

حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ[۸۰] ملغی و منسوخ گردید.

مفسّرین در اسم شخصی که به وضع و اجرای این عادت قبیحه جسارت نمود اختلاف نموده‌اند. بعضی گفته‌اند نعیم بن ثعلبه از بنی کنانه، برخی جنادهٔ بن عوف، طایفه‌ای هم قلمس بن عبد بن فقیم را گفته‌اند و آنهائی که قلمس بن عبد را معتقدند به واسطه این شعر:

و فینا ناسیء الشّهر القلمّس

مدّعای خود را اثبات می‌نمایند. قول اخیر در نزد جمهور مصدّق و مقبول بوده قلمس مذکور جدّ پنجم جنادهٔ بن عوف است که عصر سعادت را ادراک نمود.

اگرچه بعضی روایت نموده‌اند که عبد اللّه بن عباس و ابو هریره معتقد آنند اسم شخصی که عادت سیّئه تأخیر حرمت یک ماه را به ماه دیگر وضع نمود عمرو بن لحی بن قمعهٔ بن خندف است، و لیکن چون راویان این خبر اقوال خودشان را به درجه صحّت و تواتر نرسانیده‌اند، لهذا مفسّرین در تصدیق صحّت قول سابق اتّفاق نموده‌اند.

این تفصیلات تاریخیّه را که در حقّ اهل نسئه نگاشتیم از تفسیر امام فخر الدین الرازی نقل و روایت کرده‌ایم و لیکن امام رازی قبل از آنکه اخبارات و تدقیقات مبسوطه مفسّرین را نقل و روایت کند گوید:

حساب اقوام جاهلیّه عرب به ترتیب سنه قمریّه بوده و اعرابی که در زمان جاهلیّه بودند شهور را به اعتبار رؤیت هلال تعداد کرده فریضه حج را موافق سنّت حضرت خلیل روز دهم ذی حجّه ایفا می‌نمودند. به این حساب موسم حجّ هر سال در یک موسم و فصل اتّفاق نیفتاده گاهی به روزهای بسیار سرد زمستان و گاهی هم به روزهای گرم تابستان مصادف می‌شد. متأخّرین اهل جاهلیّه نمی‌توانستند در آن‌چنان هوای سرد و یا در موسم گرما به مکّه معظّمه آمد و رفت کنند و کسانی هم که به واسطه تجارت آمد و شد می‌نمودند به واسطه قلّت حجّاج در مواسمی که به زمان تجارت مصادف می‌شد آنقدرها داد و ستد نمی‌کردند. آخر الأمر برای چاره‌جویی این کار از هر قبیله مبعوثی انتخاب شده و

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۶۹

به مجلس ملّتی که تشکیل شده بود محوّل گردید.

هیئت مذکوره معتقد آن بودند که ماههایی که بر اصول سنه قمریّه مرتّب شده است مصالح دنیا را اخلال می‌نماید بدین جهت صلاح خود را در آن دیدند که موسم حجّ را در وقت معتدل و زمان میوه‌داری قرار دهند و بدان وسیله به بازارهائی که در اطراف مکّه مرتّب می‌شود به سهولت تردّد نموده و آمده و رفت کنند، لهذا به افراد قبایل گفتند که برای فراموش کردن یک ماه به شهور این سال یک ماه علاوه کنیم. چون در هرسه سال یک دفعه به این اصول رعایت نماییم موسم حجّ هر سال به زمانی می‌افتد که همه محصولات حاضر و موجود است.

بناء علیه مردم محصولات خود را آورده هم تجارت کنند و هم ایفای لوازم زیارت نمایند. از این‌رو ترتیب شهور را موافق سنه شمسیّه نموده؛ و چون سنه شمسیّه از سنه قمریّه قدری فرق و تفاوت دارد به احداث کبیسه محتاج شدند و تفاوتی را که از این حاصل می‌شد جمع نموده به بعضی از سالها یک ماه علاوه کرده و آن سال را سیزده ماه می‌شمردند.

به این ترتیب حجّ بعضی از سالها به شهر ذی حجه و بعضی به شهر محرّم تصادف می‌نمود. یعنی موسم حجّ از شهر ذی الحجّه ابتدا نموده از ماهی به ماهی دور می‌کرد. از این دور یعنی از تفاوت چند روز که از اجتماع روزهای کبیسه حاصل می‌شد برای بعضی از سالها یک ماه علاوه می‌کردند و حرمت یک ماه به ماه دیگر معلّق می‌شد. و چون به اعتقاد آنان طاعات و عباداتی که به ترتیب سنه قمریّه مرتّب بود مصالح و امور دنیوی را اخلال می‌نمود هیئت ملتی مجلس حساب سنه قمریّه را ترک نموده عبادات خود را به حساب سنه شمسیّه مرتّب داشتند و حرمت یک ماهه را به ماه دیگر نقل و تأخیر کردند.

واقعا اگرچه در ترک سنه قمریه یک نوع منافع دنیوی ملحوظ می‌شود؛ و لیکن حضرت ایزد- جلّ و علا- در زمان سعادت اقتران حضرت خلیل و حضرت اسماعیل- علیهما السلام- رعایت حساب شهور قمریّه را امر و فرمان فرموده است. با اینکه امر ایزدی بر این بود، اهل جاهلیّت برای اینکه مصالح دنیوی را تمشیت دهند فرمان الهی را که رعایت بر حساب سنه قمریّه باشد ترک نموده به ترتیب سنه شمسیّه اعتبار کردند که به اقتضای این ترتیب، حجّ آنها در ماههای غیر از اشهر حرم واقع می‌گودید.

و این جرأت جاهلانه سبب ازدیاد کفر آنان گردید؛ زیرا که حضرت ایزد پاک حجّ آنان را با شهر حرم منحصر داشته بود. آنان به سنین شمسیّه مراعات کرده و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۰

از حصول روزهای کبیسه به وجوب حجّ در غیر از اشهر حرام معتقد شده و برای اینکه خیال توابع خود را نیز با خود متّفق سازند به آنها گفتند: چیزی که واجب است اتّباع به حساب شهور قمریّه نیست بلکه عمل نمودن موافق حساب ما است. بنابراین امر و فرمان جهان مطاع خلاق عالم را متعمّدا ترک و اکفار نموده به کفر و الحاد خود افزودند.

در سال حجّة الوداع که دور نسیء تمام گشت حضرت فخر کائنات در شهر ذی حجّه ایفای حج نموده برای اعلام اینکه اشهر حرام باز به موقع قدیم خود رجعت نموده است، یعنی موسم حجّ به دور شهور اثنی عشر باز در آخر کار به روز دهم شهر ذی حجّه مصادف خواهد گردید. فرمودند: آگاه باشید ای امّت و اصحاب من زمان به روز خلق ارض و سماوات دور نمود یک سال دوازده ماه است. انتهی.

مناصب مذکوره که قصیّ بن کلاب آنها را در خود جمع کرده بود در نزد جاهلیّه عرب به نهایت معتبر و مرغوب و در نزد قبایل بسیار مقدّس و مسعود معدود می‌گردید و بدین جهت هریک از مناصب مزبوره در عهده متنفّذان رجال قبایل قریش بوده و بطنا بعد بطن به اولاد و احفاد آنان توارث می‌شد.

حجابت

بر وزن صحابت است، اهل جاهلیّه به مأموریت پرده برداری باب کعبه معظّمه اطلاق می‌نمودند. چون در زمان جاهلیّه عرب مفتاح سعادت مصباح بیت اللّه نیز در دست کسانی می‌شد که خدمت جلیله حجابت را حائز بودند لهذا منصب جلیل سدانت کعبة اللّه نیز در دست خانواده بنو عبد الدّار بن قصی بن کلاب بود.

هنگامی که انوار نبوّت حضرت فخر رسل- علیه آلاف التحیّه- روشنایی بخش دیده عالمیان گردید، سدانت کعبه معظّمه به عهده عثمان بن طلحة بن عبد العزی بن عثمان بن عبد الدّار بن قصی محوّل بود، پس از آنکه کاسر اصنام و اوثان و ناشر انوار ایمان علیه سلام اللّه المنّان اندرون و بیرون حرم شریف را از لوث اصنام و اوثان تطهیر فرمودند به مصداق آیه کریمه‌ای که صحیفه پیرای نزول گردید مفتاح شریف کعبة اللّه را ثانیا به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۱

عثمان بن طلحه اعاده فرموده و او را بدین وسیلت تلطیف و مفتخر داشتند.

جهت اینکه اولاد عبد الدّار به خدمت جلیله حجابت کعبة اللّه سرافراز شدند این است: زمانی که قصیّ بن کلاب به سنّ کهولت و شیخوخیّت قدم می‌گذاشت پسر دوّم او عبد مناف در میان قبایل عرب آنقدرها صاحب مزیّت و شرف شده بود که برادران او سهل است از اشراف قریش که قبل از پدر او آمده بودند از حیثیّت مزیّت و شرف گذشته بلکه احدی از صنادید به آن مقام نرسیده بود.

و چون ابن کلاب پسر بزرگ خود عبد الدار را زیاد دوست می‌داشت و حلیله او حبّا نیز در این خیال با او شریک بود لهذا آرزو می‌کردند که عبد الدّار نیز مانند برادر کوچک خود عبد مناف به آن‌گونه شرف و اعتبار نایل گردد. چون آرزوی حبّا در این باب متدرّجا از درجه صبر و تحمّل خارج شد، روزی به زوج خود قصیّ بن کلاب گفت: مادامی که عبد الدّار را در حیات خود به خدمتی معین ننمایی که موجب فخر و شرف او بشود من از تو ممنون نخواهم گردید.

قصیّ بن کلاب در جواب گفت: من او را به خدمتی معیّن کنم که خلق به شرف آن خدمت غبطه نمایند، آیا می‌خواهی بدانی که آن خدمت چگونه خدمت است؟ آن خدمت حجابت کعبه محترمه و ریاست دار النّدوه است. اگر از صاحب آن خدمت اذن و

رخصت نشود احدی از اشراف قریش و سادات قبایل نمی‌توانند به بقعه مقدّسه کعبهٔ اللّه داخل شود، تا رأی او علاقه نگیرد در هیچ امری حکم داده نمی‌شود، تا اراده او صادر نشود به هیچ طرفی لشکر و عسکر فرستاده نمی‌شود.

بدین لحاظ قصیّ بن کلاب امور ستّه سدانت، ریاست، سقایت، رفاده، قیاده، [و] لوا را که در بین اهالی محترم و مکرّم بودند، در میان عبد الدّار و عبد مناف تقسیم نموده سدانت کعبه و ریاست دار النّدوه و لوا را به عبد الدار و خدمات سقایت و رفاده و قیاده را به عبد مناف ارزانی داشت.

عبد الدّار تا زمان وفات قصیّ این خدمات جلیله را خود با لذّات ایفا می‌نمود. پس از وفات او خدمات مذکوره را به رأی صنادید قبایل پسر او عبد الدّار و پس از وفات او

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۲

سدانت کعبهٔ اللّه را عثمان بن عبد الدّار و ریاست دار النّدوه را نیز عبد مناف بن عبد الدّار در عهده خود داشت.

چون اولاد عبد مناف بن عبد الدّار در حیات عمومی خودشان نیز ریاست دار النّدوه را به امر و تکلیف آنان به عهده گرفته بودند، هریک از قریش اگر مذاکره امر مشکلی را آرزو می‌نمود نزد عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار رفته و عامر دار النّدوه را باز کرده و به اشرافی که در آنجا اجتماع می‌نمودند ریاست می‌کرد و این ریاست را هم گاهی اولاد هاشم بن عبد مناف و گاهی هم برادرزاده‌هایشان ایفا می‌نمودند.

حجابت کعبهٔ اللّه بعد از عثمان بن عبد الدّار به اولاد او و در آخر به عبد العزّی بن عبد الدار [و] در وفات او به ابو طلحهٔبن عبد العزّی بن عبد الدّار و در ارتحال او به اولاد و احفاد او انتقال یافته است. چون متفاح شریف کعبهٔ اللّه هنگامی که عثمان بن طلحه به مدینه منوّره هجرت کرد به ید استقلال عمو زاده او شیبهٔ بن عثمان رسید الی زماننا هذا در دست اولاد و احفاد شیبهٔ بن عثمان مانده است.

سقایت

به وزن نهایت در عصر جاهلیّه مأموریّت مخصوصی بود که حجّاج وارده را به آب شیرین اسقا و اروا می‌نمودند. در ازمنه آخره دور جاهلیّه و اوایل عصر اسلامیّه چون در مکّه مکرّمه آب شیرین نایاب بود از جاهای دور آب آورده، آب خرما و کشمش داخل نموده در مقام شربت به حجّاج می‌دادند و این خدمت را کسی ایفا می‌نمود که مأموریّت منصب جلیله سقایهٔ الحجّ را حائز می‌شد.

کسانی که الی ظهور زمزم خدمت سقایهٔ الحج را در عهده داشتند به طور مذکور فوق آب را به مشکهای زیاد پر کرده یک‌طرف کعبهٔ اللّه را مرکز قرار داده تشنگان حجّاج را سیراب می‌نمودند که جهت عمده آن فقدان و کمی آب بود؛ زیرا که در اواخر دور جاهلیّه عبد شمس بن عبد مناف در ذی طوی و هاشم بن عبد مناف در شعب ابی طالب و مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف در مسفله چاهها حفر نموده بودند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۳

و چون غیر از چاههایی که امیّهٔ بن عبد شمس و بنو اسد بن عبد العزّی و بنو جمح[۸۱] و بنو سهم و مرّهٔ بن کعب و بنی کلاب داشته و به خود آنها منحصر بود دیگر در مکه معظّمه چاه آبی موجود نبود، اهالی و حجّاج نهایت تنگی را داشتند. بناء علیه قصیّ بن کلاب مأموریت سقایهٔ الحجّ را احداث نموده اهالی مکه را از تنگی آب رهانید.

اسامی چاههایی که قبل از ظهور زمزم در مکّه بوده

برای سیراب نمودن اهالی مکّه مکرّمه قبل از ظهور زمزم هشت عدد چاه به نامهای بذر، طوی، سجله، حفر، سقیه، ام احراد، سنبله،

غمر موجود بوده. كسانى كه امر مهّم سقايت را در عهده داشتند از اين چاهها آب آورده چنان‌كه در فوق مذكور گرديد شربتها ترتيب داده حجّاج را سيراب مى‌كردند.

طوى: چنانكه ذكر شد اسم چاهى است كه عبد شمس بن عبد مناف حفر نموده بود، اين چاه در طرف اعلاى مكّه مقدّسه در نزد بيضا نام قصر معروف محمّد بن يوسف الثقفى واقع است كه اليوم موجود بوده و از آثار مأثوره معدود است و به محلّ آن ذى طوى گفته مى‌شود.

بذر: اسم چاهى است كه هاشم بن عبد مناف حفر نموده است. روايت كند كه اين چاه در جبل خندمه در شعب ابو طالب بوده است اكنون ناموجود است.

سجله: اسم چاهى است كه مطعم بن عدىّ بن نوفل بن عبد مناف حفر كرده بوده است، نظر به اعتقاد بنو نوفل اين چاه را مطعم بن عدى از اسد بن هاشم ابتياع كرده است؛ و ليكن بنا به ظنّ بنو هاشم هنگامى كه آب زمزم ظهور كرده و از آبار سائره استغنا حاصل شد اين چاه را هاشم بن عبد مناف به مطعم بن عدى هبه نموده است.

اگرچه جهات چاههاى حفر و سقيه و امّ احراد و سنبله و غمر معلوم نيست؛ و ليكن

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۷۴

حفر را اميّة بن عبد شمس؛ و سقيه را كه عبارت از بئر بنى اسد است بنو اسد بن عبد العزّى؛ و امّ احراد را بنو عبد الدّار؛ و بئر سنبله را كه عبارت از بئر حلف بن وهب است بنو جمح؛ و غمر را بنو سهم مخصوص به خودشان حفر كرده بوده‌اند. و دور نيست كه اين چاهها در خانه‌هاى حافرين خود بوده.

و به اسمهاى رم، خم، خفر سه چاه ديگر در خارج شهر شهير مكّه بوده است كه از اينها رم را مرة بن كعب بن لؤى؛ و خم را كلاب بن مرّه؛ و خفر را نيز حذيفة بن غانم حفر كرده بوده است، و عادت بلده شده بود كه آبهاى اكابر قريش از اين چاهها برده مى‌شد.

زمانى كه زمزم از مياه سائره اصفى و احلى ظهور كرد خلق از نزديكى موقع اين آب مبارك و عذوبت و فضل او به ساير چاهها محظوظ شده، ديگر آبهاى آبار سالف الذّكر را ننوشيدند.

در حقيقت چون بئر شريف زمزم چاه اسماعيل بن ابراهيم- عليه السلام- است از آبهاى عموم آبار و عيون احلى و الذّ است.

مأموريت جليله سقاية الحاج در وفات عبد مناف بن قصىّ با خدمت رفادة به پسرش هاشم بن عبد مناف منتقل و مادامى كه جناب هاشم بر حيات بود خدمت سقايت را به خوبى اشتغال و ايفا مى‌نمود. و در ارتحال هاشم بن عبد مناف اين خدمت را پسرش عبد المطّلب در عهده گرفت و تا زمانى كه زمزم را ظاهر ساخت در مأموريّت خود مداومت داشت. چون عبد المطّلب شتران زياد داشت در مواسم حجّ شير شتران را دوشيد شير را با عسل و آب زمزم را با انگور خنك مزج نموده حجّاج را سيراب مى‌كرد. در وفات عبد المطّلب بن هاشم مأموريت سقاية الحاجّ به پسر كوچك او عباس بن عبد المطّلب منتقل گرديد.

اگرچه به واسطه وجود زمزم چنانكه در فوق ذكر شد به اسقاى حجّاج حاجت نبود؛ ولى محض اينكه حضرت عباس به اثر پدر خود عبد المطّلب اقتفا كند، انگور باغهايى را كه در طايف خريده بود خشكانيده در مواسم حجّ با آب زمزم مخلوط نموده چنانكه در حيات پدرش معمول بود شربت كرده به حجّاج مى‌نوشانيد. زمانى كه آب حيات اسلام

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۷۵

نضارت بخش شوره زمين قلوب انام گرديد، اداره مهمّه سقاية الحجّ به عهده عباس بن عبد المطّلب مفوّض بود بناء عليه از طرف ختمى مآب باز به عهده او موكول گرديد.

در مسئله نزع مأموريّت سقايت از بنو عباس

چـون تولیت او از طرف رسـالت مـآب توجیه فرموده شـده است جـایز نیست. اگرچه لازم می‌آیـد که در ظهور نور اسلام خدمت مستقلّه سقایت در عهده ابو طالب بن عبد المطّلب باشد؛ و لیکن چنانکه در آتی ذکر خواهد شد ابو طالب به واسطه احتیاجات مبرمه مبلغی از جناب عباس استقراض نموده بود و چون نتوانست آن مبلغ را مسترد سازد مأموریّت سقایت حجّ را که در عهـده او بود به رضای خود به عباس بن عبد المطّلب ترک نموده و بدین وسیله دین خود را ادا نمود.

مادامی که عباس بن عبـد المطّلب زنده بود امور جلیله سقایهٔ الحجّ را بشخصه ایفا می‌نمود، پس از ارتحال او این خدمت مقدّسه به اولاد و احفاد او رسید، بعدها در دست خلفای بغداد و پس از آن به اداره ابنای زبیر بن العّوام درآمد.

لاحقه زمانی که ولیـد بن عبـد الملک، خالـد بن عبد اللّه القسری را والی مکّه معیّن نمود برای تسـهیل زحماتی که اهالی به واسطه قلّت آب داشتند امر نمود که در ثنیه‌های ذی طوی، حجون در هریک یک چاه کنده شود. چون آبهای آبار مذکوره نسبت به سایر چاهها لذیذ بود، اهالی مکّه از حفر آنها مسرور شده عادت نمودند که آب سایر چاهها را استعمال نکنند. چون خالد بن عبد الله دید که اهـالی در حق این چاههـا رغبت تمام دارنـد بالای منبر درآمـده و گفت: ای اهالی آیا شخصـی نزد اهالی خود یک خلیفه تعیین کنـد بزرگتر است و یـا آنکه رسولی بفرسـتد. ممکن است شـما بزرگی خلیفه را ندانیـد در حـالتی که حضـرت ابراهیم خلیل به ملح اجاج اسقا و اروا شد، خلیفه شما به عذب فرات سیراب گردید.

خالـد بن عبـد اللّه خواست به این اقوال آب چاههای مزبور را با آب زمزم ترجیـح دهد و در حرم شـریف حوضـی از چرم ساخته از آب آن چاهها پر کرد و در

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۶

نزد خـود آبهـای چاههـای مزبـور را به آب زمزم مرجّـح می‌دانست؛ ولی چه سود که بعـد از مـدت کمی آب چاههـای مزبور بکلّی منقطع شده و چاهها هم به تدریج مندرس گردید. اکنون احدی هم پیدا نمی‌شود که بداند آن چاهها در کجا کنده شده بوده است. انتهی.

لواء

در زمـان جـاهلیّه عرب بین القبایل اسم یک مأموریّت مخصوصه مشـهور است. چون این مأموریّت مخصوص خانواده رجال بنو امیّه بوده است لهـذا بیرق قریشـیان که به اسم عقاب موسوم بود در دست بیرقـداری می‌شـد که مأموریّت مـذکوره را حائز بود. اگر لازم می‌آمد که به محلّی لشکر فرسـتاده شود، بیرق آن لشـکر را کسـی می‌بست که به مأموریّت لواء مباهی بود. و این بیرق در هر جایی که مرکوز می‌گشت ابطال قریش در آنجا احتشاد می‌نمودند؛ لهذا بیرق مذکور در وقوع محاربه به محلّ مخصوصی مرکوز گردیده و اعلان حرب می‌شد و ابطال مسلّح که به زیر لوای مرکوز گرد می‌آمدند به میدان حرب و قتال اعزام می‌شدند.

زمانی که ابو سـفیان بن صـخر بن حرب بن امیّهٔ بن عبد شـمس بیرقدار قریشـیان بود، لوای سـعادت احتوای اسـلام به تموّج و ظهور درآمـد. مأموریت مخصوصه لواء پس از قصـیّ بن کلاب به پسـرش عبـد الـدّار و بعـد از وفات او به اولاد و احفاد او منتقل آمـد، تا زمـان غزوه جلیله احـد در دست صاحبـان نفـوذ این خـانواده بود؛ و لیکن در وقعه مـذکوره افراد خـانواده مزبور کلیّهٔ مقتول و تلف شدند.

ندوه

به معنی اجتماع است، مجلسـی که در زمان جاهلیّه قصـیّ بن کلاب بنا کرده شـده و در آنجا اجتماع می‌نمودنـد ندوه گفته می‌شود. اگر هیئت و اعضـای این مجلس قراری می‌دادنـد قبایـل نیـک و بـد او را ملاحظه نکرده راضـی شدنـد. چون امور مهمّه اهالی مکّه

مکرّمه در این مجلس مذاکره می‌شد و حتّی اذن نامه‌های تزویج دختران نیز از طرف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۷

اعضای این مجلس داده می‌شد؛ لهذا غیر از ابنای قصیّ بن کلاب کسانی که از رجال قبایل سنین عمر آنها به عقد رابعه نرسیده بود یعنی به چهل سال واصل نگشته بود نمی‌توانستند در دار النّدوه اجتماع کنند و ریاست هیئت مذکوره را یکی از متنفّذین جماعت بنو اسد بن عبد العزّی بن قصیّ بن کلاب در عهده داشته و مقداری هم اعضای غیر محدود آن مجلس را به راه می‌بردند.

زمانی که ریاست هیئت دار النّدوه در عهده یزید بن زمعهٔ بن الاسود بن المطّلب بن الاسد بن عبد العزّی بود حضرت فخر کاینات- علیه اکمل التحیّات- به اجراآت شرعیّه شروع فرمودند.

سفارت

مأموریتی بود که برای اصلاح ذات البین قرار داده شده بود. اگر یک قبیله با قبیله دیگر مجادله می‌نمود و یا شخصی با شخص دیگر مناقشه و مشاجره می‌کرد، کسی را که وظیفه سفارت را در عهده داشت برای فصل دعوا حکم قرار می‌دادند و هر حکمی که او می‌کرد در هرحال مقبول بوده و قطع مخاصمه و نزاع می‌شد.

زمانی که منصب سفارت به خانواده بنو عدی بن کعب منحصر بوده و این مأموریّت را عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزّی بن رباح بن عبد اللّه بن قرط بن رباح بن عدی بن کعب ایفا می‌نمود، حضرت حلّال مشکلات عالم- صلّی اللّه علیه و آله- در اثبات بعث و حلّ اشکال امور ابراز مآثر اعجاز قدسیّت فرمودند.

نظارت

عبارت از یک منصب بسیار بزرگ بود. اگر لازم می‌آمد که از محلّی به محلّ دیگر نقل اجمال و اثقال کنند، می‌بایست رخصت نامه‌ای به مهر و امضای مأمور نظارت گرفته و حمل اثقال نمایند.

زمانی که حضرت فخر رسل به نظارت عوالم امکان مأمور شدند مأموریّت نظارت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۸

قبایل از بنو تیم بن مرّه به عهده ابوبکر بن ابی قحافه محوّل بود.

صاحب القبّه

به معنی ناصب خیمه است. این خدمت یک مأموریت غیر معتنا بوده به عهده هر کس محوّل می‌شد خیام اکابر قریش بر آن شخص رکز می‌نمود. وقتی که قبایل قریش را وقعه مؤلمی روی می‌داد و یا به طرفی سوق لشکر لازم می‌شد و یا مذاکره یک امری منظور می‌گردید، شخصی که منصب صاحب القبّه را حائز بود چادری را که مخصوص مشورت قبایل بود رکز نموده و صنادید قریش در آن چادر مشاوره می‌نمودند.

زمانی که منصب صاحب القبّه در خانواده بنو مخزوم بن یقظهٔ بن مرّه بوده و این مأموریّت را خالد بن ولید بن مغیرهٔ بن عبد اللّه بن عمرو بن مخزوم در عهده داشت حضرت مفخر موجودات به وجود خود عوالم کون و مکان را منوّر ساخت.

ازلام

جمع زلم است که تیرهای قمار را می‌گویند. در وقت جاهلیّه عرب با تیرهای ازلام استقسام مال نموده و استفئال حال می‌کردند. امر

استعمال و حف ازلام عبارت از یک مأموریّت بزرگ بوده به عهده هرکس محوّل نمی‌شد و هرکس که می‌خواست به کاری شروع کند و در حق خود خیر و یا شرّ او را بداند به مأمور ازلام مراجعه نموده و تفأّل می‌کرد و هر قسم که مأمور مذکور رأی می‌داد حرکت می‌کرد.

وضع تفأل به واسطه ازلام

به یکی از تیرها کلمه امر و به دیگری نهی نوشته شده و به ظرفی گذاشته می‌شد، پس از آن شخص متفأّل دست خود را به آن ظرف داخل می‌کرد و علی العمیا یکی از تیرها را برمی‌داشت. در آن تیر هریک از کلمتین مذکورتین نوشته شده بود به حکم او عمل می‌نمود. این مأموریّت را مخصوصا بنو جمح بن عمرو بن کعب اداره می‌نمود و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۷۹

افراد قبایل سائره نیز به تفأّل این طایفه راضی و خوشوقت بودند.

هنگام بعثت حضرت رسول صفوان بن امیّهٔ بن خلف بن وهب بن حذافهٔ بن جمح بن تیم مأمور بود.

قرعه جاهلیّه عرب

مأموریّت ازلام چنانکه مذکور شد برای رفع شبهه کسانی که در چیزی شبهه و ریب می‌کردند عبارت از تفأّل به واسطه سه پارچه چوب بوده و این خدمت در میان عرب نهایت قدر و مرتبت داشت؛ ولی در میان اعراب عصر جاهلیه چند قسم قرعه‌های دیگر نیز کشیده می‌شد و با تیرهایی که مخصوص کشیدن این قرعه‌ها بود به یک صورت غریب قمارها نیز بازی می‌کردند.

مشهورترین آنها میسر است. ازلام را که در حضور بت بزرگ، هبل نام قرعه کشیده می‌شد با تیرهای فال بین یکی نموده و از آن قمار میسر نام حاصل می‌گردید؛ زیرا اعراب جاهلیّه در نزد هبل نام بت بزرگ هفت پارچه قطعه‌های چوب داشتند و هنگام لزوم با این تخته پاره‌ها قرعه کشیده و به موجب آن عمل می‌کردند.

در یکی از قطعات چوبهای مذکور دیهٔ المقتول؛ و در دیگری نعم الامر؛ و در یکی لا؛ و در دیگری منکم؛ و در آن دیگری من غیرکم؛ و در یکی دیگر نیز کلمه ملصق مسطور بوده است. هر وقت در حکم دیت مقتولی اختلاف می‌شد اسامی اشخاصی که مظنون بودند با تخته دیهٔ المقتول قرعه کشیده می‌شد و تخته دیت به هر اسمی اصابت می‌نمود آن شخص به اعطای دیت محکوم می‌شد.

اهل جاهلیه برای تعیین خیر و شرّ امری نیز به تخته‌های نعم و لا قرعه می‌کشیدند.

اگر قرعه نعم ظاهر می‌شد آن کار را می‌کردند و اگر قرعه لا درمی‌آمد آن کار را یک سال دیگر تأخیر کرده؛ و در سال آینده باز برای آن کار قرعه می‌کشیدند. اگر در نسب شخصی شبهه می‌کردند قرعه را با تخته‌های منکم، من غیرکم [و] ملصق می‌کشیدند.

اگر به اسم شخص مشکوک النّسب منکم می‌آمد او را کمال اعزاز و احترام می‌نمودند و اگر من غیرکم می‌شد معتقد آن بودند که شخص مذکور با قبیله‌ای که منسوب به اوست

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۰

هم‌عهد بوده و آن را که قرعه ملصق اصابت می‌نموده است حکم به مجهول النّسب بودن او می‌دادند و به صحّت احکامی که از این تخته‌ها استنباط می‌کردند نهایت اعتماد را داشتند.

برای تعیین محلّ و موقع چاه کندن و آب درآوردن در قرعه تخته پاره‌ای را که کلمه میاه نوشته شده بود انتخاب می‌نمودند. و در زمان ختان یک طفل؛ و یا عروسی یک دختر؛ و یا دفن یک جنازه باز به طور مشروح قرعه کشیده و به موجب آن عمل می‌کردند.

مع ما فيه اين قرعه نيّت در هر موقع و محلّى كشيده نشده مطلقا بايد در داخل كعبه معظّمه در محلّى كه هبل نام بت بزرگ مركوز بوده است خادم هبل قرعه مزبور را بشكد.

لازم بود شخصى كه قرعه مى‌كشيد يك صد (۱۰۰) درهم و براى قربان كردن چند رأس شتر و يا گوسفند و يا حيوان ديگر تدارك كرده به خادم هبل بدهد و پس از آن متوجّه هبل شده بگويد: الهى اين فلان بن فلان است در نسب او اشتباه شده است يا اينكه ختان خواهيم نمود يا به شوهر خواهيم داد، راه راست را بر ما اعلام كن. به اين قسم به هر مرادى كه قرعه خواهد كشيد به عينه ياد نموده در امر اظهار حق پس از آنكه به هبل سوگند داد و حيوانهايى را كه آورده بود قربان نموده و به فقرا تقسيم كرده اشاره به كشيدن قرعه مى‌كند و هرچه قرعه حكم مى‌كرد معمول مى‌داشت.

يك قسم قرعه كشيدن را نيز حكايت مى‌كنند. كشيدن اين قسم قرعه‌ها لازم نبوده است كه حكما در نزد هبل بشود. از اهل جاهليّه هركس كه مى‌شد در هر محلّى كه مى‌خواست مى‌توانست قرعه بيندازد كه اين را تفأّل نيز زمى‌گفتند. اين قرعه نيز به استقسام ازلام يعنى به تخته پاره‌هاى سالف الذكر كشيده مى‌شد. اهل جاهليّه خواه به تخته‌هايى كه در نزد هبل كشيده شود و خواه تخته‌هايى را كه هر فال بينى استعمال مى‌كرد ازلام، اقلام، اقداح اطلاق مى‌كردند كه اگر به زبان ما ترجمه شود تير گفته مى‌شود.

تخته‌هاى فال بين‌ها كه مخصوص تفأّل بودند سه پارچه بوده، در يكى از اينها «امرنى ربّى» و در ديگر «نهانى ربّى» نوشته شده و در سيم آنها هيچ‌چيزى نقش و حك نشده بود.

فالچيان جاهليه براى تعيين خير و شرّ امر مهمّى كه به آنها رجوع مى‌شد سه تير مزبور را

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۸۱

استقسام كرده براى اخطار خير و شرّ آن كار تيرها را باهمديگر مخلوط كرده و به كيسه‌اى مى‌گذاشت. شخصى كه صاحب فال در حق او حسن ظنّ دارد دست به كيسه برده تيرها را يك‌يك بيرون مى‌آورد و به حكم كلمات محرّره در آنها عمل مى‌نمود.

در نزد اهل جاهليّه از ضرورات دينيّه بوده است كه اگر به تخته‌اى كه «امرنى ربّى» در او نوشته شده بوده است اصابت شود خير بودن آن كار و كلمه «نهانى ربّى» شرّ بودن او را مى‌فهمانيده است. اگر به تيرى كه هيچ‌چيز در او نوشته نشده بود اصابت مى‌كرد آن كار را يك سال به تعويق انداخته پس از آن يك قرعه ديگر مى‌كشيدند. بناء عليه هنگامى كه اين تفأّل را مى‌كردند. شخص فال بين به كلمه‌هاى مسطوره در آن تخته‌ها نگاه كرده و احكام او را مى‌گفت كه مثلا عمل ننمودن به اين كار لازم است و يا آنكه بايد يك سال ديگر تعويق كرده و قرعه كشيده شود.

به دست شخصى كه دست او را براى درآوردن تيرها داخل كيسه مى‌كردند به نام "ريانه "چرم نرمى مى‌بستند و مقصود از آن اين بوده است كه شخص معتمد عليه مبادا تيرهاى اشخاصى را كه دوست مى‌دارد به واسطه دلالت نشان مخصوص پيدا كرده در آورد.

اگرچه اين عبارت از ايفاى مأموريّت مهمّه ازلام بوده و مأموريّت مذكوره منحصر به حلّ و فصل اختلافاتى بود كه در ميان حكومت و قبيله‌اى واقع شود و فال بينى براى دفع خيالات كسانى بود كه منفردا به او مراجعه مى‌نمودند لهذا از يكديگر فوق زياد داشتند.

نظر به روايت و اعتقاد بعضى از مورّخين استقسام ازلام عبارت از آن بوده است كه در ظهور امر مهمّى آن سه و يا هفت پارچه چوب را به روى سنگهايى كه نصب گفته مى‌شد و در حياط حرم شريف مسجد الحرام مركوز بودند گذاشته و در حقّ حصول اين كار از آن سنگها استمداد مى‌كردند و براى حصول رضاى آنها قربانها ذبح نموده و عرض عبوديّت و پرستش مى‌نمودند.[۸۲]

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۸۲

قمار بازى جاهليّه عرب

اهل جاهلیه ده تیر مذکور سابق الذّکر را یکی کرده قمار نیز بازی می کردند. مفسّرین عظام اسم این بازی قمار را تدقیق کرده و میسر گفته‌اند. وجه تسمیه میسر برای این است که اشخاص در این بازی به سهولت می توانند مال تحصیل کنند. از متموّلین زمان جاهلیّه چند نفر متّحد شده به شرط اینکه قیمت را بعد کارسازی کنند به نسیه شتران چند مبایعه نموده و آنها را ذبح می کردند و گوشت شتران را به بیست و هشت جزء تقسیم کرده و آن اجزا را به ده قطعه تخته (تیر) توزیع و تسهیم نموده قطعه اولی را فذ، دویمی را توأم، سیمی را رقیب، چهارمی را حلس، پنجمی را نافس، ششمی را مبل، هفتمی را معلی، هشتمی را منیح، نهمی را سقیح، دهمی را غد می‌نامیدند.

به اقتضای بازی میسر، فذ را یک، توأم را دو، رقیب را سه، حلس را چهار، نافس را پنج، مبل را شش، معلی را هفت جزء حصه افراز نموده تیرهای منیح و سقیح و غد بی‌حصّه و نصیب گذاشته می‌شدند. قمار بازان متمول شتران را نحر نموده به تیرهای مذکور موافق حصّه آنها قسمتی جدا نموده به محلّی می گذاشتند پس از آن تخته‌ها را به یک کیسه و یا یک کاسه ریخته و به توسط یک شخص معتمد به اسم هرکس از کیسه مزبور یک تیر درآورده حصه هر تیر را به آن کسی می‌دادند که به اسم او اصابت کرده بوده است.

اشخاصی که به اسم آنها یکی از آن سه عدد تیرهای بی‌نصیب درمی‌آمد از آن گوشت حصّه و نصیبی نداشتند؛ و لیکن پولی را که برای خریدن شتران به آنها می‌رسید مجبورا می‌بایست ادا کنند. پس از آنکه قرعه کشیده شده و قیمت شتران از هرکس گرفته شده و به صاحبان آنها تسلیم گردید همه آنها تمام گوشتی را که حصّه او بود به فقرا تقسیم کرده مباهات و افتخار می‌نمودند و کسانی را که به این بازی مشارکت نمی کردند به بخل و امساک یاد نموده و در مذمّت آنها قصاید و ابیات انشاد می کردند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۳

خازن الآلات و الاموال

این خدمت عبارت از مأموریت بیت المال بوده اموال و آلاتی که برای محاربه تدارک کرده می‌شد در تحت نظارت و توجّه کسی بود که این مأموریت را در عهده داشت.

هنگامی که مأموریّت خازن الاموال از بنو سهم بن عمرو بن هصیص در دست حارث بن قیس بن عدی بن سهم بود، شوکت اسلام ساحه نمای ظهور گشته و حجبات کفر و ظلام را رفع نمود.

رفاده

بر وزن افاده در مفاد حریفانه است در دور جاهلیه عرب یک مأموریت مخصوصه معتنابها و مرعی الإجرا بود. مخترع و واضع مأموریت مذکوره قصیّ بن کلاب بن مرّه است. قریشیان موافق رای و تصویب ابن کلاب مبلغ معتدّبه تدارک نموده خرما و کشمش و حبوبات متنوعه سائره اشترا نموده در موسم حجّ قوافل حجاج کرام را ضیافت می‌نمودند.

چون تا زمان قصیّ بن کلاب فقرای حجّاج استیصال و اضطراب زیاد می کشیدند ابن کلاب در نزد خود چاره‌جویی نموده اصول رفاده را در خاطر خود جای داد. روزی صنادید قریش را احضار کرده و گفت:

ای معاشر قریش شما در اطراف کعبهٔ اللّه ساکن و به عنوان اهل بیت ممتازید، چون در داخل حدود و بلد اللّه متمکّن هستید مفرض ذمّه شماست حجّاجی را که به طریق مسافرت وارد می‌شوند اطعام کنید. برای حرمت و رعایت مسافرین وارده هر سال به طور سزاوار سماط ضیافت بکشید و این ضیافت از آن حاصل می‌شود که هر سال از مال خودمان مبلغی جدا نموده و برای تدارک کردن ملزومات اعاشه حجّاج به یک ناظر معیّن تسلیم نماییم.

و چون در میان قبایل عرب حکم او نافذ و مجری بود این رأی را صنادید قریش به امتنان تلقّی نموده اصول محاسن شمول رفاده وضع و تأسیس گردید.

بناء علیه قبایل قریش مصارف لازمه را در هر سال جمع نموده در میان خود مانند

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۴

مالیات دایر کرده به ابن کلاب می‌دادند او هم ذخایر زیاد که اطعام فقرای حجّاج را کفایت کند تدارک نموده ابراز مراسم تکریم و احترام می‌نمود.

هنگامی که سماط عمیم النّوال اسلام بسط بساط ظهور نمود اداره رفاده در عهده اقتدار حارث بن عامر بن عبد مناف بود، فقرای حجّاج سال نهم هجرت به واسطه ابوبکر بن ابی قحافه اطعام شده و در سال حجّةُ الوداع بدون واسطه در سماط ضیافت قرار گرفتند. مراسم رفاده را خلفا نیز در سنین خلافت خودشان کما یلیق اجرا نموده‌اند.

اجرای اصول رفاده بعدها به خلفای عبّاسیّه و بعض سلاطین اسلامیّه انتقال نموده در حلول مواسم حج و بازارگاه منا به وساطت ولاهٔ ولایت حجاز ایفا کرده می‌شد.

مرحوم تقی فاسی که از مورّخین مکّه مکرّمه است از کسانی است که سماط رفاده را خود دیده و در تاریخ مکّه خود چنین نگاشته است: در وقت جاهلیّه و اوایل دولت اسلامیّه سماط رفاده از اصول مقرّر بوده است که من خود نیز سماط رفاده را مشاهده نمودم به موجب حکم سلاطین در صحرای منا طبخ طعام شده و تا آخر حج فقرای حجّاج اطعام کرده می‌شدند. اگرچه این اصول بعدها ملغی شد ولی در خاطر ندارم که در زمان کدام یک از سلاطین الغا و موقوف گردید.

[استطراد] اصول رفاده در منا اگرچه در این عصر نیز متروک است ولی از روزی که از مزدلفه معاودت می‌شود الی نهضت از مکّه مکرّمه به عساکر پادشاه که در منا هستند و مخصوصا به فقرا و محتاجین حجّاج ذوی المنهاج از طرف امارت جلیله مکّه مکرّمه مقدار کافی گوشت و ارزاق متنوعه تقسیم و توزیع می‌شود.

شب دوّم عودت از مزدلفه نیز در مقابل خیام شریف مکّه و والی شهر بکّه شهر آیین بسیار با شکوهی مجری شده از خیمه‌های مجمل شامی و مصری اجزای ناریه خارج از عدد احصا مشتعل شده حجّاج را تماشا می‌دهند؛ و روز اوّل عید فطر از جانب شریف مکّه به اعاظم و اعیان و مأمورین دولت سماطی ترتیب داده می‌شود که توصیف آن سماط خارج از قدرت و امکان است.

در سماط سال ۱۲۸۹ ه. ق خود بنده نیز حاضر بودم، سفره بسیار بلند که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۵

سماط گفته می‌شود در یک اطلاق طولانی گسترده شد. سفره مذکور با اطعمه نفیسه و فواکه نادره لذیذه که تدارک آنها ممکن شده بود مزیّن گردید، در حالتی که امیر مکّه و والی شهر بکّه نیز حضور داشتند مربعا نشستند. سفره یک قدم و نیم از زمین ارتفاع داشت تخمینا سی و نه (۳۹) قدم طول و نه (۹) قدم عرض داشت. مدعوین سماط بر حسب اصول به اخذ و تناول هر طعامی که می‌خواستند مأذون و مختار بودند و قیام و قعود به رأی خود آنها گذاشته شده بود.

اگرچه اطعام مسافرین تا هنگام عصر امتداد نمود؛ و لیکن شریف تا آخر طعام در سر سماط حاضر نبود؛ مسافرین وارده گروه گروه اطعام شده پس از آن در حضور امیر مکّه یک فنجان قهوه صرف می‌نمودند. چون روزی که این سماط مرتب می‌شود از اهالی مکّه کسی باقی نمی‌ماند که از این مهمانی بهره‌مند نگردد؛ لهذا مصرف این اصول سماط که از طرف شریف مکّه داده می‌شود تقابل و برابری می‌کند به مصرف رفاده‌ای که در سالهای سابق در منا داده می‌شد.

اگرچه لقمه‌ای از این اطعمه که در اینجا تدارک کرده می‌شود از حیثیّت نفاست مقابل چند ضیافتی است که در اعصار سابقه داده می‌شد مع ما فیه خواه سماط ضیافت که در مکّه داده می‌شود و خواه کمیّت ارزاق و مأکولاتی که در منا به عساکر پادشاهی و به

فقرا و ضعفا توزیع و تقسیم می گردد، چون عمومی نیست لهذا هیچ موافقتی با اصول رفاده نخواهد داشت؛ زیرا ضیافتی که رفاده گفته می‌شد عبارت از آن بوده است که فقرای حجّاج را علی العموم ضیافت و میهمانی نمایند. و لازم می‌آمد که منحصر به فقرای حجّاج و فرقه‌های عساکر نشود.

و لیکن چون در دور جاهلیه عدد حجّاجی که در جبل الرّحمه بودند اقل قلیل بودند و ضیافتی هم ه به اینها داده می‌شد عبارت از خرما و کشمش بود؛ لهذا اجرای آن در این زمان محال و غیر ممکن است؛ زیرا که در این عصر عدد حجّاج متجاوز از سیصد و چهار صد هزار است و ضیافت رفاده هم که عبارت از خرما و کشمش بود به لحوم مطبوخه و اطعمه نفیسه مبدّل شده است. در هر حال اجرای تمامی اصول رفاده در این عصر مستحیل و غیر ممکن است؛ و لیکن چون سماط ضیافت که از جانب امارت مکّه داده می‌شود رسم معایده را نیز تعمیم نموده و فقرای اهالی می‌توانند با اغنیا و سادات و اشراف ملاقات و دیدن کنند البتّه محسّنات این اصول ضیافت به مراتب از محسّنات رفاده زیادتر است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۶

اهالی مکّه مکرّمه در حلول مواسم اعیاد با یکدیگر عرض مخادنت و موالات می کنند، از عادات قدیمه مرعیه است که اهالی مکّه معظّمه هریک از روزهای عید فطر را به یک محلّه تقسیم کرده، اهالی آن محلّه آن روز را در خانه‌های خود نشسته هرکس از اهل مملکت که بخواهد آنان را ملاقات کند در آن روز معین رسم معایده ساکنین آن محله را مجری می‌دارند؛ همچنین هر روز برای اهالی هر محله که تقسیم کرده شده باشد اهالی محلات سایره عموما برای ملاقات به خانه‌های اشراف و اکابر آن محله می‌روند، به این اصول اهالی مکّه آن قدر رعایت دارند که روزهای عید همه اهالی با همدیگر معایده نموده و در حق همدیگر دعای خبر می کنند.

و چون این معایده به اصحاب قبور نیز شمول دارد، لهذا روز دوّم عید فطر طایفه ذکور تا وقت زوال و پس از آن طایفه اناث به مقبره معلّی و سایر مقابر رفته اقربا و متعلقان خود را زیارت و سور و آیات قرآنی نیز تلاوت کرده مراجعت می‌نمایند. اگرچه بدیهی است که این عادت موافق سنّت سنّیه است؛ و لیکن در زمان ما به واسطه سوء استعمال آن زنها در مقابر اختلاط با ذکور را اعتیاد نموده‌اند. چون این حالت اکثر اوقات منتج به حرکات فساد آمیز است اگر امر اختلاط ذکور و اناث در این مواقع ممنوع شود البتّه نزدیک به صواب خواهد بود. انتهی.

بنده مؤلف در بعض از اعیاد ممالك روم ایلی و آناطولی حضور داشتم و رسم معایده مکّه مکرّمه را نیز چنانکه مسطور شد مشاهده نمودم، اگرچه رسم معایده ممالك روم- ایلی و آناطولی آن قدرها با رسم و عادت اهالی حرمین مطابقت ندارد و لیکن چون در ولایات مذکوره در روزهای عید اهالی یک قریه به سایر قراء رفته و معایده می‌کنند گویا این اصول از فروع رسوم معایده‌ای است که اهالی حرمین شریفین مجری می‌دارند.

قیاده

به معنی امارة الجیش بوده عبارت از سر کردگی لشکری است که به محاربات فرستاده می‌شد. طایفه قریش به واسطه مناصب مذکوره به سایر قبایل اظهار فخر و مباهات می‌نمودند. ابن کلاب در زمان حیات خود ایفای امور مهمه حجابت و سقایت و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۷

لواء و رفاده را به عهده عبد مناف گذاشته و او را ولیعهد خود قرار داد و عبد الدّار را نیز که پسر بزرگ او بود، برای فصل و حسم مصالح قریش به اداره دار الندوه مأمور نموده گفت:

ای پسر من، مخن تو را به قومی رئیس می‌کنم که احدی از اشراف قبایل تا اینکه در او را تو خود باز کنی نمی‌تواند داخل کعبة اللّه

بشود. در قبیله قریش احـدی نخواهد توانست که برای محاربه عقد لواء نماید، لوائی که عقد آن لازم آمد مطلقا در دست تو خواهد بود، در مکّه فردی از آب زمزم نتوانـد نوشـید مگر به سـقایت تو، از اهل موسم احـدی طعام تناول نتواند نمود مگر اینکه از طعام تو اکـل و تنـاول نمایـد، به مهام امور و مصالـح قریش در هیـچ محلّی رأی و قرار داده نمی‌شود در هرحال در خانه تو قرار آن گذاشـته خواهد شد.

ابن کلاب او را وصیّت نمود که امور حجابت بیت و لواء و سقایه و رفاده را به اتفاق سایر برادران خود ادراه نماید.

اختلاف قریش پس از وفات قصیّ بن کلاب

اگرچه اولاد او موافق وصـیّت خود به عبـد الـدّار متفقا امور حکومت مکّه معظّمه را از پیش بردنـد؛ و لیکن بعدها در میان آنها نفاق روی داده، بنو عبـد منـاف که عبـارت از هـاشم، عبـد شـمس، مطلب، نوفل بودنـد از شـرافت و فضـیلت ذاتیه خودشان گفتگو کرده خواستند که مناصب حجابت، سقایت و لواء، رفاده را از دست بنو عبد الدار ضبط و غصب کنند، بدین لحاظ اظهار خصومت نموده و خودشـان را از اولاد عموی خود عبـد الـدّار افضل و اشـرف دانسـته اختلافات متوالی ظاهر ساختنـد. آخر الامر فصل و قطع منازعه طرفین را متّحدا به اعاظم قبایل محوّل داشتند.

اکابر قبایل نیز در فصل و رویت منازعه مشروحه متفرق شده بعضی از آنها برای اینکه رأی قصیّ بن کلاب را ضایع نکنند اولاد عبد الدّار را و برخی هم به واسطه ملاحظات دنیوی بنی عبد مناف را التزام نمودند.

در زمان ظهور این منازعه بزرگ، رئیس بنو عبد الدار، عامر بن هاشم بن عبد مناف بن

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۸

عبـد الـدّار و بزرگترین ابنای عبـد مناف نیز عبـد الشـمس بن عبد مناف بود. رجال قبایل که هر دو طرف را التزام می‌نمودند پس از مکالمه و مناقشه دور و دراز قرار بر آن دادن که مناصب سـقایت و رفاده را پسـران عبـد مناف و ریاست دار الندوه نیز در دست بنی عبد الدّار باقی بماند. رجال قبایل هردو طرف را اسکات و الزام نموده و از طرفین سند معاهده نیز دریافت کردند.

بناء علیه مأموریت سقایت و رفاده به ابنای هاشم بن عبد مناف و مناصب سایره نیز به بنی عبد الدار موکول شده و هردو طرف به این امر راضی گردیدند؛ و حال آنکه تا زمانی که کار به اینجا برسد از قریشیان شش قبیله اتّفاق کرده و عهد و پیمان بستند که نگذارند بنی عبـد الـدار را بنو عبـد مناف پامال غـدر و اسـتبداد خود نمایـد و اینان را احلاف قریش نام دادنـد. آن شـش قبیله بطون: بنو عبد الدّار، بنو عمرو بن هصیص بن کعب، بنو جمح[۸۳] بن عمرو بن هصـیص بن کعب، بنو مخزوم بن یقظهٔ بن مره، بنو عدی بن کعب، بنو حرث بن فهر بن مالک بن النضر بوده و عموم اینان اولاد بنی عبد الدار را استصحاب نموده آنها را معاونت کرده و سعی نمودند که نگذارنـد مغلوب و مقهور بنی عبـد مناف بشونـد. و قبایل بنواسـد بن عبد العزّی بن قصـیّ، بنو زهرهٔ بن کلاب، بنو تیم بن مرّهٔ بن کعب هم با اولاد عبـد الشـمس بن عبـد مناف اتّفاق نمودنـد؛ و قبیله‌های عامر بن لوی و محارب بن فهر نیز بی‌طرف بوده برای آنکه بدانند آخر کار به کجا منجر خواهد گردید در گوشه‌ای تماشا می‌کردند.

هردو فرقه متّفقه برای اینکه از طرف خود اعراض نکنند شدیدا و اکیدا قسم یاد کرده بودند، پس از این کار یکی از زنان عبد مناف کـاسه آورد که مملو از طیب رطب بود و در نزد جمـاعتی گـذارد که در حضور کعبـهٔ اللّه اجتمـاع نموده بودنـد. رجـال فرقه متّفقه موافق رسوم و عـادات جـاهلیّه، دست به آن کاسه برده و درآوردنـد و دست‌های خودشان را که به طبیب رطب آلود شـده بود برای تأکیـد قسم به دیوارهـای کعبـهٔ اللّه مالیدنـد و مکرّرا سوگنـد یاد کردنـد که قراری را که داده خواهـد شـد مطلقا و مؤکّـدا حراسـت نمایند. مقصود

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۸۹

از اینها این بود که در ثبات قسمی که قرار داده شده بود از یکدیگر مطمئن گردند.

پس از این سوگند افراد دو فرقه متّفقه مسلّح شده اگرچه مهیّای جدال شدند؛ و لیکن در میان صنادیدقبایل چنانکه مبسوط گردید قرار به اصلاح ما بنی اولاد عبد مناف و عبد الدّار داده شده کیفیّت به خود آنها اخبار و در قبول آنها اجبار نمودند و کار را نتیجه حسنه داده شد و آتش جنگ و جدال که در درجه فوق الغایه اشتعال داشت به آب اصلاح منطفی و خاموش گردید و آن اتفاق تا عصر سعادت حضرت نبی الآفاق محفوظ و برقرار بود.

عبد مناف غیر از مطلب و نوفل دو فرزند دیگر به نام عبد الشمس و هاشم داشت و هر دو از اینها به موجب قرار قبایل ستّه در مناصب رفاده و سقایت بهره‌مند شدند. مع ما فیه عبد شمس در نهایت فقیر و صاحب عیال کثیر بوده و برادر او هاشم غنی و مالدار بوده. و چون اداره سقایت و رفاده بالطبع به ثروت و غنا منوط بود؛ لهذا دو منصب مزبور به عهده هاشم داده شده بود و حضرت هاشم به طور مقرّر آن‌دو امر را از پیش می‌برد.

اصل اسم هاشم، عمرو بوده چون در مکّه مکرّمه طعام ترید را او ایجاد کرد به هاشم موسوم گردید و اینکه قریشیان در موسمهای زمستان به اقلیم یمن و در فصول تابستان به قطعه شام رفته و داد و ستد می‌کنند این عادت هم از هاشم باقی مانده است. اگرچه افراد قبیله قریش قبل از هاشم تجارت می‌کردند؛ و لیکن آن وقت داد و ستد آنها منحصر به حوالی مکّه مکرّمه بود. هنگامی که هاشم بن عبد مناف به طرف شام عزیمت نمود قیصر که حاکم شام بود شرف و حسب او را شنیده و احضار نمود و در حق او رعایت فوق العاده داشت. بتقریبی صحبت از اهل تجارت قبیله قریش و آوردن امتعه یمن و حجاز به شام در میان آمد، هاشم مذکور داشت برای اینکه اهل تجارت به امن و سلامت به شام تردّد کنند یک قطعه رخصت نامه داده شود. قیصر شام محض اینکه احترام مخصوصی در حق او بشود یک قطعه رخصت نامه به او داده و برای آمد و رفت قریشیان برای تجارت به شام مساعده نمود.

پس از چندی برادر او عبد شمس به ممالک حبش و مطّلب به اقلیم یمن و نوفل نیز به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۰

قطعه فارس رفته از حکمداران آن قطعات امان نامه‌های جداگانه گرفته و قریشیان را به تجارت ممالک مذکوره معتاد ساختند که این اصول نیز از قبیل اصول اجازه‌ای بود که قصیّ بن کلاب وجود او را از مکّه رفع و ازاله نمود. قریشیان که در مکّه سکنی داشتند آن اوقات از مضرّت دزدانی که طوایف حوالی مکّه را که برای جلب ذخایر به اطراف می‌رفتند نهب و غارت می‌نمودند آسوده و مرفّه بودن. به این معنی هر وقت که به آن چنان قطاع الطریقی دچار می‌شدند به قول «نحن اهل حرم اللّه» از دست غارت و تعرض اشقیا مصون و محفوظ بودند؛ و لیکن چون این امتیاز محدود و مخصوص به جوانب اربعه مکّه مکرّمه بود لهذا از حدود حرم اللّه آن قدرها نمی‌توانستند دور شوند. بعدها در سایه پسران عبد مناف به هر طرف متاع برده و ارزاق و اشیا آوردند و بدین وسیله استمتاع نمودند.

هاشم بن عبد مناف به موجب قرار قبایل ستّه مدّتی خدمات را که در عهده داشت به خوبی اداره نموده و برای تجارت به ارض شام عزیمت نمود. در غزه نام بلده‌ای از ارض فلسطین دعوت حق را اجابت نموده مناصب رفاده و سقایه که در عهده او بود به دست برادر او مطّلب که در میان قبیله قری صاحب شوکت و عظمت بود آمد.

چندی بعد از وفات هاشم برادر او مطّلب نیز در مکّه و نوفل بن عبد مناف در بلاد عراق ارتحال نموده، اداره امور جلیله مذکوره به عهده عبد المطّلب بن هاشم که جد امجد حضرت رسول و پدر جناب عبد اللّه بود انتقال نمود. عبد المطّلب به شرف و مزیتی که آباء و اجداد او مالک نبودند واصل شده و به خصیصه مقبوله جذب قلوب اهالی نایل آمده و چون غیر از حارث اولادی نداشت به کنیه ابو الحارث مکّنی گردید.

روزی پسر عموی او عدی بن نوفل بن عبد مناف به عبد المطّلب گفت: چون تو غیر از حارث اولادی نداری در امید و آرزوی آن

هستی که مـدّت مدیده ریاست جماعت قبایل قریش را در عهده خواهم داشت، چون اولاد و اتباع ما زیاد است روزی زمام ریاست تو به ایادی استحقاق ما خواهد درآمد.

عبد المطّلب در جواب گفت: آیا تو مرا به قلّت و کمی اولاد تخویف می‌نمایی؟

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۱

انشاءاللّه فرزنـدانم به عشـره کامله بالغ شـده محض رضای حق یکی از آنها را در کعبه معظّمه ذبح و قربان می‌نمایم. حسب الحکمه بعد از مدّتی مراد عبد المطّلب حاصل و اولاد او به حد عشره کامله واصل شده گاهگاهی نذر واقع خود را به خاطر آورده و عقل از سر او می‌رفت.

بناء علیه پس از تفکّر بسیار اولاد خود را احضار نموده موافقت آنان را حاصل نمود و اسامی هریک از آنان را جداگانه به یک تیر فال نویساند. پس از آن این تیرها را برداشته با پسران خود به درون کعبهٔ اللّه نزد هبل نام صنم کبیر که در آنجا مرکوز بود برده و به قاعـده جـاهلیّه قرعه تفـأّل انـداخت. اگرچه این تفأّل حکم نمود که بایـد جناب عبـد اللّه پـدر عالی گهر حضـرت رسول قربان کرده شـود؛ ولی چـون در رؤیـای خود به دفعـات دیـده بود که از جنـاب عبـد اللّه خوارق و عجایبـات ظـاهر می‌شود و می‌دانست که آن حضـرت پدر حضرت سید البشر خواهد بود؛ لهذا او را از حیثیّت محبّت به سایر برادران او مقدم و مرجّح می‌داشت و امید داشت که آن وجود مسعود به لطف حضـرت معبود از بلای ذبـح رهایی خواهد جست. یکی از خوارق عادات که عبد المطّلب را آگاه نموده بود که پسر او پدر حضرت سید البشر خودهد شد این فقره بود:

روزی جناب عبد اللّه به پدر بزرگوار خود گفت که: ای پدر مهرگستر من هر وقت که از مکّه درآمده و به جبل ثبیر صـعود کرده و در محلی قعود می‌نمایم در ظهر من دو نور لطیف مشـعشع ظاهر شـده یکی طرف شـرق ساهره غبرای زمین و دیگری به طرف غرب منتشر شده، پس از مدتی مانند سحاب فیض متّحد شده به طرف آسمان ساطع و بعد باز به ظهر من راجع می‌شود؛ و این امر در یک آن غیر منقسـمه واقع می‌گردد در هر جا که نشـینم ندی «سـلام علیک ایّها المسـتودع ظهره نور محمّد- صـلّی اللّه علیه و آله-» را از هاتف غیب می‌شـنوم. اگر در زیر درخت خشـکی بنشـینم شجر مذکور کسب نضارت می‌کند و چون آن موقع را ترک کنم باز آن شجر ملتفّهٔ الساق به حالت سابق خود رجوع کند.

پـدرش عبـد المطّلب نیز در جواب گفت: ای فرزند من تو را بشارت می‌دهم که تو حال نور محمدی هستی و تو را تبریک و تهنیت کنم. من درین خصوص به دفعات بشارت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۲

داده شدم قبل از تو کأنّه رؤیاهایی که در عالم مثال دیدم دلالت بر این می‌کند که حضـرت مفخر موجودات از صلب پاک تو زینت افزای قماط شهود خواهد گردید.

واقعا هر وقت که جناب عبد اللّه به لات و عزّی تقابل و تقرّب می‌نمود آن اصـنام که از کابر اصـنام قریشه است به صدایی که مشابه صـدای گربه بود آن حضـرت را خطاب کرده و می‌گفتند: ای عبد اللّه تو ما را پرسـتش و عبودیّت ننمایی در ظهر تو نوری است که آن نور قریب الظهور محمّدی است، صاحب این نور هم ما را و هم سایر اصنام را به هلاکت خواهد رسانید.

عبـد المطّلب به واسـطه حالتی که ذکر شده عبد اللّه را از سایر اولاد خود عزیز و مکرّم می‌داشت و او را حمایت و حفظ می‌نمود. به تفـأّل تیرهایی هم که در نزد هبل بودنـد نهایت اعتماد را داشت، بناء علیه چنانکه در فوق ذکر شـد عبـد اللّه به قربانی محکوم شـده. پس از آنکه عبـد المطّلب یک ملاحظه بسیار عمیق نمود گفت: چه چاره، تقـدیر خـدای چنین بوده است ناچار پـدر بزرگوار سیّد البشر را در جبل صفا در نزد اساف نام بت به زمین خوابانید.

عباس برادر عبد اللّه چون خبردار شد که پدرش برادر کوچک او را برای قربانی نزد اساف برده است به عجله تمام آمده برادر خود

را از زیر پای پدرش عبد المطّلب کشیده و برد. در این اثنا صفحه رخسار حضرت عبد اللّه مجروح شده و اثر آن جراحت تا وفات آن حضرت در وجه منیر او باقی بود.

[استطراد] اینکه راویان گفته‌اند که حضرت عباس برادر خود عبد اللّه را از زیر پای پدر خود عبد المطّلب کشید او را از برادر خود عبد اللّه مسن‌تر قرار داده‌اند گویا راویان در این باب راه خطاب پیموده‌اند. زیرا بنا به مفاد روایات صحیحه لازم می‌آید که عبد اللّه بن عبد المطّلب از برادر خود عباس بزرگتر بشود.

عبد المطلب پس از آنکه ایفای نذر خود کرد هاله، والده حمزه را تزوّج نمود خواه حمزه و خواه حضرت عباس که برادر امّی یکدیگر بودند هنگامی که قرار

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۳

ذبح عبد اللّه داده شد از مادر خود متولّد نهشده بودند به این تقدیر حضرت عبد اللّه کوچکترین برادران خود نبوده بلکه اصغر اولادی است که از والده او متولد شده‌اند.

ابن اسحاق در تأویل قول مرحوم بکائی که از ثقات ائمه است خطا نموده و به خلاف روایت سالف الذّکر معتقد شده است؛ ولی بعضی از اهل سیر اعتقاد ابن اسحاق را رد و جرح نموده و گفته‌اند: حضرت عباس از جناب عبد اللّه و جناب عباس از حمزه کوچکتر بوده است. و مدعای خودشان این را دلیل می‌آورند که جناب عباس گفته است من در ولادت باهر البرکت حضرت خاتم الانبیا همین سه سال داشتم وقتی که چهره نورانی آن حضرت را دیدم زنها گفتند برادر خود را ببوس من هم به تقبیل روی منیر آن حضرت سرافراز شدم. این فرمایش جناب عباس دلیل بر این است که از عبد اللّه بن عبد المطّلب بزرگ بوده است و اینکه امام بکائی گفته است که عبد اللّه کوچکترین برادر خود بود مثل این است که گفته است هنگامی که عبد المطّلب به ایفای نذر خود اقدام کرد عبد اللّه اصغر اولاد والده خود بوده است.

اگرچه احتیاج ندایم که این را به مقالات طولانی به مقام اثبات برآییم، و لیکن عاری از شبهه و ریب است که جناب عباس و برادر او حضرت حمزه بعد وفاء النذر متولّد شده‌اند؛ و بلوغ عدد اولاد حضرت عبد المطلب به دوازده به دلالت روایات صحیحة الاسانید به درجه ثبوت و یقین رسیده است. انتهی.

این وضع که از عبد المطّلب ظاهر شد قریشان را باعث اضطراب و خلجان گردیده بسیار ناگوار آمد، لهذا گفتند: ما به این کار راضی نیستیم برای اینکه در میان ما عادت مستمره نشود باید چاره‌ای برای این کار پیدا کنیم. بناء علیه سجاح عاقله را که از مشاهیر کهنه بوده و در بلاد خیبریه اقامت داشت پیدا کرده و استفسار رأی نمودند. چون سجاح به اعتقاد جاهلیه با طوایف جنّیان کسب آمیزش و اختلاط کرده بوده است، چون ما فی الضّمیر مبعوثین قبیله قریش را فهمید گفت: من این مسئله را از طایفه‌ای که تابع به آنها هستم سؤال کرده و جواب او را به شما می‌گویم.

قریشیان مأیوسا به محل اقامت خودشان رفته فردای آن روز ثانیا به مسکن سجاح درآمدند. سجاح گفت: در میان شما دیت یک آدم عبارت از چه چیز است؟ قریشیان

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۴

گفتند: ده (۱۰) نفر شتر است. سجاح در جواب گفت: ده (۱۰) نفر شتر تدارک نمایید به اسم شتران و عبد اللّه قرعه بکشید تا زمانی که قرعه به اسامی جمال درآید، در هردفعه ده رأس شتر علاوه نمائید. همه شترانی را که قرعه به اسم آنها درآید قربان کنید که این علامت قبول حضرت ربّ العزّة است. قریشیان این جواب را از سجاح گرفته و به مملکت خود معاودت کردند.

شرح و تعریف کهانت

اشاره

کهنه به معنی فال بین، جمع کلّیه کاهن است. از عادات اهل جاهلیه بود که به موجب اجازه کهنه عمل می‌نمودند. کاهنان آن عصر به زعم خودشان از شیاطین حوادث و اخبار متنوعه گرفته و دیگران را اخبار می‌کردند. بعضی از آنها استخدام یکی از خدام طایفه جن را ادّعا نموده و معتقد آن بودند که صاحبان خدام از جنّیان حوادث غیبیّه می‌گیرند؛ و لیکن به دلالت باهره «لا یعلم الغیب الّا اللّه» چون طایفه جن غیب را نمی‌دانند لهذا ادّعای کسانی که در این اعتقاد هستند عبارت از مدّعیات کاذبه خواهد بود. سطیح، خطر و سجاح از فالچیانی است که در میان کهنه جاهلیه از همه معروف و مشهور هستند، کسانی که واقف احوال کهنه عصر جاهلیه‌اند اقسام کهانت را اخبار می‌نمایند.

بعضی از آنها هفت عدد سنگریزه برداشته به هریک از آنها یک نشان و اسم گذاشته پس از آنکه در مشتهای خود گرفته و تحریک نموده و بعض کلماتی که مخصوص به خود ایشان است گفتند، دستهای خود را باز کرده به وضع و اشکال سنگریزه‌ها مدّنظر نموده و به خیر و شر حکم می‌کردند.

زجر و عیافه نیز از انواع کهانت است خواه زجر و عیافه و خواه طیره، اگرچه در یک وضع هستند ولی انواع آنها مختلف است. مثلا عرافت آن را گویند که به چیزهای شفاف و برّاق مانند آب و قدح و قرص آفتاب و جام بلور نظر نموده جنّیان را دیده و از مغیبات اخذ اخبار کنند که این صنعت در زمان ما نیز موجود بوده، فال‌بینان از این رای مبالغ گزاف [به] دست می‌آورند. زجر و عیافه عبارت از آن است که از رفتار و آواز طیو اخذ

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۵

حوادث نموده و به وقوع آنها استدلال کنند.

اهل جاهلیه اگر به سفری می‌رفتند و یا به صید و شکار عزیمت می‌کردند، اگر در طرف راست خودشان ورود ثور وحشی را می‌دیدند ورود آن حیوان را در حق خود خیر می‌پنداشتند و اگر این حیوان از طرف چپ ظهور می‌کرد از ظهور آن حیوان تشأّم نموده او را در حق خود شرّ محض اعتقاد می‌کردند. بنشستن کلاغها و جائی که آنها قرار می‌گرفتند و به وضع نشستن آنها و حرکات و سکنات و صدا دادن آنها نهایت دقّت و اعتنا را می‌نمودند. اگر چنانچه حرکت کلاغ به زعم آنها مبارک ظهور می‌کرد اظهار فرح و شادمانی می‌کردند و اگر کلاغها در جاهایی که مقصود آنها بود ننشسته و موافق مطلوب صدا نمی‌کردند از این قسم طیران و نشستن آنان به هر جایی که اتّفاق می‌افتاد تشأّم نموده و به آن حیوانات اظهار نفرت و خصومت می‌نمودند و به مواقعی که نشسته بودند سنگ انداخته و می‌پرانیدند. از کهنه هم دیده شده است که ظهور محمّدیه را قبل البعثۀ خبر داده و بشخصه تصدیق و اعتراف نموده‌اند.

حکایت

از لهیب بن مالک روایت است که جناب لهیب گفته است که: کهنه بسیار با علم قبیله ما به نام خطر بن مالک کاهنی بود که سیصد و هشتاد (۳۸۰) و بنا به روایت تاریخ خمیس یکصد و هشتاد (۱۸۰) سال داشت. روزی بر سر او جمع شده و گفتیم: ای خطر از علم نجوم چیزی بر ما خبر ده که به مقتضای او عمل نماییم. خطر گفت: اگر فردات صبح نزد من بیایید شما را از بعض چیزهای خیر و شر خبر می‌دهم.

فردای آن روز علی الصّباح باز جمع شده و به خانه او رفتیم، خطر بن مالک را این دفعه در یک حالتی دیدیم که بر سر پا ایستاده و مستقیم مانده است؛ و در کمال حیرت و دهشت چشمهای خود را باز نموده مانند اشخاص محتضر به آسمان دوخته بود. چون

دیدیم که خطر مژگانهای خود را نیز حرکت نمی‌دهد گمان کردیم که خطر وفات کرده است؛ و برای فهمیدن این امر چند دفعه یا خطر یا خطر گفتیم، مدّتی جواب نداد بالاخره اشاره نمود که او را از دو طرف او

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۶

بگیرند. موافق حکم او او را از دو بازوی او گرفتیم.

پس از مرور زمانی مانند طیری که از هوا به زمین نازل شود کوکب بزرگی سقوط کرد. خطر آن وقت به آواز بلند صیحه زده و غضوبانه گفت: او را وجع عظیم مستولی شد تأثیر او امتداد کرد عذابش مزد او شد. شهاب او را محترق ساخت، از خبر دادن عاجز گردید، خدشه و اضطراب خیالات او را پراکنده و پریشان ساخت و مشقت او معاودت نمود، حال او به چه منجر خواهد شد ریسمانهای او که سبب استراق حوادث بود بریده شد و مکدّر گردید.

پس از آنکه خطر مدّت مدیده ساکن و ساکت بود به طرفی توجه نموده و گفت: ای اولاد بنی قحطان به شما راست و حق را خبر خواهم داد به آن کعبه سوگند یاد می‌کنم که ارکان اربعه دارد و به آن بلده مکرّمه قسم می‌خورم که اهالی مؤتمنه دارد گوشهای جنّیانی که مسن و سالخورده بودند به واسطه بعثت نبیّ انس و جان که از حیثیّت رفعت و شأن و کثرت لمعان مانند نجم ثاقب است از استماع ممنوع شدند، آن پیغمبر سعد اختر به کتاب فرقان و علوشان مبعوث بوده امر عبادت اوثان باطل گردید.

خطر این گفتگوها را به کلمات مسجعه گفته و همه ما را مبهوت و متحیر ساخت. مشار الیه را خطاب کرده و گفتیم ای خطر به کهانت تو تأسف داریم تو ما را از چیز عجیبی خبر می‌دهی با اینکه قومی را که تابع تو است رحمت نمی‌آوری. خطر در جواب گفت: چون من قوم خود را زیادتر از نفس خود دوست دارم لهذا آنان را به تبعیّت پیغمبری وصیّت می‌کنم که آن پیغمبر ذی شأن اشرف رسل و افضل انبیاست و برهان جلیل او مانند شعاع شمس ظاهر و نمایان است به صلوهٔ خمسه، در مکّه مبعوث شده و او را از طرف الهی آیات بیّنات نازل می‌گردد.

پس از آن گفتیم: ای خطر این نبیّ نبیل که بر ما تعریف و توصیف کردی کدامین شخص است؟ گفت: آن ذات فرخنده صفات بر حیات بوده و در میان افراد سعادت معتاد قریش است، خفتی در حلم او نیست قدری از کلام را اقرار و قدری از آن را کتم و اخفا نمی‌کند، در خلق او آثار فساد و اختلال نیست. آن حضرت در میان آل قحطان و آل قریش بن الهون بوده نسب عالی حسب آن حضرت به قبیله خزیمهٔ بن مدرکهٔ بن الیاس بن مضر منسوب است.

خطر را گفتیم: ما را بگوی که آن شخص از کدام قبیله قریش است؟ خطر گفت: در مکّه مکرّمه ساکن است از اکارم معاشر و نجل و نجیل هاشم بن عبد مناف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۲۹۷

بوده، برای غزای ملحدین و جنگ مشرکین مبعوث شده است. چون اینها را بر من رئیس الجان خبر داده است همه حرفهای من صحیح است، اللّه اکبر حق ظاهر شده و حوادث جنّیان منقطع گردید. پس از این مقالات بی‌هوش و بی‌خود گشت و بعد از سه روز به هوش آمده به طریق «لا اله الّا اللّه» قبول اسلامیّت نموده و ما را به قبول دین مبین محمّدی تشویق و تحریص می‌نمود.

لهیب بن مالک پس از آنکه این تفصیل غریبه را به دوستان خود حکایت کرد کیفیت را به حضرت نبیّ انس و جان نیز عرض و بیان نمود. حضرت رسول فرمودند: سبحان اللّه راست گفته است آن شخص روز قیامت در صورت امّت واحده بعث و نشر خواهد شد.

اینک از این حکایت صحیحه تا یک درجه ثبات و محقّق می‌گردد که فال بینان زمان جاهلیه از اخبار آسمانی خبر داده و شیاطین از آسمان استراق اخبار می‌نموده‌اند. واقعا شیاطین الی زمان ولادت با سعادت حضرت عیسی المسیح از آسمان استراق حوادث و اخبار نموده و به قلوب کهنه القا می‌نمودند؛ ولی زمانی که آن حضرت مهد آرای شهود گردید، ثلث استراق حوادث و در قدوم میامن

لزوم حضرت فخر رسل نيز دو ثلث آن منقطع گرديده از استراق حوادث و اخبار اثر و خبرى براى كاهنان باقى نگذاشتند.

راهى كه سجاح در طريق فرعه نمود به عبد المطلب گفته شده، عبد المطلب به وجه مذكور حركت نموده و قرعه‌هائى كه مى كشيد يكى متعاقب يكديگر نه (۹) دفعه به اسم عبد اللّه و دفعه دهم به اسم شتران درآمد و چون عدد جمال به يك‌صد (۱۰۰) شتر رسيده و قرعه درآمد، قريشيان گفتند: اى عبد المطّلب اگر اين يك‌صد (۱۰۰) شتر را قربان كنى ايفاى نذر نموده و حق را از خود راضى نموده و گفته سجاح نيز بدين منوال بوده است. حال آنكه عبد المطلب نه به قول سجاح و نه به حرفهاى قريش گوش داده و گفت من در اين باب شبهه دارم. در قرعه‌اى كه نه (۹) دفعه به اسم عبد الله درآمده و دفعه دهم به اسم شتران اصابت كند احتمال خطا موجود است، من دو دفعه ديگر قرعه خواهم كشيد اگر در هردو دفعه به اسم شتران درآمد يعنى حضرت حق سه دفعه على التوالى به اسم شتران درآورد كه ذبح اين يكصد (۱۰۰) شتر از ذبح عبد اللّه بدل كرد و آن‌وقت عبد اللّه را ترك كرده و شتران را قربان خواهم نمود، و الّا من مقروض و

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۹۸

مجبورم كه عبد اللّه را به موجب نذرى كه نموده‌ام ذبح نمايم.

عبد المطلب قرعه را دو دفعه ديگر مكرّر ساخت، چون در اين دو نيز به اسم شتران درآمد به كمال فخر و مسرّت كافه شتران را ذبح كرده و لحوم آنها را كليّةً محض رضاى حق به اهالى مكّه مكرّمه تقسيم و توزيع نمود؛ و اين را نيز اعلام كرد كه بين العرب ديت يك شخص يكصد (۱۰۰) نفر شتر خواهد بود.

اين حكم عبد المطلب در ميان عرب تا ظهور نور نبوّت معتبر و مرعى الاجرا بوده، حضرت شارع مقدّس حكم مذكور را بعينه يعنى به شرط اينكه ديت يك نفر آدم يكصد (۱۰۰) شتر بشود قبول و ابقا فرمودند.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۲۹۹

صورت نهم در بيان تفصيل بناى كعبه معظّم ه در دفعه ثامنه

اشاره

بيت شريف را دفعه هشتم قبيله قريش تجديد نموده‌اند. اين عمارت جليله ۲۴۸۹ و على قول ۱۷۰۳ سال بعد از بناى حضرت ابراهيم واقع شده است، آن‌وقت بانى بنيان شريعت- عليه آلاف التحيّه- هنوز سى و پنج سال داشتند و بيت عزّت كه حضرت خليل طرح او را نهاده بود بعينها موجود بوده است. بعض مورّخين به امام مجاهد تبعيت كرده و گفته‌اند كه اين كيفيّت پانزده سال قبل از بعثت نبويّه و كسانى كه تابع قول ابن اسحاق هستند اين معنى را پنج سال قبل از ظهور نور بعثت نوشته‌اند. شيخ محمد صالح در كتاب سبل الهدى و الرّشاد فى سيرة العباد نام خود سبب تجديد دفعه هشتم بيت معظّم را اين‌گونه بيان نموده است.

روزى از روزها يكى از خواتين قريش به مجمره مخصوصى درون فيض مسحون كعبة اللّه را تبخير مى‌نمود ناگهان شراره‌اى از آن مجمره جدا شده لباس مزبوره را سوزانيد، آتش از لباس مرقومه به اطراف بيت اللّه نيز در گرفته به ديوارهاى كعبه مفخمه سارى و شراره‌هاى آتش به ستاره لطيف و سقف شريف كعبة اللّه سرايت و اثر نموده

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۰۰

ديوارها و حيطان نيز از آتش مزبور محترق گشت؛ و سيلابى هم كه بعد ظاهر شد بندى را هم كه در گذرگاه مجرايب سيل بود منهدم و خراب كرده تا درون بيت اللّه داخل شده و اساس ديوارها را از پا در انداخت.

صناديد قريش به واسطه اين وقعه مؤسفه خواستند كه روى ابنيه مباركه بيت اللّه را پوشانيده و تجديد كنند و براى آنكه آن بناى

محترم را از جریان سیلی که ظهور آن در آتی ملحوظ بود نگاهدارند، مقرّر داشتند که باب معلّی جناب بیت اللّه را از زمین مرتفع‌تر و در یک هیئت مطبوع و متین بسازند و گاهگاهی عقد انجمن مشورت می‌نمودند که هرکس را به داخل بیت شریف راه ندهند؛ ولی چون مواد جزئیه را احتیاج کلّی داشتند نتایج قرار مذاکرات را به سکوت می گذرانیدند.

درین اثنا به سمع قریشیان رسید که در اطراف جدّه یک کشتی بزرگی به گل نشسته و این کشتی حامل تخته‌های بسیار و رخام متنوعه و سایر لوازمات حدیدیه است و کاپیتان کشتی مزبور هم در صنعت بنائی نهایت مهارت و اطلاع دارد. برای تحقیق این امر ولید بن مغیره را به جده فرستاده و به جهت اینکه ببینند آیا این اشیا و محمولات کشتی به کار و مصرف آنها خواهد برآمد یا نه؟ چند نفر نجار متفنّن ماهر نیز همراه ولید بن مغیره فرستادند.

ولید بن مغیره چون به جده رسید کاپیتان مذکور را پیدا کرده و احمال کشتی را به قیمت بسیار نازل اشترا نموده، کاپیتان را اظهار نمود که این اشیا به بنای مقدّسه بیت اللّه صرف کرده شده و خود او را نیز برای استخدام در معماری عملیات این بنا به مکّه خواهد برد. بناء علیه هم اشیاء مرقومه را و هم خود کاپیتان را به مکّه معظمه آورد.

نظر به روایت مورّخین سفینه مذکوره از طرف قیصر روم به دیار حبشه فرستاده شده بوده است که کلیسائی را که قبیله قریش و علی قول طایفه عجم که از ایران مأمور شده و آن کلیسا را سوزانده بودند تعمیر نمایند؛ و کاپیتان مزبور نیز برای معماری خرابه کلیسای مسطور معیّن و مأمور شده بود. به حکم «اذا اراد اللّه شیئا هیّأ اسبابه» سفینه مذکوره چون به دریای احمر مواصلت می‌کند به یک طوفان شدیدی دچار شده و برای تسهیل

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۱

عمارت کعبهٔ اللّه در حوالی جده به گل و ریگ نشسته و به دست اعراب گرفتار می‌شود.

چون کاپیتان مرقوم به مکّه معظّمه رسید به واسطه یک نفر نجّار قبطی الاصل که اعاظم قریش به رفاقت او داده بودند کعبه معظّمه را بازدید نمود و برای ساختن سقف بیت اللّه به هدم بنای سعادت مبنای مقدّسه شروع نمود؛ ولی چون اهالی مکّه نخواستند که کعبهٔ اللّه را خراب کنند لهذا مشار الیه هم خودداری نمود.

ظهور یک مار بزرگ در بالای کعبهٔ اللّه

از غرایب است که از مدّت مدید در بالای مخزن الهدایای بیت شریف حیّه عظیم الجثه‌ای پیدا شده و بر بالای جدران اربعه کعبهٔ اللّه درآمده آفتاب را سر فرو می‌کرد و کسانی که آن مار را می‌دیدند از هیبت منظره او خوف و احتراز کرده معتقد آن بودند که حیّه مرقوم حارس و نگهبان بیت اللّه است. جسم حیّه مذکور بسیار مجلّا بود مانند آتش به اطراف و اکناف خود شراره می‌انداخت و هرکسی که به طرف او می‌رفت، دهن خود را باز کرده و صداهای بسیار مخوف و ترساننده ظاهر می‌ساخت.

رنگ بدن او سفید و سر او به قدر سر یک بچه بز بود و دم او سیاه و بسیار بزرگ بود و کلیهٔ هیئت او بسیار مدهش و مهیب بوده و کسانی را که به دامن مبارک بیت اللّه دست تسلط و خیانت و دراز می‌کردند ممانعت می‌نمود.

روزی به عادت سابق خود در حالتی که حیّه مزبور در فوق جدران کعبهٔ اللّه ایستاده بود، عقابی ظاهر شده و آن حیّه بزرگ را اسیر چنگال خود نموده به طرف شرق پرواز نموده و حیّه را در جبل حجون گذاشته و رفت.

بعض از مورخین که سبب ظهور این حیّه را نوشته‌اند روایت می‌کنند که این محل همان مخزن اخنف نام است که حضرت خلیل هنگام بنای بیت اللّه به جهت حفظ هدایایی که ورود آنها از اطراف احتمال داشت بنا نمود. آن وقت کعبهٔ اللّه سقف نداشت اهالی محض تبعیت حضرت خلیل کعبهٔ اللّه را هدایای گرانبها از طلا و جواهر آلات و سایر چیزها تقدیم و هدیه می‌نمودند و آنها را تبرکا به همین مخزن می‌گذاشتند که

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۰۲

مقصود خلق از اين كار تقرب الى اللّه و ابراز وداد به حضرت خليل اللّه بود.

چون پس از مدّتى مخزن مذكور و اندرون كعبهٔ اللّه از اشياء گرانبها مملو گرديد اسافل ناس هر وقت مى‌توانستند آنها را سرقت مى‌نمودند. بعضى از اينان را گرفته و براى عبرت ديگران قطع يد نمودند و بعضى هم براى سرقت اشياء مذكوره كه دستهاى خود را دراز مى‌كردند برحسب حكمت افتاده و تلف شدند تعداد نفوسى كه بدين سبب تلف شدند بى‌شمار است.

هنگامى كه اقوام جراهمه در مكّه مكرّمه به ضلالت افتادند و نصيحت مضاض بن عمرو بن الحرث بن مضاض را نشنيدند يك شخص پست فطرتى به تبعيّت اغواى نفس به خيال سرقت اشيائى كه در خزينه مذكوره محفوظ بود افتاده و شبانه داخل خزانه مزبوره مى‌شود؛ و بر حسب حكمت و قضا جهات اربعه خزينه يك دفعه خراب شده و آن مرد شقى در زير خرابه‌هاى ديوارها مانده و هلاك مى‌شود.

نظر به بعضى روايات شخصى كه آن وقت به داخل كعبهٔ اللّه درآمده بود چهار نفر رفيق ديگر نيز داشته است هريك از آنها در يك گوشه بيت محترم ايستاده و آن ملعون را به روى شانه‌هاى خود گرفته به داخل كعبهٔ اللّه درآوردند. و مقصودشان اين بوده است كه اشياى محفوظه در اندورن كعبهٔ اللّه را دست به دست داده و خارج نمايند. از قضا پاى شخصى كه روى ديوارهاى بيت اللّه بلند كرده بودند لغزيده و به مطاف سعادت مى‌افتد و وفات مى‌كند. رفقاى مشار اليه هم براى اينكه خود را از اين مخمصه برهانند فرار مى‌كنند. بدين جهات حيّه مذكوره فوق آفريده شده به اطراف و جوانب خود صولت و دهشت مى‌انداخت.

چون اهالى مكّه به طور مشروح هلاكت حيّه را ديدند گفتند: اين كيفيّت علامت آن است كه عمارت كعبه در نزد خدا رهين قبول گرديده است اظهار مسرّت و شادى نموده و به هدم بناى مقدّسه شروع نمودند. قريشيان كه به هدم ديوار مشغول بودند ابو وهب عمرو بن عائذ بن [عمران بن] مخزوم كه دائى عبد اللّه پدر حضرت رسالت پناه بود با آلتى كه در دست داشت سنگى از آن بنيان رصين الاركان جدا نموده و در دست خود

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۰۳

گرفت حجر مذكور از دست مشار اليه پريده و در جاى خود قرار گرفت.

[ابو وهب عمرو بن] عائذ بن عمران از مشاهده آن متوحّش و لرزان شده به اعاظم قبايل خطاب كرده گفت: اى معشر قريش در بناى مكّه از ساختن مال حرام و فواحش و اموال مشكوك و مظالم احتراز نماييد و همّت كنيد كه در اين راه مال طيّب و حلال مصروف داريد.

اهل مكّه دفعه ثانيه مال حلالى را كه در ميان خود جمع كرده بودند آورده و به مجلسى كه در امر تجديد بيت اللّه منعقد شده بود دادند. مع ما فيه چون در مبلغى كه اولا داده بودند در حلّيت او شبهه و ريب داشتند و آن مبالغ نيز از طرف مجلس به بناى بيت اللّه صرف شده بود، لهذا از نزول بلا احتراز نموده و باز در هدم ابنيه محترمه ترديد مى‌كردند.

آخر الامر وليد بن مغيره آلت حفرى در دست گرفته و گفت: اى قبايل قريش چون نيّت شما اصلاح كعبهٔ اللّه است حضرت ايزد اعلى مصلح را هلاك نمى‌كند و به شخصه به هدم ديوارشروع نمود. با وجود اين باز اهالى جسارت ننموده به خيال اينكه وليد را مضرّتى خودهد رسيد يك روز ترديد كردند، چون ديدند كه ابن مغيره از بليّه و شوائب مصون ماند اتفاق نموده به هدم بناى كعبهٔ اللّه مشغول شدند. در ختام هدم به موجب تقسيم ابو وهب بن عمرو بن عائذ؛ بنى عبد مناف؛ و بنى زهره باب معلّى جناب كعبه را، بنى مخزوم و بنى تميم و مقدارى از قريشيان ما بين ركن شرقى و ركن يمانى را؛ و بنى عبد الدار بن قصى، و بنى اسد بن عبد العزى بن قصى، و بنى عدى بن كعب بن لوى ميزاب زررا؛ و بنى جمح[۸۴] و بنى سهم بن عمرو، و بنى هصيص بن كعب بن لوى ساختن ظهر كعبه را متعهّد شده؛ و برخى هم از جبل الكعبه نقل احجار نموده و بعضى هم هدم بنا را به عهده گرفتند.

زمانی که برای پیدا کردن اساس ابراهیم دیوارهای بنای کعبهٔ اللّه را خراب می‌کردند یک قطعه حجر اخضر که علامت اساس قدیم بود ظاهر گشت. چون سعی کردند آن

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۴

سنگ را نیز بردارند آتش بسیار مشتعل شده و ارض مکّه را به تزلزل آورد؛ لهذا از تعمیق آن ترسیده و بنای دیوار را بر روی سنگ خضرای مزبور تأسیس نمودند و در زیر حجر الاسود که در رکن شرقی بود پارچه کاغذی که به لسان سریانی نوشته شده بود پیدا کرده و یکی از طوایف یهود او را خواند. مفاد ورقه مذکوره عبارت از مقاله آتیه بوده است.

انا اللّه ذو بکه خلقتها یوم خلقت السموات و الارض و صوّرت الشّمس و القمر و حفظتها بسبعهٔ افلاک حنفاء لا تزول حتی یزول اخشباها مبارک لاهلها فی الماء و اللّبن.

ترجمه: من خدای عظیم الشّأن صاحب مکّه معظّمه هستم آن بلده مفخمه را روزی خلقت کردم که سماوات و ارضین و شمس و قمر را تصویر و ایجاد نمودم و برای اینکه حرکات دوریّه آنان را الی یوم القیام خللی طاری نشود شمس و قمر را به افلاک سبعه محکم نمودم تا از جبال مکّه ابی قبیس و جبل احمر زائل نشود حرکات دوریّه آنان را زوال نخواهد رسید، در چاههای مکّه معظّمه و در شیری که از گوسفندان آنجا حاصل می‌شود یمن و برکت بوده برای اهالی او آنجا مبارک است.

بنا به روایت دیگر ورقه دیگر در مقام ابراهیم دیده شد که در او نوشته شده بود:

«مکّهٔ بیت اللّه الحرام یأتیها رزقها من ثلاثهٔ سبل لا یحلّ لها رجل من أهلها» یعنی: مکّه مشرفه بیت عزّت را حامل است که خدای متعال به آیت کریمه فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ[۸۵] حرام نموده است.

ارزاق سکنه آنجا از سه راه می‌آید از اهالی آن بلده مقدسه هیچ فردی را در داخل حدود رفث و فسق و حرب و جدال حلال نخواهد بود و به همین لحاظ است که حضرت رسول- علیه آلاف التّحیهٔ- در روز فیروز فتح مکّه فرموده‌اند: چون ایزد پاک مکّه مکرّمه را حرام نموده است احدی را قبل از من و بعد از من حلال نخواهد نمود. همین‌قدر هست که برای من یک روزی یک ساعت حلال فرمود.

هنگامی که دیوارهای جوانب اربعه بیت اللّه مرتفع شده و زمان آن رسید که حجر الاسود را به محل مخصوص خود وضع نمایند، در میان افراد قبایل اختلاف بزرگی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۵

ظهور کرد که حجر الاسود را ما به محل خود وضع خواهیم کرد. و چون این نزاع و محاوره به مناقشه و مشاجره کشید، قبیله‌های بنو عبد الدار؛ بنو عدی؛ بنو مخزوم؛ بنو سهم؛ بنو جمح به لقب لعلقهٔ الدّم ملقّب گردیدند.

افراد قبایل برای اینکه حجر الاسود را خود آنها به محل مخصوص خود گذاشته و این شرف و مزیّت را احراز کنند هریک ادعای استحقاق و صلاحیّت نموده و حاضر بودند که در این معامله از سر و جان بگذرند و برای اینکه مدّعیات خوشدان را قوت دهند و با یکدیگر عقد روابط اتحاد کنند بر حسب عادات جاهلیه شتر بسیار بزرگی کشته انگشت خود را در خوان او برده و مکیدند و برای اشاره این‌که هنگام لزوم بجای آب خون جاری خواهند ساخت دستهای خود را به لگنی که مملو از خون آن شتر بود فرو برده و قسم یاد کردند. و این وقعه باعث آن شد که قبایل مرقومه به لقب لعلقهٔ الدّم ملقّب شدند.

پس از آنکه عداوت و خصومت وضع حجر الاسود پنج روز تمام امتداد نمود، ابو امیه حذیفهٔ بن مغیره که مردی سالخورده و گرگ باران دیده و گرم و سرد روزگار چشیده بود، رؤسا و سران قبایل را جمع کرده و گفت: در بین خودمان وقت مخصوصی معین نماییم هرکس در آن وق معیّن از باب صفا و علی قول از باب بنی شیبه به حرم شریف داخل شود آن شخص را حکم قرار داده فصل و حسم این دعوا را به رأی و اجتهاد او حوالت کنیم. بنا به موافقت حضار وقت مخصوصی را برای این کار معیّن نمودند.

این تدبیر ابوامیه را اعاظم قبایل قبول و تحسین نموده همه اشخاصی که به این قرار راضی بودند در محلّی نشسته و به باب مذکور چشم دوختند.

در وقت معیّن اوّل شخصی که به حرم شریف داخل شد حضرت فخر عالم و سبب آسایش امم علیه آلاف التحیهٔ و السّلام- بود.

چون آن حضرت پیشتر از همه داخل حرم شریف شدند مترصدین اهالی از قدوم میمنت لزوم آن حضرت شادمان شده و گفتند: هذا محمد الامین رضینا.

و آن حضرت را عرض کردند که اگر موافقت فرمایید از طرف رؤسای قبایل برای فصل دعوا حکم مستقل قرار داده شده‌اید و همه ما عهد و سوگند یاد نموده‌ایم که امر

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۶

عالی را به خوبی تلقی و قبول نماییم.

چون حضرت رسالت پناه قبل النّبوهٔ نیز در میان قبایل به صفت صدق و استقامت موصوف [بود]، قبایل قریش اگر در حل مسئله‌ای عاجز می‌ماندند به حکم آن حضرت حواله می‌نمودند.

چون آن حضرت امر متنازع فیه را فهمید حجر الاسود را به پارچه بزرگی مانند لنگ و به روایت موثق به ردای خود گذاشته هریک از گوشه‌های او را به یکی از رؤسای قبایل معظّمه اربعه که عبارت از عتبهٔ بن ربیعه، زمعه، ابو حذیفهٔ بن مغیره، قیس بن عدی بودند دادند. و چون از زمین برداشتند آن حضرت از آنها گرفته و به شخصه به موضع مخصوص خود گذاشته و صناید قبایل را علی العموم راضی و ساکت ساخت.

هنگامی که قریشیان بنای هدم کعبهٔ اللّه را شروع نمودند هبل نام بت بزرگ را که عمرو بن طی بن قمعه در حفره خزانه بیت اللّه رکز نموده بود از خزانه مزبوره درآورده و در نزد مقام ابراهیم در موقعی گذاشته بودند، چون عملیّات بنای کعبهٔ اللّه تمام شد، هبل را از موقع مذکور نقل نموده و به محل قدیمی آن‌که در خزینه داخل بیت معظم بود گذاشتند؛ و داخل و خارج بیت اللّه را بعض صورتهای بزرگ نقش و ترسیم نمودند که در بین آنها صور انبیای عظام و ملائک ذوی الاحترام نیز موجود بود.

فاتح اقلیم رسالت- علیه افضل التحیهٔ- روز فیروز فتح مکّه بت‌هائی را که در داخل و خارج آن بقعه مسعوده مرکوز بود و همه صور موجوده را محو و مضمحل فرمودند؛ و صور حضرت ابراهیم و اسماعیل را که در داخل دیوارهای کعبه محترمه بود محو نمودند.

چون صور حضرات مشار الیهما به وضعی ترسیم و تصویر شده بودند که در دستهای خود تیرهای قمار داشتند. و چون حضرت رسالت پناه آگاه بودند از این‌که حضرات معزی الیهما ابدا آلایش قمار نداشتند؛ لهذا برای اینکه قریشیان آن حضرات را به وضع مذکور تصویر و نقش نموده بودند در حق آنها نفرین فرموده و لفظ قاتلهم اللّه را درباره آنها از زبان معجز بیان مبارک جاری ساختند. پس از آن هبل را در خارج باب السلام جای دادند.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۷

روایت است عتبه باب السّلام که الآن پایمال حجّاج است اعضای هبل مذکور است.

فقیر این عتبه را خود دیده و پای بر روی آن گذاشتم عضوی از هبل باقی نمانده است که شباهت به صورت داشته باشد؛ لهذا بنده در تصدیق این امر تردید دارم زیرا چنان‌که در بحث دخول اصنام به ارض حجاز مذکور گردید، بت معهود هبل نام از عقیق احمر معمول و منحوت بوده است. زمانی که عمرو بن لحی او را از ارض شام آورد دست رست او مقطوع بود، اهل مکّه دستی از ذهب خالص العیار ساخته و در بدن او تعبیه نمودند.

تصاویر انبیا و حکایات حیرت افزا

اشاره

علمـای عبـده اصـنام در اوایـل ایّام تصاویر انبیا را ساخته و در حفظ و حراست آنان اهتمام نموده و بطنا عن بطن به همـدیگر نقل و توارث نموده و معتقـد آن بودنـد که شـمایل شـریفه انبیـا به تمـامه به اصل صورت آنان موافقت دارد. به زعم و اعتقاد علمای مزبور صور انبیا که در خزینه آنها محفوظ بود حضـرت دانیال به واسطه ذو القرنین دست آورده و یکان یکان آنها را نقش و تصویر نموده اسـت. ذو القرنین این تصـاویر را در غارهـای مغرب زمین دست آورده به خرقه و قمـاش حریری پیچیـده و حفـظ نمـوده است خرقه مذکوره به حضرت دانیال انتقال کرده هریک از اینان را به الواح متعدده نقش نموده و بر عدد صور انبیا علاوه نموده است.
اگرچه موافقت صور قدیمه که در بین الملوک توارث نموده است به شـمایل شـریفه آنها به دلالت مفاد حکایات آتیه تا یک درجه مصدق است؛ و لیکن صور انبیای عظام و ملائکه کرام که در دیوارهای داخل بیت اللّه به واسـطه قریشـیان منقوش شده است به هیچ وجهی مشابهت آنان به شـمایل شـریفه تصـدیق کرده نخواهـد شـد. اصول توارث تصاویر انبیا بعـدها به ملوک عبده اوثان نیز انتقال نموده و معتـاد بوده است که هرکس آنـان را توارث می‌نموده است کسـی را نشـان نمی‌داده است. اگرچه چنـانکه به حکایات آتی الذکر نظم نماییم خواهیم دید در میان صور انبیا که علی طریق التوارث به دست قیاصره
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۸
روم رسیده است هیکل نورانی حضرت خاتم الانبیا و شیخین نیز در میان آنها بوده است.
دحیهٔ بن خلیفه الکلبی که نامه سعادت را به روم نزد هرقل برده بوده گفته است که:
من آن مکتوب سـعادت اسـلوب را وقتی به قیصر روم ایصال داشتم که او در شام بود و من آن را در یک زمان مسرت و انبساط که خـالی از اغیـار بود به حضور هرقـل رسانیـدم، هرقلیوس پس از آنکه نـامه سـعادت را به تعظیمـات فوق العاده و توقیرات غایـهٔ الغایه گرفت و خاتم شریف آن را برداشت بوسیده فتح و قرائت کرد، بر بالای یک کرسی که در نزد خود او بود و بگذاشتن کتب مقدسه اختصاص داشت گذاشت. پس از آن علما و پطارقه نصارا را احضار و جمع نموده بر بالای یک کرسـی که در آن عصر برای گفتن خطابه و نطق ساخته شـده بود رفت. و بعد از آن یک مقدمه مشوقه و مؤثره بیان نموده گفت: ای پطارقه نصارا این رساله شـریفه که زینت‌بخش دو دست احترام من گردیده است فرمان جهان مطاع پیغمبر آخر الزمان است که حضـرت مسیح ظهور او را از احفاد بنی اسماعیل به ما خبر داده است.
هرقلیوس پس از گفتن این در خصوص اوصـاف و مکـارم حضـرت رسـالت پنـاه بعض مقالاـت دیگر بیـان نمود. همانـا این کلمات هرقلیوس حضّـار را تـأثیر زیاد نموده بوده است که سامعین پطارقه به کمال تهوّر و اعتراض از جاهای خود حرکت کرده و بر پادشاه خود هجوم نمودنـد. هرقلیوس چون دیـد که در پطـارقه نصـارا قـابلیّت و اسـتعداد آن نیست که بتواننـد نبوّت محمـدیّه را تصـدیق و اعتراف نماینـد؛ لهـذا محض اینکه حرارت غضب آنان را تسـکین کند زبان سـتایش و محمدت خویش را تبدیل نموده گفت: نه نه مقصود من از ایراد این کلمات آن بوده است که درجه ثبات و اعتقاد شما را در دین مسیح ببینم. نه خود نبوت محمدیه را مصدّقم و نه شما را جبر و تشویق می‌کنم که قبول دین اسلام نمایید.
چون اسـتحکام عقایـد شـما را دیدم از شـما ممنون شدم. آفرین بر شـما! انسان باید در هر دینی که هست این طور ثبات و اسـتقامت نماید.
پس از آنکه پطـارقه را اسـکات و اعـاده کرد فردای آن روز مرا به یک اطاق خالی خواسـته از احوال و افعال حضـرت محمّـد سؤال می‌کرد و من هم یکان یکان جواب
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۰۹

می‌دادم تـا اینکه مرا به یـک اطـاق بسـیار مزین بزرگ داخـل سـاخت. این اطـاق بیت الاصـنام بوده و در آن ۳۱۳ قطع از صور انـبیا موجود بود که همه آنها مرصّع بودنـد. هرقلیوس به هریک از این صور اشارت نموده و به من می‌گفت که پیغمبر شـما به کدام یک از اینهـا شـبیه است؟ در بین آن صـور پیکر انور حضـرت رسول به چشـمم برخورد آن صورت جمیله طوری به هیئت رنگین نقش و ترسیم شده بود که گویا با شخص سخن می‌گفت.

گفتم: اینک این صورت شبیه حضرت رسول خواهد بود و از کمال مشابهت او متعجّب بودم.

پس از آن هرقلیـوس به صـورتی که در طرف راست تمثـال حضـرت رسـول گذاشـته شـده بـود اشـاره کرده گفت: این صورت کی خواهد بود؟ گفتم: این هم مردی است از امّت او که او را ابی‌بکر گویند. دفعه دیگر به‌طرف چپ هیکل همایون اشاره نموده گفت: این صـورت کی خواهـد بـود؟ گفتم: این هم از امت او شخصـی است که عمر بن الخطـاب نـام دارد؛ زیرا که این دو صورت هردو نهـایت شـباهت را به ابوبکر و عمر داشـتند. هرکلیوس که این جوابها را از من گرفت، گفت که: در انجیل هم نوشـته شـده است که نواقص امر دین به معـارف این دو نفر به حـدّ کمـال خواهـد رسـید. بعـد از این گفتگوها هرقلیوس مرا به اعزاز تمام به مـدینه منوّره اعزام نمود.

دحیـهٔ بن خلیفـهٔ الکلبی گویـد: زمانی که به حضور حقایق حضـرت نبوی نایل شـدم آنچه از هرقل رومی دیده بودم حکایت کردم. حضـرت رسول فرمودنـد: هرقل راست گفته است حضـرت ایزد پاک دین اسـلام را به ابوبکر و عمر تأیید خواهد کرد، و پس از من آنان را مظهر فتوحات عظیمه خواهد فرمود.

حکایت

حکیم بن حزام در هر مجلسـی که از هرقلیوس سخن به میان می‌آمد به این صورت بیان می‌نمود که من قبل از آنکه به شرف اسلام مشرف شوم به طریق تجارت به شام رفته بودم، آن‌وقت هنوز سلطان الانبیا- علیه السلام- به مدینه هجرت نفرموده بودند. در آن

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۰

صفر امیهٔ بن الصلت بن عبد اللّه بن ربیعهٔ الطایفی نیز همراه من بود.

هرقلیوس چون مستحضـر شده بود که ما از اهل مکّه هستیم من و امیّه را هردو یک دفعه به حضور خود احضار نموده و از ما پرسـید که شما از کدامین قبیله هستید؟ آیا به محمد بن عبد اللّه که ادعای نبوّت می‌ند قرابت نسبیّه دارید یا خیر؟ من در جواب گفتم که ما از قبایل قریش هستیم. محمد الامین عمو زاده من است نسب ما در درجه خامسه به همدیگر متصل می‌گردد.

هرقلیوس پرسـید آیا مسائلی را که در حق این ذات هدایت سـمات از شما خواهم نمود، بدون خلاف جواب خواهید داد؟ و آیا شما از کسانی هستید که او را قبول و تصدیق نموده‌اید یا خیر؟ در جواب گفتم: ما از کسانی هستیم که خود او و احکام دینیّه او را جرح و رد می‌نمـاییم؛ و لیکن در حضور شـما مرتکب کـذب و دروغ نخواهیم بود، هر چه سئوال کنیـد درست و صـحیح جواب خواهیم گفت.

چون هرقلیوس در این باب الحاح کرد برای تأکیـد صدق مقال خود به آلهه خود قسم یاد نمودیم. چون هرقلیوس از احکام شـریعت غرّای محمـدیه استجواب کرد و از مـا بـدون خلاف جواب اخـذ نمود، از جای برخاسـته و حرکت کرد ما هم با او رفتیم. در داخل عمارت او کلیسای مزینی بوده است، درب کلیسا را باز نموده به اندرون کلیسا وارد شدیم.

این کلیسـا عبـارت از یـک حجره مزیّن ملوکـانه بود در وسـط آن در بالای یک کرسـی مرصّع یک صـنم اعظم گذاشـته شـده و به پوشـهای زربفت پوشـیده شـده بـود. هرقلیـوس پرده را از روی آن صـنم برداشـته و از مـا پرسـید که این صورت از کیست؟ گفـتیم: نمی‌دانیم و این‌چنین صورتی تاکنون ندیده‌ایم. پادشاه مشار الیه گفت: این صورت پیکر حضرت ابو البشر است.

پس از آن ما را به اطاقهای جداگانه برد و در هریک از آنها واحدا بعد واحد یک تصویر مجسّم ارائه نمود و از ما می‌پرسید که آیا اینها به کسی که در بلده شما ادعای نبوت می‌کند مشابهت دارد یا خیر؟ کافه این تصاویر صور انبیا بوده، هریک از آنها به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۱

یک پوش و پرده مزیّن گرانبهای منقش مستور بود. چون دیدیم که هیچ‌یک از این تصاویر شبیه هیکل منیر حضرت رسول نبود، لهذا گفتیم که اینها نیستند و اینان به محمد بن عبد اللّه شباهت ندارند.

مشار الیه حکم کرد که یک اطاق دیگر که بزرگتر از اطاقهای دیگر بود باز کردند، در میان این اطاق نیز یک صورت نورانی موجود بود. چون نقاب آن صورت را برداشتند از ما پرسید که آیا این است؟ گفتیم: این صورت محمد الامین است که در بلده ما اکنون ادّعای نبوت و پیغمبری می‌نماید. واقعا صورت مذکور طوری نقش و تصویر شده بود که ابدا فرق داده نمی‌شد. پس از آن هرقلیوس به من خطاب کرده گفت: این صورتها که دیدید یک هزار سال قبل از این تصویر شده‌اند، اگر این هیکل مجسّم پیکر محمد الامین باشد شبهه نیست که آن شخص محترم نبی مرسل است، هنگام معاودت به مکّه مکرّمه نبوت او را بدان تردید تصدیق نمایید، اگر ملاقات او بر من مقدر و مرزوق شود پاهای مبارک او را شسته و آب آن را می‌آشامم.

حکایت

جبیر بن مطعم که از اصحاب سعادت استصحاب کرام و از اولاد نوفل قریشی بوده و رشته نسب او به عبد مناف که جدّ ثالث نبوی است مربوط است گوید: که در اوایل بعثت حضرت رسول به شام رفته بودم، رئیس اساقفه نصارای شام مرا احضار کرده و گفت: آیا می‌شناسی شخصی را که این اوقات در بلده شما ظاهر شده و ادّعای نبوت می‌نماید؟ در جواب گفتم: بلی، ابن عم من است.

مشار الیه چون این جواب را از من شنید برخاسته و از دست من گرفته به اطاقی داخل شد، و در داخل این اطاق بعض تصاویر مزیّنه انبیا بود که از حیثیّت عدد خارج از حدّ احصا بودند.

یک‌یک به آن تصاویر اشاره کرده و به من می‌گفت که: صورت ابن عم خود را می‌توانی دید؟ چون در جواب گفتم که: در میان اینها شبیه صورت او نیست، مرا به اطاق دیگر برد. این اطاق نیز بیت التماثیل بوده مجسمه‌های مزیّن بسیار در او گذاشته شده بود. رئیس اساقفه گفت: آیا در میان اینها صورتی هست که شبیه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۲

او باشد؟ من همه آن تصاویر را از نظر گذرانده دیدم که یک هیکل نورانی صورت حضرت رسول و در نزد او و صورتی شبیه ابوبکر و در نزد او هم شکلی شبیه عمر بن الخطاب است. گفتم: اینک این صورت حضرت محمد این یکی پسر عمم ابی قحافه و این دیگر عموزاده‌ام عمر بن الخطاب است. بناء علیه رئیس اساقفه مذکور آغاز کلام نموده گفت: شهادت می‌دهم این شخص که در بلده شما ظاهر شده و دعوی نبوّت می‌کند پیغمبر مبعوث به حق و این دو شخص نیز خلیفه او می‌باشند.

حکایت

هشام بن العاص که در خلافت ابوبکر به نزد امپرطور شرق به سمت ایلچیگری مأمور شده بود صورت مأموریت خود را نقل نموده و یک قصّه عبرت آمیزی نیز روایت کرده است.

هشام گوید که من با یک نفر دیگر از جانب خلیفه اوّل مأمور شده بودم که هرقلیوس را به دین مبین اسلام دعوت کنم. وقتی که به مرکز سلطنت هرقلیوس رسیدیم ما را به یک عمارت بسیار مزیّن منزل دادند، پس از سه روز هرقلیوس ما را احضار نموده و مراسم

خوش آمـدی بجای آورد و در حین مکالمه امر نمود که یک صـندوق بسیار بزرگ مـذهّبی آوردنـد این صـندوقچه محلهای بسیار جعبهماننـد داشت یکی از آن چشـمه‌ها را باز رده لوحه احمر اللّونی بیرون آورد که به پارچه سیاه رنگی پیچیـده شـده بود، در این لوحه صورتی تصویر شده بود که قامت بلندی داشت. هرقلیوس از ما سئوال کرد که آیا این را می‌شناسید؟ گفتیم:

خیر. هرقلیوس گفت: این صورت حضرت ابو البشر- علیه السلام- است. صورت این تصویر آلگون و چشمانش بزرگ و گردن بلند داشت و گیسوهای او دو شقه شده بسیار خوب بافته شده بود.

پس از آنکه هرقلیوس صورت حضـرت آدم را به محلّ خود گذاشت دیگر چشـمه‌های صندوق را باز کرده یک لوحه بسیار برّاق و سفیـدی از یک بقچه حریر درآورد، صورت این لوحه احمر العینین بود، از ما پرسـید که آیا این را می‌شناسـید؟ گفتیم: خیر. گفت: این شکل حضرت نوح- علیه السلام- است این صورت دارای چهره سفید و چشمهای قرمز و سبز رنگ و لحیه انبوه داشت.

هرقلیوس یـک محـل دیگر از صـندوق را باز نموده پارچه سیاهی بیرون آورد که در میان این هم لوحه سـفیدی بود و در آن لوحه صورت شخص سفید رنگ

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۳

منیر الوجه در حالت تبسّم منقوش و مصوّر گشـته بود. هرقلیوس پس از آنکه از ما پرسـید که این شـخص را می‌شناسید؟ و جواب لا شنید. گفت: این صورت حضرت ابراهیم- علیه السلام- است.

بعـد از آن دیگر محـل صـندوق را باز نموده یک تصویر منیر بسـیار خوش منظری بیرون آورد و از آن صورت لطیف معلوم بود که هیکل شـریف حضـرت محمد- علیه السـلام- است، در ابتدای رؤیت و مشاهده آن صورت مانند اینکه خود آن حضرت را دیده‌ایم مـدّتی گریـه کردیـم. هرقلیـوس به این تصـویر دل‌پـذیر زیـاده از تصـاویر سـایره حرمت و رعـایت نمـوده، گفت: آیـا این هیکـل را می‌شناسید؟ گفتیم: بلی، این صورت منیف به هیکل حضرت محمد- علیه السلام- شبیه است خدا داناست همانا خود اوست.

چون هرقلیوس این کلاـم را از مـا شـنید چنـد دفعه از جای خود برخاسـته و نشـست پس از آن گفت: اگر این صورت هیکل محمد باشـد به راستی که دین شـما بر حق است. خواست به این کلمـات شـبهه خود را در مشـابهت آن صورت بیـان نمایـد. مـا در جواب گفتیم که: ای پادشـاه ممالـک روم هیـچ شـبهه نیست که این صورت هیکـل شـریف حضـرت محبوب احـدیّت است به شـمایل آن حضـرت آن قدر مشابهت دارد که ما خود را در حضور باهر النور آن حضـرت گمان می‌نماییم. ازین جواب شـبهه هرقلیوس تا یک درجه زایل گردیـد، مع ما فیه باز جسارت نمی‌نمود که مشابهت آن صورت ار به پیکر شـریف نبوی تصـدیق کنـد. بناء علیه به قـدر یـک سـاعت متحیرانه بر مـا می‌نگریست، پس از آن حـواس خود را جمع نموده و به یـک حیرت فوق العـاده به مـا گفت: در تعیین تصویر نشود که خطا کرده باشید، مبادا این هیکل جمیل صورت شخص دیگری باشد.

دیگر چشـمه صـندوق را باز کرده هیکل مردی را از آن درآورد که غایر العینین و متراکب الاسنان و متعلّق الشفتین بود این صورت همانـا اظهـار آثار غضب و حـدّت می‌نمود و بیننـدگان را از صـلابت خود از خود رم می‌داد، همانا این صورت حضـرت موسـی بن عمران- علیه السـلام- بوده است، در نزد حضـرت موسی یک صورت دیگر که نوعا به خود او شباهت داشت، هرقلیوس خبر داد که این هم صـورت هـارون بن عمران است. و پس از آن عقب یکـدیگر از صـندوق مـذکور هشت چشـمه دیگر بـاز کرده و از هریک صورتی در آورد که به پارچه‌های حریر سیاه رنگ پیچیده شده بود و ما را گفت که: اینها صور حضرات لوط و اسحاق و یعقوب و اسماعیل و یوسف و داود و سلیمان و عیسی- علیهم السلام- است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۴

صـورت حضـرت لـوط در میـان یـک پـارچه حریر سـفید بود، و آن حضـرت اجمـل الوجه و در یـک هیئت غضوبـانه مصوّر بود. و صورت اسحاق نیز در میان بقچه سفید گذاشته شده به رنگی که نزدیک به لون قرمز بود مصوّر شده بود.

تصویر حضرت یعقوب همچنین در میان بقچه سفیدی بود علاوه بر همه در لب پایین آن حضرت خال سیاهی نیز جای گرفته بود.

تصویر حضرت اسماعیل ابیض اللّون، احسن الوجه، اقنی الانف، متناسب الاعضا بود و در روی منیر آن حضرت نوری مایل به حمرت ساطع و لامع بود. هرقلیوس این صورت مبارک را این قسم تعریف نمود که این صورت جد پیغمبر شما اسماعیل- علیه السلام- است.

تصویر زلیخا قریب حضرت یوسف نیز در داخل یک پارچه سفید بود و بالطّبق خلقت، حضرت آدم را شباهت داشت؛ و لیکن آن قدر مطبوع و متناسب الاعضا تصویر شده بود که هرکس او را می‌دید می گفت که اینک شمس ملاحت عبارت از این صورت منیر مبارک خواهد بود.

هیکل حضرت داود نیز در جوف پارچه سفیدی بود آن حضرت احمر اللّون، ضخیم البطن، متقلد السیف تصویر کرده شده بود.

تصویر حضرت سلیمان بن داود نیز بر روی اسبی سوار کرده شده در حالت ضخیم الالتین، طویل الرجلین ترتیب داده شده و لوحه او نیز به یک پارچه حریر بیضا پیچیده شده بود.

هیکل لطیف و مسعود حضرت عیسی نیز در یک بقچه سفیدی گذاشته شده و جوانی خوش مشرب، اسود اللحیه و کثیر الشعر و حسن الوجه تصویر کرده شده بود.

ما تصاویر مذکور را یک‌یک به بصر بصیرت مشاهد نموده و در بحر حیرت و استغراب مستغرق شدیم. چون جرأت و یقین نداشتیم که معتقد آن شویم که این تصاویر انبیاست، لهذا گفتیم: ای پادشاه معظم شما این هیاکل انبیا را چگونه دست آوردید؟ نظر به اینکه هیکل لطیف حضرت محمد مطابق شمایل اوست، باید همه این صور انبیا مطابق اصول خودشان بشوند و حال آنکه ابراز یک سند قوی که بتواند این حکم را نماید کمال اشکال و صعوبت را خواهد داشت.

هرقلیوس چون تردید ما را در تصدیق تصاویر مذکوره دید گفت: اگرچه نهایت اشکال را دارد که انسان وهلهٔ تصدیق نماید مطابقت صورتی را با اصل او که از مدت مدیدی مانده و تاکنون نظیر او دیده نشده است ولکن ما می‌توانیم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۵

که به واسطه بیّنه عادله صحت او را مصدّق داریم به هیچ‌وجه شبهه و ریب ننمایند که تصاویر مذکوره صور شریفه انبیائی است که اسامی آنان را ذکر نمودم.

حضرت ابو البشر از درگاه اقدس الهی مستدعی گردید که شمایل اولاد و احفاد خود را که به خلاع فاخره نبوت مخلّع خواهند شد مشاهده نماید؛ لهذا بر حسب حکمت و ارده متعالی صور مذکوره در حالتی که در یک لوحه مزین مصوّر بود من قبل الرحمن نازل آمد. حضرت آدم پس از آنکه لوحه مذکوره را زیارت کرد در مغرب زمین در غاری گذاشته و روی او را با سنگ و خاک مستور ساخت، بالاخره حضرت ذو القرنین او را پیدا کرده در خرقه حریری گذاشته حفظ نمود.

پس از آن خرقه مذکوره با لوح مزبور به دست حضرت دانیال درآمد، حضرت دانیال نیز هریک از آنان را به لوحی جداگانه تصویر نموده و موفق به آن گردید که تصاویر انبیا را تکثیر کند. کافّه این تصاویر که به زیارت آنان قریر العین شدید از جمله صوری است که اثر قلم و رقم حضرت دانیال- علیه السلام- است که کابرا عن کابر توارث کرده شده و آخر الامر به تصرف ما درآمده است.

پس از این مشاهدات ما مطیبا به وطن خود مراجعت نمودیم اگرچه ما مشابهت این تصاویر را که هرقلیوس ارائه نمود به شمایل انبیا تصدیق ننمودیم، و لیکن تخیل این امر را به قدری که ممکن و متصوّر بود در قلب خود اعظام نموده و به جناب خلیفه عرض کردیم و مجبور به استیضاح و استکناه حقیقت امر شدیم.

وقتی که به مدینه واصل شده و به شرف حضور خلیفه نائل آمدیم، قبل از آنکه ما تکلم کنیم، خلیفه گفتگوهایی را که هر قلیوس

در خصوص تصاویر گفته بود بدون زیاده و نقصان نقل و حکایت نموده و مدتی گریه کرد. پس از آن گفت که: اگرچه طایفه یهود و نصارا توصیف حضرت رسالت مآب را در کتب خودشان خواندند؛ ولی تمرد کرده و قبول ایمان ننمودند.

خلاصه این حکایت در کتاب دلائل النّبوهٔ از امام بیهقی- عیه الرحمه- نقل و روایت شده است: امام مشار الیه از جناب حاکم او هم از امامه بابلی و ابی امامه نیز بشخصه از ابن هشام ابن العاص اخذ و نقل نموده است.

از کعب الاحبار منقول است که هنگامی که حضرت آدم وفات می‌کرد شش نفر اولاد خود را نزد خود خواسته و تابوتی ارائه نمود، اولاد آدم نظری به تابوت کرده دیدند که در آن تابوت به عدد هریک از انبیای عظام خانه‌های کوچک

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۶

موجود است و آخرین این خانه‌ها هم مخصوص پیغمبر آخر الزمان بوده و از یاقوت احمر ساخته شده است. حضرت خاتم الانبیا در آن خانه مزین قائما نماز می‌گزارد و در طرف راست او خلیفه اوّل و در طرف چپ آن حضرت خلیفه ثانی و در عقب آن حضرت پسر عفان و در مقابل حضرت علی بن ابیطالب- علیه سلام الملک المنان- ایستاده‌اند:

در جبهه خلیفه اول «هذا اوّل من تبعه من امّته» و در جبین خلیفه ثانی «قرن من حدید امین شدید لا تأخذه فی اللّه لومهٔ لائم» دور پیشانی پسر عفان «ثالث الخلفاء» و در پیشانی مبارک حیدر کرّار «هذا اخوه و ابن عمّه المؤیّد بنصر اللّه» و علی قول «لیث کرّار غیر فرّار یحبّ اللّه و رسوله» مسطور شده است و خلفا و نقبای مهاجر و انصار نیز در اطراف مشار الیهم مرئی و مشهود بودند.

وضع دخول عادت بت‌پرستی به خاک تابناک حجاز

زمانی که قبائلی که در حوالی کعبهٔ اللّه اختیار توطّن نموده بودند و از احجار و اشجار هریک بتی ساخته و او را معبود خود قرار داده و به پرستش اصنام اشتغال داشتند شاپور بن اردشیر سلطان عصر بوده و عمرو بن لحی بن قمعهٔ بن خندف نیز حکمران خطّه مقدّسه حجاز بود، اگرچه امام راشطی، عمرو بن لحی بن قمعه را از نسل زید[۸۶] بن کهلان بن سباء پسر حارث بن عمرو مزیقیا بن عمرو ماء السماء بن القطریف بن امرء القیس بن ثعلبی بن مازن بن ازد را منتهای نسب افراد قبایل بنی خزاعه نوشته است، و لیکن بعضی از علمای انساب روایتی را که از راشطی منقول بوده و سلسله نسب عمرو را به الیاس بن مضر ایصال داشته‌اند ردّ و جرح نموده و گفته‌اند که این روایت برای کسانی است که معتقد آنند که خزاعه از اهل یمن است.

در حقیقت زمانی که قمعهٔ بن خندف وفات نمود زوجه او که لحی را حامله بود به ازدواج حارث بن عمرو مزیقیا درآمده و پس از مدتی لحی را تولید نموده و از این جهت لحی در آغوش تربیت حارث نشو و نما یافته و به او نسبت داده شده است. به این تقدیر

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۷

لحی ناپسری حارث بن عمرو مزیقیا و پسر قمعهٔ بن الیاس بن مضر خواهد بود، لهذا قول ثانی به قول اوّل ترجیح دارد. اسم لحی بن قمعه، ربیعه و اسم پدری والده پدر او قمعه، لیلی بنت حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه[۸۷] است که زوج او الیاس بن مضر است.

وجه اطلاق خندف را به لیلی در بحث انتقال حکومت مکه به قصی بن کلاب ذکر نمودیم.

چون قبیله خزاعه از عمرو بن لحی منشعب شده است و لیلای خندف نیز والده پدر او قمعه است لهذا افراد قبیله خزاعه، لیلی را والده اطلاق می‌کردند.

مورخین سبب اطلاق خزاعه را به بنو عمرو این گونه ذکر و بیان نموده‌اند که: اهل سبا پس از وقعه سیل عرم از بلاد سبا هجرت نمودند و هر قومی به محلی کوچ و هجرت کرده به اسم آن محلّ مشهور و معروف شدند و به جهت این‌که آن وقت اولاد مازن بن الاسد بن الغوث بن لیث بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان در کنار آب غسان نام که نزدیک محل

مسمّی به مشلل بود اختیار اقامت کرده بودند و عمرو بن لحی از اقوام سائره انخراع نموده و به حوالی مکّه مکرّمه جای گرفتند، لهذا بنو مازن را غسانی و بنو عمرو بن لحیه را بنو خزاعه نام نهادند.

اوس و خزرج که پـدران انصار کرام هسـتند پسـران حارثـهٔ بن ثعلبهٔ بن عمرو بن عامر بن حارثهٔ بن امرء القیس بن ثعلبهٔ بن مازن بن الاسد بن الغوث می‌باشند.

زمـانی که بنو خزاعه قبایـل جراهمه را از مکّه معظّمه جـبرا اخراج نموده و به ممالـک یمن طرد و تبعیـد نمودنـد عمرو را رئیس قبیله خود قرار دادند و هرگونه بدعتی را که مشار الیه ابداع و اختراع کرد به کمال میل و خواهش تلقی نموده و در اجرای مقتضـیات آن سعی و همّت نمودنـد، و سـبب عمده اینکه بنو خزاعه تکالیف عمرو بن لحی را قبول می‌نمودند این بود که عمرو قبایل اعراب را هر ساعت و آن، اکرام و احسان نموده و به اعاظم آنهایی که در مواسم حج وارد می‌شدند خلعت داده و سماحت جعلیه اظهار می‌نمود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۸

عمرو بن لحی که ریاست بنو خزاعه را مالک بود در ایام حکومت خود به بلاد شام درآمـده و اولاد عمالقه را که در شـهر مأرب در ارض بلقا واقع بود به پرسـتش اصـنام مشـغول دیـده و آنان را گفت که: سـبب عبادت شـما مر این اصـنام را چیست؟ بت‌پرسـتها در جواب گفتنـد که: اینـان هیاکل علویه بوده و به صور بشـریه ساخته شـده و آلهه ما هسـتند، ما اینان را عرض پرسـتش نموده و معبود می‌دانیم و به مراسم تـوقیر و احترامـات آنـان می‌افزاییم. بنـابراین هر وقت بـاران بخواهیم می‌باراننـد و اگر برای امری اسـتعانت کنیم اعانت نمایند.

عمرو بن لحی این جواب را صـحیح پنداشـته و گفت: اگر چنانچه یکی از اینان را به من بدهید به خطّه مبارکه حجاز برده و طوایف بنو اسماعیل را به پرستش آنان ترغیب نمایم.

بـدین لحـاظ آنـان نیز هبـل نام صـنم بزرگ را به عمرو هبه و بخشـش نمودنـد و به روایت دیگر بتهای اساف و نائله نام را نیز طایفه عمالقه به عمرو بن لحی اهدا نموده‌اند.

عمرو بن لحی ازین معنی خشـنود شـده هبل معهود را به خزینه‌ای که حضـرت ابراهیم برای حفظ هدایائی که به آسـتانه مکه مکرّمه می‌آوردند ساخته بود گذاشـته و علی قول به ذروه جبل اخشب نام رکز نموده و اهالی را امر فرمود که شب و روز به این وثن تعظیم و نوازش نموده و عرض عبودیت و پرستش کنند.

[اسـتطراد] فاضل ابو الفوز بغـدادی در کتاب سـبائک الـذّهب فی معرفـهٔ قبایل العرب نام خود اصل وثن هبل را که عمرو بن لحی به الوهیت او قائل بود این گونه تعریف و توصیف نموده است.

صنم هبل که عمرو بن لحی از شام به مکه آورد یک هیکل عجیب الشـکل انسانی معمول از عقیق احمر بوده و ید یمنای او مکسور بود. قریشیان که الوهیت آن بت را تصدیق می‌کردند دستی از طلا برای او تعبیه نموده و به کمال میل مشغول به پرستش آن شدند.

ابن اسـحاق در تعریف هبل چنین گفته است: هبل صـنمی بود که از حرزه عقیق به شکل انسان ساخته شده بود و لیکن دست راست او شکسته و افتاده

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۱۹

بود، قریشیان چون دیدند بی‌دست است دستی از طلا ساخته و بر او قرار دادند.

هبـل برای حفـظ و گذاشـتن هـدایای خود خزینه داشت و برای تفـأّل نیز هفت عـدد قـدح را مالک بود. کسانی که می‌خواسـتند در حضور او تفأّل کنند تا یکصد نفر شتر نذر نمی‌کردند نمی‌توانستند. انتهی.

مـدّتی بعـد همیـن هبـل را که عمرو آورده و معبـودیّت او را در میـان اعراب شـایع و منتشـر سـاخته و آنـان را به تـوقیر و احـترام آن بازداشت، در میان اعراب به الوهیّت آن اعتقاد کامل حاصل آمده صبح و مسابه آن صنم منحوس پرستش نموده و این هبل را که از

سنگ ساخته شده بود به حضرت خالق الاملاک- تنزّهت ذاته عن الشّرک و الادراک- شریک قرار داده و کافر شدند.

اگرچه مشرکین عرب به طور مشروح سالک طریق کفر شدند؛ ولی در میان آنها بعضی هم بود که پیرو دین جلیل خلیل و در آن راه ثابت و مستمر بودند. اینان بیت اللّه را تعظیم و طواف و حج نموده و قربانی و عمره کرده همه شرایط حج را به‌جای می‌آوردند و به آثار ابراهیم و اسماعیل- علیهما السلام- اقتفا و تبعیّت می‌کردند.

عمرو بن لحی که قبایل اعراب را به بت‌پرستی دعوت کرد هزار سال و علی قول (۳۲۵) سال قبل از هجرت نبوی بوده است. در ظرف اندک مدّتی همه سکّان قطعه حجاز معتقد به این شدند که اولاد اسماعیل بعض اصنام از اشجار و احجار ساخته و آنان را پرستش و عبودیّت می‌کنند. بناء علیه هریک از قبایل و افراد اینها که به خارج میقات کعبهٔ اللّه می‌آمدند به نیّت تعظیم بیت اللّه چنانکه در آتی بیان خواهد گردید سنگی از مسجد الحرام اخذ نموده و به منازلی که وارد می‌شدند گذاشته و آن سنگ را مانند کعبه طواف و زیارت می‌کردند. به تدریج سبب تعظیم احجار نیز فراموش کرده شده، دین خلیل به بت پرستی تبدیل و عبادت خالق العباد به پرستش اصنام تحویل نمود. بعدها بقیّه کسانی که تبدیل دین کرده بودند و همه آنانی هم که به آنها تابع بودند طوری به تعظیم سنگهای مسجد الحرام اهمیت دادند که امم سالفه ضاله بت‌پرستی را به آن درجه نرسانیده بودند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۰

قبیله قریش و طایفه بنی کنانه در زمان حج نیز «لبّیک اللّهمّ لبّیک لا شریک لک الّا شریک لک تملکه و مالک» گویان تلبیه می‌نمودند و اصنامی را که به دستهای خود ساخته بودند در دستهای منحوس خود گرفته داخل کعبهٔ اللّه می‌شدند. این حال شئامت مآل تا روزی که نور جهان فروز نبوت اشعه پاش عالم سعادت و هدایت گردید برقرار بود. در ظرف مدّت مذکور اهالی حجاز به نامهای لات و عزّی، منات، ذو الخلصه[۸۸]، ذو الکفّین، ذو الثری، فلس[۸۹]، رضاء، ذو الکعبات اصنام بسیار ساخته و بعضی از اینان را به نامهای اصنامی نامیدند که در زمان حضرت نوح پرستش می‌نمودند؛ زیرا که در میان عصر حضرت آدم و نوح پنج نفر ظهور نموده بود [ند] که آنها به طاعات و عبادات خالق السماوات حریص بوده و از این‌رو نظر رغبت و محبت مردم را به‌طرف خود مایل نموده بودند.

چون آن پنج نفر به عالم بقا عزیمت کردند اولاد و اتباع آنان نتوانستند به مفارقت ایشان صبر و تحمل کنند، لهذا محض اینکه در مساجد و معابد خود گذارند به تعلیم ابلیس لعین صورت هریک از آنها را ساخته در عبادت خانه‌های خود گذاردند، محض تسکین نائره حسرت و اشتیاق آنان را زیارت می‌نمودند.

عاقبت آنها نیز از دنیا رحلت کرده شیطان فرصت به دست آورده و به باقی ماندگان آنها گفت: ای خلق این صورتها معبود پدران شسما بود اینها را شما نیز آلهه خود اتخاذ کرده پرستش کنید و دین و آیین پدران خود را ترویج نمایید. شیطان این قسم به تسویل ناس همّت نموده و تا زمان حضرت نوح خلق را به پرستش این پنج صورت وا داشت.

اگرچه دفعه مشهوره طوفان صور مذکوره را از عیون خلایق مستور داشته و در زیر تراب پنهان نمودند، و لیکن چنانکه عن قریب ذکر خواهد شد، ابلیس لعین پس از اندک مدّتی همه آنها را به یک واسطه ظاهر ساخته و اقوام عرب را به پرستش آنان گماشته و اهل ایمان را بی‌راحت و حضور نمود. بعض قبایل سبک مغزان از احفاد بنو اسماعیل نیز به مداخله شیاطین امثال بتهایی را که از زیر زمین در آورده بودند ترتیب نموده و باز

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۱

چنانکه ذکر خواهد شد آنان را به اسامی صلحا تسمیه نموده و به کمال ادب و خضوع به پرستش آنان اقدام و سعی می‌نمودند.

نظر به تدقیق مورخین اسامی صلحای مشار الیهم سواع، ودّ، یعوق، یغوث، نسر بوده و اصنامی که مخصوص به این اسامی ساخته شده بودند: سواع به شکل زن، ود به هیئت مرد، یغوث به ترکیب شیر، یعوق به شکل اسب، نسر به صورت کرکس ساخته شده،

بالاخره هریک از اقوام و قبایل عرب کافّه اصنامی را که عبودیّت می کردند در ترکیب حیوانات مذکوره ترتیب داده بودند.

ابتدای ظهور بت‌پرستی در روی زمین

تا زمانی که حضرت ادریس به آسمان مرتفع شد در روی زمین فردی از اولاد بشر پرستش اصنام نمی کردند بنا به قول مورخین ارتفاع حضرت ادریس به آسمان (۱۴۷۲) سال بعد از هبوط ابو البشر بوده است، آن زمان پدر ادریس که یرد نام داشت (۵۲۹) ساله بوده و خود حضرت ادریس علی اختلاف الروایات (۱۰۰۰) یا (۸۲) یا (۳۲۵) یا (۳۷۰) یا (۴۵۰) یا (۳۶۵) ساله بوده و پس از این وقعه پدر ادریس (۴۳۵) سال دیگر زنده بوده است. اگرچه حضرت ایزد پاك به هرچیزی قادر است؛ و لیکن چون این قدرها معمر بودن از خوارق عادت است که بگوییم این همه روایات از شائبه خطا سالم نیستند، امیدواریم که مطالعه کنندگان ما را تخطئه و تعیب ننمایند.

زمانی که حضرت ادریس بسرّ جلیل وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا[۹۰] مظهر گردید یکی از خلفای آن حضرت به تلخی مفارقت آن حضرت صبر و تحمل نتوانسته و به گریه و ناله خود سکّان ملأ اعلی را بی‌راحت و حضور می‌ساخت، ابلیس لعین روزی به نزد خلیفه مذکور رفته و گفت: ای عاشق شوریده دل تحمل به آتش عالم سوز فراق غیر محتمل بوده و مداوای این امر مستحیل بس مشکل است، برای تسکین شدت حرارت اگر چنانچه شمایل مبارکه حضرت ادریس را ساخته و در داخل حجره خود به محلی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۲

بگذاری و هر دقیقه و آن، آن صورت مجسمه را مشاهده کنی بدین واسطه لذت مصاحبت او را به خاطر می‌آوری، بلکه به این وسیله بتوانی داروی درد فرقت را تحصیل نمایی. ابلیس بدون اینکه خلیفه مذکور طلب کند پیکر مجسم حضرت ادریس را ساخته و به آن محبّ وفا شعار تسلیم نمود.

خلیفه ساده دل که از شرارت و تلبیس غافل بوده و به شراب فرقت حضرت ادریس مست و لایعقل بود صورت بی‌روح را که شیطان ساخته و به او داد اخذ نموده و تا زمان وفات خویش از نظر خود دور ننمود و به این واسطه تسکین نائره اشتیاق می‌فرمود و لیکن در حالتی که احدی از این امر مستحضر نبود به عالم فانی عازم گشت. در حین وفات خلیفه کسانی که صورت مذکور را در حجره مخصوصه او دیدند اظهار حیرت و تعجّب نمودند که آیا این چیست و صورت کیست و آن مرد مرتاض به چه لحاظ این صورت را در حجره خویش قرار داده است؟

شیطان دید که وقت اضلال بنی نوع بشر رسید به هیئتی که مخصوص عبّاد بود تمثل نموده نزد کسانی رفت که در امر تحقیق آن صورت اجتماع نموده و حیرت داشتند، آنان را گفت: که ای برادران اگر از من بپرسید این صورت مجسمه صورت خالق ارضین و سماوات است، چون شبهه نیست که عبادت مخفی در نزد خدای قرین قبول و اجابت است لهذا حضرت ادریس و خلیفه مودت انیس او به این صورت پرستش نموده و کیفیّت را از ماکتم و اخفا می‌داشتند. کسانی که این کلمات را شنیدند فریب کسوه صوفیانه آن ملعون را دچار شده هریک صنمی تدارک نموده و آیین بت‌پرستی را مجری داشتند.

این روایت را صاحب روضهٔ الصفا مولانا محمد خاوند شاه نقل و حکایت نموده است، این‌که گفته است که یکی از خلفای حضرت ادریس حکیم اسقینوس خواهد بود که اعقل و ارشد و افضل خلفای حضرت مشار الیه بود و این‌که گفته است صورت مجسم حضرت ادریس را از شیطان گرفته و از نظر خود دور ننموده نباید صحیح بشود؛ زیرا که حضرت ادریس به نامهای ایلادس، آوس، اسقینوس، بسلوخس چهار نفر خلیفه داشت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۳

و به هریک از این چهار نفر یک طرف از جهات اربعه دنیا را حوالت نموده بود و چون اسقینوس از جمله رفقای خود از بدو اورع

بود لهذا او را به اسم خلیفهٔ الخلفا مسمّی داشته بود.

[در] اثنائی که حضرت ادریس به آسمان صعود نمود اسقینوس در مرکز مأموریت خود که بلاد یونان باشد اقامت داشت چون کیفیت را واقف شد مدّت متمادی به ناله و آه مشغول بود بالاخره برای اینکه مشار الیه شمایل شریفه آن حضرت را فراموش ننماید دو قطعه صورت مجسم ادریس را که یکی در بالای کرسی نشسته و دیگری حالت بلند شدن او به آسمان بود ساخته و در اثنای طاعت و عبادت نظر کردن به آن دو صورت را عادت خویش قرار داده بود.

به لحاظ اینکه اسقینوس بدون شک و ریب مؤمن و موحّد بود مقصود او از تعظیم و احترام به این دو صورت نه این بوده است که آیین بت‌پرستی را مجری دارد بلکه مقصود او توقیر و رعایت ادریس بود، و لیکن افسوس که در وفات او و صاب بن ادریس و سایر حکمای ابله مقصود و اعتقاد او را درک و اذعان ننموده این نیّت پا او را به بت‌پرستی حمل نمودند و پس از اندک مدّتی هریک از آنها برای خود صنمی ترتیب داده مخلوق را به ضلالت انداخته و پرستش اوثان نمودند.

بعض مورّخین گفته‌اند که اختراع اصنام اوّلا در میان اولاد قابیل و در زمان حکومت یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم- علیه السلام- واقع شده است. از نتایج تدقیقات کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند معلوم می‌شود که حضرت آدم به شیث امر نموده بوده است تابوتی را که حضرت ابو البشر در او گذاشته شده بود به اولاد قابیل نشان ندهد، از این‌رو اولاد قابیل از حضرت شیث رنجیده خاطر شده و بر ضدّ او حرکت می‌کردند و ازین امر نهایت تکدّر و اغبرار را داشتند.

این کیفیت مر شیطان را برای اضلال مردم دستاویز شده به زعم خود هیکل ابو البشر را ساخته و به تابوتی گذاشته و به احفاد قابیل داده و گفت صورتی که از شما دریغ و مضایقه کرده می‌شود عین همین هیکل است. اولاد قابیل آن شکل مجسم را دیده مدتی

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۴

به رؤیت او تسکین حرارت نموده و پس از آن هریک صنمی ساخته و به عبادت آنان پرداختند. بعدها در میان اولاد قابیل از ضروریات دینیّه شد که در خانه هر شخص و در مرکز و مجمع هر قبیله یک تابوت و یک صورت موجود بوده آنان را حرمت و رعایت فوق العاده نموده و بدعت پرستش اصنام را اختراع نمودند.

اصنامی که به نامهای ود، سواع، یعوق، یغوث، نسر نامیده شده و در زمان نوح پرستش می‌کردند شبیه بتهایی ساخته شده بود که در وقت اولاد قابیل بنا به تحقیق اسماعیل حقّی صاحب روح البیان نامهای این اصنام پنجگانه نامهای اولاد صلبی حضرت آدم بوده به معرفت شیطان ملعون در عهد یرد بن مهلائیل هریک از آنها را صورتی ساخته و تا زمان حضرت نوح- علیه السلام- عبادت کرده شدند.

اگرچه این اصنام در ظهور طوفان نوح در زیر زمین پنهان و نهان شدند ولی بواسطه ابلیس از زیر زمین درآورده‌شده و به امر عمرو بن لحی بن قمعهٔ بن الیاس بن مضر به مکّه مکرّمه آورده‌شده و به پرستش آنان شروع شد. جاهلیه عرب همه اینان را آلهه خود قرار داده و تا زمان بعثت به عبودیت آنها اشتغال داشتند. قبیله بنی هذیل که صنم سواع نام را پرستش می‌کردند در اجرای رسوم بت‌پرستی به زعم قبایل سایره موسم مخصوصی ترتیب داده و سواع را زیارت می‌کردند.

بنا به قول فاضل ابو الفوز بغدادی اسامی که به این اصنام داده شده اسامی صلحای خمسه سالفهٔ الذکر است که در زمان حیات یارد [- یرد] پدر ادریس زنده بودند. این پنج شخص در زمان بارد هر پنج آنها در ظرف یک ماه عقب یکدیگر وفات کردند و اهالی از وفات آنها متأثر شده اظهار تکدّر و الم می‌نمودند در آن وقت شخصی که سلسله نسب او به اولاد قابیل مربوط بود ظهور کرده صور مجسمه آن پنج نفر را ساخته و اسم هریک از آن صور را به اسم یکی از اشخاص مرقومه موسوم نمود و اصحاب ماتم در اطراف این صور دور و گردش نموده گریه می‌کردند و به این وسیله احزان و آلام خودشان را رفع می‌نمودند. کسانی که بعد از یک عصر آمدند برحسب محبت اصنام مذکوره را تعظیم و احترام نموده و آیندگان در عصر ثالث اوثان مزبوره را آلهه خود قرار

داده و پرستش

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۵

نمودند و تا زمان حضرت نوح به منوال مشروح باقی بودند.

تقی مخلد ادّعا کرده است که این اسامی بعد الطوفان به هندوها انتقال نموده و آنها هم اصنام بزرگ خود را به این اسامی تسمیه نمودند. چون در بطون هریک از اصنام هنود یک جنی موجود بود و کسانی را که آنها را معبود خود قرار داده بودند از غایب خبر می‌دادند؛ لهذا هنود آن‌وقت معتقد آن بودند که اصنام و معبودین آنها سامع و متکلم می‌باند. بعدها چون اصنامی هم که مشرکین مکّه مکرّمه پرستش می‌کردند از احوال آتیه خبر می‌دادند لهذا این زعم هنود به اهالی مکّه نیز انتقال نمود.

کلماتی که از اصنام اهل مکّه شنیده شده است

اشاره

عبد اللّه بن عباس سبب مسلمان شدن عمر بن الخطاب را این‌گونه شرح و بیان نموده:

عمر بن الخطاب به صنادید قریش وعده نمود که حضرت ختمی مآب را معدوم و مقتول دارد و برای اینکه استحکام این وعده خود را بعین به قریشیان بفهماند به خانه صنمی رفت که طایفه بنی خزاعه او را خدای خود دانسته و عبودیت می‌کردند. اثنائی که عمر سوگند یاد می‌نمود از جوف صنم صدای هاتفی ظهور کرد. از ظهور این صدا قریشیانی که در نزد صنم بودند تعجب نموده و به کمال حیرت گوش دادند، شنیدند که صنم مذکور شعر آتی را می‌خواند؛ و از واهمه هریک به طرفی رفته دیگر معاودت نکردند.

روایت است کسانی که در آن‌وقت در داخل آن بتخانه بودند پس از مدّت کمی عموما از مضیق کفر درآمده و داخل فسحت سرای ایمان شدند.

شعر

یا ایّها النّاس و ذو الاجسامما انتمو و طائش الاحلام

و مسند الحکم الی الاصناماصبحتموا کراتع الأصنام

اما ترون ما اری امامی‌من ساطع یجلو دجّی الظّلام

قد لاح للنّاظر من تهامحتّی بدا نورا بارض الشام

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۶

محمّد ذو البرّ و الاکراماکرمه الرّحمن من امام

قد جاء بعد الشّرک بالاسلامیأمر بالصّلوة و الصّیام

و البرّ و الصّلات لارحامو یزجر الناس عن الآثام

فبادروا سبقا الی الاسلامبلا فتور و بلا احجام

یعنی ای انسانهایی که صاحب وجود هستید، چرا به خیالات رؤیا نظر دارید. چرا کسانی را گوش دارید که حکمت را به اصنام اسناد می‌دهند، شما مشابه اصنامی هستید که حرکت نمی‌کنند. آیا نمی‌بینید چیزی را که من در مقابل خود می‌بینم، آنکه می‌بینم نوری است که تاریک شب را محو می‌کند. آن نور کسانی را که چشم آنها می‌بیند از تهامه لمعان می‌کند، در جوار شام ضیای منیری شد. آن نور محمد صاحب برّ و اکرام است، که حضرت رحمان او را امام مکرّم نموده است. محمد برای ابطال شرک

اسلامیت را اعلان نموده، و صلوهٔ و صیام را فرض کرد برّ و احسان و صله ارحام را امر نمود. کافّه اولاد بشر را از گناه کردن زجر فرمود. شما به مسلمان شدن به عجله مبادرت کنید، هیچوقت نگذارنید و هیچ تردید ننمایید ....

اثنائی که قریشیان مزبور که در بتخانه بودند به اطراف پراکنده شدند، خلیفه ثانی به خانه همشیره خود فاطمه دختر خطاب رفته از آنجا به دار حمزه و علی قول به طرف دار ارقم به سرعت عزیمت نمود؛ و لیکن قبل از آنکه به خانه همشیره خود واصل شود به شخصی از افراد قبیله بنی سلیم دچار شده و ما فی الضمیر خود را به او بیان نمود بنا به صواب دید شخص معهود برای فصل دعوا نزد ضمار نام صنم مشهور که قبایل بنی سلیم او را خدای خود اتخاذ کرده بودند آمده، پسر خطاب از جوف او نیز ابیات آتیه را استماع کرده و پس از مدتی همان صنم بزرگ را پسر خطاب به تیشه حدّت و غضب خود پارچه پارچه کرد.

شعر

اودی الضّمار و کان یعبد مرّۀقبل الکتاب و قبل بعث محمّد

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۷

انّ الّذی ورث النّبوّهٔ و الهدیبعد ابن مریم من قریش مهتد

سیقول من عبد الضّمار و مثلهلیث الضّمار و مثله لم یعبد

ابشر أبا حفص بدین صادقتهدی الیه و بالکتاب المرشد

و اصبر أبا حفص قلیلا انّهیأتیک غرفوق عزبنی عدی

لا تعجلن فأنت ناصر دینهحقّا یقینا باللسان و بالید

ترجمه- ضمار که اوّل پرستش می‌شد حال شکسته شده است، زمان پرستش آن قبل از نزول قرآن و بعثت حضرت محمد است. حضرت محمد پس از پسر مریم یک مهتدی است از آن قریش کسانی که به ضمار و امثال آن پرستش می کنند. خواهند گفت چه می‌شد که به ضمار و امثال آن پرستش نمی کردیم. ای ابا حفص به یک دین صادق مبشر باش، به یک دینی که به کتاب رشاد کننده هدایت کرده می‌شوی. ای ابا حفص اندک مدتی صبر کن، که زیاده از عزبنی عدی عزتی بر تو روی خواهد آورد. عجله مکن زیرا که دین او را تو نصرت کننده هستی، هم به زبان و هم به دست یقینا یاری خواهی نمود.

عمر که ضمار را شکسته و خرد کرد عداوت حضرت رسول که در نفس او مضمر و مجبول بود به مودّت ابدیه مبدّل گشت، بدون توقف به خانه همشیره خود رفته و بعد از آن به راهنمایی شوهر او به دار ارقم عزیمت کرده به تفصیلی که در کتب سیر مسطور است به دائره منجیه اسلامیّت داخل شده.

حکمت

وائل بن حجر بن ربیعهٔ بن وائل بن یعمر الحضرمی که از صحابه و از ملوک به نام حضرموت بوده و به یک صنمی که از عقیق احمر ساخته شده بود پرستش کرده و او را در منتها درجه اعزاز و احترام نموده و هر روز برای تحصیل رضای او قربانها ذبح می کرده است گوید: که قبل از اسلام روزی وقت ظهر در قصر خود خوابیده بودم از خزینهٔ الصنم صدای سوزناکی شنیدم، بیدار شده و از بستر خود برخاستم خدمت صنم رفته و شروع به سجده آن نمودم. درین اثنا از بطن صنم این ابیات را شنیدم:

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۸

یا عجبا لوائل بن حجریخال یدری و هو لیس یدری

ماذا یرجّی من نحیت صخرلیس بذی عرف و لاذی نکری

و لا بذی نفع و لا ذی ضرّلو کان ذا حجر اطاع امری

یعنی حالت وائل بن حجر زیاد تعجب‌آمیز است، چیزی را که ادراک نکرده است گمان ادراک او را می‌نماید. از حجاره منحوته چه امید کرده می‌شود، ممکن نیست که آن نه صاحب معرفت و نه صاحب ذکاء بشود. برای انسان فائده و ضرری هم ندارد، اگر ابن حجر عقل می‌داشت به امر من اطاعت می‌کرد.

وائل بن حجر گوید: چون من این شعر را شنیدم به کمال تعجب و حیرت سر خود را بلند کرده و گفتم: ای ناصح مرا به چه چیز امر نمایی؟ صدای منظومی به گوش من رسید به این مفاد که: به بلدّه یثرب که نخلستان زیاد را شامل بوده و تفصیل فضایل او ناقایل است عزیمت نمای. در ختام منظومه صنم مزبور به روی خود در افتاده بعض اطراف او شکسته شد.

بناء علیه من هم صنم ساقط را پارچه پارچه کرده فورا به مدینه منوّره رفته و داخل مسجد شریف حضرت رسالت مآب شدم. حضرت رسول مرا به حضور سعادت نشور خود احضار فرموده یک طرف ردای مبارک خود را به زمین گسترده و مرا در روی آن نشانید. پس از آن به منبر صعود فرمود پس از انشای یک خطبه بلیغه فرمودند که: ای ناس، این وائل بن حجر است که از مانند حضرموت محل دوری به اسلامیت راغب شده و وارد گردیده است.

پس از آن در مدینه به هریک از اصحاب کرام که ملاقی می‌شدم می‌گفتند: ای وائل، حضرت رسول ورود شما را به مدینه منوّره سه روز قبل از این ما را بشارت داده است.

منظومه‌ای که وائل بن حجر از بطن صنم استماع کرد این است.

شعر

ارحل إلي یثرب ذات النّخل‌و سر الیها سیر مشمعلّ

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۲۹

قبل تقضّی العمر ذا المولّی‌تدیّن بدین الصّائم المصلّی

محمّد المرسل خیر المرسل

ترجمه- به این شهر به یک شوق و استعجال زیاد روانه شو، قبل از آنکه عمر تو رهین ختام شود. به دین کسی که نماز می‌کند و روزه می‌گیرد متدین باش که آن ذات هدایت صفات حضرت خیر المرسلین محمد بن عبد اللّه است.

اسلامیّت مازن بن غضوبه را که یکی از اعیان قبیله خطامه است، باز صنمی سبب شده است که افراد آن قبیله پرستش می‌نموده‌اند. این صنم بتی است که قبایل خطامه و صامت او را آلهه خود اتخاذ کرده بوده‌اند. مازن بن غضوبه را رجال آن قبیله برای آن بت خادم معین کرده بودند، روایت می‌کند: سبب اسلامیّت مازن غضوبه همین وقعه است که خود نقل نموده است.

روزی برای تحصیل رضای صنمی که خادم آن بودم ذبح قربان کرده بودم، ناگاه از جوف صنم صدایی ظاهر شده و مرا گفت: ای مازن مرا گوش دار که مسرور باشی، برای اظهار و اعلان دین حق از احفاد بنی مضر پیغمبر عالی گهری مبعوث و ارسال شد، پس ازین پرستش حجاره منحوته را ترک کن که از آتش جهنم مستخلص شوی. از این حالت حیرت‌انگیز صنم آنقدر متعجب شدم که خود را گم کردم. پس از چند روز از قبیله ازد شخصی آمده و مرا گفت: آیا خبر دارید که در مکّه مکرّمه محمد نامی ظاهر شده و هر کس را خطاب کرده و می‌گوید به دعوت خوای اجابت نمایید. پس از آنکه صنم معهود را شکستم به شرف اسلامیّت مشرف گشتم.

بعض کسانی هم هست که بواسطه جنهای کاهنان وقت جاهلیه به حصار استوار اسلامیت عرض دخالت نموده‌اند. عبد اللّه بن کعب گوید: روزی با عمر بن الخطاب در مسجد حضرت رسول نشسته بودیم و در نزد ما مردم زیاد هم حاضر بودند یک نفر اعرابی داخل مسجد شده و به محلی که ما نشسته بودیم آمد. چون خلیفه این اعرابی را دید گفت که: این شخص از کهنه اهل جاهلیه بوده است. چون اعرابی نزد ما آمده و رسید، خلیفه جواب سلام او را رد کرده و از او پرسید آیا تو مسلمان شدی؟ اعرابی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۰

گفت: بلی از کفر و ضلالت رستم. پس از آن خلیفه پرسید: آیا تو در زمان جاهلیه کاهن نبودی؟ اعرابی گفت: بلی؛ و لیکن محتاج نیستم که حالات زمان ماضی را تکرار و تذکار کنیم.

خلیفه چون این جواب را شنید دست دعا به درگاه الهی برداشته و عرض کرد: خدایا تا زمانی که مرا به بعثت نبی محترم خود محمد مفتخر و سرافراز نمودی ما اصنام را پرستش می‌کردیم، خدایا اکنون به آن اوقات خود تأسف و تلهّف می‌نماییم. خلیفه بعد از دعا به اعرابی مشار الیه خطاب کرده پرسید: ما را خبر ده از حالت رفیق جن خود که در زمان کهانت تو، تو را از اخبار غیبیّه مستحضر می‌ساخت، چگونه تو را به قبول دین محمدی ترغیب و تشویق نمود. اعرابی گفت: رفیق جنی من یک ماه قبل از آنکه من داخل اسلام شوم نزد من آمده و این شعر را بر من خواند:

عجبت للجنّ و تقساسهاو شدّها العیس باحلاسها

تهوی الی مکّه تبغی الهدی‌ما مؤمن الجنّ کارجاسها

یعنی: تعجب می‌کنم که حق را به واسطه جن جستجو می‌کنند، و باز تعجب می‌کنم که به واسطه شتران بیابانها را تهیه می‌نمایند که برای تجسس رفتن به مکه را آرزو می‌نماید، در حقیقت میان مؤمن و کافر جن خیلی فرق است.

اگرچه رفیق من غیر ازین شعر چیزی نگفت، شب دیگر بازآمده شعر آتی را بیان نمود.

عجبت للجنّ و تر حالهاو نفها العیس و اعمالها

تهوی الی مکّهٔ تبغی الهدی‌ما مؤمن الجنّ کضلّالها

یعنی: تعجب می‌کنم که با جن به راه می‌روند و تعجب می‌کنم که شتران سفید خود را دوانده و راه می‌روند که برای جستجوی هدایت رفتن به مکه را آرزو می‌نمایند در واقع میان مؤمن و کافر جن خیلی فرق هست.

رفیق من شب سیم نیز آمده این شعر را خواند:

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۱

عجبت للجنّ و اجلاسهاو شدّها العیس باقتابها

تهوی الی مکّهٔ تبغی الهدی‌ما زمع الجنّ کصیّابها

یعنی: تعجب می‌کنم که با جن راه می‌روند و باز تعجب می‌کنم که شتران سفید را با جهازهای آنها حاضر ساخته‌اند و آرزو می‌کنند که برای جستجوی هدایت به مکه بروند در واقع میانه مسلمان و کافر جن خیلی تفاوت است.

چون اعرابی گفته‌های خویش را تمام کرده و اختیار سکونت نمود، حضرت خلیفه برای تصدیق مشار الیه فرمودند که: در وقت جاهلیه برای قربان کردن به یکی از اصنام که پرستش می‌نمودیم گوساله را ذبح نموده و در نزد صنم ایستادم از جوف صنم یک صدای بسیار لطیف و مشوقی آمده گفت: ای کسی که پیر شده‌ای به زبان فصیح لا اله الّا اللّه را اعلان و شایع نما.

پدر جبیر بن مطعم نیز گفته است که از صنمی که پرستش و ستایش او می‌نمودم بعض حرفها شنیدم. بنا به روایتی که از جبیر پسر مطعم وارد شده است گفته که: روزی در بتخانه می‌نشستم صنمی که در نزد او بودم به زبان آمده گفت: تعجب مرا گوش دهید و

تخمینی را که وقت آن رسیده است بشنوید: از قوم عرب از سلاله هاشم بن عبد مناف پیغمبری ظهور خواهد کرد که مسقط الرأس آن پیغمبر ذی شأن مکّه مکرّمه و محل هجرت او مدینه منوّره خودهد بود. پس از آنکه جناب جبیر این کلمات را که پدر او از جن شنیده بود روایت کرد گفت که: این وقعه مدّت متمادی قبل از بعثت حضرت ختمی ماب بوده است.

یکی از اشخاصی که به واسطه اجنّه‌ها مسلمان شده است تمیم داری از اصحاب حضرت رسالت پناه است. جناب تمیم هنگامی که سبب قبول اسلام خود را بیان می کرده گفته است که: من روزی از روزها را که به شام می‌رفتم به واسطه تقرب غروب آفتاب در نزد خود مقرر داشتم که در میان دره‌ای بخوابم، از مرکوب خویش پایین آمده به یک‌طرف درّه رفتم. پس از مدّت کمی از هاتف این ندا به گوشم رسید: به خدای واحد التجا کن که ما در حالتی که از جنیان هستیم احدی را غیر از او پیدا نکردیم که التجا

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۲

نمائیم. رسول الثقلین- سلام اللّه علیه و آله- ظهور کرد، ما در جبل حجون به آن ذات مقدس تبعیّت نموده نماز کردیم، اسلامیّت را قبول نموده و رسالت او را نیز تصدیق کرده و ایمان آوردیم تو نیز مسلمان شو که از هرچیز سالم باشی. جناب تمیم گوید: پس از استماع این مقالات از آنجا برخاستم و به کلیسائی که دیر ایّوب گفته می‌شد رفته و ما وقع را به راهب دیر مزبور حکایت نمودم. راهب در جواب گفت: بلی. حضرت خیر انبیا از حرم ظهور کرده و به حرم هجرت خواهد نمود. به محض استماع این قول راهب به مکه معظمه عزیمت کرده و حضرت رسول را دیده و به دائره منجیه اسلامیّت داخل شدم.

خزیم بن فاتک بن الاخرم نیز به دلالت یکی از اجنّه مسلمان شده است. روایت می کنند که وقعه آتیه را خود خزیم بن فاتک حکایت نموده است. جناب خزیم که یکی از اصحاب حضرت رسالت گفته است: روزی به واسطه جستجوی شتری که گم کرده بودم به محل مخوفی رسیدم و چون خسته شده بودم پای حیوانی را که سوار آن بودم بسته خود به خود گفتم که به بزرگ و شیخ این محل التجا می کنم. پس از آن تکیه به ناقه خود نمودم هنوز خوابم نبرده بود که از هاتف آتی الذکر بعد را شنیدم. گفتم ای هاتف تو کی هستی؟ گفت من مالك بن مالکم اگر بخواهی مسلمان گردی من تو را تا زمانی که به نزد عیال خویش معاودت کنی از جستجوی ناقه خود مستریح و مستغنی می‌سازم. یعنی من او را به خانه تو می‌رسانم. من هم چون این جواب را شنیدم بدون تأخیر به مدینه منوّره آمدم. چون به شهر شهیر مدینه رسیدم روز جمعه بود و به این واسطه بدون اینکه به محلی بروم به مسجد حضرت رسالت مآب رفتم. در وصول من به مسجد حضرت ختمی مآب خطبه می‌خواندند تا زمان اتمام خطبه شریفه در طرف بیرون مسجد شریف توقف کردم.

در این حین ابوذر غفاری آمده و به من گفت: که ای خزیم سلام تو به سمع شریف محمدی رسید محض اینکه سلام مسرت انجام ختمی مرتبت را به تو رسانم مرا فرستادند داخل مسجد شو و نماز را با جماعت ادا کن. پس از اتمام نماز، حضرت پیغمبر مرا به نزد خود دعوت فرموده وقعه‌ای را که در میان دره برای من واقع شده بود حکایت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۳

فرمود و فرمودند که شتر مفقود تو موافق وعده هاتف سالف الذکر به خانه تو آورده‌شده است.

شعری که خزیم بن فاتک از هاتف شنیده بود این است.

تعوّذن باللّه ذی الجلالو وحّد اللّه و لاتبال

ما هوّل الجنّ من الاهوال

یعنی ای خزیم نه به جنّی که صاحب این مکان است بلکه به خدای متعال التجا کن، حضرت خدای- تقدس و تعالی- را توحید کرده و تفکر منما، از چیزی که جنّ تو را به واسطه آن می‌ترساند مطمئن باش و به هیچ‌وجه خیال منما.

چون خزیم بن فاتک این شعر را شنید متحیر شده گفت: الامان ای هاتف خدای تو را رحمت کناد هرچه می‌خواهی بگویی برای من آشکار گوی. این جن که خود را برای خزیمه آشکار نساخت به این شعر خزیمه را جواب گفت:

هذا رسول اللّه ذو الخیرات یدعوا الی الجنّهٔ و النّجاهٔ

یأمر بالصّوم و بالصلوهٔ

یعنی: این صاحب خیرات رسول اللّه است که دعوت می‌نماید به سوی جنّت و نجات و امر می‌نماید به روزه و نماز.

سلمهٔ بن زید نیز از کسانی است که به دعوت جنّیان قبول اسلام نموده‌اند. جناب سلمه از بطنی است که منتهی به قبیله خثعم می‌شود و گوید که: افراد قبیله ما حرمت هیچ چیز را اعتقاد نمی‌کردند، روزی صنمی را که معبود اتّخاذ کرده بودند سجده نموده و اجرای آیین می‌کردند. ناگاه از هاتف مقاله‌ای شنیدند که مفاد او این بود: ای انسانهایی که صاحب وجود هستید، چرا به خیالهای رؤیا نگاه می‌کنید سبب چیست کسانی را که حکمت را به بتان اسناد می‌کنند گوش دارید، این پیغمبر سیّد انسانهاست، عادلترین حکام است، اسلام را به نور اعلام می‌نماید، آن وجود مسعود در بلدهٔ الحرام یک شیری است.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۴

از شنیدن این مقاله افراد قبیله به تلاش فوق الغایه گرفتار شده به خانه‌های خودشان رفتند. حتی افراد آن قبیله این مقاله را حفظ کرده تا ظهور حضرت رسالت پناهی ذکر و یاد می‌نمودند. جناب سلمه گوید: وقتی که نور ساطع الظهور پیغمبری به محلی که ما بودیم تابید من رفته آن وجود مسعود را زیارت کرده و به دائره شریفه اسلامیّت دخالت نمودم.

فاطمه بنت النعمان النجاریه گفته است که: جنی بود هر روز به خانه من آمده به این و آن اذیت می‌کرد. روزی آمده و بر فراز دیوار رفت و مرا یک حالت کدورت آمیز نشان داد.

من تا آن زمان جن مزبور را در آن حالت تکدّر و ملالت ندیده بودم، لاجرم از او پرسیدم و گفتم: تو را چه شد که امروز این طور مؤدّب حرکت می‌کنی؟ جن مزبور آغاز کلام نموده و گفت: خدای تعالی امروز پیغمبری فرستاد که زنا را تحریم خواهد فرمود. ازین مکالمه بعثت حضرت ختمی مآب را دریافتم.

عبد اللّه بن ساعدهٔ الهذلی نیز از کسانی است که به قول اصنام دین متین اسلام را قبول کرده است. جناب عبد اللّه گفته است: اسم صنمی که ما عرض پرستش و عبودیّت می‌کردیم سواع بود. خواه من و خواه افراد قبیله من معتقد آن بودیم که سواع به هر چیزی قادر و مقتدر است و به واسطه این ظن به صنم مزبور ستایش و پرستش می‌کردیم.

همانا نتیجه اعتقاد ما بود که گاهی عادات خارق‌العاده از سواع ظهور کرد و کسانی که این حال را دیدند ظن و اعتقادات خودشان را در حق سواع مستحکم می‌ساختند.

من هم روزی گوسفندی را که به علت جرب گرفتار شده بود در حضور سواع احضار نموده و در حق او استشفاء کردم. همانا در شکم صنم جنی بوده است. این جن به من خطاب کرده و گفت: ای وای پرده‌ها انداخته شد اجنّه به واسطه شهاب‌ها زده شدند، اصنام از احکام خود ساقط گشتند. خیر الکتب به خیر العرب نازل شد.

جناب عبد اللّه گوید من که این مقاله را شنیدم به خانه خود مراجعت کرده و پرستش اصنام را به اکراه تمام به عمل آورده و در این احوال غور رسی نمودم و فهمیدم که حضرت رسول در مکّه مکرّمه ظهور کرده است، رفته و به دین اسلام مشرّف گشتم.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۵

مالک بن نفیع روزی برای جستجوی ناقه گم گشته خویش به صحرا درآمده بود و پس از اینکه مدّت مدید او را تفحص نمود، در محلی پیدا کرده و معاودت نمود؛ و لیکن چون شب درآمده بود به موجب عادات عرب در دامنه کوهی منزل گزیده و به خواب

رفته بود.

همین مالک گوید که: من در حالت یقظه بودم که ناگاه هاتفی گفت: ای مالک، ا مالک اگر محلّی را که ناقه تو خوابیده است قدری حفر کنی چیزی خواهی جست که ممنون و محظوظ گردی. من شتر را به طرفی کشیده و محلی را که او خوابیده بود حفر کردم ناگاه صنمی پیدا کردم که به شکل زنی از سنگ ساخته شده بود، ظهور آن مرا آن قدر محظوظ و ممنون ساخت که برای قربانی آن یکی از دو شترم را ذبح کردم. و پس از آن صنم مذکور را به اسم غلاب مسمّی ساخته به شتر دیگر خود بار کرده و به شهری که در آنجا ساکن بودم آوردم.

اهالی بلده به این سعادت من حسد کرده اگرچه خواستند غلاب را از دستم گرفته و به محلی که مخصوص عموم بود بگذارند؛ و لیکن من به اجماع و اختلال آنان اعتنا نکرده غلاب را آورده در محل معیّنی از خانه خود رکز نمودم. وقتی که غلاب را به خانه خود آوردم هر روز ذبح قربانی را نذر و عادت نموده و سه رأس گوسفندی را که داشتم در ظرف سه روز ذبح کرده؛ و چون برای استحصال رضای او دیگر حیوانی نداشتم که ذبح کنم، برای اینکه ازین فقر و اضطرار خویش معذرت جویم به نزد غلاب آمدم، از جوف صنم صدایی بیرون آمده گفت: ای مالک ای مالک به مالی که از تو تلف شده اسف مکن در مسکن قبیله ارقم چاهی است نزد او برو، در آنجا یک سگ سیاه خواهی دید اگر آن سگ را برداشته و برای صید و شکار به بیابان بروی متموّل خواهی شد.

مالک پس از آنکه مقالاتی را که غلاب گفته بود به طور مزبور تعریف و بیان نمود وضع پیدا کردن سگ سیاه و شکار رفتن خود را به طور آتی حکایت می‌نماید که: به موجب امر و اخطار غلاب حرکت کرده و بر سر چاهی که در مقرّ قبیله ارقم بود درآمدم و گردن سگ سیاهی را که مرا استقبال کرد بسته و به قصد شکار به صحرا اندر آمدم. پس

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۶

از آنکه در بیابان مقداری مسافت طی نمودم سگ سیاه که ریسمان او را در دست داشتم آهویی دید اگرچه طوری اضطراب و هیجان نمود که چیزی نمانده بود ریسمان گردن خود را از هم بگسلد، من پس از آنکه در رها کردن آن قدری تردید نمودم آخر الامر رها کردم، کلب مزبور دویده و آهو را گرفت. من از مشاهده این حالت کلب خوشحال و مسرور شده دعوت نموده آهو را برای غلاب ذبح و قربان کرده روز بعد نیز برای شکار بیرون آمدم و به این ترتیب هر روز صید و شکار و ذبح و قربان کردم و تقسیم او را اعتیاد نمودم.

کلب مزبور روزی برای گرفتن شتر مرغی که دید روان شد، و لیکن چون یک حیوان دیگر را دید از آن حیوان رم کرده خود را به زیر پای مادیانی که سوار شده بودم در انداخت، من چون آن حیوان را نمی‌دیدم ازین حرکت کلب مزبور تعجب نموده و برای اینکه جهت آن را بفهم از حیوان خویش پیاده شدم. آن حیوان چون مرا دید به سگ خطاب کرده گفت: ای کلب! آن حیوان گفت: چیست؟ آن حیوان گفت: اصنام هلاک شده و دین اسلام ظهور نمود تو نیز قبول اسلام کن تا اینکه نجات بیابی. پس از این مکالمه هر دو از چشمم نهان شده و رفتند. همانا این دو حیوان از طایفه جن بوده‌اند. این وقعه سبب اسلامیّت مالک بن نفیع بوده است.

عباس بن مرداس السلمی روزی در نخلستان خود سیاحت می‌کرد چون وقت زوال شد دید که شخصی به یک شترمرغ سفیدی سوار شده و از سر تا پا لباس سفید پوشیده است؛ و گفت: ای عباس بن مرداس آیا می‌دانی که شیاطین و اجنّه‌هایی که حوادث سماویّه را استراق می‌کردند پراکنده شدند؟ و آیا می‌دانی که حالات دنیا بکلی متبدّل و متغیّر گردید؟ و آیا می‌دانی که پغمبر صاحب الهام و برّ و تقوی که عصر دوشنبه و شب سه‌شنبه ظهور کرده است، صاحب شتری است که دو گوش او بریده شده است؟ عباس مرداس گوید که: من از استماع این کلمات به طور فوق العاده رم کرده به نزد ضمار نام صنمی که قبیله من او را برای خود معبود اتّخاذ کرده بود رفته و مقالاتی را که از شخص مزبور شنیده بودم در حضور ضمار عرض و بیان نمودم. در این حال از بطن

ضمار صداى

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۳۷

غريبى ظهور كرده و ابيات آتيه را گفت:

قل للقبائل من سليم كلّهاهلك الضّمار و فاز اهل المسجد

هلك الضّمار و كان يعبد قبل اننزل الكتاب على النّبىّ محمّد

انّ الّذى ورث النّبوّة و الهدىبعد ابن مريم من قريش مهتد

يعنى: به افراد قبايل سلمى بگو صنم نام هلاك شده و اهل مسجد كامران گرديدند. ضمار هلاك شد حال آنكه كسانى كه منسوب به قبيله شما بودند قبل ازين به او سجده مى‌نمودند. قبل از آنكه به حضرت محمد قرآن عظيم الشأن نزول كند و شخص كريم كه نبوت را با هدايت توارث نموده است آن حضرت قبل از پسر مريم از آل قريش يك مهتدى است.

عباس بن مرداس گويد كه: زمانى كه من از ضمار اين كلمات را شنيدم ضمار را شكستم و با سيصد (۳۰۰) نفر از افراد قبيله خود به مدينه منوّره رفته و قبول اسلام نموديم. به موجب فرمانى كه از حضرت رسول صادر گرديد ماجرى را كما جرى عرض و بيان نموديم.

اين وقعه از عبد الرّحمان بن انس السلمى روايت گرديده و ضمار مذكور صنمى نيست كه عمر بن الخطاب شكسته بلكه او يك صنم ديگرى به اسم ضمار بوده است.

زمانى كه ظهور حضرت ختمى مآب تقرب نموده بود از اصنام بسيار مقالاتى شنيده شد كه مقارن حق و صواب بود و اگرچه كليّه اصنام نبوت حضرت محمدى را اخبار و اشاعه نمودند؛ و ليكن عبده اصنام اخبارات اوثان را صحيح ديده يعنى حوادثى را كه مى‌دادند كليتا مطابق واقع يافته به خلوص تام به عبادت اوثان و اصنام اهتمام نموده و اعتماد و اعتقاد خودشان را در حق آنان تحكيم و تشييد نمودند.

اصنام خمسه كه در فوق اسامى آنان خبر داده شد بعد چنانكه در فوق مذكور گرديد به تصرف عمرو پسر لحى بن قمعه درآمده عمرو نيز آنها را به مكّه مكرّمه آورده و به پرستش آنان اشتغال نمود. جاهليه عرب به هريك از آنها يك اسمى داده و كافه اعراب

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۳۸

آنان را براى خود آلهه اتخاذ نموده و به پرستش آنها قيام نمودند.

مورّخين صورت انتقال اين اصنام را به دست عمرو اين قسم تعريف و بيان نموده‌اند كه عمرو بن اعتقاد جاهليه عرب كه معاصر او بودند تابع جنّيان بوده و هميشه با آنان مخالطه و مكالمه مى‌كرد، روزى جنيان به عمرو گفتند: يا عمرو صورتهاى اصنام و الهه خمسه كه مردم در زمان ادريس و نوح- عليهما السلام- به آنها پرستش مى‌كردند اين اوقات به كنار درياى جدّه گذاشته شده است، آنها را پيدا كرده و به مكّه مكرّمه حمل و نقل نما. عمرو بن لحى بنا به اخبار جنيان به جدّه آمده و اصنام خمسه سالف الذّكر را كه در ساحل دريا بود اخذ نموده و معاودت كرد؛ و مردم را مجبور نمود كه آنان را عبادت و پرستش نمايند؛ و هريك از اصنام مذكوره را به قبيله‌اى داده و به اوطان آنها فرستاده و بين العرب پرستش اوثان از آن زمان متداول و منتشر گرديد. و اكثر اهالى خطّه حجازيّه از آنوقت به عبادت بتان مشغول شدند.

اگرچه اين روايت تكذيب مى‌كند روايتى را كه گفته‌اند كه عمرو بن لحى از ارض بلقاى شام تنها يك صنم به مكّه مكرّمه آورد، و ليكن آوردن عمرو اصنام خمسه را به مكّه بقبل از آن است كه هبل نام صنم را از ارض بلقا به مكّه آورده بود. مع ما فيه هبل نام صنم را در درون كعبه ركز نموده و اين اصنام را به رؤساى قبايل تقسيم نموده و عموم افراد قبايل اعراب را به بت‌پرستى واداشت.

از قرارى كه مورّخين خبر داده‌اند كسى كه احفاد بنو اسماعيل را از دين ابراهيم به بت‌پرستى تبديل نمود همان عمرو بن لحى

بی‌دین است. همین عمرو سیصد و چهل (۳۴۰) سال معمر شده و در حیات خود از اولاد و احفاد خویش یکهزار نفر مقاتل دیده و با پسر خود در مکّه مکرّمه پانصد (۵۰۰) سال اجرای حکومت نموده است. به این حساب بیت اکرم هزار سال تمام بیت الصنم بوده و در تصرف مشرکین قبایل بوده است یعنی بیت اللّه این مدت را در مقام بتخانه استعمال گردیده است.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۳۹

ادعای الوهیّت کردن جمشید

اشاره

بعضی از مورّخین نیز گفته‌اند که عادت بت‌پرستی در زمان حکومت جمشید که از ملوک پیشدادیان بود ظهور و بروز نمود. به قراری که در تفسیر ابو اللیث مسطور گردیده است جمشید پلید برادر طهمورث بوده و نواده ارفخشد بن سام بن نوح- علیه السلام- است. علی روایهٔ مرکّبات و مفردات ادویه و معالجات نباتیه و کشف معادن متنوعه و ایجاد سیم و زر و انواع زیب و فر و اکتسای البسه مختلفه حریر و ابریشم و استعمال عود و عنبر و شرب شراب و ایجاد بخورات و احساس طیب و معطّرات از اختراعات و آثار جمشید است.

جمشید مدّت هشتصد (۸۰۰) سال پادشاهی نموده و به اقالیم سبعه عالم مالك شده طوایف انس و جن را تسخیر و ممالك شرق و غرب را در زیر حکم و تصرف خویش درآورد.

در زمان ادریس- علیه السلام- به تخت حکومت جالس آمده و چون ولعی به اجرای عدل و داد داشت رعایای او روز جلوس او را نوروز نامیدند و هر سال روز نوروز را عید کرده و مبارك شمردند.

در اوان پادشاهی او برحسب حکمت مرگ و ناخوشی و پیری رفع شده مدّت سیصد (۳۰۰) سال نه ناخوشی و نه پیری واقع و نه فوت و موت کسی اتفاق افتاد. مخترعات آلات حرب و صنایع طعن و ضرب و تشیل مراتب ملکیه و صنوف عسکریّه و رکز خیام و جواهر بیرون آوردن از دریا و ساختن گچ و آجر و ساختن حمام کلیتا از ابداعات زمان جمشید است.

چون جمشید به نقطه منتهای اقبال و سلطنت دنیویه و به هر قسم اسباب احتشام بشریه نایل و سرافراز آمد، اواخر عمر خود را به عیش و عشرت می‌گذرانید. گاهی عدم ابتلای خود را در مدّت عمر به ناخوشی و گاهی دچار نشدن اعضای وجود خود را به آلام و اوجاع خیال می‌نمود؛ و گاهی خود به خود ملاحظه می‌کرد که آیا کسی هست که در شوکت و سطوت مشابه و مماثل من شود و مدّت متمادی به مرضی گرفتار نگردد. به واسطه این ملاحظات نهایت سعی و کوشش را داشت که بداند خود کیست و چیست.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۰

روزی خیال کرد که من گویا از نوع بنی بشر نیستم اگر بشر می‌بودم به واسطه عدم اعتدال مزاج بی‌راحت و حضور می‌شدم. پس از این تفکر به خواب رفت.

حال آنکه جمشید به خاطر نیاورد که در اکل و شرب و محتاج بودن به لوازمات بشریه با ابنای جنس شرکت و مساوات دارد. پس از مدّت کمی شیطان لعین بی‌اینکه خدام و محافظین جمشید اطلاع داشته باشند به اطلاق خواب او داخل شده و جمشید را بیدار کرد. و چون جمشید می‌دانست که بدون اجازه و اذن داخل شدن به خوابگاه مخصوص او مشکل است و عدم اطلاع خدام او از امر دخول محال است؛ لهذا از این گونه حرکت شیطان متحیر شده و گفت تو کی هستی؟ شیطان در جواب گفت که: من فرشته‌ای هستم که از آسمان فرود آمده‌ام، آمدم که تو را اعلام نمایم که خود تو کی هستی و کی خواهی بود.

چون جمشید مدّتی بود که شناختن خود را طلب و آرزومی‌نمود این‌چنین کسی را که بدون اذن و اجازه خود و خدام جمشید

داخل اطاق بشود بر شناساندن خویش مقتدر فهمیده، و از او پرسید حال که چنین است من کی هستم؟ مثل آن می‌ماند که به نوع بنی بشر به هیچ‌وجه شباهت ندارم. شیطان گفت: تو خود فراموش کرده‌ای که تو کی هستی، خدای سکنه ارضین و سماوات تو هستی، از هشتصد (۸۰۰) سال قبل تو در آسمان بودی، هنگامی که در خواب بودی من به موجب امر و اراده‌ای که خود تو کرده بودی تو را به روی زمین آوردم، اینکه در مدّت عمر خویش ناخوش نمی‌شوی و به همه ملوک عالم مظفّر می گردی دلیل الوهیّت توست و اینکه من بدون اینکه کسی مرا ببیند داخل اطاق تو شدم اثبات آن می‌نماید که من مأمور آسمانی خواهم بود. و شیطان بدین مقاله دسایس آمیز خویش جمشید را فریفت.

جمشید پس از آنکه به این دلایل ابله فریبانه شیطان فریفته شده و به خدایی خویش یقین حاصل کرد از شیطان مقتضیات و وضع حرکات خویش را استفسار کرده و از او دستور العمل خواست. شیطان گفت: در این میدان آتش انبوهی ایفاد و مشتعل ساخته خلق عالم را دعوت نمای، بگو که من خدای شما هستم و هرکس تو را سجده نکند او را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۱

به آتش انداخته و بسوزان.

چون شیطان آیین مجوسیّت را تلقین نمود، برحسب تعریف شیطان، جمشید آتش جهانسوزی ترتیب داده پس از آنکه خلق عالم را به ربوبیّت خویش دعوت نموده و خود را مسجود و مصدق آنها ساخت، از طرف خویش پنج نفر خلیفه معیّن نموده و به هریک از آنها صنم بزرگی داده و گفت که: هرکس به این اصنام سجده کند الوهیّت مرا اقرار کرده است؛ و هرکسی سجده نکند الوهیّت مرا انکار نموده است. ساجدین را انعام و احسان کنید و منکرین را به این آتش انداخته بسوزانید. جمشید این حکم را کرده و خلفای خود را به اطراف عالم ارسال نمود.

اسامی اصنامی که به خلفای خمسه تودیع نمود عبارت از: ود، سواع، یعوق، یغوث و نسر بود. خلفا این اصنام را به بلاد و آفاق برده آیین بت‌پرستی را نشر و تعمیم نموده و خلق عالم را اضلال نمودند.

اگرچه جمشید پس از مدت کمی که اصنام را به بلاد و امصار فرستاد عازم دار البوار گردید و سکنه ربع مسکون از شراره آتش کید و ضلالت او مستخلص آمد؛ و لیکن خلفای شقاوت سیمای او که به اطراف و اکناف عالم فرستاده بود مدّت دویست (۲۰۰) سال نشر آیین بت‌پرستی و مجوسیّت نموده و اکثر اهالی را به واسطه پرستش اصنام به ضلالت انداختند.

مقتل جمشید

جمشید عاقبت الامر در چنگ ضحّاك که پسر برادر شداد بن عاد بود زنده اسیر شده و به واسطه یک نوع استخوان ماهی که شبیه به ارّه بود از میان دو پارچه گردید.

مدت عمر جمشید هزار (۱۰۰۰) سال بوده یکصد (۱۰۰) و یا سیصد (۳۰۰) و یا هفتصد (۷۰۰) و یا هشتصد (۸۰۰) سال پادشاهی کرده است. بعضی از مورخین عجم اگرچه نبوت جمشید را ادعا نموده‌اند؛ و لیکن قول ابن عباس که گفته است: از عجم پیغمبری نیامد، ادعای واقعه مورّخین مرقوم را جرح و تکذیب می‌نماید. مورّخینی که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۲

نبوت جمشید را ادّعا کرده‌اند از جهّال عجم می‌باشند اگرچه این مورخین قائل و معتقد آن شده‌اند که حضرت سلیمان عبارت از جمشید بوده است؛ و لیکن بنا به اخبار ائمه جمهور مورخین در میانه حضرت سلیمان و جمشید دو هزار (۲۰۰۰) سال فاصله بود.

مع ما فیه چون جمشید در اواخر سلطنت خویش ارتکاب کفر و شرك نموده بود لهذا ابطال مدّعیات مورخین مرقومه محتاج توضیح و احتجاج نخواهد بود.

ظهور آیین بت‌پرستی در میان احفاد بنی اسماعیل

احفاد بنی اسماعیل که در کعبه معظمه متوطن بودند زمانی که اکثریت پیدا نموده و مقتضی شد که به اطراف و نواحی بلاد منتشر شوند، بعضی از آنها به مداین شام و برخی به نواحی یمن نقل و هجرت نمودند. و در اثنای هجرت از حرم شریف برای ترک هر یک سنگی برداشته و به هر جایی که سکنا گرفتند آنان را در مواقع رفیعه گذاشته و آنها را تعظیم و تکریم می‌نمودند. چون این مهاجرین وفات کردند اولاد آنها گفتند: احجاری که باید آنها را مکرم و معظم شمرد لازم نیست از حریم حرم شریف برداشته شود بلکه باید هرگونه سنگی را که نظر رغبت انسان را به طرف خود جلب می‌نماید اعتبار و اعتقاد نمود. بناء علیه احجاری را که می‌پسندیدند تعظیم و تکریم فرموده و آیندگان بعد نیز شروع نمودند که احجار مذکوره را طواف و زیارت نمایند.
شیطان لعین چون دید که در آنها قابلیت و استعداد قبول بت‌پرستی موجود است ایشان را گفت: از اینکه به احجار و سنگهای بی‌زینت و ساده عبادت نمایید بهتر و اولی آن است که اصنام مزیّن و مصوّر را پرستش و ستایش کنید. ناچار اصنام خمسه سالف الذّکر را تصویر نموده و به واسطه عمرو بن لحی صنادید قبایل را به پرستش اوثان شوق و تحریص نموده و آنان نیز مقالات و گفته‌های شیطان را حسن تلقی و قبول نموده به عبادت اصنام شروع نموده، از مطالعه و قرائت صحف جلیله ابراهیم صرف‌نظر نموده و بت‌پرست شدند.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۳

کسانی که از بنو اسماعیل قبل از همه بت‌پرستی را قبول کردند

اشاره

از بنو اسماعیل اوّل کسی که پرستش اوثان را قبول کرد هذیل بن مدرکهٔ بن الیاس بن مضر است. این مرد سواع نام صنم را معبود اتخاذ کرده افراد قبیله خود را در موقعی که در سه میل مسافه مکّه معظّمه توطّن کرده بودند به پرستش اصنام اجبار نموده و افراد قبیله مرقومه را به دلالت هذیل الی زمان سعادت حضرت رسول به عبادت سواع مذکور مجبور نمود. عمرو بن عاص سال هشتم هجرت نبویه بتکده هذیل را هدم و خراب کرده و به تقدیم حسن خدمت سرافراز و کامیاب گردید.
در عصر سعادت بنی سلیم نیز بتی به نام سواع داشتند که سدانت او به عهده غادی بن عبد العّزی محول و موکول بود. روزی که غادی بن عبد العزّی در نزد صنم مذکور می‌نشست دو روباه بالای صنمی که جماعت قبیله بنی سلیم آلهه خود اتّخاذ کرده بودند درآمده و پاهای خود را برداشته از سر تا پای صنم مزبور را تبوّل نموده و آن‌چنان بت بزرگ را ملوّث ساختند.
غادی چون این حال را مشاهده نمود این بیت را که:
ا ربّ یبول الثّعلبان برأسه‌لقد ذلّ من بالت علیه الثّعالب
انشاد نموده و به افراد قبیله بنو سلیم خطاب کرده و گفت: به حق خدایی که این صنم به نفع و ضرر و منع و اعطا قادر نیست. پس از آن سواع را شکسته و به مدینه منوّره عزیمت و در حضور حضرت ختمی مآب قبول اسلام نمود. زمانی که غادی به شرف حضور فخر کائنات مشرف شد حضرت رسالت مآب اسم او را به ارشد بن عبدربه تبدیل فرموده و او را به این اسم نامیدند.
از کسانی که ترک دین خدای متعال نموده و به پرستش اصنام راه ضلالت پیمود بزرگ قبیله قضاعه، کلب بن وبرهٔ بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه است.
رجال قبیله مذکوره در بلده دومهٔ الجندل سکنا نموده تا حلول سال مذکور به موجب انتخاب کلب بن وبره به صنم ود نام عبادت

می‌نمود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۴

چنانکه در فوق مذکور گردید صنم ود که به الوهیت قبیله بنو قضاعه انتخاب شده بود، در منتهای بزرگی و جسامت بوده و در صورت ذکور ساخته شده بود و بر پشت او دو قطعه ملبوس پوشانیده شده و به گردن او یک شمشیر و یک کمان تیر آویخته شده بود.

قضاعه که منتهای نسب جماعات قبایل قضاعه است جدّ یک قبیله بزرگ بوده و نسب او در درجه سادسه به حمیر بن سبا منتهی می‌گردد.

تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه که پدر وبره بود به اسامی: خافی، عمرو، سلیم، وبره، جرم، ملوان، اشجع، سعد، قدامه نه نفر پسر داشته اکثر احفاد اینان نسب ملوک و آباء قبایل شده‌اند. پسر چهارم او وبره در شهر دومة الجندل رکز خیام اقامت نموده و در ارتحال این پسرش کلب سالف الذّکر الوهیّت ود را اعتراف و مدّت عمر خود را عبادت و پرستش او نموده و پیغمبرانی که تابع او بودند بر اثر او اقتفا نموده‌اند.

یکی از اشخاصی که ترک دین خدای را نموده از قبیله طی انعم نامی است که صنم یغوث نام را معبود خود قرار داده و سبب آن شد که مردم تا حلول سال فتح کعبهٔ اللّه او را پرستش و عبادت نمودند. این صنم را از قبایل طی بن ادد بن مالک بن مذحج بن آدکه اهالی جرش بودند خدای خویش می‌خواندند. جرش در یمن اسم مملکتی بوده بنی مذحج که یغوث را معبود خود می‌خواندند در محل مذکور اقامت کرده و او را عبادت می‌نمودند.

سکنه حولان نیز بنام «غم آنس» بتی را ستایش می‌کردند. حولان به روایتی اسم مملکتی است که سلاله حولان بن عمرو بن الحاف بن قضاعه و به روایتی حولان بن عمرو بن برهٔ بن ادد بن زید بن مهسع بن آد در آنجا اقامت می‌نمودند. اهالی این ممالک به صنم غم انس طوری به صدق و اخلاص پرستش می‌نمودند که از حیوانها و زراعات خویش حصّه و سهمی جدا ساخته و او را تقدیم می‌کردند و معتقد آن بودند که اگر این تقدمه را ننمایند خیر و برکت از آنها منقطع خواهد گردید.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۵

از قبایلی که به جمادات پرستش می‌کردند یکی هم قبیله حمدان است که در ارض حمدان ساکن بودند. حمدان که بر وزن سگبان است اسم قبیله‌ای بوده، افراد این قبیله در صحرای حمدان[۹۱] رکز خیام نموده و تا ظهور نور نبوت به یعوق نام صنمی که در قریه حیوان گذاشته شده بود پرستش می‌نمودند.

از اشخاصی که تبدیل دیانت خویش نمودند یکی هم ذو الکلاع حمیری است.

ذو الکلاع در محل حمیر نام که در ارض یمن کائن است ساکن بوده و صنمی را که به نسر نامیده می‌شد عبادت می‌نمودند. حمیر به وزن درهم اسم محل مشهوری است که در جانب غربی صنعای یمن واقع است. کافّه اهالی این موقع و سکنه عموم نواحی آن به نسر نام صنمی که در موقع بلخ نام مرکوز و موضوع بود ستایش و عبادت می‌کردند، مثل اینکه اهل یمن و حمیریان به نسر پرستش می‌کردند به رئام نام بتخانه‌ای نیز که در صنعای یمن واقع است آمد و شد می‌نمودند.

الحاصل هر قبیله و جماعتی از قبایل عرب در مقر خود و مخصوصا هریک در خیمه‌ها و خانه‌های خویش هریک صنمی گذاشته و هرگاه مسافر می‌شدند در ایاب و ذهاب آنها را زیارت می‌کردند. اگر می‌خواستند به محلی بروند اصنام را زیارت و در معاودت نیز قبل از همه به بتخانه عزیمت نموده عرض تذلّل و افتقار می‌کردند و تا این اصنام را مس نمی‌کردند به خانه‌های خود نمی‌رفتند.

در آن زمان فترت نشان بعضی از قریشیان به هبل نام بتی که عمرو بن لحی از ارض بلقا آورده و در درون کعبه رکز نموده بود عبادت می‌کردند و کسانی هم که آنها را می‌دیدند به بتهای اساف و نائله که در میانه کعبه معظّمه و نزدیک بئر زمزم مرکوز بود

عبادت کرده و برای آنان قربانیها ذبح می کردند.

صنم اساف که در نزد بئر زمزم بود از طوایف جراهمه پسریغی و علی قول پسریعلی و به روایتی پسر بغا و یا عمرو بوده؛ و نائله نیز از اقوام قطورا دختر دیک و یا دختر زید بن جرهم و علی قول دختر سهیل و یا ذئب و یا اینکه دختر عمرو بن ذئب بوده است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۶

نظر به روایتی که از عبداللّه بن عباس وارد شده است اساف و نائله در ارض یمن به یکدیگر تعشّق نموده، در زمانی که اقوام جراهمه راه ضلالت می‌پیمودند برای ایفای فریضه حج به مکّه مکرّمه عزیمت نموده، روزی به درون بیت اللّه داخل شدند. چون درون فیض مشحون کعبهٔ اللّه را خالی دیدند در آنجا جماع نموده و علی قول در جوار کعبهٔ اللّه به عمل شنیع زنا ارتکاب گردند، به این جهت بر حسب حکمت خدای تحجر نمودند. اهل مکّه آنان را به خارج کعبه اخراج کرده و برای اینکه عبرت بینندگان شود یعنی کسانی که در این خیال بودند ترهیب و تخویف شوند اساف را در ذروه جبل صفا و نائله را در کوه مروه مرکوز داشتند.[۹۲]

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص۳۴۶

از مدّتی سبب تحجر آنان از خاطر فراموش شده و چون در اثنای این ضلالت عمرو بن لحی نیز زمام حکومت حجازیه را به تصرف خویش درآورده بود پس از آنکه در بین عرب الوهیّت هبل مصدّق آمد، عمرو یکی از اساف و نائله را به مکّه معظمه و دیگری را به نزدیک بئر زمزم یعنی میان بیت شریف و بئر زمزم رکز نموده، امر و اعلان فرمود که اهالی مکّه مکرّمه با این دو صنم عرض پرستش و عبودیت نمایند.

آن اوقات جاهلیه عرب به اساف و نائله پرستش نموده و هدایایی را که از اطراف و حوالی وارد می‌شد برای تبرّک به میان اساف و نائله تعلیق می کردند؛ و حتی در هنگام طواف از اساف شروع نموده و در نائله تمام نموده در ابتدا و انتهای طواف دو سنگ مذکور را بوس و استلام می‌نمودند.

آیه کریمه إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ[۹۳] برای آن نازل شده است که در ظهور اسلام طواف در میانه اینان را مکروه می‌دیدند محض اینکه مردم بدانند که جرح و کراهیتی در این کار نیست این آیه محترمه نازل شد و روز فتح مکّه مکرّمه این دو صنم نیز مانند سایر اصنام که در اطراف مکّه بودند مکسور و مضمحل گردیدند.

بعضی از قریشیان و قبایلی که از احفاد و اولاد ملکان بن کنانهٔ بن خزیمهٔ بن مدرکهٔ بن الیاس بن مضرب به سعد الصخره نام صنم که در یورت بنی کنانه واقع بود و قبیله عمرو

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۷

بن حممهٔ الدوسی که از اولاد دوس بن عدنان بن عبد اللّه بن زهران بن کعب بن الحرث بن کعب بن عبد اللّه بن مالک بن نضر بن الاسد بن الغوث با قبایل ختعم و بجیله که در ارض دوس بودند به صنم ذو الخاصه نام و طایفه‌ای از قریشیان با بعضی از جماعت قبیله بنی کنانه به عزی نام وثنی که در خارج مکّه معظّمه در موقع بطن نخله سعد بن ظالم ترتیب کرده بود پرستش می‌نمودند؛ و برای خدمت خانه که صنم مذکور در آنجا مرکوز بود افراد قبیله بنی شیبان که از حلفای ابوطالب به سلیم بن منصور بن عکرمهٔ بن خصفهٔ بن قیس بن عیلان منتهی می‌شدند مأمور و مقرر بودند.

از مورّخین که عزّی را تعریف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: عزّی شجره عظیمه‌ای است؛ و طایفه‌ای گفته‌اند: بیت الصنم است؛ و طایفه‌ای هم برآنند که: صنم اعظم است.

کسانی که مدّعی آنند که شجره عظیمه بوده است گفته‌اند که: سعد بن ظالم رئیس قبیله بنی غطفان روزی به مکه آمده، بعد از طواف بیت معظم، سعی نمودن اهالی مکّه را در میان صفا و مروه دیده و حسد نموده است و از رملستان مسجد الحرام سه عدد و از

کوههای صفا و مروه نیز از هریک یک پارچه سنگ برداشته به مقر بنی غطفان که بطن نخله بود معاودت کرده سنگی را که از صفا گرفته بود به محلی و سنگی را نیز که از مروه برداشته بود در مقابل آن رکز نموده و سنگهایی را هم که از حرم شریف گرفته بود به درختی که در میان این دو سنگ بود تکیه داد. پس از آن حشرات و حیواناتی را که بر سر خود جمع کرده بود خطاب کرده و گفت: ای قوم من، اهل مکّه، کعبه را طواف و در میان مروه و صفا سعی نموده الوهیّت کعبه و صفا و مروه را اقرار و اعتراف می‌نمایند؛ و به احجاری که آورده بود اشاره کرده و گفت: یکی از اینها صفا و دیگر مروه ما بشود و این درخت نیز کعبه ما باشد. پس از این، اینان را معبود خوی قرار داده و آنان را اطاعت و عبادت نماییم.

چون مشار الیه غطفانیان را به پرستش عزّی سوق نمود به رأی سخیف سعد را به خوبی قبول و تلقی نموده سدانت او را به سلیم بن منصور بن عکرمهٔ بن خصفهٔ بن قیس بن عیلان که از اولاد بنی شیبان بود احاله کرده تا عصر سعادت به پرستش عزّی قیام و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۸

اقدام نمودند. و در اطراف این شجره ابنیه‌ای ساخته عزّی را در داخل سقف قرار دادند که این درخت از جنس شجره بود که نمره گفته می‌شد و غطفانیان از شیطانی که به داخل آن حلول کرده بود استماع صوت نموده در عرض طاعت و عبادت او اظهار خلوص و تعصب می‌کردند. نظر به این روایت عزّی در مقر قبیله بنی غطفان در بالای درخت نمره گذاشته شده و در نزد بعضی در محلی که به بالای سه درخت بزرگ بنا کرده شده و بتخانه ترتیب داده شده بود گذارده شده و کسانی که پرستش آن می‌نمودند از او استماع اصوات مختلف می‌کردند.

خالد بن ولید در ماه رمضان سال هشتم هجرت به قلع و قمع شجره مذکوره مأمور شده بود، در اثنای قطع آن از درون عزّی یک عجوزه بد منظر عریانی درآمده و گیسوهای خویش را می‌کند و خادم بتخانه نیز بنای نوحه و نعره گزارده، خالد بن ولید پس از آنکه عجوزه مرقومه را اعدام کرد شجره مذکوره را نیز از ریشه درآورده نام و نشانی از او نگذاشت.

آن اوقات معبود طایفه بنی ثقیف که در طائف متوطن بودند صنم منات نام بوده و خادم بتخانه آن نیز قبیله بنی مسقب بود. صنم منات نام معبود طوایفی که در اطراف و نواحی محل قدید نام که در طرف ساحل جبل مشلل نام بود سکنا داشتند بوده و قبائل اوس و خزرج نیز که اهالی یثرب بودند در عبادت منات به آنها تبعیّت و پیروی کرده بودند.

مشلل بر وزن معظم اسم کوهی بوده و به محل قدید نام مذکور از این کوه می‌آمده است. بنا به قول دیگر مشلل اسم تپه‌ای بود که مقابل قدید بوده و صنم مذکور در بالای آن تپه منصوب و مرکوز بود. بنا به قولی دیگر منات صخره عظیمی بوده قبایل هذیل و قضاعه و اقوام بنوثقیف عموما پرستش او می‌نمودند و در اطراف او قربانها ذبح کرده طواف و زیارت می‌نمودند.

سعد بن زید الاشهلی در سال فتح مکّه مکرّمه منات مذکور را شکسته و از هم پاشید. از بطن منات نیز یک عجوزه سیه چهره عریانی ظاهر و نمایان شده گیسوهای خویش را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۴۹

کنده و نوحه و فریاد می‌نمود و بر سینه خود زده آه و داد می‌کرد. جناب سعد نیز عجوزه مذکوره را قتل و اعدام نموده و صنم مذکور را نیز پارچه پارچه نمود.

در نزد بعضی منات و لات و عزّی در داخل کعبه مکرّمه و هبل نیز چنانکه مذکور شد در مخزن الهدایای بیت اللّه مخزون و موضوع بود.

لات اسم فاعل از لیت سویق است مجسمه و صورت کسی است که در زمان جاهلیه لت سویق را که عبارت از آمیختن روغن و آرد باشد معتاد خود نموده و در موسم حج، حجاج را اطعام می‌کرد. محض اینکه رجل مرقوم آن صنعت را معتاد خود نموده بود او را لات اطلاق می‌شد. بعدها رئیس قبیله بنی ثقیف صورت او را ساخته و آلهه خود قرار داده بودند.

بنا به قولی که در حق لات اصح اقوال است صورت نبوده است، در طائف که مسکن بنی ثقیف بود سنگی موجود بوده (چنانکه آن سنگ هنوز در بلده طائف در جهت غربی موجود است) در دور جاهلیه شخص متمولی در بالای آن سنگ دکان باز کرده و روغن می‌فروخت و در مواسم حج بـا روغن سویق ساخته حجاج را اطعام و میهمان می کرد و سبب تسمیه سنگ مزبور به لات این بوده است که آن شخص در بالای اولت سویق می کرده است.

مدتی بعد این شخص روغن فروشی را ترک کرده و دیگر بالای آن سنگ نمی‌نشست. عمرو بن لحی افراد بنی ثقیف را به نزدیکی آن سنگ احضار کرده و گفت:

لات یعنی کسـی که در اینجا سویق درست کرده و توزیع و تقسیم او را عادت کرده بود به جوف این صخره رفت. پس ازین باید به این سنگ سجده نمود. ثقیفیان نیز قول عمرو بن لحی را صحیح دانسته او را پرستیدند. عمرو بن لحی اهل طائف را می گفت که: ای بنی ثقیف خـدای شـما به واسـطه لات طائف را برودت و به واسـطه عزّی تهامه را حرارت می‌بخشـد. مشار الیه بـدین کلمات سـکنه طائف را فریب داده و اغفال می کرد.

در نزد بعضـی لات مخفف لاه بوده به معنی آلهه و معبود است. به زعم بنی ثقیف صنمی است که وسیله تقرب خداست. خواه لات و خواه منات و خواه عزی و خواه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۰

اساف و نائله که در نزد بئر زمزم مرکوز بودنـد از اصـنامی است که کلیه آنها در ایام جاهلیه مسـجود و معبود اهالی مکه بودند. روز فتـح مکّه مکرّمه همه آنها شکسـته شده و بزرگترین اینها که هبل بود در هنگام توسـیع حرم شـریف در خارج باب السـلام گذاشـته شده و به مرور زمان در زیر پای مردم مضمحل و نابود گردید.

چنان‌که روایت شده است در روز فتح مکّه مکرّمه در داخل و خارج کعبهٔ اللّه سیصد و شصت (۳۶۰) عدد صنم بوده هریک از اینها در بالای کرسیها نشانده شده بودند.

حضـرت سـردار انبیـا- علیه آلاـف التحیـهٔ و الثنـاء- به هریک از آنها می‌زدنـد به پشت می‌افتاد و اگر به پشت آنها می‌زدنـد به روی می‌غلطیدند.

زمانی که نائله درهم شـکست از جوف آن یک عجوزه روسـیاه برهنه‌ای درآمده و شـروع به فریاد و فغان نمود. حضرت رسالت پناه او را به اصحاب نشان داده و فرمودند نائله که مشرکین او را سجده می کنند همین است اکنون اظهار یأس و تأسف می کند که دیگر پس از این کسـی نیست که او را پرسـتش و ستایش نماید. آن شیطان بزرگ به این حال نتوانسته تحمل و صبر نماید شروع به داد و فریاد گذاشت و شیاطین سائره را به اطراف خویش جمع کرد.

اخطار نقل می کننـد که شیطان قبل از این نیز دو دفعه فریاد کرده است: یک دفعه وقتی بود که از طرف خدای رحمان بر او لعنت و نفرین کرده شد؛ و دیگر وقتی که سلطان کونین- علیه و آله السلام- در مکّه مکرّمه دفعه اولی به نماز قیام و اقدام فرمودند.

نظر به نقل و روایت امام شافعی. از گروه شـیاطین تنها دو شـیطان شـرفیاب قبول اسـلام و ایمان گردیده‌انـد یکی از اینها قرین پیغمبر آخر زمان و دیگری ملازم حضرت نوح- علیه السلام- بوده است. انتهی.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۱

لاحقه [جنّ]

از وجهه اولی تا این صـحیفه به مناسبت مقام دائر به جن و شیطان بعض مباحث و حکایات نوشته شد؛ و باز گفتیم که بعضی از اجنّه به جوف اصنام وقت جاهلیه حلول نموده اخبار غیبیّه را که از آسمان می گرفتند به بت‌پرستان از زبان اصنام و اوثان اخبار می‌نمودند

و ما برای تقویت مدعای خویش بعض ابیات مسجّع و کلمات مقفّی را که به واسطه دلالت بعض حکایات مرویه موثوقه که از اصنام شنیده می‌شد ثبت و ضبط نمودیم. اگرچه برای کسانی که صاحب فضل و ایقان و دانش و عرفان هستند اثبات وجود جن و شیطان و تعریف حال و شأن آنان را احتیاج نیست؛ و لیکن چون مرآة الحرمین را عوام النّاس نیز مطالعه و ملاحظه خواهند نمود لهذا لازم آمد که در این مقام از وجود جن و شیطان و طور و حالت آنان برای اطلاعات شمه و شطری مرقوم داریم.

چنان‌که قارئین کرام نباید وجود اجنّه و شیاطین را استغراب نموده و وقوعات و حکایاتی را که به آنها نسبت داده می‌شود به نظر حیرت و استعجاب ببینند. وجود اجنّه و شیاطین به قرآن مبین ثابت و محقق است. حکایاتی که نوشته شد و صحت اشعار و کلمات مسجّع و مقفّی که از قول اصنام مرقوم گردید، به اخبار و شهادت اصحاب کبار مصدق است. این دو طایفه مقتدر درآنند که به هر صورت و شکلی بخواهند متشکل گردند، به هر زبانی تلفظ و تکلم می‌نمایند و اصوات خویس را به صداهای انسان شبیه می‌سازند، انسان را اغفال نموده و به ترتیب و تدارک حیل و دسایس مختلفه آنان را اضلال می‌نمایند. این اجنّه و شیاطین قبایل و عشایر دارند و با همدیگر محاربه و مشاتمه می‌نمایند. تا زمان بعثت حضرت فخر کائنات از آسمان استراق حوادث و اخبار می‌نمودند بعدها ممنوع گردیدند. اگرچه به بعض خواص اشخاص مسخّر می‌شوند؛ و لیکن مجالست و مصاحبت با آنها مولد کبر و نخوت است.

محی الدّین اعرابی در فتوحات خود و عبد الوهاب شعرانی در مؤلفات خویش که شامل اسرار و خفایای حکمیه است دائر به این مسئله حقایق بسیار نگاشته‌اند. ما هم محض اینکه مطالعه‌کنندگان به حقایق مبسوطه کسب وقوف و اطلاع نمایند و از کلفت و زحمت مطالعه کتب بسیار برهند آن حقایق را به همین صورت مرآة نقل و تذبیل نمودیم.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۲

حضرت شیخ عبد الوهاب شعرانی در یواقیت و جواهر خود در خصوص وجود طایفه جن و وجوب ایقان در حق آنها می‌نویسد که وجود طایفه جن خلفا عن سلف مصدق و به شهادت قرآن کریم و کتب منزله سائره مثبت و محقق است. این طایفه مخلوق ناطق‌اند، اکل و شرب می‌کنند و مزاوجت و توالد و تناسل می‌نمایند.

شیخ ابو طاهر قزوینی گوید چیزی که به وجود جن دلالت می‌کند آن است که آثار خفیه آنان را مردم تخیل می‌نمایند. فرقه معتزله وجود اجنّه را انکار نموده و گفته‌اند که اجنّه از دهاة ناس و شیاطین عبارت از مرده خلق می‌باسند که به این واسطه گروه معتزله نص قرآن کریم را که شامل وجود و اوصاف جنّیان است رد و انکار نموده‌اند.

سئوال: عموم خلق از چند اصل می‌باشند؟

جواب: به قراری که امام ماوردی گفته است از چهار اصل. آنها نیز آب و خاک و آتش و هوا هستند. آتش و هوا از خلق مخفی بوده و آب و خاک ظاهر و نمایان است. آتش چنانکه معلوم و محقق است عبارت از نور و شعله و دخان است. نور محض ضیاء است. دخان محض ظلمت. شعله مارج متوسط یعنی محض شر است. چون حضرت ایزد پاک جن را از مارج و آتش خلق کرده است اجنّه به واسطه نور به ملائکه و از طرف ظلمت و دخان به شیاطین انتساب دارند و بدین جهت جنیان مطیع و عاصی و مؤمن و کافر دارند. در قرآن کریم وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ[۹۴] وارد شده است. در این آتش اختلاف نموده‌اند بعضی برآنند که آفتاب و برخی او را برق دانسته‌اند.

شیطان

اکنون نقل کلام را به بحث از ابلیس مرجوع داریم.

در اینکه ابلیس آیا از ملائکه و یا جن است اختلاف موجود است. بنا به قول بعضی اوّل کسی که از طایفه جن در روی زمین استکبار نمود ابلیس بود. ملائکه بر ضد آنها شمشیر کشیده و اسیر نموده به آسمان آورد و از این جهت به جرگ ملائکه درآمد.

اکنونه صحیح است که اگر شیطان را گوییم از اجنه یا از جنس

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۳

ملائکه است. نظر به قول جماعتی فعلا از جن و نوعا از ملائکه است؛ و لیکن به واسطه افعال خود از کفار شمرده می‌شود.

امام ماوردی در کتاب نبوۀ نام خود که اقوال منکرین را نقل می‌کند گوید که حضرت ایزد پاک انسانها و شتر مرغان و حیوانات درنده و طیور و حشرات را که سکنه بحر و بر می‌باشند از آب و گل خلق نمود. و امثال وزغ و ماهی را که در آب زندگانی می‌کنند از آب خلق فرمود. چهار جنس که از این چهار اصل خلق شده است به دو قسم منقسم بوده، دو از این اجناس اربعه به واسطه صعود دو اصل خودشان صاعدین یعنی ملائکه، جن؛ و دو از آنها به واسطه هبوط اصلهای آنها که حیوانات بر و بحر است هابطین می‌باشند. پس از آنکه امام ماوردی این مقالات را می‌نویسد گوید که این نه از کلماتی است که خود می‌گویم؛ بلکه مقصود من الزام و اسکات مدعی است به مقالات خود او ....

شیخ ابو طاهر- رحمه اللّه- باز گفته است هریک ازین اجنّه‌ها که صورت آن تمام ود به قدر الهیه صورت او زایل شده به شکلی دیگر که به اصل او ابدا مشابهت ندارد متشکل می‌گردد. انسان چنانکه صورت آب و گل و خاک خود را گم کرده گوشت و استخوان و پوست شده است و حیوانات درنده و طیور دیگر حیوانات به اشکال مختلفه که به هیچ‌یک مشابهت ندارند درآمده‌اند. از اجساد ملائکه و جن و شیاطین صورت هوا زائل شده و صانع موجودات آنان را به هیئت‌های لطیف مخصوص آفریده است، به این جهت اینان را مخلوقات روحانیه گفته‌اند. مخلوقات روحانیه برای اینکه از یکدیگر تمیز داشته باشند اگر چه به اشکال لطیفه و صور مخصوصه خودشانند؛ و لیکن موافق نص جلیل وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ[۹۵] وضع آنان را غیر از خلّاق عالمیان کسی عالم و دانا نیست.

صور مذکور با تنوع آنان لازم بوده و لیکن چون هریک از آنها به درجه هوا و ریاح رقیق و لطیف می‌باشند رؤیت ما آنان را از ممتنعات است. گاهی به بعضی اشکال عارضی یعنی هوایی را که اجسام آنان را تشکیل می‌کند محتوی به یک منظره مخصوصی منظور انبیا و اولیا شده و باز زائل می‌گردند. متشکل بودن آنها به هر صورت و شکلی که بخواهند شبیه به لباس پوشیدن ماست. گاهی در جوّ هوا به الوان مختلفه مانند سبزی و زردی و قرمزی و به شکل قوس و قزح ملوّن

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۴

مرور می‌نمایند، چنانکه عبد اللّه بن عباس هنگامی که با پدر خود در مسجد بود صورت حضرت ختمی مآب و حضرت جبرئیل را تنها خود دیده و به حضرت رسول عرض کرده است و حضرت رسول او را اخبار فرموده‌اند که او خود اعمی خواهد شد؛ و لیکن حضرت ایزد پاک او را در امر دین تفقیه نموده و مطلع تأویل خواهد فرمود.

حضرت ایزد پاک آنان را کیفیتی مرحمت فرموده‌اند که به هر صورت مختلفی که اراده نمایند متشکل می‌گردند، چنانکه ما مقتدر می‌باشیم که هر وقت بخواهیم شکل و صورت البسه خود را تبدیل نماییم. چنانکه تبدیل اشکال البسه برای ما مسخر است، اشکال صور نیز آنان را تابع و منقاد است، چنانکه هر موجودی به شکلی که متشکل می‌شود متصرّف می‌باشد، البسه کثیف ماها از پشم و پنبه و ابریشم و البسه لطیف آنان از منسوجات هوا و اشعّه است. مع ما فیه اجسام ملائکه و جن از هوا رقیق‌تر و خفیف‌تر است.

هر وقت ایزد پاک اراده فرماید که ملائکه و جن را بر ما بنماید کیفیّت مخصوصی به هوا اعطا فرموده و امر می‌نماید که به هر شکل و صورتی بخواهند درآیند و انسانها نیز آنان را در شکل و صورتی که داخل شده‌اند مشاهده می‌کنند. در حق ملائکه در قرآن کریم فرموده شده است وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ[۹۶] اگرچه هیچ گاهی ممکن نیست که ملک حقیقت انسان شود؛ و لیکن به واسطه تکاثف هوا به هیئت انسان داخل می‌شود؛ زیرا اگر هوا مانند سراب تکاثف پیدا کند رؤیت آن امکان‌پذیر است. اگر کسی گوید که معنی آیه جلیله إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ[۹۷] چیست؟ در جواب گفته

می‌شود که اگرچه در صورتی که خلّاق عالم آنان را خلق کرده است دیـده نمی‌شونـد؛ و لیکن ممتنع نیست که در اشکال سگ و گربه مرئی شوند بلکه وقوع رؤیت آنها در این صور علی الاکثر مشهود است.

حضرت شیخ گوید یکی از اینها شبی در شکل کلبی از کلاب قبیله که از دنس سالم و عاری بود نزد من آمده از من زیاده از هفتاد مسئله که راجع به توحید بود سئوال کرده و جواب خواست. و فرّاش به خیال اینکه کلب واقعی است مسجد را به آب و گل شسته و تمیز نمود. من سئوالاتی را که او پرسید در کتاب موسوم به کشف الحجاب و الران علی وجه اسئلهٔ الجان خود حل نموده و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۵

کتاب مذکور یک تألیف لطیفی شده است.

اگر سئوال کنند آیا اجنّه چنانکه در دنیا از ما محجوب می‌باشند در آخرت نیز از ما مخفی خواهند بود؟

جواب: در بهشت این حکم منعکس خواهـد بود، مثل اینکه مـا در دنیـا آنـان را نمی‌بینیم آنها هم در بهشت ما را نخواهنـد دیـد؛ و لیکن ما آنان را خواهیم دید، مانند اینکه در دنیا خواص ما آنان را می‌بینند در بهشت خواص و اولیای آنها نیز ما را خواهند دید.

سئوال: آیا اصوات آنها نسبت به شکلی که متشکل شده‌اند تبدیل پیدا خواهد کرد یا اینکه در اصوات اصلیه خودشان باقی و برقرار خواهند بود؟

جواب: اصوات آنها از انسان و بهایم و سایر حیوانات به هرصورتی که متشـکل شوند صدای آنها نسبت به هر شکلی که درآمده‌اند متبدّل می‌گردد.

سئوال: اگر به صورت انسان درآیند حروفات ما را آیا مانند خودمان تلفظ و تکلّم می‌نمایند یا خیر؟

جواب: در بعض حروف مطابقت و در برخی مخالفت می‌کننـد، اصوات آنها به اصواتی که ما در کافه امور داریم مشابه نیست؛ زیرا انطباق و صلابتی که حروف کثیفه ما مستلزم است در اجسام لطیفه آنها نیست.

سئوال: آیا کلمات آنان را که حروفات آنها ناقص است ما چگونه توانیم فهمید؟

جواب: فهمیـدن آنها با حقیقت حروفات ما نیست؛ بلکه از آن است که به امثال آنها تکلم می‌نمایید. اگر چنانچه با حقیقت حروفات ما گفتگو نمایند و از یک کلمه یک حرف را ناقص گذارند از کلمات آنها چیزی فهمیده نمی‌شود.

سئوال: آیا در حالتی که در غیر صورت انسانی درآمده‌اند می‌توانند به کلام بشر تکلم کنند یا خیر؟

جواب: هیچ مخلوقی روحانی مقتدر این نتواند شد مگر که خرق عادت شود.

سئوال: در بالا گفتید که جن از مارج آتش خلق شده است و مارج به معنی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۶

مختلط است، آیا این اختلاط چیست؟

جواب: مارج آتش مرکّبی است که حاوی مواد رطوبت است و حصول شـعله از این است و چون شـعله عبارت است از اشـتعال هوا، لهذا حاوی رطوبت است.

سئوال: در حالتی که جن شقی و به سعید شیاطین است در جان که اسم جنس است چرا داخل می‌شود؟

جواب: علّت و سـبب اینکه اسم جنس در آنهـا ابقـا کرده شـده است، آن است که برزخ مـا بین ملائـکه و انسان خلق شـده است؛ و لیکن جـان عنصـری است و سـبب تکبّر و نخوتی که دارد همین است. اگر طبیعی [و] خـالص می‌شـد چون عنصـر بر او غلبه داشـت متکبر نگردیده مانند ملائکه می‌شد.

جان: آن‌چنان مخلوقی است که نشانه آن برزخی است چون حجاب و تشـکّل دارد به واسـطه لطافت آتش به ارواح نوریه مناسبتی و به طریق نیـابت نیز وجهی دارد چنـانکه در کلاـم امـام مـاوردی اشـاره شـده است از عنصـر رماد است. در انسان ماننـد مجرای خون

جریان دارد و حال آنکه انسان او را حس نتواند نمود، اگر شارع مقدّس اعلام نمی‌فرمود ملامسه و وساوس شیطانی برای ما مجهول می‌ماند. شیاطین در غیر از حالت تجسم، آنها نمی‌توانند خود را بر ما بنمایند؛ و لیکن زیادتر از جان به قوت استتار مالک می‌باشند.

سئوال: در میان الفاظ جسد و جسم چه فرق است؟

جواب: شیخ محی الدین اعرابی در باب سیصد و چهل و سیم فتوحات خود می‌گوید که ما بین جسم و جسد فرق است. جسم علی العموم دیده می‌شود، چیزی که دیده نمی‌شود لطیف شفاف و یا کثیف است. امّا جسد آن است که در یقظه ممثله به صور اجسام ظهور نماید. بعضی هم آن است که در صورت شبه اجسام ادراک به کسی که خوابیده است ظهور کرده و بر او حسی بدهد؛ مع هذا هیچ‌یک از اینها به نفسه جسم نیست.

سئوال: در حالتی که رؤیت و مشاهده می‌شود آیا جن و ملک عین همان صورتی است که مشهود می‌شود یا خیر؟

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۷

جواب: بلی. ملک و جن در حقیقت خود اوست چنانکه کلامی که به واسطه حروف و اصوات شنیده می‌شود در حقیقت کلام اللّه است.

از یکی تعریف جن را سئوال کرده‌اند او گفته است: جن ناطق و حیوان هوایی است به اشکال مختلفه متشکل می گردد.

سئوال: آیا از اجنّه کسی هست که اگر انسان به اسمای عظام الهی سوگند یاد کند آن جن او را تصدیق ننماید؟

جواب: به خلاف انس همه آنها قسمی را که بر آنها کرده شود تصدیق می‌نمایند و مقتدر نیستند که خود را مردود دارند.

شیخ ابو طاهر گوید که جن فقط به عزائم مجاویه می کند. عزائم اگر به مجنونی خوانده شود مانند آفتاب، شعاعی بر اجنّه انداخته آنان را مجبور به اطاعت و انقیاد می‌نماید، چنانکه به حضرت سلیمان- علیه السلام- ریح مسخر بود اجنّه نیز مطیع بودند.

اجنّه آن‌چنان اجسام لطیفه‌ای هستند که می‌توانند داخل نقره بشوند که در بوته در میان آتش ذوب می‌شود. چنان‌که آن نقره را به واسطه حلول خویش مضطرب می‌کنند داخل اجسام نوع بنی آدم شده آنان را نیز مضطرب و مستأصل می‌دارند و مضطرب ساختن اجنّه مجنونه را در حالت قرائت عزایم معلوم بوده و حدیث لطیف «انّ الشّیطان لیجری من ابن آدم مجری الدّم» این قضیه را ناطق و مصدّق است.

سئوال: به مکلّف بودن اجنّه چه دلیل است.

جواب: آیه وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ[۹۸] در این خصوص دلیل کافی است.

روزی حضرت رسول- صلوات اللّه علیه و آله- نه (۹) نفر از اینان را در زیر درخت خرمایی دیده و به اطراف عبد اللّه بن مسعود خطی کشیده و او را فرموده‌اند از این خط خود را خارج مساز.

عبد اللّه بن مسعود گوید: وقتی که نبیّ انس و جان- علیه و آله صلواة اللّه الملک المنان- منازعه اجنّه را فصل و حسم می‌فرمودند من اصوات آنان را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۸

می‌شنیدم. پس از آن حضرت رسول سوره الرّحمن را به آنها القا فرموده چنانکه در تفاسیر شریفه مذکور است آنها را به ادای نماز مکلّف و مأمور فرمود.

سئوال: آیا دلیلی هست که اجنه داخل بهشت خواهند شد یا نه؟

جواب: بلی. ابن عباس به این سئوال تصادق کرده است، پس از آنکه هشت روز در این خصوص مساعی و اهتمامات فرمودند آیه شریفه لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ*[۹۹] را به دخول جنّت آنها دلیل پیدا نمودند.

ضحّاک گفته است که: جنّ داخل بهشت شده و به اعمال خود مجازات می‌بینند. سفیان گفته است: به واسطه ثواب ایمان خود از

آتش مستخلص و لیکن خطاب کونوا ترابا را مطهر می‌شوند. چنانکه شیخ ابو طاهر گفته است: به دلالت آیه جلیله وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا کَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ أَحَداً[۱۰۰] معتقد بعثت نیستند.

سئوال: آیا حکم ممنون بودن اجنه از استراق سمع از بعثت حضرت رسول تا روز قیامت باقی خواهد ماند یا اینکه الی انقضاء مدّت معیّنی خواهد بود؟

جواب: صحیح آن است که باید تا روز قیامت ممنوع شده باشند به این تقدیر اخباری را که استراق می‌کنند به جهت حرق و هلاکت آنها به واسطه شهب می‌توانند اخبار را به ما ایصال کنند.

سئوال: حقیقت شهب چیست؟

جواب: در این باب دو قول است: اوّل آنکه شهاب نوری است که به واسطه شدت ضیای خود متّحد شده پس از حرق و سوزاندن جنّ به محل خود معاودت می‌کند. دوّم آنکه در هیئت ستاره است از زیر آسمان هبوط کرده آنها را سوزانده و لیکن برنمی‌گردد.

سئوال: آیا چنانکه در افواه ناس گفته می‌شود ابلیس پدر جن است یا خیر؟

جواب: ابلیس پدر جن نیست؛ بلکه اجنه قبل از ابلیس بوده‌اند؛ و لیکن خود شیطان اوّل گناهکار و عاصی عوالم امکان است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۵۹

سئوال: مرتبه ابلیس آن است که نوع بنی آدم را به طوری که آنها خود ملتفت نشوند هلاک سازد و یا مقامات آنها را که در نزد خدای خود دارند منتقص و زایل نماید چنان‌که ایزد پاک به ما خبر داده است: شیطان تسلّطی به اهل ایمان و متوکلین به خدای خود ندارد؛ بلکه مسلط است به کسانی که مشرک احدیّت حضرت ایزد مقدس بوده و از عبادت خدای غافل گردد. کسانی که از وساوس ابلیس خود را حفظ کرده و تبعیّت او نمایند از شر و کید او مستخلص می‌شوند.

شیطان آن‌چنان محیل و مزوّری است که اگر انسان به یکی از دسایس و وساوس او تبعیّت نکند او را طوری دیگر فریب می‌دهد. از جمله دسایس ابلیس است که بندگان خدای را کشف صحیح و علم تام بخشد و سعی می‌کند که انسان متلفت نشود معلّم و کاشف مسئله کیست؟

جواب: یکی از دسایس او آن است که معصیت دیگران را بر دیگران کشف کند. افعال نهانی او را هتک و ظاهر سازد. بنده‌ای که گرفتار این حیله و دسیسه شود خود را آن‌چنان پندارد که به یک درجه بزرگی نائل شده است و حال آنکه این قوت داده و عطیّه شیطان است؛ زیرا که سمع و بصر او شیطان شده است.

باید آن بنده در این حال محض اینکه به هلاکت نرسد مبادرت و پیشقدمی در توبه نماید. از دسایس خفیه شیطان که در حق اکثر اولیا دارد یکی هم آن است که در قلب ولی ظاهر شده و به محلی که استمداد می‌کند دخول می‌نماید گاه به عرش و گاهی به کرسی و گاه به آسمان داخل شود. اگر در علم خدای، خدای متعال حفظ و حراست این عبد سبقت نموده است حق تعالی به او می‌فهماند که این از القاآت شیطانیه است و در این حال مساعی و اهتمامات شیطان بی‌اثر و ثمر می‌نماید و اگر نعوذ باللّه حضرت قادر مطلق آن عبد را حفظ و حراست نفرماید آن بنده داخل زمره هالکین خواهد گردید.

سئوال: آیا تسلط شیطان بر اسنان به ظاهر اوست و یا به باطن او؟

جواب: حضرت شیخ در باب سیصد و هشتاد و سیم فتوحات خود گوید که شیطان جن فقط به بواطن مردم تسلط تواند کرد. شیاطین انس برخلاف آن است، اینان به هردو از ظاهر و باطن انسان حاکم و مسلّطاند. اگر از طرف شیاطین اجنّه به ظواهر بنی آدم وسوسه و اغوایی واقع شود به واسطه نیابت و حکمی است که از طرف شیاطین انس دارند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۰

سئوال: عداوت ابلیس در حق کی اشد و ازید است؟ در حق حضرت ابو البشر یا در حق ذرّیّت او؟

جواب: از قراری که شیخ در باب سیصد و بیست و پنجم فتوحات خویش گفته است عداوت ابلیس در حق اولاد آدم بسیارتر است؛ زیرا که بنی آدم از آب خلق شده است و آب ضد آتش است. آدم با ابلیس یبس جامعه دارد یکی از خاک و دیگری از آتش خلق شده است؛ اجتماع آتش با خاک مانند اجتماع آتش و آب نیست به‌همین جهت است وقتی که آدم را قسم داد که او ناصح است خدای تعالی او را تصدیق نمود. چون انبیای عظام ضدّ او بودند لهذا او را باور و تصدیق ننمودند. خدای متعال برای اینکه به یک دشمن بزرگ مقاومت و مدافعه نماییم به قلوب ما به واسطه شریعت طاهره برای اینکه در مقام بصر ظاهر قائم شود علاماتی مرحمت نمود و علاوه بر آن در عالم غیب ملائکه را نیز مأمور و معین فرمود.

سئوال: وجود شیطانی را خبر می‌دهند که او نه جن است و نه انس آیا این صحیح است یا خیر؟

جواب: بلی صحیح است اگرچه شیطان در کافه حالات خود حسی است و لیکن گاهی معنوی نیز می‌شود این هم وقتی است که شیاطین انس با شیاطین جن به یک‌جا اجتماع نموده و با یکدیگر مخابره نمایند که در این زمان نه انسی و نه جنی بوده در میان آنها یک شیطان معنوی تازه پیدا می‌شود.

سئوال: فرق در میانه این سه شیطان چیست؟

جواب: فرق این است که شیاطین انس و جن القاآتی بر قلوب بندگان می‌کنند که خود را به غیر از حق- جل و علا- متوجه سازد، شیطان معنوی شبهه و اموری را که نه ابلیس و نه دیگری از این قصد نتوانسته است استنباط و ادراک می‌نماید.

در نزد شیخ محی الدین عربی شیطان خلق نیز چنان است زیرا به تصدیق چیزی که در خاطر اهالی مجهول است تردد نمی‌نماید. شیطان گاهی موافق مدلول وَ أَلْقَیْنا عَلی کُرْسِیِّهِ جَسَداً[۱۰۱] یک جسد انسانی اتخاذ کرده سعی و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۱

اهتمام می‌نماید که مردم را به ورطه اغوا و اضلال داخل سازد، مثلاـ در حالتی که آمده مخالفت انسان را به اوامر ایزدی القا می‌نماید اگر ببیند که دسیسه او مقبول نمی‌شود انسان را فریب داده و می‌گوید که خدای تو را مؤاخذه نمی‌نماید اگر در این کار نیز بفهمد که موفق نخواهد شد به وسوسه حسن ظن گوید که اگر تو به حق تعالی حسن ظنّی حاصل نمایی تو را مؤاخده نفرماید، زیرا خواه در اطاعت و خواه در عصیان تو بنده او هستی، خدای تعالی چیزی را هم می‌کند و هم تقدیر می‌نماید. شیطان به خوبی می‌داند که مؤمن بدون اینکه به هیچ تأویل و تزیینی استناد کند خدای متعال را عصیان نمی‌نماید، اگر بدون وساوس ابلیس مؤمن را معصیت ممکن می‌شد ابدا گناه نمی‌کرد. حضرت شیخ در این خصوص در باب سیصد و هشتاد و سیم فتوحات خویش تفصیلات زیاد ذکر کرده است.

سئوال: جن به چه صورت تناکح می‌نماید؟

جواب: تناکح جن مانند دودی است که از کوره‌ای درآمده و به همدیگر تداخل می‌کنند از این تداخل به همدیگر شخصین متناکحین متلذذ شده حمل آنها مشابه تلقیح خرماست که تنها به بو است.

سئوال: آیا اجنّه مانند انسان عشایر و قبایل دارند یا خیر؟

جواب: حضرت شیخ در باب نهم فتوحات خویش گفته است که بلی قبایل و عشایر دارند. در میان آنها محاربات بسیار بزرگ واقع می‌شود. این طوفانها که می‌بینیم و می‌دانیم از محاربات اجنّه حاصل می‌شود؛ گاهی در وقت مصادمه قبایلی که باهمدیگر محاربه می‌کنند به سیر طبیعی باد مانع شده از گرد و خاک طوفانی حاصل می‌گردد و لیکن هر طوفانی به این جهت مستند نیست.

سئوال: اول از همه اسم شیطان به کی داده شده است؟

جواب: به حارث نام شخصی داده شده است. این حارث که عاصی شد از طرف حق تعالی مطرود گردید و عموم شیاطین از او تناسل نمودند؛ و لیکن امثال هامهٔ بن الهام بن لاقیس بن ابلیس که مؤمن شده‌اند در جرگ مؤمنین اجنّه درآمده‌اند و آنهائیکه در

كفر ثبات و دوام نموده‌اند به شياطين ملحق شده‌اند.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۶۲

حكايت

از طايفی جن اغلب هستند كه با انبياى عظام ملاقات نموده و به شرف صحبت آنان مشرف گرديده‌اند. بنا به روايتى كه از انس بن مالك وارد شده است يكى از اجنّه به طور وضوح و آشكارى نزد حضرت نبى اكرم آمده و استدعا نموده است كه او را قرآن كريم تعليم فرمايند.

انس بن مالك گويد كه: روزى با حضرت رسول در جوار شهر مقدس مدينه منوّره سير و حركت مى‌كرديم در مقابل ما مرد پيرى ظاهر شده و به طرف ما آمد مگر اين شخص جنى بوده است كه به شكل انسان درآمده بود. حضرت رسول مختار جن بودن او را به من خبر دادند. چون مرد پير به نزد ما رسيد در ميان او و حضرت رسول مختار اين مكالمه ردّ و بدل گرديد.

حضرت: اين رفتار رفتار جن است؟

ج: بلى يا رسول اللّه.

ح: از كدام طايفه جن هستى؟

ج: هامة بن همام بن لاقيس بن ابليسم.

ح: حال كه چنين است در ميان تو و ابليس دو پدر فاصله است؟

ج: بلى چنين است يا رسول اللّه.

ح: چند سال عمر دارى؟

ج: عمر دنيا را گذرانده‌ام. زمانى كه قابيل، هابيل را كشت چند ساله بودم آن وقت اشتغال و كار من اين بود كه در ذروه تلال صيد و شكار بوم مى‌كردم و اطعمه مطبوعه خدا را افساد مى‌كردم؛ در ميان انسانها منازعه و فساد توليد مى‌نمودم.

ح: چه مشغله بدى است اين كار.

ج: يا رسول اللّه عتاب مفرما من در حضور حضرت نوح مسلمان شدم. با حضرت هود ملاقات كردم، در منجنيق با حضرت ابراهيم و در چاه با حضرت يوسف رفاقت كردم. به مصاحبت حضرت مسيح بن مريم مشرف شدم. حضرت عيسى المسيح به من فرمودند كه اگر حضرت محمد را ببينى سلام مرا به او تبليغ كن.

ح: آيا از من هيچ خواهشى دارى؟

ج: بلى حضرت موسى تورات و حضرت مسيح انجيل بر من آموختند، شما هم قرآن كريم را براى من تعليم فرماييد.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۶۳

در ختام اين محاوره حضرت رسول قرآن را بر او تعليم فرموده و او هم وداع كرده منصرف شد.

حكايت

زمانى كه باعث خلقت كائنات- عليه و آله افضل التحيّات- اقطار حجازيه را به انوار بعثت خويش مستضىء و منور فرمودند سكنه امّ القرى با اعراب باديه نشين اطراف و حوالى به جنگ و جدال درآمده و آتش فتنه و فساد مشتعل گرديد و مقتضى آن شد كه افراد هر قبيله به اطراف ممالك نقل احمال و اثقال كنند، در ميان اين اختلال و گير و دار مسلمين اجنّه خود را به هياكل مختلفه ظاهر

ساخته و اولاد بشر را به بعثت حضرت نبیّ انس و جان مخبر ساخته و آنان را به طریق هدایت دعوت می‌نمودند. دایی ربیعهٔ بن ابی برا که از اصحاب کبار بود در آن اوان و لیکن به صورت غریبی مسلمان شده است جناب ربیعه سبب اسلامیّت دایی خود را به طور آتی نقل و روایت می‌کند و گوید:

زمانی که سلطان سریر لولاک- علیه و آله صلوات اللّه المنّان- به خلعت رسالت مخلّع و سرافراز گردید برادر والده من حیّه مخوف الهیئه دیده و از ترس خود مسلمان شده است. چنان‌که برادر مادرم گوید که: روزی در صحرا می‌گشتم یک مار بسیار ترسناکی دیدم که یک روباه ضعیف را در مقابل خود انداخته و می‌دواند. برای اینکه آن حیوان بیچاره را برهانم خم شده و از زمین سنگی برداشتم و حال آنکه آن روباه ضعیف بغتهٔ افتاده و تلف شد، مار نیز خود را پارچه پارچه کرده و از هم درید هنوز سنگی که از زمین برداشته بودم در دست من بود، نزد خود گفتم که: روباه بیچاره از مهابت حیّه زهره چاک شد؛ و لیکن ظاهرا جهتی به هلاکت مار نمی‌دیدم غرق تفکر شدم. از این حالت که فکر می‌کردم حیرتم می‌افزود و در این بین شنیدم که گوینده‌ای می‌گفت: تو چه قدرها بدبخت بودی که سبب قتل نفس شدی. و پس از آن ندایی شنیدم که همی گفت:

ای داثر، ای داثر. من به خود آمده و برای اینکه جوابی را که باید داثر بدهد بفهم به طرفی که صدا می‌آمد متوجه شدم، در آن اوان داثر گفت: چیست؟

چیست؟ جواب رسید که به یورت و مسکن بنی غدافر برو جرأت این کافر و جنایتی را که واقع ساخته است اخبار نما. از خطاب هاتف و جواب آن بر حیرتم افزود؛ و خوف و هراسم مزداد گردید به اطراف خود نگریستم چون ملاذ و ملجأ نداشتم هاتف غیبی را متوجه شده و گفتم: ای هاتف من خود عمدا و یا قصدا

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۴

جنایتی ننمودم.

هاتف گفت: سبب قتل نفس شدی؟

گفتم: اطلاع و استحضار از آن ندارم.

گفت: من که اطلاع دارم.

گفتم: در این خصوص به مرحمت و رأفت شما التجا می‌کنم.

گفت: مقصود تو چیست؟

گفتم: مرا عفو فرما.

گفت: آیا ممکن است عفو و اغماض کردن از کافری که سبب قتل مسلمانی شود؟

گفتم: من هم مسلمان می‌شوم.

گفت: اینک آن وقت استخلاص و رهایی خواهی جست.

گفتم: اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمدا رسول اللّه.

گفت: رها شدی، رها شدی. اکنون به هر جایی که خواهی توانی رفت.

محاوره کردن با هاتف غیبی دو فایده بزرگ از برای من بخشود: یکی اینکه مسلمان شدم؛ دیگر آنکه از دست مرگ و هلاکت گریبان خویش را رهایی دادم.

از نهایت فرح و انبساطی که داشتم لرزه و تزلزل بر وجود و اندامم مستولی گشت حیرت و عجبم دوام در ازدیاد می‌نمود. حدقه‌های چشمم از سرشک مملو شد هنگامی که اراده کردم عقب کار خویش بروم این‌چنین ندایی شنیدم.

به جانور پسر گرگ سوار شو و به موقعی که مسکن ابو عامر است برو. من نیز به جانوری که در نزد من حاضر بود سوار شدم. به

ذروه کوه بزرگی که معبر من بود صعود کرده و پس از زمانی به آن طرف کوه هبوط و نزول نمودم. در این مقام یک سواره مرا استقبال کرده و گفت: حرکت مکن و سلاح خود را تسلیم نما. این تکلیف دهشت آمیز سوار به وجود من که بالذّات از رعشه و اضطراب متزلزل بود آن چنان مؤثر افتاد که خیال کردم زندگانی و حیاتم محو ناپدید شد، ناچار سلاح خود را تقدیم و تسلیم سوار نمودم.

سوار گفت: تو چه هستی؟

گفتم: من مسلمانم.

سوار گفت: السلام علیک.

گفتم: و علیک السلام. خدای تعالی تو را در ظل حمایت و مرحمت ابو عامر مستظل سازد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۵

سوار گفت: ابو عامر منم.

گفتم: نشناختم مرا عفو خواهید فرمود.

سوار گفت: عذری نخواهید داشت، مژده می‌دهم تو را که برای اهل ایمان در این مکان خوف و هراسی نخواهد بود.

گفتم: این اخطار و یادآوری شما مرا محظوظ و مسرور ساخت.

گفت: در ذروه کوه راکب و سوار بودی چه شد که اکنون پیاده ماندی؟

مرکوب تو کجاست؟

مکالمه چون بدینجا رسید من به خویش آمده ماجرا را کما ینبغی گفته و فهمانیدم او از دست من گرفته به مقر جماعت هوازن آورد و در آنجا مرا وداع کرده و مراجعت نمود. انتهی.

اینک از این حکایات مسلّم بودن اجنّه به درجه صحّت و ثبوت می‌رسد.

عبد الوهاب شعرانی پس از آنکه کافر و مؤمن بودن اجنّه را خبر می‌دهد برای اینکه بفهماند که از کفار اجنّه اسلامیّت را قبول کرده یا نمی‌نمایند گوید که:

سئوال: آیا شیاطینی که کافر هستند مانند بنی آدم قبول اسلام نموده می‌توانند مؤمن بشوند یا خیر؟

جواب: در این اختلاف است و سبب آن اختلاف چیست؟ حضرت رسول اکرم- علیه و آله صلوات اللّه و سلّم- می‌فرماید: «ما من احد الّا و له قرین یأمره بالسّوء» یعنی هیچ احدی نیست مگر آنکه او را قرینی باشد که امر به سوء و ناگواری نماید. اصحاب کرام عرض کردند: «و انت یا رسول اللّه» در جواب فرمودند: «نعم و لیکن اعاننی اللّه علیه فاسلم».

حفاظ احادیث در جرگه میم کلمه «فاسلم» اختلاف نموده‌اند، بعضی او را به ضم خوانده متکلّم وحده از سلامت گرفته‌اند، یعنی سالم می‌شوم. و برخی بفتح خوانده‌اند یعنی او اسلام را قبول کرد.

برخی از ائمه حدیث، خبری را که معنی آن این است که «مرا به خبر خیر امری نمی‌نماید» روایت کرده اسلامیّت شیطانی را که قرین حضرت سید المرسلین است ایما و اشاره نموده‌اند، لیکن اسلامیّت شیطان به شخصه به دلیل «فلا یأمرنی الّا بالخیر» امکان‌پذیر نیست زیرا که ایزد پاک او را تا روز قیامت لعنت و نفرین فرموده است، چون روز جزا برای احدی تکلیف نیست لهذا ابلیس قطعا مسلم نتواند شد، اگر بتواند مسلم بشود بعضی از اسماء عظام ایزد مقدس از

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۶

حکم خود ساقط می‌شود زیرا که اگر شیطان نمی‌شد احدی راه عصیان نمی‌پویید.

سئوال: اکنون که ابلیس اولین گناهکار است لازم می‌آید که در عصیان با قابیل سیّان شود؟

جواب: بلی چنین است قابیل اولین عاصی و گناهکار بنی‌بشر و شیطان نخستین آثم و مخطّی جن است. به همین لحاظ است که ایزد پاک فرمودند: إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِ[۱۰۲].

سئوال: حضرت خلّاق کائنات فرموده‌اند که اگر ابلیس بخواهد کسی را کافر نماید و بگوید که کافر شو آن کس در مقابل بگوید که إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ[۱۰۳] آیا این جواب توحید باطنی او را افهام و اعلام می کند یا خیر؟

جواب: خیر به توحید او دلالت نمی‌نماید زیرا کسی که شرک را ظاهر ساخته است خود اوست. بر فرض که آن شخص در آن هنگام توحید کرده باشد چون بعد از کمی مطلقا ارتداد خواهد کرد لهذا کافر بودن او مقرّر است.

سئوال: کفری که ابلیس انسان را امر به آن می کند شرک نیست زیرا کفر آن است که شخص غیر از آلهه حقیقی یک خدای دیگر معیّن کند و شرک آن است که شخص معتقد آن باشد که حضرت احدیّت یک مثل و نظیری دارد به این تقدیر ابلیس چگونه می تواند شرک کند و یا آنکه شخص را به شرک باز دارد؟

جواب: چنانکه لقمان به پسر خود گفته است در اینجا مقصود از کفر همان شرک است. حق تعالی و تقدس ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ[۱۰۴] فرمودند که در این مقام مقصود از ظالمین مشرکین است. و همچنین إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ[۱۰۵] و وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ[۱۰۶] فرموده‌اند، از اینها معلوم می‌شود که ایمان توحید حق تعالی است زیرا که مقابل شرک توحید است. حضرت شیخ در باب سیصد و هشتاد و سیم فتوحات خود پس از آنکه این مسئله را به تفصیل بیان می‌نماید گوید که بعضی از علما این بحث را ترک کرده و برخی چنانکه از حق تعالی تلقی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۷

کرده‌اند حلّ و کشف نموده‌اند.

سئوال: مجالست کردن با جان ممدوح است یا مقدوح؟

جواب: مذموم است محمود نیست هریک از علما که مجالست با آنان را تجویز کند جاهل است زیرا که چون علی الاکثر مانند فسّاق انسان فضولی می‌باشند فرار کننده از آنها مانند کسانی است که از فساق انسان فرار کند چون اصل آن آتش است حرکت آنها بسیار زیاد است. به این جهت هریک از آنها به فضولی میال می‌باشند احدی از مجالست آنان خیر ندیده است.

شرارت طایفه اجنّه به جلساء خودشان به شدّت بوده به افساق انسان برای اطلاع به عورات بنی آدم سعی و کوشش می کند و این رفتار خلاف است.

شیخ محی الدّین در باب پنجاه و یکم فتوحات خود گوید که احدی به واسطه مجالست جنّ راجع به حق تعالی عباره‌ای را تحصیل ننموده است زیرا جنّیان به صفات حضرت احدیث جاهلترین عالم طبیعت می‌باشند. ممکن است کسانی که با آنان مجالست می کنند خیال نمایند که به واسطه حوادث اکوان به وقوعات عالم کسب اطلاع بکنند. لیکن این مسئله به کرامت حضرت احدیّت مخصوص است، کاری که آنها می‌توانند کرد راجع به نبات و سنگ و اسماء و حروف و امثال آنها بوده چیزهایی را که عبارت از علم سیمیاست می‌فهمانند. کسانی که این علم را یاد گرفته‌اند علمی را تحصیل کرده‌اند که شریعت او را مذمّت کرده است کسانی که با آنان مجالست می کنند متکبر می‌شوند، حال آنکه حضرت احدیث متکبرین را تکریه کرده و به نص قاطع به جهنّم داخل می‌شوند. حضرت شیخ در باب پنجاه و پنجم فتوحات جلساء جن را بسیار مذمّت کرده و لیکن چون این مبحث گنجایش آن را ندارد لهذا از ذکر آن صرف نظر گردید. انتهی.

اهالی مکّه معظّمه اگرچه تا روز فتح بلداللّه بت‌پرستی کردند؛ و لیکن به مکّه معظمه رعایت و احترام کرده و از بلاد اطراف حجّاج جاهلیه عرب آمده و ایفای حج و زیارت می‌نمودند. در خصوص این که اولاد آنها به کعبهٔ اللّه احترام کنند و در شهر مکّه و جوار آن اظهار بغی و عصیان و شقاوت ننمایند قصاید انشاد نموده و آنان را تفهیم می‌نمودند که ملک تبّع در حق بیت اللّه چگونه

حرمت می کردند و جبابره اسلاف و اصحاب فیل به چه قسم به هلاکت رسیدند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۸

سبیعه دختر اجب بن زبیبهٔ بن جذیمهٔ بن عوف بن نضر بن نضر بن معاویهٔ بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمهٔ بن خصفهٔ بن قیس بن غیلان خطاب بن پسر خود خالد بن عبد مناف بن کعب بن سعید بن تمیم بن مرهٔ بن کعب بن لؤیّ بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه در خصوص تعظیم بیت اللّه قصیده‌ای انشاد کرده و برای اثبات مدّعا چند بیت از آن درج شد.

ابنیّ لا تظلم بمکّهٔلا الصّغیر و لا الکبیر

و احفظ محلّ مهابتی‌لا یغرّنک الغرور

ابنیّ من یظلم بمککهٔ یلق اطراف الشّرور

ابنیّ یضرب وجهه‌تلح نجدیه السّعیر

ابنیّ قد جرّبتهافوجدت ظالمها یبور

اللّه آمنها و مانبیت بعرصتها قصور

و لقد غزاها تبّع‌فکسا بناتیها الجیر

و اذلّ ربّی ملکه‌فیها فاوفی بالنّذور

و یظلّ یطعم اهلهالحم المهاری و الجزور

یسقیهم العسل المصفّی‌و الرّحیق من الشّعیر

و الفیل اهلک حبشیه‌یرمون فیها فی الصّخور

و الملک فی اقصی البلاد و فی الاعاجم و الجزور

و اسمع اذا حدّثت و افهم کیف عاقبهٔ الامور

ترجمه: ای پسر من به صغار و کبار اهل مکّه مکرّمه ظلم منما هیبت و عظمت محل آن شهر مقدّس را حفظ کن که غرور نفس تو را فریب ندهد. ای پسر من کسانی که در مکّه معظّمه ظلم نمایند به بلای هول‌انگیز گرفتار می‌شوند. ای پسر من کسی که در آن ارض مقدّس ظلم کند چهره‌های آنها زده می‌شود و گونه‌های آنها به آتش سوخته می‌شود. ای پسر من من اینها را تجربه کردم دیدم که ظلم کنندگان در آن خراب می‌شوند

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۶۹

در حالتی که عرصه مسعوده آن ارض مقدس از بیوت و مساکن خالی بود باز به فضل حق مؤتمن بود. زمانی که تبّع حمیری به آنجا لشکر کشید به ابنیه مشرفه کعبه معظّمه اطلسها پوشانید. چون حضرت ایزد پاک سطوت ملک تبع را شکست لهذا به ایفای نذر خود مجبور گردید. حتی به اهالی آنجا لذائذ لحوم و نباتات را خوراند. عسل چکیده مصفی و شربت جو به آنها داد. و چون اصحاب فیل بیت اکرم را سنگسار نمود حضرت ایزد پاک آنان را هلاک کرد. با این‌که سطوت و مهابت لشکر اصحاب فیل به اطراف و اکناف منتشر شده و ممالک و جزایر را پر کرده بود. اکنون اینها را بشنو و عواقب امور خود را خوب تفکر و ملاحظه نما.

این همه تقدیس و تعظیم اهالی مکّه مکرّمه بقعه مقدسه کعبهٔ اللّه را و آن همه آمدن آنها از فج عمیق برای زیارت آن محل مسعود مایه خشم و غضب بعضی بی‌دینان شده به صدد آن درآمدند که بیت مکرّم را خراب کرده و در ممالک خود هریک کعبه‌ای بنا و تأسیس نمایند.

به این ملاحظه پنجاه و چهار (۵۴) روز قبل از ولادت باهر السعاده نبویه وقعه معظمه اصحاب فیل واقع شد، چنانکه در آتی به تفصیل بیان خواهد شد. ابرهه بت‌پرست که از حکمداران یمن بود بعضی از قبایل را جمع و جلب نموده به هدم و اضمحلال کعبه

معظمه اقدام و قيام نمود و به اين جهت با لشكر و عسكر خويش مضمحل و پريشان گرديد.

قصه اصحاب فيل

ديار حبش كه در زمان اصـمخهٔ النّجاشى كه آن وقت ملوك تبابعه منقرض شده و ملك يمن به تصرف ابرههٔ بن الصّباح الاشرم كه از طرف اصمخهٔ النّجاشى سردار و سپهسالار بود درآمده بود.

در زمـان جـاهليه عرب كه قبايـل و عشـاير اعراب در مواسم حـج كه تـابع ملت حنيفه ابراهيم بوده و از محـال بعيـده زحمتهـاى زياد كشيده و به زيارت كعبه معظّمه مى‌آمدند

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۷۰

سبب خشم و غضب ابرهه گرديـد. آن مغرور بى‌شـعور روزى سـئوال كرد كه آيـا ابنيه بيت اللّه كه كعبه اطلاـق مى‌شـود به چه‌قـدر زينت و متانت ساخته شـده است كه شايسـته اين همه توقير و تعظيم مردم آمده است. در جواب گفتند كه آن بقعه مقدّسه از احجار طبيعى جبـل كعبه سـاخته شـده و عبـارت از يـك خـانه عـالى است. به زعم فاسـد خود به تصور اينكه عبادتخـانه‌اى بزرگتر از كعبه تأسيس و بنا كند به نجاشى كه ملك حبشه بود به مضمون آتى عريضه نگاشت:

من در شهر صنعا در نزد قصر غمدان بيت محكم و رصينى بنا خواهم نمود كه لايق نام شوكت اتسام شاهنشاهى گردد و نهايت اعتنا و دقت را خواهم كرد كه اين بيت متين طورى مزيّن گردد كه در اعصار و ادوار سالفه مثل و نظير آن ديده نشده باشد.

پس از ارسال اين عريضه به حفر و كنـدن اساس و بنا شـروع كرد و در سايه اقتـدار قوه جاذبه خويش از بلاد دور و نزديك اسـتادان مهنـدس و معمـاران متحـدس و مرمرهـائى كه ماننـد نقره خـام صـاف و برّاق بودنـد و سـتونهاى مجلّا و محكم و متين كه به اشـكال مختلفه ساخته شده بود و سنگهاى ذى قيمت و ملوّن كه به طرز سماك معمول بود و احجارى كه منقش به سيم و زر بوده و از قصر بلقيس آورده شده بود، آورده و در دار الملك خويش كه در صـنعاى يمن بود كليسائى كه جامع تكلّفات عظيمه بود ساخته، درون و بيرون او را به جواهرات و يواقيت گوناگون تزيين و ترصـيع و منبرهاى بسـيار كه از درخت آبنوس و دندان فيل بود و بتهاى بسيار بزرگ كه از نقره و طلاـ مصـنوع و زنگهاى جسـيم بى‌بـدل وضع و تعليق نموده زائرين بيت اعظم را از طواف و زيارت بيت اللّه منع نموده و به زيارت كليساى مرقوم اجبار نمود.

و چون موقع آن كليسـا كمـال ارتفـاع را داشت به خيـال اينكه هم موقع و هم ارتفـاع ابنيه او را تلميـح و تفهيم نمايـد اسم او را بيت القليس گذاشت و براى اينكه خلق را به حج و زيارت اين كليسا دعوت كند به اطراف ممالك مأمورين فرستاد.

مقصود ابرهه از ساختن اين كليسا آن بود كه اولاد عرب را كه هر سال به زيارت كعبه مى‌رفتند به كليساى صنعاى يمن برگردانده و مردم را از هوس زيارت بيت اللّه فارغ

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۷۱

سـازد، حـال آنكه اعراب علاـوه بر اينكه به زيـارت اين بتخـانه ميـل و توجه نكردنـد هركس نـام او را به زبان مى‌آورد او را مكروه مى‌داشـتند. به همين جهت بود كه قبايل كنانه مأمورى را كه ابرههٔ بن صـباح الاشـرم براى دعوت به مسـكن آن قبايل فرستاده بود با تير زده و هلاك كردند.

هرقـدر كه در ميـان سـكنه يمن متـانت فوق الغايه و رصانت بيت القلّيس شايع مى‌شـد ابرهه به اهالى يمن و اطراف آن على الاتصال مأمورين فرسـتاده و مراسـلات مى‌نگاشت كه من به تأسـيس و بناى عبادتخانه موفق و سـرافراز شـدم كه ديگر اعراب اسم كعبه را به زبان نخواهند آورد. و به اين كلمات عرض مفخرت و مباهات مى‌نمود.

اين اخبار رفته رفته به بلاد خطّه حجازيه نيز منتشر شده در هر خيمه‌اى از خيام اعراب در اين باب گفتگو مى‌شد. و چون اين كيفيّت

قریشیان را نیز بسیار گران آمده بود لهذا از سادات عرب که به بنی فقیم و بنی مالك قرابت نسبیّه داشتند و بنا به تعیین اهل تاریخ در افراد قبیله بنی کنانه، فضیل بن حبیب خثعمی و به قول معتبر دیگر قلمس بن عبد اللّه بن فقیم بن عدی بن عامر بن ثعلبهٔ بن الحارث بن مالك بن کنانهٔ بن خزیمهٔ بن مدرکهٔ بن الیاس بن مضر که مردی شجاع و از اهل نسئه بود با یک نفر از رفقای خود به صنعای یمن رفتند و به تقریبی به اندرون بیت القلیس درآمده پس از آنکه در آنجا دفع طبیعت کردند، برای اینکه اهالی یمن را از زیارت این کلیسا متنفر سازند دیوارهای آنجا را نیز ملوّث ساخته و آن موضع را که محلّ زیارت و تقدیس اهالی حبش بود به نجاسات و قاذورات ثانی بیت انحلا نمودند.

چون ابرهه به این وقعه اطلاع بهم رسانید زیاده از حد متألم و مکدّر شده و مطّلع گردید که متجاسرین این امر سکنه مکّه محترمه بوده‌اند و به این جهت سوگند یاد کرد که مکّه معظّمه را منهدم و خراب سازد و گفت که من بیت معظم را که در مکّه مکرّمه واقع است به واسطه فیلان خراب نموده و از اعراب اخذ انتقام خواهم نمود. بدین کلمات عساکر خود را تأمین نموده و پس از مدت کمی از فیلهای مشهور دو و علی قول هشت و به روایتی ده و علی قول دوازده و یا سیزده و به موجب اخبار سائره هزار و یا چهار هزار

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷۲

زنجیر فیل فراهم آورده و فیل محمودی ملك نجاشی را نیز جلب نموده مستقیما به طرف مکّه سوق کتائب صولت و دهشت نمود.

چون ابرهه دید که آن همه فیل و برای اداره آنها آن قدرها جمعیّت و حشرات حبش به دور او جمع شده است، معتقد آن گردید که در هدم کعبه معظّمه آن قدرها متحمل زحمت و مشقّت نخواهد گردید؛ زیرا که در مقابل لکشر خویش یک گلّه فیل راه می‌رفت و به خیال خود او ممکن بود که با این فیلها به هر مملکتی برود فاتح و مظفر خواهد بود.

ابرهه به خیال محال اینکه کعبهٔ اللّه را منهدم و مضمحل نماید برای توجه و سوق و اداره فیلها شصت هزار (۰۰۰ خ ۶۰) و به قولی سیصد هزار (۰۰۰ خ ۳۰۰) نفر تدارک و مهیّا کرده بود. یعنی به یک اردوی بسیار بزرگ به طرف بیت اللّه روان شده و با قبایل اعرابی که در عرض راه برای امداد بیت اللّه به مقابل او می‌آمدند همه آنها را پایمال خیول خویش کرده آنان را مغلوب و رؤسا و کوماندانهای قبایل را بسته زنجیر اسارت و در محلّ مغمس نام که در میان مکّه و طائف واقع است اقامت کرده و حیوانات اهل مکه را غصب و غارت می‌نمود. اوّل کسی که بر ابرهه مقابل شده و سلاح کشید از اشراف یمن ذو نفر نام بود دوّم او نفیل بن حبیب خثعمی که در ارض خثعم او را مقابله کرد و با اینکه غفران و تاهس و بعض قبایل اعراب بودند که در اداره باعس و برادر او غفرس بن خلف بن اقبل زندگانی می‌نمودند.

از رؤسای این عسکر و ذو نفر و نفیل بن حبیب را در اثنای محاربه اسیر و دستگیر کردند و اعرابی که در تحت تبعیّت و کوماندانی آنها بودند پراکنده شدند و خودشان به امر ابرهه به زنجیر مقید آمدند. پس از چندی نفیل به شرط اینکه در ارض عرب راهنما و دلیل شود مستخلص و آزاد گردید. ابرهه که به دلالت نفیل بن حبیب به طائف واصل شد از قبیله بنی ثقیف، مسعود بن معتّب بن مالك بن عب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف با افراد و توابع خوی اردوی ابرهه را استقبال کرده ابو رغال نام را برای آنکه ابرهه را به مکه برساند همراه نمود. و ابو رغال نام بر حسب حکمت ملك علّام در منزل مغمس به هلاکت رسید. اعرابی که در صحاری آلان خیمه نشین هستند مدفن ابو رغال را

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷۳

رجم و استحقار می‌نمایند. اسم ثقیف که پدر عوف است قس بن النبیت بن منیهٔ بن منصور بن مقدم بن اقصی بن دعمی بن ایاد بن سعد بن عدنان است.

مسعود بن معتب ثقفی چون با ابرهه ملاقات کرد به کمال مسرّت آغاز سخن کرده و گفت: ای پادشاه ما برای شما راهنمائی و

دلالت خواهیم کرد ابنای قبیله ما علی العموم عبید و بندگان تو هستند هرچه اراده کنی بدون تخلف مجری خواهند نمود. بیت کعبه که مقصود تو انهدام و تخریب آن است در نزد ما نیز محل اعتبار و اعتقاد نیست، بیت ما بیت الّلات است که در طائف واقع بوده و اهل طائف این بیت را مانند کعبه معظم می‌شمارند. مشار الیه پس از آنکه این مقالات را به ابرهه گفت، ابو رغال را برای دلالت روانه ساخت.

چون ابو رغال هلاک شد ابرهه به همراهی اسود بن مقصود حبشی که در مغمس بود مقداری از عساکر خود را برای کشف مکّه معظّمه روانه ساخت. این سپاه چون به حوالی مکّه مکرّمه رسیدند اغنام و مواشی اهالی را که در مرعاها بودند ضبط و غارت نمودند.

برای وقوع این وقعه مؤلمه حضرت عبد المطلب بن هاشم که سید قریشیان و خادم کعبه معظمه بود به استری سوار شده و به اردوی حبشیان درآمد. ابرهه نیز که جلالت قدر و علو منزلت او را استحضار داشت او را به تعظیمات فوق العاده استقبال کرده و در بالای یک کرسی مزیّن که در آنجا آماده بود نشانید. نظر به قولی ابرهه به وجاهت و دهشت و مهابتی که در خلقت عبد المطلب مروز بود تحمل ننموده از کرسی خود فرود آمده و در بالای قالیچه که مفروش بود نشسته و عبد المطلب را نیز در نزد خود نشانیده گفت: ای عبد المطلب از من هرگونه حاجتی داشته باشی بخواه. عبد المطلب گفت:

چهار صد (۴۰۰) و یا دویست (۲۰۰) نفر شتر مرا که عساکر تو غارت کرده‌اند اعاده نما، غیر از این حاجتی به تو ندارم.

ابرهه از این جواب متحیر شده گفت: من گمان کردم که برای استدعای عدم تخریب مکّه آمده‌ای، تعجب می‌کنم تو با اینکه می‌دانی که من کعبه را که رکن دیالنت شماست خراب خواهم کرد، در آن خصوص استدعایی ننموده و شترانی را که عساکر ما غارت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷۴

کرده‌اند مطالبه و نیاز می‌نمایی. عبد المطلب گفت: چون من صاحب شتران هستم آنها را می‌خواهم، کعبه نیز صاحبی دارد اگر بواهد تو را از تخریب آن ممانعت می‌نماید.

پس از آنکه ابرهه تفکر زیاد کرد به طور استهزاء گفت: در مقابل سطوت و صولت قوه قاهره من حفظ و حراست کعبه را از خدای خود استدعا نما. پس از این مکالمه، شتران عبد المطلب را داده و او را به اعزاز تمام مراجعت داد و گفت که: مقصود من جنگ و محاربه با اهالی مکه نبوده بلکه انهدام و تخریب مکّه است و اهالی مکّه ابدا نباید خوف و تلاش نمایند.

اهالی مکّه موافق رأی و تصویب عبد المطلب به ذروه جبال رفته و تماشا می‌کردند.

یعنی در صدد و خیال آن بودند که ابرهه را مدافعت نکنند، و لیکن در آرزوی آن بودند که ببینند ابرهه به چه بلایی مبتلا خواهد گردید.

بعضی از مورّخین گفته‌اند که کسانی که شتران عبد المطلب را غارت نمودند اگرچه اقدام کردند که خود او را نیز اتلاف کنند؛ و لیکن چون موفّق نشدند لهذا کیفیّت را به ابرهه عرض و اعلام داشتند. ابرهه حناطه نام شخصی را نزد عبد المطلب فرستاده و سفارش نمود که مقصود من فقط هدم و تخریب بیت اللّه است، اگر اهالی در خیال جدال و محاربت هستند مهیّای جنگ شوند. عبد المطّلب در جواب گفت: ما محاربت نکنیم این خانه خانه حقّ است اگر حفظ و صیانت مکند مال خود اوست اگر نکند ما را اقتدار اینکه او را مدافعت کنیم نیست؛ و با حناطه به حضور ابراهه درآمد، ابرهه از تخت خویش فرود آمده عبد المطلب را در نزد خود نشانده و خیلی لطف و مهربانی نمود.

اگر ابرهه از عبد المطلب اثر رجا و نیاز می‌دید یقینا از خیالی که در حق کعبه مکرّمه داشت صرف‌نظر نموده و به یمن مراجعت می‌کرد؛ زیرا که هیئت محتشمانه بیت اللّه و شرافت و عظمت لاهوتیانه او ه به وضع و طرز بدیع مرکوز بود خوف و خشیتی در قلب

ابرهه القا نموده بود؛ و به طور یقین می‌دانست که آن بقعه مقدسه را حضـرت ابراهیم به اراده الهیه بنا و تأسیس نموده است؛ و چون عبد المطلب هیچ گونه استدعایی در این خصوص ننمود، ابرهه نخواست که بدون سبب و ذریعه مقصود خود را به نفسه ترک

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷۵

نماید.

اینکه عبـد المطلب بر خود مطمئن شـده و جواب قطعی داد و ابرهه را مـأیوس و اهل مکه را به بشارت خفیّه مأنوس ساخت برای آن بـود که می‌دانست که به حرمت حضـرت خـاتم انبیـا- علیه و آله السـلام- ابنیه معظّمه کعبه مفخّمه را هیـچ فردی نمی‌توانـد ایصـال خسـارت و ضـرر نمایـد؛ زیرا که در اثنـای ورود ابرهه به مکه معظمه حضـرت فخررسـل به رحم مـادر خود انتقـال کرده بود و حتی ولادت باهر السعادت آن حضـرت بسیار نزدیک بود و علاماتی چند ظاهر می‌شد که عن قریب زیبایش بخش قماط شهود خواهند گردید.

و چون عبد المطلب و بعضـی از اولاد او را به خیمه گاه ابرهه آوردند، عبد المطلب چون مطلع شد که سیف ذی نفر در مجلس است رفته با او ملاقات کرد. سـیف گفت: ای عبـد المطلب از اسیری که قتل او امروز و فردا خواهد بود ابدا فائده مأمول نیست، مع ما فیه حافـظ سـایس فیـل محمود که مقبول و معتمـد ابرهه بود و انیس نـام دارد از دوسـتان من است، برای او خبر دادم برو و با او ملاقات کن. عبد المطلب نیز با انیس ملاقات کرده و گفتگو نمود. سفارشی که ذی نفر به انیس فرستاده بود در این مآل بود: شخص شریف که حیوانهـای او غـارت شـده سـید قریش و صاحب زمزم مکرم است این شـخص خلق را در صـحرا و وحوش را رئوس جبال اطعام می کند عساکر شما دویست (۲۰۰) نفر شتر این مرد را غصب و غـارت نموده است اگر بتوانی کیفیّت را به ابرهه فهمانیـده شتران او را مسترد کن و خود او را محترم و معزز دار. چون انیس همه این مقالات را به ابرهه بیان نمود ابرهه نیز عبد المطلب را اعزاز و اکرام نموده و اشتران او را مسترد داشت.

رئیس جماعت بنی بکر، یعمر بن نفاثـهٔ بن عـدی بن الـدیل بن بکر بن عبـد مناف بن کنانه و رئیس قبیله بنی هـذیل، خویلد بن وائلهٔ الهذلی نیز در معیّت و همراهی عبد المطلب بودند. چون این دو شخص هم خیال بودند و یعمر بزرگ قبایل بنی بکر و خویلد رئیس قبیله هذیل بود برای اینکه ابرهه را از هدم بیت اللّه منصـرف سازد ثلث واردات سـنویه تهامه حجاز را بر او عرض و تکلیف نمودند؛ ولی چون می‌دانستند که مغلوب و مقهور خواهند شد تبدیل خیال نموده و عبد المطلب را تبعیّت کردند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷۶

ابرهه چون عـدم مخالفت مکیان را دیـد حشـرات موجوده خود را در وادی مخسـره که در میان مکّه و مزدلفه واقع است جمع نموده ترتیب صـفوف جنگ و جدال و اصـحاب فیل نیز اسـباب مهاجمه را تدارک نموده فیل محمود را به طرف مکّه مکرّمه راندند و اگر چه فیلبانان در این راه زیاده از حـدّ سـعی و غیرت نمودند و لیکن فیلها را یک خطوه نتوانسـتند پیش برند، هرچه تلاش کردند فائده نبخشـید، هرقـدر پیش می‌راندنـد به زمین می‌افتادنـد، خواسـتند فیلها را برخیزانـده و سوق کننـد نتوانسـتند، دیدند که یک اراده غیر ممکن است. برای تجربه بر حسب اراده ابرهه محض اینکه عقـل و ادراک فیل را زائل سازنـد شـراب خورانـده پس از آنکه مست و لایعقل شد برگردانده بطرف دیگر راندند.

فیل محمودی که به آن طرف به سرعت حرکت می‌نمود سایر فیلان نیز او را تبعیت و انقیاد نموده چهار نعله می‌رفتند. چون به طرف کعبهٔ اللّه می‌راندند به زمین خوابیده و به زبان حال به ابرهه می‌فهمانیدند که ما نمی‌توانیم به جانب کعبه معظّمه هجوم نماییم.

نفیل بن حبیب خثعمی که در تحت اسارت ابرهه بود چون این حال حکمت اشـتمال فیل را مشاهـده کرد به یک سـرعت فوق العاده از نزد فیـل فرار کرده و در ذروه جبـل قرار گرفت. و جهت رفتن او این بود که هنگامی که فیلبانان جنبش خواسـتند فیلها را به جانب بیت اللّه سـوق کننـد نفیـل بن حـبیب گـوش فیـل محمـود را گرفته و به فیـل گفت: ای محمود احـتراز کرده و پیش نرو که تو را در

تخريب بيت اللّه استخدام خواهند نمود، حال آنكه تو در خود بلدهٔ اللّه هستى در حالتى كه محمود باى مراجعت كن و چنانكه راشد و مقبلى برگرد.

اگرچه نفيل بن حبيب خواست كه به اين اشارت به اهل اردوى ابرهه بفهماند كه هجوم فيل محمودى و ساير فيلان به كعبه معظّمه بعيد الاحتمال خواهد بود؛ و ليكن ابرهه نه از اشاره [نفيل بن] حبيب خثعمى و نه از حركات فيلان متنبه شده به اجراى ما فى الضمير خويش اقدام نموده و فيلان را آن قدر زجر و تعذيب نمود كه قريب به هلات رسيدند. در اين هنگام عبد المطلب با عكرمهٔ بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن عبد الدار و چند نفر ديگر از مخلصين اهل ايمان به حلقه‌هاى باب معلّا جناب كعبه

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۷۷

معظّمه توسل كرده و ابيات آتيه را عرض نمودند

يا ربّ انّ المرء يمنع‌رحله فامنع رحالك

و الضرّ على آل الصّليب‌و عابديه اليوم لك

ان كنت تاركهم‌و قبلتنا فأمر ما بدا لك

لا يغلبنّ صليبهم‌و محالهم ابدا ممّا لك

فلئن فعلت فانّه‌امر تتمّ به فعالك

يعنى: اى قادر مطلق افراد بنى آدم خانه‌هايى را كه منسوب به آنهاست حفظ و حراست مى‌نمايند تو هم خانه‌اى را كه منسوب به ذات مقدس توست محافظت فرما، امروز در مقابل اهل صليب و پرستندگان آن كسانى را كه تو را تعظيم و تقديس مى‌نمايند قوت و ظفر عطا فرما، اگر اراده فرمايى كه آنها بر قبله ما غالب شوند جز اينكه به فرمان تو اطاعت كنيم چيزى نتوانيم گفت. هيچ‌وقت به صولت و عظمت تو سعى و صليب آنها غالب و قاهر نتواند گرديد، اگر در اين خصوص مساعدت كنى البته در آن حكمتى موجود خواهد بود.

در اين بين كه ابرهه تلاش مى‌نمود فيلها را به طرف مكّه براند عكرمهٔ بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن عبد الدار نيز از باب فلك مآب كعبهٔ اللّه گرفته در خصوص اينكه حيوانات اهل مكّه را كه اسود بن مقصود حبشى كه رئيس جماعتى از عساكر حبش بود ضبط و غارت كرده بود به طرز مناجات چند بيتى انشاد كرده است.

در اثنائى كه عبد المطلب و رفقاى آن در خدمت كعبهٔ اللّه گريه و زارى مى‌كردند و ابرهه نيز به سعى تمام مى‌خواست فيلان را به طرف بيت اللّه سوق نمايد، از طرف دريا طيور بى‌حدّ و شمار كه در هيئت پرستوك بوده و در دهان هريك از آنها دو و در ميان ناخنهاى پاهاى آنها يك حجاره سجّيل را حامل و قطر كوچك آن سنگها به قدر عدس و بزرگتر آنها به قدر نخود پيدا شدند و به طرف مكّه مكرّمه روانه گرديدند. چون اين سنگها از خاك و سنگ متحجر بود به آن جهت در قرآن كريم به سجّيل ناميده شد.

اين مرغان بنا به روايتى از طرف ممالك هند ظاهر شده بودند كه منقارهاى اين

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۷۸

مرغان قرمز و سر آنها سياه و گردنهاى آنان دراز و على قول منقارهاى آنها زرد رنگ و گردنهاى سبز و وجود آنان شبيه وجود گنجشك بوده و در هريك از سنگهايى كه حامل بودند اسم كسى نوشته شده بود كه مى‌بايست به سبب آن سنگ هلاك شوند.

عكرمه مفسر طَيْراً أَبابِيلَ[۱۰۷] را به عنقاى مغرب تفسير و معنى كرده است.

عنقاى مغرب به قول صاحب قاموس در عصر حضرت موسى ظهور كرده است. اگر چه اول مرغى كه از آنها آفريده شد ماده بود؛ و ليكن پس از آن يك نر و ذكورى هم از آنها خلق شده و زياد گرديدند و پس از وفات او به نجد و حجاز متفرق و منتقل شده كم كم به تعرض صبيان اشتغال نمودند به اين جهت به نفرين پيغمبر وقت كه خالد بن سنان العلبى بود گرفتار شده و به آشيانه عدم

پرواز نمودند.

فی زماننا هذا روایت می کنند که در اطراف هند چینی مرغانی از جنس طیور ابابیل موجود بوده و حتی گاهی برای هدیه به اسلامبول نیز فرستاده می‌شود. اگرچه این مرغان را بکلّی نمی‌توان به طیور ابابیل تشبیه کرده شود؛ و لیکن اگر کسی به نظر دقّت به این پرنده‌ها نگاه کند خواهد دید که این مرغان بعض آثار و نشانه‌هایی دارند که می‌توان آنها را به مرغان ابابیل مشابه و مماثل دانست به این جهت شخص می‌توانست معتقد شود که اینان همان مرغان هستند که به مرور زمان شکل و هیئت آنها متحوّل و متبدّل شده است، زیرا که در لون و صورت و هیئت مرغان ابابیل روایات بسیار نقل شده است و حتی عبد اللّه بن عبّاس گفته است که مانند فیل خرطوم و مثل اسنان کلاب دندانها داشته‌اند. بعض روات هم معتقد و مدعی آنند که عصافیر و زر زرهایی که الان در فوق باب ابارهیم هستند بقیه همان طیور ابابیل می‌باشند. و اللّه اعلم بالصّواب.

از ظهور این مرغان نه ابرهه و نه رفقای عبد المطلب که حلقه‌های باب کعبهٔ اللّه را گرفته و عرض مناجات می‌نمودند خبر داشتند. عبد المطلب بدون خیال به آسمان نظر انداخته و دید که طیور ابابیل بسیار بر فوق مکّه مکرّمه می‌آیند از این معنی متعجّب شده و به رفقا خود گفت که: ای یاران این مرغان به طیور نجد و تهامه شباهتی ندارند البته

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۷۹

در این حکمتی خواهد بود.

عبد المطلب محض ملاحظه و تماشای این طیور با عموم رفقای خویش بر ذروه و شاهقه جبل ابی قبیس درآمدند جنود مجنده طیور پس از مرور اندک زمانی به حذای مفارق جیوش دریا خروش ابرهه آمده و ایستادند و احجار آتشین آثار را که عامل آن بودند یکان یکان به زمین رها نمودند. هریک از این سنگها از مرکز رأس یک نفر از اعدا ولوج نموده و از مخرج دبر او خروج نموده و فی الحال به هلاکت می‌رسانید. به حالتی که کسانی که از اصحاب فیل فرار، فرار ننموده و ثبات ورزیدند هلاک شده، جز ابرهه و فیل محمودی و حیواناتی که تابع او بودند همگی هلاک شدند و فرد متنفّسی از آنها باقی و زنده نماند.

هرکس که لاشه یکی از هلاکت دیدگان را به دست می‌گرفت مانند تخم‌مرغ به هر جا که می‌خواست می‌توانست حمل نماید؛ زیرا سنگهایی که انداخته می‌شد به هریک از حبشیان که اصابت می‌کرد مانند قاو او را سوزانده و به انجام می‌رسانید. متعاقب این امر یک سیل هولناکی هم ظاهر شده لاشه و اجساد محروقه اعدای دین را که در ساحه سعادت مساحه کعبهٔ اللّه مانده بودند شست و شو کرده و به جانب دریا روان شد.

نظر به قولی هریک از این سنگها به هرکس که رسید در وجود آن شخص مانند حصبه و آبله بعض دمل و سرخچه پدیدار شده برخی از تأثیر وجع آنها هلاک و بعضی نیز افتان و خیزان به جانب یمن فرار نموده و مستخلص شدند. و پس از آنکه سپاه و اردوی ابرهه به طور مذکور مضمحل و تباه شد، اهالی مکّه به خیام و اردوی او هجوم نموده اموال و اشیاء و اسلحه و اجناسی را که توانستند گرفتند و از این‌رو هریک از آنها به ثروت و یسار بی‌پایان نائل شدند.

در سایه حبیب حق و رسول رب الفلق- علیه و آله سلام اللّه- هم بدون زحمت و مشقت نائل غنیمت شدند، و هم شأن و شهرت آنها زیادت گردید؛ و هم از شرّ یک دشمن بسیار بزرگ قوی که شایعه صولت او اعراب جزیرهٔ العرب را به هول و هراس انداخته بود خلاص شدند؛ و هم افراد قبایل که با اینان معارض بودند از جنگ و جدال

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۰

آنان صرف‌نظر نموده و از طرف ایزد تعالی مؤید و موفّق گردیدند.

حضرت فخر رسل- علیه سلام اللّه الملک المنّان- پنجاه و چهار روز پس از این وقعه زیب بخش عالم شهود و وجود گردیدند، به این حساب ایاب و ذهاب ابرهه به مکّه مکرّمه در اواسط ماه محرم و ولادت باهر السعادت حضرت پیغمبری از شهور رومیه در ماه

نیسان که مصادف شهر ربیع الاول بود واقع شده است.

اعراب به این سال که پانصد و شصت و نهم (۵۶۹) حضرت عیسی المسیح بود عام الفیل نام نهادند و این واقعه را مبدء تاریخ اتخاذ کرده عرض مسرت و افتخار و قصاید و مقطعات بسیار انشاد نمودند و قریشیان را تعظیم و توقیر کرده و در حق آنها گفتند که اینان اهل اللّه می‌باشند، حضرت ایزد تعالی اعادی ایشان را مضمحل و هلاک ساخت.

در حق وقعه مشروحه اشعار و ابیاتی که شعرای قریش گفته‌اند حدّ و پایان ندارد قصائدی را که آن وقت انشاد شده و برای اثبات مدعا در نزد مورخین منتخب بود در این‌جا درج و تسطیر نمودیم. ابیات آتیه از جمله قصیده‌ای است که عبد اللّه بن هاشم در حق وقعه مذکوره انشاد نموده است.

قلت و الاشرم تردی خیلهانّ ذی الأشرام غربا لحرم

کاده یتبع فیمن جنّدتحمیر و الحیّ من ال قدم

فانثنی عنه و فی اوداجهجارح امسک فیه بالکطم

نحن اهل اللّه فی بلدتهلم یزل ذلک علی عهد اتمّ

انّ للبیت لربّا مانعامن یرده بآثام یضطلم

[یعنی:] زمانی که من مغلوبیّت سپاه ابرهه را دیدم که برای تخریب کعبه آمده بود که ابن اشرم (ابرهه) قدر و قیمت حرم شریف را ندانسته است. حرم شریف او را با جنگاوران قبایل حمیر وحی قهر و تنکیل نمود. بناء علیه عساکر ابرهه بواسطه زخمهایی که وجع آنها مانند وجع جراحاتی بود که به رگهای گردن وارد آید مجروح شده و مراجعت کردند. ما در این شهر معظم به خدای مقدس که شریک و نظیر ندارد عبادت و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۱

پرستش می‌نماییم. این بیت معظم یک حامی با شأن و عظمتی دارد که کسانی که خواسته‌اند او را ایصال خسار و انکسار نمایند به پریشانی و اضمحلال خودشان سعی نموده‌اند.

ابیات آتیه نیز از جمله قصیده‌ای است که عبد اللّه بن عدی بن قیس بن عدی بن سعید بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر انشاد نموده است.

یتکلّموا عن بطن مکّهٔ انّهاکانت قدیما لا یرام حریمها

سائل امیر الجیش عنها ما رأیو لسوف ینبی الجاهلین علیمها

ستّون الفا لم یئوبو ارضهمبل لم یعش بعد الایاب سقیمها

کانت بها عاد و جرّهم قبلهمو اللّه من فوق العباد یقیمها

[یعنی:] از ازمنه قدیمه نقل و روایت می‌شود که مکّه مکرّمه در هیچ زمانی به سوء قصد احدی دچار نشده است. برای تصدیق این قول من از امیر مکّه استفسار کن، وقتی می‌آید کسانی که این حقیقت را نمی‌دانند از کسانی که علم دارند یاد می‌گیرند از شصت هزار نفر مرد که به مکّه مکرّمه برای جدال و فساد آمدند احدی به وطن خود معاودت ننمود. اگر کسی هم عودت کرد خود را نتوانست از پنجه مرگ و هلاکت مستخلص دارد. قبل از اینها در این بلده مقدّسه قبایل عاد و جرهم ساکن بودند. حضرت احدیث آن شهر پاک را زیاده از هر محّلی محترم و مؤقر داشته است.

اینکه ابن زبعری گوید «بل لم یعش بعد الایاب سقیمها» مقصودش این است که ابرهه نیز پس از مراجعت در صنعا هلاک گردیده است. ابو قبیس حنفی بن الاسلت بن جشم بن وائل بن زید بن قیس بن عامر بن مرهٔ بن مالک الادسی نیز این قطعه را انشاد کرده است:

و من صفهٔ یوم فیل الجیوش‌اذا کل ما بعثوه رزم

محاجنهم تحت اقرابهو قد شربوا نفدنا فانخرم

و قد جعلوا سوطه معولااذا یمموه ففاه کلم

فولی و ادبر ادراجهو قد باء بالظّلم من کان ثم

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۲

[یعنی:] از دلائل واضحه قدرت و عظمت الهیه آن است که در وقعه فیل هریک از حبشیان که بودند مغلوب شدند. محاجن حبشیان برای اینکه فیلها را به کعبه سوق کنند از زیر بغلهای آنها بیرون نمی‌آمد. اگرچه حبشیان بینیهای فیلها را نیز بریدند که پیش بروند موفّق نشده بازپس مراجعت نمودند. حبشیان برای اینکه فیلها را پیشتر سوق و روانه نمایند به‌جای تازیانه کلنگ استعمال می‌کردند و سرهای حیوانهای بیچاره را مجروح نموده و می‌خواستند پیش بروند.

مع ما فیه بر حسب حکمت فیل محمود مجبور به مراجعت شده و عموم حبشیان که در آنجا بودند مقهور شدند. قطعه آتیه را به امیهٔ بن ابی الصّلت نسبت می‌دهند.

فقرموا فصلّوا ربّکم و تمسّحوابارکان هذا البیت بین الاخاشب

فعندکم منه بلاء مصدّقغداهٔ ابی یکسوم هادی الکتائب

فلمّا اتاکم نصر ذی العرش ردّهمجنود الملیک بین ساق و صاحب

فولّوا سراعا هاربین و لم یؤبالی اهله الاجیاش غیر عصائب

[یعنی:] برخیزید برخیزید به حضرت واجب الوجود که خدای شماست تقدیم دعا نمایید و ستونها بیت معظم را مس نموده و تبریک نمایید. می‌دانید ابویکسوم که کوماندان و رئیس حبشیان بود در وقعه خود بلایی را ظاهر ساخت که نمی‌توان انکار نمود. زمانی که صاحب عرش پاک فتح و ظفر را به شما فرستاد سر کرده‌های آن کوماندان را از بزرگ و کوچک مغلوب نمود. حبشیان را آنقدر پریشان کرد که در حالتی که به وطن خود مراجعت می‌کنند همان دسته و جمعیّت کوچک آنها توانسته‌اند معاودت نمایند.

(ابویکسوم اسم شخصی است که در اردوی حبشیان از طرف ابرهه وکالت و ریاست می‌نمود)

اگرچه ابرهه برای اینکه از این ورطه هولناک رهایی یابد از نفیل الملکی که در تحت اسارت او بود استمداد نمود و لیکن نفیل گفت:

این المفرّ و الا له الطالبو الاشرم المغلوب لی الغالب

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۳

ابرهه ناچار افتان و خیزان به دیار حبش رفته در حالتی که ماجرا را به ملک نجاشی نقل کرده و هیئت و صورت مرغان را بیان و تعریف می‌کرد، نجاشی گفت: خیلی غریب است اینان چگونه مرغی بوده‌اند؟ در این حال ابرهٔ بن صباح الاشرم در فوق رأس خود یکی از این مرغان را به نظر آورده و گفت: اینک شبیه این مرغ بودند. پس از این جواب آن پرنده سنگهائی را که برای ابرهه نگاهداشته بود رها کرده و کار او را نیز تمام ساخت.

در حالتی که دو عدد از سنگهای مزبور دو دست او را از شانه‌ها و دو پای او را از بندها شکسته و یکی هم بر سرش افتاده هلاک شد.

نظر به روایت دیگر ابرهه به توسط طیر ابابیل هلاک نشده بلکه به مرض مبرم و هائلی دچار و ابویکسوم نام را در جای خود وکیل قرار داده و در مراجعت به یمن عازم دار البوار گردید.

همین ابویکسوم وقعه طیر ابابیل را به ملک نجاشی نقل می‌کرده است که یکی از طیور ابابیل به هلاک کردن او مأمور شده پس از

آنکه ابویکسوم ما وقع را به تفصیل بیان نمود، آن مرغ سنگی را که در منقار خود داشته رها نمود و ملک نجاشی دید که عساکر او چگونه راه عدم و هلاکت را پیموده‌اند.

الحاصل وقعه غریبه فیل روز هفدهم ماه محرم علی الصباح واقع و حضرت خاتم الانبیا نیز شب دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاوّل تزیین قماط وجود و مهد شهود فرمودند به این حساب چنانکه در فوق مذکور گردید قصّه عجیبه فیل پنجاه و چهار روز تمام قبل از ولادت آن حضرت واقع گردیده است.

پس از آنکه ابرهه بطور مذکور هلاک شد تفرقه در جمعیت حبشیان پدید آمده نتوانستند از بیت القلیس توجه و نگاهداری نمایند بناء علیه کلیسای حبشیان به آن حالت مانده و اطراف آن جنگل و بیشه شده مقر وحوش و سباع گردید؛ چنانکه کسانی که منظره دهشتنمای خرابه آن را می‌دیدند خوف و هراس بر آنها غلبه می‌نمود. پس از زمانی طایفه‌ای از بادیه نشینان اعراب در شبی که آنجا بودند در نزدیکی خرابه مزبور آتش سوزانده و از شراره آن آتش، کلیسای مزبور سوخته و خاکستر شد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۴

به زعم و اعتقاد بعض مورخین ابو العباس سفاح که اوّلین خلفای بنی عباس بود چون شنید که بیت القلیس در حالت اولیه خود باقی و موجود است حاکم یمن را مأمور و اعزام نموده و آن کنیسه را خراب و یواقیت و جواهری که عدد آنها خارج از عدد احصا بود از آنجا به تصرف آورد.

استطراد موافق اطلاعاتی که علمای طبقات الارض می‌دهند فیل محمودی اگرچه از محصولات اراضی ثالثه است؛ و لیکن در اراضی رابعه نیز دیده شده است.

این فیل از حیوانات عظیم الجثه است؛ و اگرچه این‌که ابرهه با دو و علی روایهٔ دوازده زنجیر فیل به هدم مکّه مکرّمه جسارت نمود قابل استدلال تواند بود؛ لیکن تا این زمانهای نزدیک نه آن‌چنان حیوانی دیده شده است و نه در مؤلفات علمای طبیعی در خصوص جسامت وجود این حیوان مقاله‌ای دیده شده است.

همین قدر هست که شصت و شش سال قبل از این در دامنه نهر لنا [که] در سبیر واقع است یکی از صیادان ماهی لاشه حیوان بسیار بزرگی دیده است که در میان یخها مانده و چون صیاد مشار الیه نمی‌دانست که این‌چه حیوانی است لهذا به حالت خود گذاشته و آمده است. پنج سال بعد که یخها آب شده است لاشه مزبور ظاهر شده و به واسطه جریان آب به کنار قریه‌ای که در ساحل دریا واقع بود آمده است، اهالی قراء همجوار دندانهای این لاشه را کنده و گرفته بودند و سگهای دهات و حیوانات وحشی که از کوهها می‌آمدند مدّتی او را قوت خود قرار داده اسکلت و استخوانهای سایر او در حالتی که دو دست نداشت باقی مانده بود، اکادمی پطرز بورغ ازین معنی خبردار شده برای معاینه او از جانب خود مأمور مخصوص فرستاد بود. مأمور مذکور در مشاهده او یقین کرده بود که این لاشه فیل محمودی است. بعضی از اجزای او را از دهاتیان گرفته و تنها سر او را با دندانهای او به واسطه ده نفر حمّال حمل و نقل می‌شد.

نقل می‌کنند که تنها دندانهای این حیوان یکصد و دوازده (۱۱۲) وقیه بوده است، در حالتی که مسلّم بدانیم که وجود فیل محمودی به آن ضخامت و جسامت بوده است اینکه رویات می‌کنند ابرهه برای خیال محال تخریب بیت اللّه چهار هزار فیل سوق و روانه داشته بود باید تصدیق نماییم که اینکه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۵

روایت می‌کنند در اردوی مزبور شصت هزار نفر بوده است بعید از احتمال نیست.

اطلاعات در حق صورت فیل و اداره آن

حیوانی که فیل گفته می‌شود برای اینکه غیر از انسان از هر حیوانی فرق و تمیز یابـد به خصایص بسیار متصف شـده است. انسانهای ازمنه متقـدمه این حیوان را در غیر از محاربه در بعض کارها و خـدمات طاقت‌فرسا نیز مستخدم می‌داشـتند. چون فیل مانند صدق و صفا و حلم و ذکا اخلاق و محاسن مقبوله دارد لهـذا بنی آدم در هر حال از او اسـتفاده می‌نمایـد. اگرچه مالک حـدّت و غضب هم هست؛ و لیکن چون استعداد زیـاد دارد تـا یقین نکنـد که به دام مخـاطره خواهـد افتـاد اظهار حـدت و تهور نمی‌نمایـد؛ و چون قوه حافظه او نیز به کمال است بناء علیه از هرکسـی که حرکت و فعل ناملایمی بینـد خود را مجبور به تلافی و اخـذ ثار می‌نمایـد. مع ما فیه از کسی که نیکویی بیند شاکر نعمت او بوده، و در حق او ابراز صداقت می‌کند.

هرقـدر جثه او بزرگ است چشـمهای آن، آن قدر کوچک است، و لیکن مرأت عکس نمای حسیّات باطنه آن چشـمهای کوچک آن حیـوان بـوده تملـق و تشـکر و غضب و تهور او از حرکت چشـمهای او معلوم می‌گردد. چون خرطوم فیـل در منتهـا درجه دارای قوت است هرچیز را با خرطوم خود مـدافعت می‌کند. علاوه بر این در دو طرف دهان خود دو دندان قوی دارد که از دهان او خارج شده است که در هنگام ایجاب و لزوم این دو دندان را در مقام مدافعه و تعرض استعمال می‌نماید.

گوشـهای او پهن و عریض و پاهـای او کلفت و پوست او روی هم ریخته و خرطومی هم دارد که از دهـان او پـایین آمـده است. در اعصار سالفه مردم از حلم طبیعی این حیوان عظیم الجثه اسـتفاده نموده و در هر کاری مستخدم می‌داشتند، الآن در آسیا و هندوستان علی العاده مانند اسب استخدام شده و حتی حیوانهای وحشی را هم به واسطه فیل صید و شکار می‌کردند.

در اوائـل ازمنه بعض اسـتحکام و باستیانهـای عـاریه انشـاء نموده و جوف آنهـا را با خنجر و تیر و کارد و بعض اسـلحه مستعمله که مخصوص آن زمان بود مملو ساخته و اینان را بر بالای فیلها ربط نموده و به میدان معرکه و قتال می‌فرستادند.

سیصد و چند سال قبل از میلاد که بدوس نام پادشاه هندوستان با اسکندر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۶

مشهور در آسیا محاربه می‌نمود و اردویی به میدان جدال فرستاده بود که از این استحکامات مجهز بود.

الحاصل قبل از آنکه اسـلحه ناریّه اختراع بشود اقوام هنـدیه فیلهایی را که موافق قوانین عسـکریه خویش تعلیم کرده بودند به محاربه می‌فرسـتادند؛ و علی العموم معتقد آن بودند که هر اردویی که دارای این اسـتحکامات عارضـی باشد از همه اردوها با قوّت و غالب خواهد گردید؛ ولی چون فیلها از شـعله باروت و صدای توپ و تفنگ رم می‌کردند بعد از اختراع اسلحه ناریّه آوردن فیلها به میدان جدال موقوف و متروک گردید.

ابنیه رصینه بیت قلّیس

بتخانه قلیس که ابرهه در صنعای یمن ساخته بود یک بنای مستحکم و مربّع الشکلی بوده، دیوارهای آن شصت (۶۰) ذرع و ۸۵ قدم ارتفاع داشـته و ثخن آن شش (۶) ذرع ۸ قدم ۸ پوس، قاعده سـفلای آن از سـطح زمین ده (۱۰) ذرع پر کرده شـده و بالای آن به سنگهای ملوّن و مصـیقل مفروش و در مقابل در آن از رخام آینه فام مجلّا یک پلّکان ساخته شده بود. دیوارهای آن از زمین بیسـت (۲۰) ذرع از احجـار منقوشه که اهل یمن چورب می‌گفتنـد ساخته شـده و در اطراف بالای او نیز رخام متلونه عجیب الآثار گذاشـته شـده و به رأس زوایای اشـکال مثلثه که از رخام مرکوز بود از آبنوس یک هیکل انسانی مرکوز شده و بر بالای رئوس هیاکل نیز به هریکی یک سـتون که از مرمر مصـنوع بود گذاشـته شـده بودند دائرا مادار در اطراف او به دویست (۲۰۰) ذراع فاصله یک دروازه بسـیار بزرگ مفتوح می‌شد و درهای این دروازه در چهارده (۱۴) ذرع ارتفاع و چهار (۴) ذرع عرض و از یک پارچه نحاس ساخته شـده بود. از مدخل دروازه مذکور الی پله در قلیس یک پل محدود بود که طول آن هشـتاد (۸۰) ذراع (۱۱۲) قدم ۴ پوس و عرض آن چهل (۴۰) قدم ۶۵ ذرع ۸ پوس بود و مسمارهای این پل عموما از طلا و نقره و تخته‌های از درخت ساج بود.

در داخل بیت قلیس در مربع چهار (۴) ذرع ۸۵۶ قدم ۸ پوس یک قصری موجود بود؛ در یمین و یسار این قصر دو عدد کره و یک شجره بزرگ بود که از طلای خالص

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۷

ساخته شده و حامل صور کواکب بود.

در خود قصر مزبور بر بالای چهار ستون موزون یک قبه‌ای بنا کرده شده و در مرکز استقامت این قبه یک قصر حیرت افزایی بود که داخل و خارج آن به انواع زر و زیور تضیع و مزیّن گردیده و در میان این قصر یک ستون مجلّا قرار داده بودند، و از روشنایی شمس و قمر که از پنجره‌های آن می‌تابید به انظار بینندگان عرض تشعشع و تلألؤ می‌نمود. ستون شفاف مذکور ده (۱۰) ذرع ۱۴ قدم ۲ پوس ارتفاع داشته و در اطراف آن زنجیرهای نقره بسیار آویخته شده و در اتصال آن یک کرسی از دندانهای فیل و آبنوس ترتیب داده شده بود که بعضی از درجات این کرسی از لوحه‌های نقره و برخی از الواح ذهب پوشیده شده و در دو طرف آن به نامهای کعیب؛ امرئه کعیب دو قطعه منقوش و مجلا از تخته قرار داده بودند.

قبایل حمیریه در آن اوان کعیب و امرئه کعیب را آلهه خود اتخاذ کرده و معتقد بودند که اخبار خیر و شر می‌نماید، آنها را عرض عبودیت و پرستش نموده و از داخل سور بیت قلیس را طواف و زیارت می کردند.

در این باب اعتقادات حمیریان به درجه‌ای رسیده بود که هرکس کعیب و امرئه کعیب را استحقار می‌نمود و یا آنکه در تعظیم و احترام آنها یک نوع قصور می‌ورزید در حق او می گفتند که البته این شخص به غضب کعیب دچار خواهد شد و برای اینکه مضرّت آن شخص به آنها نیز وارد نیاید از نزدیکی او فرار می‌نمودند.

این اعتقاد مدّت متمادی ثابت بوده و حتی اوقاتی که بیت قلیس منهدم و خراب شده و اسباب آن فروخته می‌شد شخصی که درخت و تخته خشک کعیب نام ابرهه را خریده بود برحسب تصادف ناخوش شده و در حق او می گفتند که کعیب این مرد را هلاک کرد، بالاخره تصحیح مزاج نموده و مردم از این معنی تعجّب نمودند.

قصه بتخانه بنی بغیض بن ریث

جماعت بنو بغیض بن ریث بن غطفان نیز به رغم کعبه محترمه یک خانه کفر آشیانه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۸

بنا نموده و سدانت او را به بنو مرهٔ بن عوف غطفانی محول داشتند. زهیر بن جناب بن خلیل بن کنانهٔ بن بکر بن عوف بن غدرهٔ الکلبی که از مشاهیر کهنه بود به واسطه قوه عسکریه‌ای که بر سر خود جمع کرده بود بتخانه مذکور را سوزانده و خراب نموده و دیوارهای او را نیز از روی زمین محو و نایاب ساخت. زهیر بن جناب از رؤسای قبایل قضاعه یک مرد سدید الرأی بوده و دویست و پنجاه (۲۵۰) و علی قول چهار صد و پنجاه (۴۵۰) سال معمر بوده و در مدّت عمر خود به قدر دویست (۲۰۰) محاربه دیده بوده است.

زمانی که بتخانه بنو غطفان را منهدم و خراب می کرد از غطفانیان کسانی را که مسلح شده و مدافعه و مقابله می‌نمودند غلبه نموده اولاد و عیال آنان را اسیر و اموال آنها را نیز یغما و غارت کرده و به واسطه استدعا و نیاز در جای آنها اسرا را کاملا اعاده و رد نمود.

هجوم پادشاه روم به تخریب کعبه محترمه

پادشاه روم که با الب ارسلان که از آل سلجوق بود سمت معاصری داشت بر ضدّ اسلامیّت حرکت کرده بنا به قول تاریخ رضوان

پاشا به قدر دو ملیون (۰۰۰ خ ۰۰۰ خ ۲) لشکر حاضر ساخته هدم و تخریب بیت معظم را قصد و نیت کرده بود. الب ارسلان چون این وقعه را واقف شد مانند شیر ژیان با مقدار قلیلی از بهادران از اصفهان درآمده و در جایی که نزدیک به دیار بکر بود با معاندین روم مصادف شده و به محاربه و جدال شروع و اشتغال نمودند. قیصر روم را که رومانوس نام داشت زنده شکار نموده و عموم شکارچیانی را که در معیّت قیصر بودند تماما اسیر کرده و مقید به زنجیر نمود و اکثر عساکری را که برای تخریب بیت اللّه حاضر و تدارک ساخته بود کشته و بقیّهٔ السّیوف آنها مجبور به فرار گردیدند.

اگرچه این وقعه در تاریخ رضوان پاشا مذکور است و لیکن مؤلف سراج الملوک که ابوبکر الطرطوشی است وقعه غلبه الب ارسلان را به رومانوس به‌طور آتی نقل و بیان نموده است، چنانکه گوید:

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۸۹

رومانوس قیصر روم به خیال اینکه کافه بلاد و ممالک اسلامیّه را استیلا نموده و ملّت نجیبه موحده را از روی زمین رفع و افنا نماید یک قوه کافیه عسکریه جمع و تجهیز نموده بود.

چون این خبر مضر به مداین اسلامیه منتشر شد، ملوک موحّدین پریشان و مضطرب شده تهیه اسباب مدافعه نموده و هریک به قدری که می‌توانست لشکر تدارک نموده و منتظر ورود سپاه اعدا شدند. در این هنگام الب ارسلان نیز که در اصفهان بود لشکر قلیلی تدارک نموده برای آنکه دشمن دین را مدافعت کند به خارج شهر درآمد و متعاقب او پیشداران لشکر روم ظاهر شده و در مقابل لشکر اصفهان رکز خیام نمودند. چون آن شب، شب جمعه بود و لشکر روم نیز تازه وارد و خسته و مانده بودند دو طرف از عساکر خود محافظین قرار داده و کار جدال به صبح متعلق گردید و عساکر دشمن علی التّوالی وارد شده و لشکر اعدا عدّه و کثرتی پیدا نمود.

چون صباح شده مسلمانان به طرف اردوی کفّار نظر کرده دیدند که اعادی دین از عدد رمال دریا افزون بوده و جبال و صحاری از عسکر مملو شده و اردوگاه رومانوس مانند دریای عمّان موج زده تعداد و تخمین آلات و ادوات حربیه اردو خارج از حوصله امکان بود. الب ارسلان چون نظر به جانب اردوی کفّار افکند یقین نمود که نمی‌تواند با این سپاه معدود آن لشکر و سپاه را مقاومت و مقابله نماید کسانی را که مقتضی بودند جلب و احضار نموده و مجلس مشورتی منعقد ساخت که در این خصوص چگونه باید رفتار حرکت نمود.

خلاصه و نتیجه مذاکرات جاریه بر این شد که محض محافظه ناموس ملّت محاربه کنند. بناء علیه کافه مسلمین با یکدیگر استحلال و وداع نموده به تهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال ورزیده و این قرار داد را به ملک العادل الب ارسلان راپورت و عرض نمودند.

الب ارسلان از این قرارداد شوری ممنون و محظوظ شده گفت که: مادامی که جنگ خواهیم کرد امروز روز مسعود جمعه است و خطبای موحّدین در نقاط زمین غزات

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۰

مسلمین را دعا می‌کنند ما امّت محمد تا انقضای صلوهٔ جمعه صبر نموده پس از آن به خیال اعلای کلمهٔ اللّه به جدال آغاز نماییم. پس از آنکه به واسطه جاسوسانی را که به اردوی قیصر فرستاده بود سیما و شکل و محل خیمه مخصوص قیصر را آگاهی حاصل نمود ابطال رجال را حاضر ساخته و گفت: من به هرکجا هجوم کنم و حواله سیف و سنان نمایم ششما هم به آن طرف هجوم نمایید.

پس از آن شجعان عساکر خویش را در عقب خود انداخته و به خیمه رومانوس حرکت و ایلغار نمود. و به ولوله اینکه رومانوس قیصر مقتول شد جیوش دریا خروش اعدا را پریشان و مستأصل ساخت.

عساکر دشمن چون دیدند که شجعان اسلام مانند شیر ژیان به طعن و ضرب گرم شده و هرکدام که از آنها می‌افتد ابدا اعتنایی به

جسد او ننموده علی الاتّصال به زد و خورد اشتغال دارند مشاعر و حسیّات و تکلیفات خود را از دست داده و فرار نمودند، بنابراین عساکر اسلام اموال و اشیای عساکری را که دشمن دین و وطن آنها بود اخذ و غارت نموده آنانی را که مقتدر فرار نبودند اسیر نموده و معاودت کردند. رومانوس قیصر نیز اسیر و گرفتار گردید.

چون الب ارسلان ملاحظه فرمود که قیصر اسیر شده و در حضور او حاضر گردید، از قیصر سئوال کرد که: اگر تو مرا اسیر می‌نمودی در حق من کدامین معامله را روا می‌دانستی؟ قیصر گفت: البته تو را می‌کشتم. ملك عادل جواب داد که: تو در نظر من آن قدر، قدر و قیمت را نداری که تو را مقتول سازم. ملك عادل امر فرمود که: تا وقتی که طالب او ظهور کند مزاید و حراج نمایند.

بناء علیه رومانوس را به اردوگاه آورده تا چند روز مزایده و تشهیر نمودند؛ ولی احدی برای او مشتری نگردید آخر الامر شخصی آمد و طالب شد که با سگ خود مبادله و عوض نماید. چون کیفیّت را به الب ارسلان عرض کردند پادشاه مشار الیه رومانوس و مشتری و کلب او را حاضر ساخته پادشاه اسلام انصاف مشتری مرقوم را ستایش فرموده و گفت که: البتّه سگ تو از رومانوس ناقع‌تر خواهد بود. رومانوس را عفو و اطلاق نموده

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۱

و به جانب مملکت خویش اعاده داد. اینکه الب ارسلان به مشتری رومانوس گفته است:

که: سگ تو از رومانوس بهتر و نافع‌تر است این حرف لایق کوماندانها و رؤسای عساکری است که نتواند در حین مقاتله موقع خویش را محافظه نمایند. چنانکه بی‌احتیاطی قیصر روم مایه آن گردید که اردوی او مغلوب و خود اسیر و دستگیر شد.

نظر به روایتی که کاتب چلبی در فذلکه عربی العباره خود مرقوم می‌دارد، الب ارسلان در سال چهار صد و پنجاه و پنج (۴۵۵) یعنی در سنه هزار و شصت و چهارم (۱۰۶۴) میلادی پس از آنکه شهر حلب را تصرّف نمود عساکر خود را از سر خود پراکنده ساخته فقط چهارده هزار نفر (۰۰۰ خ ۱۴) نفر در نزد خود نگاهداشت. رومانوس قیصر این ضعف او را غنیمت شمرده و علی الغفله ملك الب ارسلان را ضبط و استیلا نمود.

الب ارسلان چون به تدارك عسکر مقتدر نبود اگرچه قرار داد که با قوه موجوده خود مقاتله نماید؛ و لیکن چون دید که ملك او با عسکری که زیاده از رمال صحرا بود استیلا شده است و او نمی‌تواند با آنان مقاتله نماید ناچار به مصالحه راضی شد. چون مقصود رومانوس این بود که ملّت اسلام را محو و نابود نماید به مصالحه رغبت ننموده و پیغام داد که در هر حال باید جدال نمایم. الب ارسلان نیز متوکّلا علی اللّه آغاز مقاتله نموده، چنانکه در فوق مذکور شد به نصر و یاری تعالی مؤیّد و منصور شده و در صحایف تواریخ روزگار الی الابد شأن و اشتهاری گذاشت.

اگرچه در میان روایت تاریخ رضوان پاشا و مؤلّف سراج الملوك نوعما منافاتی دیده می‌شود؛ و لیکن چون محاربه رومانوس بر ضدّ جمیع مسلمین بود بعید از احتمال نیست که در آرزوی تخریب بیت اللّه نیز بوده است.

مورّخین روم نوشته‌اند که عساکر رومانوس قیصر در آناطولی در جنگ سلطان علاء الدّین مغلوب شده و خود به قید اسارت درآمد پس از آن مظهر عفو و اطلاق شده چون به مرکز حکومت خویش آمده به چشمهای او میل کشیده شد؛ و لیکن از پادشاهانی که از شعبه‌های سلجوقیه در قونیه سلطنت نموده‌اند به اسم علاء الدّین دو نفر پادشاه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۲

بوده یکی از آنها در سال هزار و دویست و سی و هفتم (۱۲۳۷) میلادی که مطابق ششصد و سی و چهار (۶۳۴) هجری است و دیگری در سال هزار و سیصد و یك (۱۳۰۱) میلادی که مطابق سال هفتصدم (۷۰۰) هجری است ارتحال نموده‌اند به این جهت قول مورخین روم که گفته‌اند رومانوس در جنگ علاء الدین اسیر شد غلط و خالی از صحت خودهد بود؛ زیرا که خودشان معترف

هستند که رومانوس در سال هزار و نود و نه (۱۰۹۹) میلادی زنده و پادشاه بوده پس از چهارده (۱۴) سال سلطنت وفات کرده است. بنابرین سلطنت رومانوس یکصد و سی و هشت (۱۳۸) سال قبل از وفات سلطان علاء الدّین اول بوده و بدین جهت محقّق است که با الب ارسلان معاصر بوده‌اند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۳

صورت دهم تجدید ابنیه مقدسه کعبهٔ اللّه در دفعه نهم

دفعه نهم ابنیه متبرکه کعبهٔ اللّه را عبد اللّه بن زبیر بن عوّام تجدید کرد. و سبب این بود که حصین بن نمیر بقعه مقدسه کعبهٔ اللّه را به واسطه منجنیق‌ها سوزانده و خراب نموده بود. عبد اللّه بن زبیر چون خبر حزن اثر شهادت سپهسالار شهدا کربلا حسین بن علی المرتضی- علیه و آلاله آلاف التحیهٔ و الثناء- به اقطار حجازیه رسید، در این زمان ماتم نشان اعاظم مکّه و اکابر اعیان شهر بکّه را حاضر نموده به قاعده خطبای عرب حمد خدا و ستایش انبیا را ذکر نموده پس از قرائت یک مقاله بسیار بلیغ نطق آتی الذّکر ایراد نموده و انواع معایب و مظالم یزید پلید را ذکر و تعداد کرده و بدین وسیلت جلب قلوب عباد نمود.

ترجمه نطق عبد الله بن زبیر ای صنادید حرم قم، اعظم اهالی ممالک عراق و بلاد اقطار آفاق اصحاب غدر و ظلمند، دنائت سکّان کوفه که قرهٔ العین رسول و نور باصره حضرت بتول امام همام حسین بن علی بن ابیطالب- علیه و آله سلام الله الملک الغالب- را به وسائل رسائل دعوت نموده و به سیف مسلول غدر به استقبال او جرأت و جسارت کردند، از سکنه ولایات

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۴

سائره بیشتر است. از قرار مسموع اهل کوفه آن ورد گلزار رسالت را با اهل بیت او شهید تیغ اهانت نموده‌اند. این طائفه اهل سعادتی را شهید نمودند که لیالی را قائم و روزها را صائم بودند، در حالتی که اهل عالم به فرط غنا اظهار صفا و سفاهت می‌نمودند آن شاه عالم بخشیّهٔ اللّه گریه و زاری می‌فرمود. اشخاص اسائره که به اسباب عیش و احتشام مست مدام بودند آن امام همام به ذکر خدای جلوس و قیام نموده و برای احتراز از تناول حرام در صیام بود. انتهی.

یزید پلید فهمید که عبد اللّه بن زبیر به استناد کعبهٔ اللّه در خیال آن است که او را بیعت ننماید لهذا محض اینکه از او اخذ بیعت نماید و اگر قبول نکند اسیر نموده به شام معاودت کنند به مکه معظمه مأمورین مخصوص چند فرستاد. ابن زبیر در جواب گفت که: نه یزید را بیعت کنم و نه به شام عزیمت نمایم. بدین واسطه مأمورین به یأس و کدورت مراجعت نموده و کیفیت را به یزید پلید نقل و حکایت کردند. یزید ملعون به اطلاعات و جواب که مأمورین او آورده بودند قانع نشده از صنادید شام هفت نفر را تفریق نموده و آنان را به نعمان بن بشیر الانصاری؛ و عبد اللّه بن عصر الاشعری؛ و مسلم بن عقبهٔ المزنی ترفیق کرده به نزد عبد اللّه بن زبیر فرستاد.

اگرچه شامیان ابن زبیر را به بیعت یزید دعودت نموده و در قبول آن سعی و همّت نمودند؛ و لیکن عبد اللّه بن زبیر به نعمان بن بشیر خطاب نموده، و گفت که: آیا من خوب‌ترم یا اینکه یزید از من بهتر است؟ آیا والدین و عمه و خاله من اولی است و یا آنکه از یزید؟ نعمان بن بشیر گفت: یا ابن زبیر پدر تو زبیر و مادر تو اسماء ذات النطاقین بنت ابی‌بکر و خاله تو عایشه صدیقه و عمه پدر تو خدیجهٔ الکبر است که از حیثیت قبیله و خویشاوند قوم و قبیله تو بر یزید اولویّت و افضلیت دارد.

عبد اللّه بن زبیر گفت: در این حال آیا مناسب می‌بینی که من به یزید بیعت کنم و درین خصوص خیال و رأی تو چیست؟ نعمان بن بشیر گفت: بیعت تو بر یزید در نزد من ناملایم دیده می‌شود.

بناء علیه عبد اللّه بن زبیر به طور قطعی جواب داد که من نتوانم بیعت یزید را قبول نمایم. پس مأمورین شام را به طور یأس برگردانید؛ و اثنائی که اینان عازم شام بودند کلیه

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۹۵

اهالى حجاز و تهامه را جز ابن عباس و محمد بن ابى بكر به تحت بيعت و تبعيّت خويش درآورد و مأمورين يزيد را از حدود ميامن محدود حرمين شريفين طرد و اخراج نمود.

يزيد چون ازين قضيه اخذ معلومات كرد براى اينكه اهالى كرام مدينه منوره و كعبه مكرّمه را تأديب نمايد، در تحت رياست و كوماندانى مسلم بن عقبة المزنى به جانب سنّى الجوانب حرمين عسكر فرستاد و به مسلم غير مسلم گفت:

اولا در مدينه قتل عام و غارت كنى.

ثانيا براى دست آوردن ابن زبير به مكّه محترمه عزيمت نمايى.

چون يزيد اين قسم تعليمات و دستور العمل غير لايق را داد، مسلم بن عقبه نيز براى اينكه موافق احكام دستور العمل خود حركت نمايد، در مواصلت به مدينه منوّره به موجب فن حيل و دسايس كه در عرض راه از عبد الملك آموخته بود از اهالى مدينه شش هزار (۰۰۰ خ ۶) و على قول چهار هزار (۰۰۰ خ ۴) نفر مسلمان را كشته و نابود ساخت. پس از آن به مكّه مكرّمه متوجّه شد؛ و ليكن پس از سه روز مريض شده چون از حيات خويش نوميد گرديد به موجب حكمى كه در وقتى كه در شام بودند، يزيد نموده بود حصين بن نمير الكندى را احضار نموده گفت: تو را به اين لشكر سردار و سرور معيّن نمودم به مكه عزيمت نموده و براى دستگير كردن ابن زبير نائره جنگ و جدال را بيفروز و خيال مكن كه شهر مكه بلد اللّه است و با جيران كعبة اللّه چگونه حرب و قتال كنم و مگو كه تكليف و فرض ماست كه به اهالى مكه حرمت و رعايت نماييم. به رئوس جبال نصب منجنيق نموده كعبة اللّه را خراب و اهالى را سنگسار و محاصره و تضييق نما. پس از آنكه مسلم اين دستور العمل را داد در هنگام وصول به جبل مشلل نام هلاك شده و به اسفل دركات جحيم شتافت.

وقعه مدينه منوّره روز چهارشنبه بيست و هشتم ذيحجه سال شصت و دوم هجرت اتفاق افتاده هفتصد (۷۰۰) نفر از كسانى كه در اين وقعه مؤلمه نائل سعادت شهادت شدند از مهاجرين و انصار كرام بوده و بقيه آنها از توابع اصحاب و موالى بود. در وقعه مؤسفه مذكوره شهر مدينه منوّره سه روز على الاتصال نهب و غارت شده و به روايتى

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۳۹۶

زياده از هزاران نفر خاتون حامله مانده بود.

صورت وقوع اين وقعه در بحث وقعه حره كه در صورت نهم وجهه ثالثه مرآت مدينه مندرج است به طور تفصيل بيان شده هركس ميل نمايد به صورت وجهه مزبوره مراجعه فرمايد.

حصين بن نمير به موجب دستور العمل كه از مسلم نقيض الاسم گرفته بود در شهر محرم سال مذكور در تپه‌هاى جبل احمر و جبل ابى قبيس نصب منجنيق نموده و در ظرف چهل روز محاصره ممتده مسلمانهاى كثيره را كه قابل تعداد نبود قتل و اتلاف نموده و اهالى حرم محترم را تعذيب و تضييق نمود؛ و ليكن چون در آن هنگام خبر هلاكت يزيد رسيده بالضّروره از كار خود فراغت حاصل نموده و معاودت كرد.

اين محاربه و محاصره از روز بيست و سيم محرم تا غرّه ربيع الآخر امتداد نموده بود و به اين جهت شراره‌هاى احجار آتشين كه به كعبة اللّه انداخته بودند سرايت نموده استار شريف و سقف لطيف بيت اللّه محترق شده و جدران نور لمعان قبله مسلمين در درجه بسيار ناگوار منشق و منكسر شده بود، حتى شاخ‌هاى قوچى كه براى فداى حضرت اسماعيل- عليه السلام- از آسمان نازل شده و در بام كعبه معلّق بود از تأثير آن آتش سوخت.

اگرچه احتراق كعبة اللّه شب شنبه سيّم ربيع الاول سال مزبور واقع شد؛ و ليكن حصين بن نمير تا زمان اخذ وفات يزيد در محاربه مداومت نموده بيست و هفت روز پس از احتراق كعبه به وفات يزيد مطلع شده شب يكشنبه پنجم ربيع الثانى از مكّه مكرّمه دفع و

خارج شد.

و نیز روایت می کنند که این حریق از یک چادری ظهور کرده بود نظر به تفصیلاتی که مورّخین معتقدین صحت این روایت داده‌اند، دلاوران اسلام که تابع ابن زبیر بودند به دایره مسجد الحرام که حرم امن و امان بود، التجا نموده و در جوانب اربعه کعبهٔ اللّه رکز خیام کرده بودند و مقصود آنها از این کار این بود که هر وقت حرارت آفتاب زیاد شود و از منجنیق سنگهای آتشین انداخته شود اینها به این خیمه‌ها داخل شده و خودشان را حفظ و حراست نمایند. حصین بن نمیر که هم بر بالای جبل ابی قبیس و هم به ذروه جبل

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۷

احمر منجنیقها ترتیب داده بود از این کوهها سنگهائی که به پارچه‌های کهنه پیچیده شده و به روغن ملمع بودند علی الاتصال نازل می‌شد، شامیان به رمی احجار آن قدر مداومت کردند که سنگهایی که به بیت شریف می‌افتاد کسوه مسعوده بیت اللّه را پاره پاره نموده و به آن ابنیه مبارکه وهن طاری شده و حتی بعض سنگهای آن متعاقب همدیگر ساقط می‌شد.

یک روز که هوا زیاد سرد بود و باد شدیدی هم می‌وزید یکی از اصحاب خیام که چادر او در میان رکن یمانی و باب صفا مرکوز بود در چادر خود آتش افروخته و از آن آتش شراره‌ای جسته و همان چادرها را سوزاند و از شراره آنها ستاره کعبهٔ اللّه نیز محترق گردید، از آتش و احتراق این ستاره شریفه حطیل و کمره‌های خشبی دیوارهای بیت محترم سوخته بنای سعادت مبنای بیت اللّه در میان آتش جهانسوز ماند.

ابنیه مقدّسه بیت معظم که آن وقت از طرف قریشیان ساخته شده بود قابل احتراق بود؛ زیرا که قریشیان بیت اللّه را تا سقف آن یک سنگ دیگر حطیل و خشب گذاشته و ساخته بودند، در حالتی که حطیل دیوارهای بیت مکرم می‌سوخت حجر الاسود نیز از محل خود درآمده بود. عبد اللّه بن زبیر قدری نقره اذابه کرده و خواست او را تشیید و محکم سازد؛ ولی چون از تأثیر آتش جوانب اربعه آن سست شده و به گوشه دیواری که موضوع بود ضعف و انحطاط کلّی طاری شده بود، لهذا امکان نپذیرفت به هریک از دیوارهای بیت اللّه که کبوتران می‌نشستند از تأثیر تماس پاهای آنها سنگها خورد شده و می‌ریخت و این معنی مایه کدورت و انقلاب خاطر اهل ایمان می گشت.

آخر الامر قریشیان و بعضی از رجال بنو امیه نزد حصین بن نمیر رفته و گفتند که به واسطه سنگهایی که تو انداخته‌ای کعبهٔ اللّه خراب و ویران گردید. اگرچه حصین اینان را جوابهای مخالف داد، و لیکن چون آن روزها خبر فوت یزید پلید رسیده بود محاصره و محاربه را ترک کرده و رفت. عبد اللّه بن زبیر پس از اتمام امر محاربه اعیان و اکابر اهالی را احضار کرده و خرابی ابنیه بیت اللّه را اظهار و آرزوی خود را تجدید آن تذکار نمود.

پس از آنکه عبد اللّه بن زبیر این حدیث شریف را نیز که حضرت رسول فرموده‌اند:

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۸

یا عایشه اگر قوم و قبیله تو قریب العهد نمی‌بودند من ابنیه کعبهٔ اللّه را خراب کرده و برای او دو دروازه می‌ساختم یکی از این دروازه‌ها از طرف شرق و دیگری از طرف غرب باز کرده و از حجر به قدر شش ذرع جا را به درون بیت اللّه داخل می‌نمودم چون مال حلال قبیله قریش غیر کافی بود آنجا را در خارج گذاردند. یا عایشه بیا تا تو را بنمایم که آن وقت در بیرون چه‌قدر محل گذاشته شده و متروک شده است.

بیان نمود. گفت: که حضرت فخر کائنات مشار الیها را به زیر میزاب زر آورده و فرمود که اینجاست و از طرف حجر اسماعیل قریب به هفت ذرع یک محل را بنمود.

عبد اللّه بن زبیر گفت که: مقصود من از ذکر این حدیث آن است که شما را بفهمانم که از طرف حضرت رسول به تجدید بیت اللّه

اجازه داده شده است و می‌خواهم که در این خصوص با شما مذاکره و مشاوره نمایم و همه شماها می‌دانید که به واسطه اصابت احجار آتشین که پسر نمیر، حصین انداخته است حجر الاسود که شکسته بود به نقره تلصیق شده و سنگهای کعبهٔ اللّه از هر طرف سقوط می‌نماید. پسر زبیر بدین مقالات از حضار استفسار رأی نموده و حجر الاسود را از محلّ خود درآورده و به یک پارچه دیبا پیچیده به صندوقی گذاشته و مقفّل ساخت. حجر را در دار النّدوه حفظ نموده و هدایای نفیسه‌ای را نیز که در خزانه کعبهٔ اللّه موجود بود برای امر حراست به خانه شیبهٔ بن عثمان سپرد.

بعضی از وجوه و اشراف اهالی که در حضور ابن زبیر اجتماع کرده بودند به این خیال موافقت نموده و اگرچه برخی هم مخالفت کردند، و لیکن ابن زبیر به اعتراضات مخالفین گوش نداده و به اجرای ما فی الضمیر خویش قرار داد. اگرچه اهالی مکّه محض اینکه از هدم بیت اللّه احتراز کنند به شواهق جبال درآمده و تا منا فرار نمودند و گروه عمله نیز در شروع به عملیات اظهار رخاوت و اغبرار نمودند؛ و لیکن ابن زبیر محض اسقاط حکم حدیث شریف «تخرب الکعبهٔ و السویقین من الحبشهٔ» که در خاطر داشت به سطح کعبهٔ اللّه چند نفر غلام حبشی برده روز شنبه پانزدهم جمادی الآخر سال مزبور به هدم بنای بیت اللّه ابتدار نمود؛ و خواست برای اینکه به خرج و گل و لای بنا افزوده شود زعفران یمن که رنگی است حاضر و تدارک نماید؛ و لیکن چون اصحاب اطلاع و وقوف گفتند که

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۳۹۹

او احتجار و حل را مانع است و لازم است که این بنا را با گچ ساخت، لهذا چهار صد (۴۰۰) دینار داده و از صنعای یمن به قدر کافی گچ حاضر نمود و برای اینکه در اثنای عملیّات به طواف مردم مانع نشود بر حسب اخطار و یادآوری عبد اللّه بن عباس به اطراف بیت اللّه پرده‌ای از تخته کشیده و این پرده را نیز یک ستاره پوشانید. پس از آنکه ابنیه مقدسه را تا اساس قدیم ابراهیم خراب کرده و حجر الاسود را نیز در جوف صندوقی گذاشته و در دار النّدوه محفوظ نمود شروع به ساختن دیوارها نمود.

به موجب احکام حدیث شریف که در فوق ذکر شد حرکت کرده حجر اسماعیل را به اندرون بیت اللّه داخل ساخته و به قواعد قریشیه اعتبار نفرمود. یعنی بنایی را که حضرت ابراهیم ساخته بود پیدا کرده بر روی آن اساس نهاد و در جهت غربی به عرض سه ذراع دری نیز گشود ارتفاع دیوارها را به بیست و هشت (۲۸) ذراع و ثخن او را نیز به دو (۲) ذراع ابلاغ نمود. کعبه‌ای که حضرت ابراهیم ساخته بود نه (۹) ذرع و ابنیه قریشیه هجده (۱۸) ذرع ارتفاع داشت حتی خود ابن زبیر گفته است مانند اینکه قریشیان به بنای ابراهیم نه (۹) ذرع علاوه کردند من هم به ارتفاع بنای آنها نه (۹) ذرع تزیید نمودم و ارتفاع دیوارهای کعبهٔ اللّه را به بیست و هفت (۲۷) ذرع رسانیدم.

ابن زبیر به احجاری که از ابنیه مقدسه زیاد آمده بود از اطراف مطاف شریف ده (۱۰) ذرع جا را نیز تفریش نموده و کعبه معظمه را یک کسوه زیبا تعلیق فرمود. پس از آن از خارج و داخل دیوارها را به عود و عنبر و مشک اذفر تطبیب و تبخیر کرد و مواقع حنان و منان را که در داخل بیت اللّه بودند به الواح طلا گرفته و باب معلّا القاب کعبهٔ اللّه را نیز از طلای خالص یک مفتاح ساخت.

حفره بنایی که در جهت حجر اسماعیل بود تا اساس عدیم الاندراس حضرت ابراهیم حفر و تعمیق شده؛ و چون در این محل بعض سنگهای مجلّا دیده شد برای درآوردن آنها نیز یک کلنگ زدند و ازین ضربه ارکان اربعه کعبهٔ اللّه به حرکت و تزلزل درآمد، اهالی مکه به یک اضطراب و تلاش فوق العاده دچار شده و کسانی که با ابن زبیر در تجدید بنیان بیت اللّه موافق و هم رأی بودند از اعطای رأی خود نادم و پشیمان

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۰

گردیدند.

عبد اللّه بن زبیر ازین تلاش به قدر ذره‌ای متأثر نشده به کمال سکونت و احترام کبار اصحاب را جلب نموده و قواعد ابراهیم را به

آنهـا ارائه نموده و به شـهادت مشـار الیهم امر نمود که طرح اسـاس کننـد. عتبه بـاب شـرقی تا زمین مطاف و بیرون باب غربی را که خود باز نموده بود الی محاذی سنگی که در اتّصال شادروان غربی واقع است پایین آورد.

حجر الاسود در حریقی که در عصر قریشیان اتفاق افتاده بود منفجر شده و پارچه‌ای از آن در دست یکی از آل شیبه محفوظ و باقی بود.

ابن زبیر زمـانی که اصـل حجر شـریف را به صـندوق می‌گـذاشت پارچه را هم که در نزد آل شـیبه محفوظ بود آورده با نقره ذوب شده او را الصاق کرده و حفظ نموده بود و روزی که می‌خواست به محل مخصوص خود که در بیت عزّت داشت بگذارد پسر خود عباد و جبیری را که پسـر شـیبهٔ بن عثمان بود نزد خود حاضـر ساخته و به آنها گفت: زمانی که من نماز ظهر را می‌گزارم شـما حجر الاـسود را که در دار النـدوه محفوظ است آورده و به جای خود وضع نماییـد و بعـد از آنکه او را ساخته و پرداخته گردیـد صـدای تکبیر بلند نمایید.

ابن زبیر پس از آنکه این دسـتور العمـل را داد خود امامت نموده و به نماز ظهر مشـغول گردیـد، عباد و [جبیر شـیبهٔ بن] بن عثمان با همـدیگر مشـاوره نموده در میان کعبه معظّمه دار النّـدوه قرار دادنـد که بعض اشـخاص صف کشـیده و قائم باشـند و خودشان حجر الاسود را به یک پارچه پاک و مطهری پیچیده از میان اشـخاص مرقومه گذرانده پس از آنکه به محل خود گذاشـته و بالای او را با سنگ محکم ساختند برای بشارت مردم یک تکبیر گفتند. حجر شریف را عباد به محل خود گذاشته و جبیر بن شیبه نیز در این باب به او معاونت کرده است.

پس از آنکه اعاظم قبایل از نماز فارغ شدنـد و فهمیدند که حجر الاسود به محل خود گذاشـته شده است گفتند: زمانی که قریشـیان حجر الاسود را به محل خود می‌گذاشـتند منازعه به درجه‌ای رسـید که نزدیک بود حرب و جدال واقع شود حضرت فخر کائنات به معاونت رؤسای قبایل اربعه فصل و حسم فرمود با این همه آیا سزاور است که ابن زبیر به

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۰۱

این قانون و اصول رعایت ننمایـد. اعاظم قبایل اگرچه سـعی و همّت زیاد نمودنـد که مردم را به هیجان آورده و فسادی واقع نمایند؛ ولی چون هواخواه و طرفداری برای خود ندیدند بالضروره اختیار سکوت نمودند.

این عمارت روز سه‌شـنبه سـیم یا بیست و هفتم شهر رجب المرجب سال (۶۴) به حد ختام رسـیده است. روزی که کار به کلّی تمام شـد عبـد اللّه بن زبیر با عموم اهالی مکه علی طریق العمره به موقع تنعیم رفته به شـخصه یکصـد نفر شتر ذبح و قربان نمود و کسانی هم که در رفـاقت او بودنـد علی العموم منـاسب قـدرت خودشان ذبـح قرابین نموده و عیـد گرفتنـد. این عمره در میان مردم به عمرهٔ الاـکمه و عمره رجبیّه متعـارف و مشـهور بوده، حتی اهالی مکّه تا زمانهای نزدیک هر سال روز بیست و هفتم رجب به قصـد و نیّت عمره به وادی تنعیم رفته قربانی می‌کردنـد و چنـد شب در مـدفن عبـد اللّه بن عمر که در راه عمره است مانده ابراز مراسم مسـرّت و شادمـانی می‌کردنـد. اگرچه در این عصـر مـا نیز بـدان صوب عزیمت کرده و تفرج می‌نماینـد؛ و لیکن او را عمره رجبیّه نمی‌نامنـد. الحـال عـادت اینکه روز بیست و هفتم رجب به عمره رفته قربـانی کننـد به کلّی متروک گردیـده است؛ اگر چه هر سال به آن موقع رفته و یک تفرج عمومی می‌کنند و لیکن این تفرج منحصر به اواخر شهر صفر المظفر هر سال است.

مع مـا فیه این نیز یـک تفرج بسـیار مطنطن باشـکوه بوده اکثر اهـالی به مـدفن میمونه که از زوجات حضـرت رسول است و در موقع سرف نـام واقع است رفته دو شب در آنجـا اقـامت و ایفـای مراسم زیـارت کرده پس از آن به ارض صـفا افزای ارض زاهر عـودت نموده مدّتی هم در آنجا گذرانده و این تفرج در مقام عمرهٔ الاکم می‌گذارند.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۰۳

صورت یازدهم تجدید ابنیه مقدسه کعبهٔ اللّه در دفعه عاشره

اشاره

بیت شریف را دفعه دهم حجّاج الم بن یوسف الثقفی تجدید نمود و لیکن به جدران اربعه او دست نزده به قصد این‌که حجر اسماعیل را در خارج جای دهد دیوار طرف میزاب طلا را تجدید نموده داخل کعبهٔ اللّه را از طرف حجر اسماعیل از خاکی که زیاد آمده بود پر کرده و باب سعادت مآب او را از خاک بلند نمود؛ و باب غربی را که ابن- زبیر چنانکه در مقاله سابقه مذکور شد موافق حکم حدیث منیف مفتوح داشته بود مسدود ساخت.

و سبب این آن بود که عبد الملک مروان می‌خواست در هر حال ابن زبیر را تحت تبعیت خود درآورد، این وقعه ده سال بعد از وقعه حصین بن نمیر بود، زیرا عبد الملک مروان هنگامی که در شام حکومت داشت برای اینکه چاره و علاجی به جهت بیعت ابن زبیر پیدا کند به شرط اینکه اگر بیعت نماید خود او و تبعه او را نرنجانند، حجاج بن یوسف الثقفی را به خطه پاک حجاز مأمور و اعزام نموده و به همراهی او از شامیان سه هزار (۰۰۰ خ ۳) نفر عسکر نیز داد.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۴

حجّاج ملعون با لشکری که در تحت کوماندانی و سرداری او بود شهر شهیر کعبهٔ اللّه را هفت ماه تمام محاصره نمود و با ابن زبیر مشاجره و مقاتله کرده در ظرف این مدّت طویله از صدمه سنگهایی که به کعبه معظمه می‌انداخت در بنای سعادت مبنای بیت اللّه رخنه و فتور ظهور نموده عاقبت الامر ابن زبیر را شهید و جسد او را تا هنگام ورود خبر از شام در بالای دار نگاهداشت.

اگر چنانچه عبد الملک برای امداد حجاج لشکری از شام نمی‌فرستاد غلبه حجاج بر ابن زبیر محال بود؛ زیرا که ابن زبیر مطلع و خبردار بود که حجاج از شام بیرون آمده و در ساحه طایف برای شامیان خیمه زده و مترصد فرصت است. ابن زبیر از شجعان اهل مکه مقدار کافی عسکر فراهم آورده و محاربات نمود؛ و لیکن تاب مقاومت نیاورده مغلوبا معاودت کرد.

اگرچه مغلوبیت در طرف ابن زبیر بود و لیکن عساکر حجّاج نیز نزدیک به استیصال و اضمحلال شده بودند و چون حجّاج می‌دانست که اگر جزئی مددی به ابن زبیر برسد مراجعت خواهد نمود و در این مراجعت شامیان را غلبه خواهد کرد، لهذا حجاج غلبه خود را در طایف به ابن زبیر و اضمحلال عساکر خویش و لزوم فرستادن امداد را به عبد الملک نوشته، عبد الملک نیز به قدری که لازم بود برای حجّاج امداد و معین فرستاد.

حجّاج قوه احتیاطیّه را که از شام وارد شده بود همراه خود برداشته قبل از آنکه عبد اللّه بن زبیر تدارک عسکر نماید مکّه مکرّمه را محاصره کرده و عهد بستند که مادامی که ابن زبیر را شهید نکرده‌اند ترک سلاح و مقاربت زوجات و استعمال معطّرات نکنند.

بناء علیه در شهر ذیحجه سال هفتاد و دوّم هجرت به شاهقه جبل ابی قبیس نصب منجنیق نموده و اهل مکه را به یک بی‌رحمی فوق العاده که فوق تحمل بود مزاحمت و تضییق نمود؛ و حتی مطاف سعادت را طوری سنگساری می‌کرد که دخول بر آنجا محال و غیرممکن بود.

در اثنای این وقعه عبد اللّه بن عمر نیز برای ایفای نسک حج در مکّه بودند از محاربات واقعه فوق الغایه متأثر شده و شخصی را نزد حجّاج فرستاده و سفارش کرد که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۵

ای حجاج از حضرت ایزد پاک احتراز کرده و خود را مسلمان می‌شماری مسجد الحرام را سنگسار نکن، موسم حج است، صلحای امّت برای ادای مناسک حج از اقطار ممالک آمده و متحیّراند از سنگهایی که تو انداخته‌ای ممکن نیست که شخص به مطاف سعادت داخل شود، اقلا حرب و قتال را به بعد از عید قرار [ده] که هرکس فرایض حج را بجا بیاورد.

حجاج ظالم نیز بواسطه این سفارش عبد اللّه بن عمر از حرب و قتال کف ید نموده و تا ختام مدّت حج کارزار را موقوف ساخت و

محاربه را به بعد از عید معوّق نمود و بعد از حج معاودت حجّاج را اعلان نموده باز به محاربه قیام کرده و کعبهٔ الله را سنگسار کرد. غریبه زمانی که حجّاج غدّار کعبهٔ اللّه را سنگسار می‌نمود، در روی آسمان یک سحاب مظلم عیان شده و اقطار حجازیه را ظلمت فوق الغایه احاطه نمود و در اطراف اربعه مکه آوازه‌های رعود و صواعق مخوف حاصل شده و در قلوب مخالفین علائم خوف و خشیت ظاهر و نمایان گردید. زمانی که حشرات اعدا این آثار خوفناک را دیدند به منتها درجه هراس میدان کارزار را ترک کرده هریک به سوراخی اندر خزیدند.

حجاج چون این حالت را دید خطاب به تبعه خود کرده گفت: ای عسکر سبب این همه خوف و تلاش چیست که هریک از شما به طرفی گریزان شدید اگر چنانچه از صدای این رعود و صواعق هراسان شدید و رم نمودید این صواعق چیزی نیست که سبب توهم شما بشود، من در این دیار زیاده از همه مانده و دیده‌ام که ازین نقطه این رعد و برق کم نمی‌شود. ملعون خود به منجنیق سنگ گذاشته و شروع به انداختن به بیت الله نمود.

موثوقا روایت کنند که از همان احجاری که حجاج با منجنیق می‌انداخت استار کعبه مبارکه مشتعل شده و سوخت. در این اثنا در جهت جده یک سحاب ظاهر شده شامیان را به صداهای مهیب رعود و صواعق استقبال کرد و آمده در حذای سقف بیت اللّه ایستاد پس از آن یک باران شدید آمده و جاهایی را که سوخته بود خاموش ساخت. سحاب مزبور تنها در حرم سقف بیت اللّه بود

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۶

خارج مسجد الحرام سهل است به خارج مطاف سعادت نیز یک قطره باران نیفتاد و با همه این از میزاب طلا مدّتی آبها جاری بود. در این اثنا منجنیقی که حجّاج ظالم در جبل ابی قبیس نصب کرده بود به واسطه نزول صاعقه محترق و چهار نفر شامی که در اطراف آن بودند خاکستر شدند و به واسطه نطق سالف الذّکر حجّاج چهل نفر از شامیان اظهار صلابت نموده یک منجنیق دیگر تدارک کرده و به کار خود مشغول شدند. این دفعه نیز آن چهل نفر به نزول صاعقه دشمن سوز سوخته و به اسفل درکات جحیم شتافتند. با این همه حجّاج ظالم از این اشارت غریبه متنبّه نشده به کمال حدّت و سورت عساکر خود را تهدید و تحذیر می‌کرد. بناء علیه آتش محاربه به طور کمال اشتعال یافته و علائم مشروحه از خیال و خاطر شامیان بکلّی محو و فراموش گردید.

پس از چند روز وقوع این غریبه نیز دوازده نفر از شامیان به نزول صاعقه هلاک شدند و کسانی که این را مشاهده کردند متلاشی و خائف شدند. اگرچه شامیان از این حال بکلّی رمیدند و از اطراف منجنیق پراکنده شدند؛ و لیکن چون از اهالی مکّه نیز چند نفر سعید از آن صاعقه ارتحال کرده بودند لهذا حجاج به تبعه خود خطاب کرده گفت: ای عسکر شام شما محق هستند و اهل مکّه باطل، علامات مهیبه که از خواص مخصوصه اراضی حجاز بوده بکلی مندفع گردید، قدری هم غیرت و همّت نمایید.

این خطابات حجّاج نیز در این بیت موجب تشدید محاربه و تحدید مشاجره شده.

امتداد ایّام محاصره موجب قحط و غلا گردیده و طول این حال مکیّان را از جان خود سیر کرد و اکثر اهالی مکّه به نزد حجاج رفته استیمان نمودند و برخی هم عبد اللّه بن زبیر را ترک کرده به جانب مدینه منوّره شتافتند.

کسانی که عبد اللّه بن زبیر را در این وقعه تنها گذاشته بودند فقط اهالی و توابع او نبودند بلکه از اولاد صلبی او حمزه و حبیب نیز به حجّاج عرض بیعت کرده و پدر خود را تنها گذاردند. مع ما فیه یک فرزند او که به اسم زبیر مسمّی بود برای معاونت پدر خود استقامت نموده و از نزد پدر خویش دوری ننمود.

عبد اللّه بن زبیر چون دید که اهالی او را ترک کرده و هریک به گوشه‌ای رفتند نزد

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۷

مادر خود ذات النطاقین آمده گفت: ای مادر کسانی که در تحت تبعیّت من بودند مانند اهل کوفه که نسبت به امام همام حسین بن علی- علیه السلام- نمودند به من هم بی‌وفایی کردند، حال آنکه اولاد آن حضرت از نزد او متفرق نشده بودند ولی فرزندان من

حجّاج را بیعت کرده و مرا تنها گذاشتند. حجاج به من سفارش می‌کند اگر ترک مخالفت کند من همه مطالب او را می‌پذیرم، آیا در این خصوص رأی و تدبیر تو چیست؟ ذات النطاقین گفت: ای پسر من پس از زاین محاربه، بیعت تو بر بنی امیّه شایسته نیست تو خود پیر شده‌ای چه‌قدرها زندگانی خواهی کرد شهید شدن به نام نیکو، نیکوتر از آن است که شخص به حقارت و ذلّت بگذراند.

بناء علیه ابن زبیر والده خود را وداع کرده و آن شب را تا صبح در داخل کعبهٔ اللّه عبادت کرده پس از ادای نماز صبح با چند نفر از دلاوران که آجال آنهها به سر آمده بود شروع به قتال نمود و در هر حمله مخالفی را هلاک کرده و شامیان را که در داخل مسجد الحرام بودند اخراج نموده از باب صفا بیرون آمده مستقیما به طرف جبل ابی قبیس ایلغار کرد. هنگامی که عبد اللّه بن زبیر مستقیما به جبل ابی قبیس می‌راند یکی از شامیان سنگی انداخته و او را به زمین انداخت و یکی از افراد قبیله بنی مزاد نیز سر او را از بدن جدا نموده و نزد حجّاج ظالم آورد. حجّاج ظالم پس از آنکه از شهادت ابن زبیر ممنون شده و به کمال افتخار و مسرّت سجدات تشکر و محمدت نمود سر او را با رئوس رؤسای اهل مکّه به شام فرستاد و جسد او را نیز صلب نموده و امر کرد مادامی که مادر ابن زبیر ذات النطاقین رجا و نیاز نکند او را از دار پائین نیاورند.

ذات النطاقین که این امر حجّاج را شنید نیّت کرد که در خصوص جسد پسر خود ابدا استدعا و رجا ننماید؛ و لیکن روزی بر سحب تصادف از محلّ صلب عبد اللّه گذشته و گفت: آیا هنوز این راکب از مرکب خویش پیاده نشده است؟ حجاج به این کلمات معنای رجا و نیاز داده نعش ابن زبیر را از دار پایین آورده و در مقبره حجون مدفون ساخت.

بعضی از مورّخین این خبر را به طور دیگر نقل و روایت کرده گویند: ذات النطاقین والده ابن زبیر در خصوص پایین آوردن ابن زبیر از دار ابدا به حجّاج ظالم رجا و نیاز نکرد

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۸

حتی اینکه در فوق نوشته شده که گفته بود این راکب هنوز از مرکوب خود پیاده نشده است، این کلمات را نیز نگفته است. جسد عبد اللّه بن زبیر از دار به موجب امر عبد الملک مروان پایین آورده شد؛ زیرا که عبد الملک از عداوت حجّاج به ابن زبیر اطلاع به‌هم رسانده و مطّلع گردید که حجّاج اصرار و ابرام دارد که جسد مقتول مشار الیه از دار پایین آورده نشود؛ لهذا یک مأمور مخصوص فرستاده و در آن خصوص امر قطعی داد.

بناء علیه جسد شهید مزبور پس از چهل روز شهادت او از دار آورده شده و به والده‌اش ذات النطاقین فرستاده شد؛ و از طرف ذات النطاقین تجهیز و تکفین شده و در مقبره معلّا مدفون گردید. به این تقدیر در میان شهادت و روز دفن ابن زبیر چهل روز گذشته یعنی جسد عبد اللّه بن زبیر چهل (۴۰) روز تمام در دار بوده است.

زمانی که عبد اللّه بن زبیر شهید شد، شامیان فرحناک شدند و برای اعلان مسرّت و شادمانی تکبیر گفتند. اسماء ذات النطاقین که امتنان حجّاج را از شهادت ابن زبیر شنید و برای اعلان مسرّت تکبیر گفتن شامیان را دید در حالتی که هشتاد (۸۰) سال از عمر او گذشته بود گفت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ پس از آن گفت: سبحان اللّه این چه حال است که در حین ولادت عبد اللّه صحابه کرام تکبیر گفتند و روز ارتحال او مخالفین بد فرجام نیز به صدای تکبیر اظهار مسرّت و انبساط نمودند. عبد اللّه بن عمر نیز به شامیان اشارت کرده گفت: اینان را تعجب می‌نمایم که اصحاب عظام روز ولادت ابن زبیر مسرور شده و تکبیر گفتند، اینان از قتل او فرحناک گشته و تکبیر آوردند.

این تعجب و حیرت عبد اللّه بن عمر بسیار به جا و به موقع است؛ زیرا که ابن زبیر بیست ماه پس از وقوع هجرت نبویّه زینت‌بخش گهواره وجود شده بود. یهودیان قبل از ولادت او می گفته‌اند: ما مسلمانان را سحر کرده‌ایم که از آنها اولاد ذکور نخواهد شد.

چون عبد اللّه بن زبیر متولّد شد برای مهاجرین کرام مایه مسرت و شادمانی شده مهاجرین و انصار علی الاتّفاق اجرای شهر آیین نمودند.

حجّاج پس از شهادت ابن زبیر ذات النطاقین را دو دفعه دعوت نمود دفعه سیم به شخصه به خانه ذات النطاقین رفته و گفت: برای قتل عبد اللّه مرا چگونه یافتی؟ ذات

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۰۹

النطاقین گفت: تو را آن چنان یافتم که دنیا را بر پسر من و آخرت را بر خود افساد کردی.

حضرت رسول اکرم خبر داده بودند که از بنی ثقیف یک کذّاب و یک مهلک ظهور خواهد کرد کذّاب را دیدیم که مختار ثقفی بود مهلک نیز تو هستی.

ترجمه حال ابن زبیر

عبد اللّه بن زبیر نواده عوّام برادر حضرت خدیجهٔ الکبری بنت خویلد است و پسر اسماء بنت ابوبکر. خود و پدر او از اصحاب سعادت استصحاب حضرت پیغمبری است، هنگامی که تولد یافت دهان او با ریق حیات بخش حضرت رسالت گشوده شده و به نام عبد اللّه نامیده آمد. چون ابن زبیر در مدت عمر خود به احیای لیالی حریص و به زهد و ورع انیس بود، بناء علیه لیالی عمر خود را به سه قسمت تقسیم کرده؛ و یک شب را به قیام؛ و دیگری به رکوع؛ و سیمی را به سجود منحصر داشته بود.

چون ابن ابی ملیکه صلابت دینیه ابن زبیر را تعریف کند گوید: ابن زبیر در یکی از روزهای محاصره نماز می‌کرد یک سنگ بسیار بزرگ که به منجنیق انداخته می‌شد از میان سینه و لحیه ابن زبیر گذشت علاوه بر اینکه ابن زبیر در نماز استقامت نمود در خضوع و خشوع و قرائت و رکوع به قدر ذره‌ای تعجیل ننموده مانند سایر ایّام تبدیل ارکان نماز قیام فرمود. من سوگند یاد کنم که ابن زبیر یک شخص شجاعت انتسابی بود که جلد او با لحم او مرکب و لحم او با رگهای او ممزوج و رگهای او با استخوانهای او مألوف بود، و نفس و روحش که در میان جنبین قوی البنیه او بودند با سایر اعضای او مخلوط و درهم بود. از حضرت رسول سی و دو حدیث نقل و روایت کرده و به شرف ردف مطیه حضرت رسالت پناه مشرف آمده بود.

حجّاج بی‌باک ابن زبیر را دفن کرده و ساحه فیض مساحه مسجد الحرام را از سنگها و خونهایی که جاری کرده بود پاک ساخته به عبد الملک مروان نشوت که ابن زبیر کعبه مکرّمه را مغایر طرز و هیئتی که قبایل قریش ساخته بود تعمیر و به طرف غربی او نیز علاوه بر آن یک در مفتوح داشته است به این جهت تغییر دادن اساس بقعه مقدسه برای

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۰

ما به درجه لزوم رسیده است. در جواب موافق دستور العملی که از عبد الملک وارد شده بود، دیوار شامی بیت اللّه را هدم و قلع نموده از طرف حجر اسماعیل شش ذرع و یک وجب جا را در خارج گذاشته و باب شریف غربی را مسدود و دیواری را که از طرف شام خراب کرده بود موافق طرز قدیمی که قریشیان ساخته بودند[۱۰۸] تجدید نمود. محل شریفی که حجّاج او را به خارج گذاشت جهت حجر اسماعیل است.

قبایل قریش به واسطه نداشتن مخارج اینجا را در خارج بیت اللّه گذراده به اطراف آن در ارتفاع دو ذرع یک دیوار مستدیر کشیده بودند. عبد اللّه بن زبیر موافق احکام جلیله حدیث سالف الذّکر حرکت کرده و حجر شریف مذکور را به داخل بیت اللّه گرفته وضع قدیم ابراهیم را اعاده کرده بودند. حجّاج ملعون محض رغم عبد اللّه بن زبیر محل شریف مذکور را به خارج بیت انداخته باب غربی بیت اللّه را مسدود و غرض جبلّی و فطری خود را به ابن زبیر در این خصوص نیز شایع و ظاهر ساخت.

مطالعه اینکه عبد الملک بدون لزوم و وجوب محض اشعار حجّاج به تغییر اساس بیت معظم مساعدت کرد منتج آن شد که مایه زوال سلطنت امرای بنو امیّه شده و سبب ظهور شوکت و اقبال اعیان بنو عباس بن عبد المطلب گردید؛ و آفتاب سلطنت به مفارق آل عباس تابیدن گرفت. یعنی اداره مغصوبه امارت مبدّل به اصول خلافت شده ماه منیر حکومت بنی امیّه به کلّی آفل و منخسف و

مقالید رتق و فتق امور مسلمین به ایادی آل عباس مفوّض و منعطف گردید.

استطراد اول خلفای بغدادیه که سلاله آن به عباس بن عبد المطلب منتهی می‌شود ابو العباس سفّاح بن محمد بن علی بن عبد اللّه بن عباس و آخر آنها مستعصم باللّه عبد اللّه بن مستنصر باللّه منصور بن ظاهر باللّه محمد است.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۱

عبد اللّه بن سفاح در ربیع الاول سال یکصد و سی و دوم (۱۳۲) هجرت به تخت خلافت جلوس کرده و پانصد و بیست و چهار (۵۲۴) سال بعد از آن بغداد را هلاکو تصرّف کرده مستعصم را مقتول ساخت؛ و در سال ششصد و پنجاه و ششم (۶۵۶) هجرت حکم خلافت بغدادیان به آخر رسید. پس از قتل مستعصم امر جلیل خلافت باز در عهده عبّاسیان باقی بوده و به مصر قاهره منتقل گردید.

یعنی در عصر ملک صلاح الدین ایوبی مصریان به آرای علما از آل عباس به الناصر الدین اللّه بیعت کردند.

روایت کنند در بغداد با عبد اللّه سفاح الی مستعصم سی و هفت نفر؛ و در مصر الی زمان انقراض عبّاسیان چهل و هشت نفر شرف افزای دیهیم خلافت بوده‌اند. چون مدّت خلافت عبّاسیانی که در مصر خلافت کرده‌اند به سال دویست و شصت و چهارم (۲۶۴ ه) رسید شعار خلافت با تبرکات سنیه از طرف عبد الرحیم عباسی که در امر خطیر خلافت مصر سریر آرا بود در سال نهصد و بیست و یک (۹۲۱) هجری به سلطان سلیم خان تسلیم شده است و از آن تاریخ به سلاطین عثمانی خلیفه اطلاق می‌شود.

تعریف مراتب و القابی که مخصوص خلفا و سلاطین و ملوک است

اشاره

واجب شرعی که خلافت گفته می‌شود یک فریضه مهمه است که امورات دنیوی و اخروی مؤمنین را رؤیت نموده و احتیاجات مادّی و ادبی آنان را تسویه نماید. خلافت بعد از انبیای عظام به اشخاصی است که به اجماع امّت به او بیعت کرده شود. خلافت چون یک ریاست علیا و جامعه امور دین و دنیا است لهذا بزرگترین مراتب و مناصبی است که منحصر به ملوک و سلاطین است. ابوبکر را نام خلیفه رسول اللّه داده شده، پس از آن به عمر بن الخطاب عنوان خلیفه خلیفه رسول اللّه، بعدها به واسطه تنافر در تتابع اضافات عنوان مذکور متروک شده به خلیفه مشار الیه امیر المؤمنین گفته شد. اول کسی که به فاروق اعظم به لقب امیر المؤمنین مکتوب نوشت ابو موسی الاشعری بود و آنکه در اثنای مخاطبه‌ای لفظ امیر المؤمنین را استعمال کرد یا حاتم طائی؛ و یا مغیرة بن شعبه؛ و یا عمرو بن العاص بود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۲

عبّاسیانی که در بغداد اجرای خلافت می‌کردند خودشان را به بعض القاب خصوصی مانند منصور، مهدی، رشید، امین، مأمون، معتصم، معتز، معتضد، مقتدر تلقیب کردند.

مقصودشان این بود که به القاب اصحاب کرام مانند صدیق، فاروق، مرتضی، تقلید نمایند و اسامی آنها در میان اهالی به کثرت یاد نشود. اگرچه عبیدیان و موحّدین یک لقب خصوصی می‌داند، و لیکن از کثرت القاب متنفر شده و نتیجه‌ای از او نیافتند، چنانکه از مآل قطعه آتی که رشیق بن القیروانی انشاد نموده است این معنی استنباط می‌شود.

و ممّا یزهّدنی فی ارض اندلس‌اسماء معتضد فیها و معتمد

القاب مملکة فی غیر موضعهاکالهرّ یحکی انتفاخا صورة الاسد

یعنی: یکی از اسبابی که مرا از دیار اندلس متنفّر ساخت وجود اسمهای مانند معتمد و معتضد است؛ زیرا که در اندلس استعمال این

القاب که مخصوص ملك و دولت است مانند آن است که گربه برای اینکه شبیه شیر شود خود را تنفیح نماید. انتهی.

سلطان:

لقبی کوچکتر از رتبه جلیله خلافت بوده یک معنای لغوی و یک معنای اصطلاحی دارد. معنای لغوی آن، آن است که باوجود تسویه اموری که متعلق به خلافت است در یک صورت مستبدانه نیز تملک نماید. معنای اصلاحی آن چنین است که صاحب ملک شود و یا آنکه از خلافت قطع نظر نموده امور دولت را اداره کند. به این تقدیر هر خلیفه را اطلاق سلطان صحیح بوده؛ ولی هر سلطان را نمی‌توان خلیفه اطلاق کرد.

لقب سلطان به جعفر بن یحیی البرمکی و اشناس ترکی نیز داده شده است. عبّاسیان و غزنویان و ایوبیان ملوك و امرائی را که از طرف خودشان منصوب می کردند به سلطان ملقّب می‌داشتند؛ و اینان را مانند امین الدّوله و امیر المسلمین و امین الملّه القاب خصوصی نیز می‌دادند. سلطان بودن مشروط بر آن است که اقلیم بزرگی را متصرف شود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۳

ملک:

ملك یک لقب محدود بوده مرتبه او کوچکتر از سلطان است.

امیر:

ترکی این کلمه جغتای و فارسی آن شهنشاه است.

خان، شاه، میرزا:

از جمله القاب مخصوصه پادشاهان است که سلاطین عثمانی کافه این القاب را حائزاند. پادشاهان عثمانی القاب خان و خاقان را از ملوک اتراک گرفته‌اند که در اوان ظهور عثمانیان سطرت و سلطنت آنها روی به انقراض بود. لقب سلطان را نیز از سلاطین ماضیه اسلامیه گرفته‌اند، امّا القاب شاه و شهنشاه اگرچه به ملوك صفویه و آذربایجان منحصر بود؛ و لیکن زمانی که سلطان سلیم به صفویان غالب شد این القاب به سلاطین عثمانی منتقل گردید. و چون در سال نهصد و بیست و یکم (۹۲۱) عنوان جلیل خلافت نیز به مشار الیهم انتقال یافته است از آن تاریخ به بعد عزل و نصب ملوك و امرائی که در خوارزم و بخارا و بهوپال و بلاد سائره بودند به دست پادشاهان عثمانی مجری می گردید.

[القاب] سلاطین فرنگستان

اروپائیان لقب امپراطور در جای سلطان و لقب قرال را در محل خان و شاه و لقب دوک را در مقام ملك، بیك، میرزا، امیر استعمال می کنند. در اوایل حال لقب امپراطور غیر مستعمل بوده به کافه حکمداران قرال گفته می‌شد. چون ظلم و استبداد قرالها را در حق رعایای خود رفته رفته تزاید و شدّت پیدا کرد و دائره صبر و تحمّل را گذشت، اهالی علی العموم متفق شده و حکومت مطلقه را به جمهوریت تبدیل کردند و به نام قیصر شخصی را انتخاب کرده و برای خودشان رئیس قرار دادند. اگرچه قیصر پس از آنکه

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۱۴

موافق رای اهالی اداره امور عسكريّه و ملكيّه را به عهده خود گرفته بعض امتيازات طلب نموده و خواست كه ما فى الضمير خود را مجرى دارد؛ و ليكن چون نائل مقاصد خويش نگرديد با يك فرقه عسكريّه كه به دائره اتفاق خويش داخل كرده بود چهل و نه (۴۹) سال قبل از ميلا حضرت مسيح بلده معظمه روما را به قبضه تصرف خود آورده لقب امپراطور را كه متضمن معناى قائد است حاصل كرده و پس از مدتى به واسطه غلبه او بر كافه ارباب مناصب حاليه كسب استقلال نموده شروع به ضرب سكّه نمود. بعد از آن تاريخ عادت بر اين جارى شد كه حكمدارانى را كه توسيع دائره شوكت و مملكت نموده‌اند اين لقب داده شود.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۱۵

صورت دوازدهم در ذكر آن است كه اركان بيت اللّه به چه وجه تعمير و تأييد گرديد.

براى اينكه ملعبه ملوك نباشد از تاريخ تجديد حجّاج الى خلال سال يكهزار و بيستم (۰۲۰) هجرت به تجديد بقعه مقدسه كعبه شرعا مساعدت نگرديد، بدين جهت سقف منيف بيت اللّه و اركان او روى به خرابى آورده و به بعض علائم و آثار استدلال كرده شد كه اگر مدتى هم در اين باب چاره‌جويى نشود بكلى انهدام و انحطاط پيدا خواهد نمود. بنابراين اهالى مكّه در صدد استعلاج اين كيفيت برآمده به اتّفاق شريف ادريس كه امير مكّه بود با اعيان و سادات به دربار عثمانى نوشته و استدعا نمودند كه در اين باب آنچه مقتضى است مجرى كرده شود.

اگرچه مستدعيات اهالى بلد، اولياى امور عثمانى را تا يك درجه به وهم و تلاش دچار كرد؛ و ليكن چون تجديد بيت معظم ملتزم آن بود كه بقعه مباركه را بكلى منهدم و خراب سازند و چون حكم شرعى نيز بر اين جارى شده بود كه اگر اقّلا يك طرف آن محل مبارك سقوط نكند نمى‌توان تعمير و تشييد كرد؛ لهذا براى اينكه شرعا راهى پيدا

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۱۶

كنند و پس از آن درصد و تعمير و تجديد برآيند مقرر گرديد كه از علماى اعلام و رجال كرام مجلس كميسيونى ترتيب داده شده و قرارى در اين باب بگذارند.

پس از آنكه در مجلس شوراى منعقده كه به طور اجبار شرعى انعقاد يافته بود قيل و قال بسيار شد گفتند كه ممكن است بيت مكرّم را از دو محل آن به كمرهاى آهنين ربط نموده و اركان مشقوقه او را كه اجزاى احجار را از يكديگر متفرق ساخته است حفظ و ضبط نماييم و باز ممكن است كه بيت اللّه را بكلّى منهدم و خراب نموده به طور مزبور تأييد و تحكيم و بر وفق احكام شرع حركت نماييم.

اين قرار داد كميسيون به حضور سلطان معروض گرديد. بناء عليه به موجب فرمانى كه صادر گرديد كمرهاى آهنين را ترتيب داده يك طبقه آنها را از نقره خام و يكى ديگر را از زر خالص العيار پوشانده و هم ميزاب نقره‌اى را كه در زمان سلطان سليمان فرستاده شده بود به ميزاب طلا تبديل داده و زرگرها و آهنگرهاى متعدد و كوره و منفخهاى زياد حاضر ساخته در اسكدار به موقع (استاد روز بغچه سى) نام محل فرستادند و روزى كه مى‌خواستند شروع به كار نمايند يك آيين باشكوهى ترتيب داده در محضر پادشاه زمان و رجال و اعيان ابتدا به اجراى عمليّات نمودند.

مهمّات نفيسه جميله كه مرتّب مى‌شد در اندك زمانى مهيّا و تدارك شده و كيفيّت را به پادشاه زمان سلطان احمد خان اظهار داشتند چون پادشاه مشار اليه آن وقت در بغچه [- باغچه] داود پاشا مى‌نشست و اراده نمود كه نفاست اشياء مرتبه و هيئت و وضع آنها را خود مشاهده نمايد، لهذا امر نمود كه اشياء مرقومه به محل مزبور حمل و نقل شود.

بنابراين موافق ابعاد بيت اللّه از چوب يك نمونه و مودل [- مدل] ساخته و اشياء معموله مذكوره را با او به بغچه پاشا برده و در محل

وسیعی گذاردند و اشیاء مزبوره را و هرچیز را در محل خود در بالای نمونه نصب کرده هیئت و وضع و نفاست آنها را به حضار و تماشائیان نشان دادند.

بالاخره برای این‌که اشیاء مذکوره را به مکّه آورده و هرچیز را در محلّ و موقع خود بگذارند حدّاد و زرگرهای مستعدّ و متدیّن ترتیب داده به حسن پاشا که ایالت حبش به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۷

عهده او موکول شده بود همراه نموده در اواسط شهر رجب سال یکهزار و بیست (۱۰۲۰) به مصر قاهره فرستاده شد و به والی مصر که آن وقت محمد پاشا بود امر نموده شد که از آنجا بدون معطّلی از طریق سویش [- سوئز] به جانب حجاز روانه دارد. پاشای مشار الیه لوازم و مهمّات همه را ترتیب داده به صحّت و عافیت به مکّه مکرّمه ایصال نموده و آن خدمت را علی وجه الاتم اکمال نمود.

این اشیاء نفیسه محترمه عبارت بوده است: از شانزده عدد کمر آهنین که به هر دیوار بیت معظم چهار منطقه باشند و برای گرفتن اینها یعنی برای اینکه به هریک از ارکان شریف چهار عدد گذاشته شود شانزده عدد عماد حدید بود و برای محلّ مبارکی که این کمرها در باب بلند جناب کعبه تلاقی کنند یک قطعه طاق مقوس و یک قطعه لوحه برای تجدید کتابه سمینی که در فوق عتبه علیای همان باب بلند جناب بود و برای تعمیر کردن سطح لطیف تخته‌های کافی، لوحه کتابه باب معلّی القاب کعبهٔ اللّه و طبقه تحتانی کمرهای گوشه نقطه‌های عمودی از طلای خالص بوده و همه عمودها و طاق مقوس و طبقه فوقانی کمرها نیز از نقره خالص ترتیب داده شده و بالای آنها به صنایع دقیقه که حیرت بخش عقول جهانیان بود تزیین و تذهیب شده بودند.

پاشای مشار الیه در اواسط رجب شریف از اسلامبول حرکت نموده و پس از مدّتی به مکّه مکرّمه و اصل و روز یکشنبه که مصادف غرّه محرم الحرام سال یکهزار و بیست و یک (۱۰۲۱) بود در داخل مطاف شریف مجلسی از اعاظم اهالی مرتب ساخته پس از دعای دوام دولت در محضر اهالی در حالتی که معماران را نیز همراه داشت از پلّه‌ای که در زیر میزاب الرحمه ترتیب داده شده بود بالا رفته سطح شریف را کشف و معاینه نموده مقرر داشت که سی و هفت عدد چوب آن را تبدیل نموده و سه قطعه از اینها را که قابل اصلاح بود تعمیر کرده و هریک را به جای خود گذاشته و مرمرهای سطح شریف را نیز از محل خود برداشته به قدر امکان تسویه نموده و هریک را به اسلوب قدیم در محل خود جای داد و میزاب طلا- را نیز به جای میزاب کهنه گذاشته و تعمیر سطح لطیف را همان روز به انجام رسانید.

بعد از چند روز نیز شبی پس از ادای نماز عشا به واسطه استادانی که از اسلامبول

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۸

آورده بود تا به صباح نصف کمرها را و شب دیگر نیز نصف آنها را با عمودها و لوحه کتابه باب معلا به جای خود نصب و وضع نمود. پس از آن یکی از گوشه‌هایی را که محتاج اصلاح و تسویه بود بدون اینکه از دائره مساعده شرعیه خارج شود تعمیر و ترمیم نموده ارکان اربعه کعبهٔ اللّه و سطح شریف را به طور سزاوار تشیید و تعمیر نمود. چنانکه اصحاب وقوف اعتراف نموده و شهادت دادند که متانت ارکان رصین البنیان کعبهٔ اللّه به درجه مطلوبه واصل آمده است.

فی الواقع اشیاء نفیسه که در اسلامبول ساخته شده بود جدران بیت اللّه را به درجه‌ای تحکیم نمود که کافه مهمات معموله مثل آن بود که موافقت آنها ملاحظه و ذرع شده و در یک قالب مخصوص اصاغه شده بود باوجود این حالت باز در مکّه مکرّمه محض احتیاط به دفعات امتحان و معاینه کرده شد.

چون این معنی در میان اهلی مایه مفخرت و مسرّت بود در شانزدهم ماه مذکور در اطراف اربعه کعبهٔ اللّه و در خانه مرحوم شریف ادریس در تحت ریاست خود مشار الیه مجلسی منعقد شده پس از تلاوت آیات قرآنی برای ازدیاد شوکت ملّت معظّمه اسلام ادعیه

لازمه را به جا آوردند.
غریبه روزی که میزاب قدیم قلع و قمع شده و مرمرهای سطح شریف برداشته می‌شد علائم مدهشه نزول باران در جو هوا نمایان شده و از صداهای صواعق و رعود که در اطراف و اکناف آن محدود بود هرکس خود به خود می‌گفت که اگر باران نازل شود داخل کعبهٔ اللّ در میان جریان سیل پنهان خواهد ماند و به این جهت مضطرب و پریشان بودند با اینکه قطرات باران مانند دانه‌های گوهر به همدیگر اتّصال داشت تا زمانی که میزاب رحمت به جای خود وضع شده و سطح شریف بیت اللّه بسته شود یک قطره باران به زمین نیفتاده، همانا که قطرات باران تا زمان بسته شدن سطح شریف از زمین به ارتفاع چهل ذرع متراکم شده و در ختام عملیات میزاب به یک شدت فوق العاده باران نازل شد که مثل او نامسبوق بود و از کثرت نزول باران اسواق و بازارها غرق سیلاب و اهالی به وحشت و وهم دچار شدند.
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۱۹

صورت سیزدهم تجدید بیت الله در دفعه یازدهم

اشاره

بانی یازدهم بیت اللّه سلطان مرادخان رابع ابن سلطان احمد خان از سلاطین عثمانیه است. چون شرعا جایز نیست که مادامی که یک‌طرف بقعه مقدّسه سقوط نکند او را تجدید نمود، لهذا از عهد حجّاج ظالم تا زمان سلطان مشار الیه از هیچ طرفی به تجدید و تعمیر بقعه مقدسه مبارکه جسارت و مبادرت کرده نشد، حتی به واسطه اندراس ارکان اربعه آن مائل به رکوع شده و به ملاحظه آن مسئله تجدید و تعمیر آن بقعه مسعوده درجه لزوم و وجوب را گذشت. چون به واسطه مسئله مشروعه که ذکر شد سلاطین ماضیه نتوانسته بودند تعمیر و تجدید کنند به این جهت در عصر سلطان احمد خان به حالتی رسید که چیزی نمانده بود ساقط شود. اگرچه سلطان احمد خان خواست که ابنیه آن بیت لطیف را تجدید کند و لیکن چون شرعا اجازه و رخصت داده نمی‌شد لهذا چنانکه در مقاله سابقه مذکور آمد به کمربندها و گوشه بندهایی که از آهن ساخته شده بود تشیید شده و یکی از ارکان اربعه نیز به قدر امکان تعمیر و ترمیم گردید.
اگرچه این تعمیر هجده سال تمام بیت معظم را از سقوط و انهدام محافظت و
مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۰
حراست نمود و لیکن روز چهارشنبه نوزدهم شهر شعبان ۱۰۳۹ در جبال اطراف اربعه قطعه مقدسه حجاز به طوری باران متوالی که با رعد و برق و صواعق اتصال داشت نازل شد که آب باران مانند سیل عرم کثرت و ازدحام پیدا نموده به یک هجوم فوق العاده به داخل حرم شریف مسجد الحرام درآمده و در هر ساعتی از ساعات شدّت پیدا نموده دو ذرع از حذای کلید باب معلّا جناب کعبهٔ اللّه ارتفاع پیدا نمود. دکاکین و بیوت و مکاتب که مصادف راه سیل بود عموما خراب شده و سنگهای این ابنیه و خاکهای آنها به صولت و قوت جریان سیل مقاومت ننموده تابع سیلاب شده و به دائره حرم شریف داخل گردیدند. عدد نفوسی که در مخروبه دکاکین و مکاتب و بیوت مانده بودند قابل تخمین و حساب نبودند.
چون دیوارهای بیت معظم قابل سقوط و انهدام بودند روز دوم دخول سیل به حرم شریف که روز یازدهم شعبان بود پس از نماز عصر دیوارهای رکن شامی و رکن عراقی یک دفعه فرو ریختند و به واسطه صدایی که ازین خرابی و انهدام حاصل شد و از تأثیر صداهای مخوف رعود و صواعق عموم اهالی مکه دچار خوف و هراس شده و برخی هم ترک حیات و زندگانی خویش کردند. این گونه انهدام جدران بیت اللّه اهالی مکه را به قسمی به حیرت و دهشت انداخته بود که در واقع آن روز برای سکنه بیت اللّه از

روز قیامت نشانه و علامتی معدود می گردید.

نسوان و رجال حائر و حائم پریشان گردیده و خود نمی‌دانستند که به چه بلایی مبتلا شده‌اند. نه مادر فرزند خود را تجسّس می کرد و نه پسر پدر و مادر خویش را جستجو و تعاقب می‌نمود. آبها سه روز پس از انقطاع سیل در داخل مسجد الحرام مانده و روز چهارم که راههای ممر سیل باز شد آبهایی که در داخل بیت عزّت متراکم شده بود خارج شده و رفت و از سنگها و خاکهایی که به واسطه سیلاب آمده بود در داخل حرم محترم به ارتفاع یک آدم تپه‌های کوچک کوچک به یادگار ماند.

شریف مسعود بن ادریس که در آن تاریخ امیر مکّه مکرّمه بود در داخل حرم محترم با جمهور اشراف و سکّان بلد اللّه عقد انجمن مشاورت کرده و به طور مقرر قنادیل طلا و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۱

نقره را که در داخل حرم محترم معلق بود گرفتند پس از آن به واسطه محمد پاشا والی مصر صورت واقعه و سقوط بیت اللّه را مفصلا به سلطان اطلاع دادند. اگرچه محمد پاشا صورت واقعه را به دربار عثمانی خبر داد؛ و لیکن به واسطه بعد مسافت که وصول این خبر به اسلامبول بالطبع به تأخیر می‌افتاد و جایز نبود که کعبه معظّمه بدان حالت متروک گردد، به مصطفی آقا نام که آن وقت امین جدّه بود مکتوبی نوشته و او را امر نمود که آلات و ادواتی را که برای تعمیر بیت اللّه لازم بود به وسیله سریعه حاضر سازد و به شریف بن مسعود نیز مرقوم داشت که تا زمان ورود خبر از اسلامبول حرم محترم را از سنگ و خاك تطهیر نموده و به هرچیزی که لزم و احتیاج دیده شود به واسطه مصطفی آقا حاضر و مهیّا سازد.

شریف مسعود به معاونت مصطفی آقا و علی بن شمس الدّین افندی که مهندی مکّه مشرّفه بود از جدّه به قدر لزوم تخته و چوب حاضر ساخته و از دیوارهای بیت معظم هر کدام را که منهدم و خراب نشده بود مستحکم نموده و از سه طرف آنها کمره‌های استوار بنا نمود و به امید اینکه سقف شریف را محافظت کند به چهار طرف آن ستونهای چوبی بسیار محکم زده و این چوبها را به یکدیگر ربط و بند نموده و بیت عزّت را تا سقف شریف به واسطه تخته‌ها پوشانید.

به این عملیّات روز پنجشنبه بیست و نهم رمضان سال مزبور شروع کرده شده بود و در ظرف چهارده روز یعنی روز سیزدهم شهر شوال عملیّات تمام شده و کسوه‌ای که در مدّت مرقومه برای اکساء بیت اللّه از کرباس سبز رنگ حاضر ساخته بودند در هفدهم شهر شوال به بیت عزّت پوشانیدند. اگرچه بدیهی است که سقوط بیت عزّت به کافه اهالی بلاد اسلامیّه تأثیر و حزن مخصوص داشت؛ و لیکن به واسطه قرب مسافت مصریان زیادتر از همه متأثر و متألم بودند. حتی چون ورود خبر از اسلامبول قدری دیر کرده بود و موسم حج نیز نزدیك بود به این جهت بطور فوق العاده تلاش و تزلزل حاصل کرده بودند.

بناء علیه محمد پاشا والی مصر فرستادن یك مأمور موقتی را در نزد خود خیال و

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۲

تصوّر نموده رضوان آقا نام را که از پروردگان حرم خاص سلطان بود دعوت کرده و مخلع داشته به او گفت که تا زمان ورود فرمان سلطانی تو را وکیل و امین ابنیه بیت اللّه ساختم.

چون موسم حج به غایت نزدیك است به سرعت فوق العاده به مکّه مکرّمه عزیمت و اشیائی که در آنجا محتاج الیه است حاضر و تهیه ساز و صورت اشیائی را که باید از مصر فرستاده شود نوشته و نزد من بفرست. محمد پاشا خلعتی نیز به شریف مسعود فرستاده و سفار نامه هم نگاشت و رضوان آقا را به جانب مکّه اعزام داشت.

چون رضوان آقا به محلی از محالات نزدیک مکّه مواصلت کرد شخصی را نزد شریف مسعود فرستاده و کیفیت مأموریت خود و آوردن خلعت را اعلام نمود. شریف پاشا نیز اعیان مملکت و اشراف آن مرز و بوم مقدس را به استقبال رضوان آقا فرستاد.

رضوان آقا پس از آنکه با جماعت مستقبلین که از مکه آمده بودند ملاقات کرد بعد از چهار روز که بیست و ششم شوال بود به

شهر مقدس کعبه محترمه واصل شده و به عمارتی که از طرف شریف مسعود حاضر و آماده شده بود نازل گشت؛ و روز دیگر را هم چون اعلان کرده بودند که مراسم خلعت پوشان مجری خواهد گردید کلیه اهالی در بیست و هفتم ماه مزبور در حرم شریف اجتماع نمودند.

شریف مسعود و رضوان آقا و اعیان مملکت و مأمورین حکومت و متخیّرین علما نیز به اصول تشریفات رعایت نموده و همگی در میان باب کعبهٔ اللّه و مقام ابراهیم ایستادند.

اوامر عالیه و مکتوبی که حاوی و امر ابقای مناصب حجاز بود از طرف مأمور قرائت احکام و فرامین خوانده شد پس از آن خلعت فاخری که از طرف والی مصر فرستاده شده بود بو شریف مسعود اکسا گردید و از جانب شریف مسعود نیز به رضوان آقا و کسانی که همراه او آمده بودند به هریک به فراخور حال و شأن خودشان خلعتی اعطا گردید. پس از آن برای ازدیاد شأن و شکوه اسلام ادعیه لازمه خوانده شده و جمعیّت متفرق گردیدند.

به واسطه سنگ و خاك و خس و خاشاکی که با سیلاب آمده بود داخل حرم شریف و مدخلهای آن محل مقدّس مملو شده بود رضوان آقا سه روز بعد از ورود خود به مکّه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۳

محترمه شریف مسعود را با اعیان مملکت در داخل حرم شریف جمع نموده و در خصوص امر تطهیر و تنظیف آنجا مشورت نمود، هریك از حضار در یك خیال و رایی بودند.

خلاصه خیالات اینها آن بود که داخل حرم شریف ممکن نیست در اندك مدّت تطهیر و تمیز کرده شود و چون موسم، موسم حج بود قوافل حجاج علی التوالی از اقطار و آفاق ورود و نزول می‌کردند، رضوان آقا آرای کلیه آن اشخاص را رد و جرح نموده به قرا و قصباتی که در میان مدینه منوّره و جدّه و سایر محالّ بود مأمورین فرستاده کسانی را که الاغ و اسب و شتر داشتند زیاده از آنچه باید اجرت داده و آنها را تطمیع کرده آن اشخاص را با حیوانهای آنها به مکّه معظّمه آورد و به یك همّت فوق العاده شروع به کار کرده در ظرف بیست و هفت روز یعنی روز نوزدهم ذیقعدهٔ الحرام امر تطهیر مکّه مکرّمه را اتمام و انجام داد. گلهایی که به سنگ مخلوط کرده بود و با سیلاب به حرم شریف داخل شده بود پس از آنکه آبهای سیل از مجاری خود از اندرون حرم شریف خارج شد تحجر پیدا نموده و در ارتفاع هفت هشت ذرع هریك کوهی شده بود و به واسطه تأثیر حرارت آنقدرها سخت شده بودند که بابیل و کلنگهای آهنین حرکت و کندن آنها در نهایت صعوبت و اشکال بود شبها به آن کوهها آب ریخته شده و صبحها یك نوع نرمی و ملایمت در آنها ظاهر می‌شد. عمله‌ها آن کوههای عارضی را مانند مزارع مسطح ساختند این کوهها را که می‌کندند رمل و ریگ آنها را از خاك تفریش کرده هریك را به محلی جداگانه می‌ریختند.

سهیلی افندی مرحوم در ضبط نامه خود می‌نگارد که هر روز علی الدّوام سی چهل هزار بار خاك از آن نقطه مقدس تابناك به خارج می‌آوردند. چون مجرای عین زبیده نیز از کثرت طین و احجار مملو شده و خراب گردیده بود اهل مکّه از این‌رو نیز مبتلای درد عطش و کم آبی بودند. رضوان آقا جاهایی را که از مجرای مزبور خراب شده و ریخته بود تعمیر و اصلاح نموده روز ششم ذیحجّه این خدمت را نیز به انجام رسانید.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۴

کرامت و معجزه بیت اللّه

زمانی که بقعه مقدسه کعبهٔ اللّه سقوط می‌کرد به زمزم شریف یك مرارت و تلخی فوق العاده که نوشیدن آن محال بود حاصل آمده بود. اگرچه اعاظم علما و متخیران فقرا استدعا نموده گفتند که چون اهل ایمان به ماء مبارك زمزم حسرت و احتیاج دارند بئر

شریف زمزم را بایـد تطهیر و تنظیف نمود و تا زمانی که این چاه تطهیر نشده است نباید به محل دیگر توجه فرمود؛ و لیکن چون امر تطهیر بئر مزبور به سی‌هزار (۰۰۰ خ ۳۰) قروش محتاج بود و صـرف مبلغی که زیاده از پنج شـش هزار قروش بشود محتاج به اذن و رخصت مجدّدی بود؛ لهـذا رضوان آقـا در جواب آنها گفت که من نمی‌توانم به رأی خود این مبلغ را مصـرف نمایم ناچار از والی مصر استیذان می‌کنم محض اینکه تا زمان ورود جواب بی‌کار ناچار از والی مصر استیذان می‌کنم محض اینکه تا زمان ورود جواب بی‌کار نباشم باید خود را به کارهای دیگر مشغول سازم.

رضوان آقا این جواب را گفته و از تطهیر بئر شریف زمزم صرف‌نظر نمود مرارت و تلخی که به زمزم شریف عارض شده بود حسب الحکمه از روزی که بنای کعبه محترمه شـروع شد علی التدریج روی به تناقص گذاشت. و چون عملیّات ابنیه مسعوده به ختام رسید بئر مزبور بکلّی شیرین و گوارا شده و محتاج به تطهیر و تنظیف نگردید. انتهی.

رضوان آقا در اوایل ذیقعده به والی مصـر صورت آلاتی را که به ابنیه مسـعوده لازم بود و ادوات و تخته‌های آنجا را که می‌بایسـت تدارک کرده شود نوشته و فرستاد و استدعا نمود که اشیاء و لوازمی که در این دفتر قید و ثبت شده است به سرعت ارسال گردد.

محمـد پاشا والی مصـر اشـیائی را که رضوان آقا اسـتدعا نموده بود تهیّه و تـدارک کرده بعلاوه آن نجار و اصـناف سائره بسـیار نیز احضار کرده و در رفاقت مأموری مخصوص به راه انداخت. مأمور مشار الیه در اواخر شـهر ذیقعده رسـیده اشـیائی را که همراه خود آورده بود به موجب سیاهه آن به احمد قبانی افندی که کاتب مالیات جدّه بود تسلیم نمود.

احمد قبانی افندی به موجب امری که از طرف رضوان آقا نوشـته شده بود اشـیائی را که از مصر قاهره وارد می‌شد با لوازمات سایره آنها در دو قافله به مکّه محترمه فرستاد، اشیائی که با قافله اول فرستاده شده بود در خانه‌هایی که به مکازه‌های عبد الرحمن بن

عتیق معروف است گذاشته شده و حفظ گردید.

رضوان آقـا قبـل از ورود این قـافله راههـای آبی را که از وادی خلیص نام می‌گـذشت و به واسـطه سـیلاب خراب شـده بود تعمیر و ترمیم می‌نمود. چون راههای عین مزبور به طغیان سـیل منهدم و خراب شده بود لهذا آب آنجا بکلی منقطع گردیده بود، رضوان آقا مجرای عین مـذکور را در یک صورت مکمّله تعمیر کرده و روزها را در وادی مـذکور مانـده جاهایی را که خراب شـده به علی بن شمس الـدین افنـدی که مهنـدس مکّه مکرّمه بود نشان می‌داد و آنجا را نیز تعمیر و اصـلاح نموده آب چشـمه مزبور را در نهم ربیع الثـانی جـاری سـاخته و به مکّه معظّمه آورد. پس از آن به مکّه معظّمه معاودت کرده برای هیزم و زغال و گـچ و لوازمات سائره که برای ابنیه مسعوده بایستی صرف شود، مأمورین معین نموده و هریک از آنها را اجرت کافی داده و راضی نمود. بعد از آن سنگهایی را که از ابنیه مسـعوده افتـاده بـود جمع کرده و برای آنکه به مواقع مناسـبه دیوارهـای کعبـهٔ اللّه گذاشـته شود امر به نحت و اصـلاح نموده و در این باب به دو کلرها و نجارها دستور العملهای لازمه را داد.

چون در بین اهالی شایع شـد که احجار مزبوره پس از اصـلاح به ابنیه مسـعوده گذاشـته خواهـد شد، مردم خیلی قیل و قال کردند و چون در این خصوص هرکس هرچه می‌توانست گفت، لهـذا از علمـا چنـد نفر که به عـدم جواز این امر معتقـد و ذاهب بودنـد بنای ایراد و اعتراض کردن به رضوان آقـا گذاشـتند. یکی از افراد علمـای معترضـین محمـد علی بن علان مفتی شافعی بود می‌گفت که: اگر از طرف پادشاه یک نفر نائب و وکیلی معین نشود به کارهای بیت شـریف نمی‌توان مـداخله نمود و لازم است که در این باب آن قدرها منتظر بود که از دربار عثمانی امر و اشارتی وارد شود. و در این مآل مشار الیه یک ورقه فتوی نیز نوشته بود.

بناء علیه رضوان آقا مفتیهای مذاهب اربعه را به حرم شریف دعوت نموده و از آنها استفسار کرد که به تعمیر بیت اللّه اعتراض کرده می‌شود آیا جایز است کسی که از طرف دولت عثمانی وکیل و مرخّص شده به امور بنا اقدام نماید یا خیر؟ از اعاظم اهل فتوی

شیخ الاسلام شیخ خالد بن احمد مالکی و از مفتیان شافعی عبد العزیز زمزمی و احمد بن محمدآقا شمس الدین مفتی حنفی و عبد اللّه بن ابی‌بکر القریشی مفتی خلیلی در این استفتاء این‌گونه جواب دادند که این کار فرض کفایه است هرکس عامل این عمل باشد مأجور و مثاب خواهد گردید.

و چون به جواز مسئله که استفتا شده بود فتوای مزبور نوشته شد بناء علیه رضوان آقا شروع نمود که سنگهای مزبور را نحت و اصلاح نماید. لیکن شیخ محمد علی بن علان که از مشاهیر معترضین بود مکرّرا اعتراض نموده جمّ غفیری از اهالی نیز سنگ تراشها و سایر عمله را از کار کردن منع نموده و رضوان آقا مجبور به آن گردید که ثانیا مفتیهای مذاهب اربعه را جمع نموده و مسئله مشروحه را بیان و استفتا نماید. هریک از مفتیان که حاضر بودند «یجوز کلّ فعل ما دعت الیه ضرورهٔ او حاجهٔ» گفته و به جواز مسئله مزبوره فتاوی مفصّله بیان نمودند و خلق را قانع و راضی به آن نمودند که قبل از ورود امر سلطانی به عملیات شروع کرده شود. سررشته و مایه ایراد و اعتراض آنها این نبود که می‌خواستند احجاری را که افتاده بود نحت و اصلاح نموده به‌جای خود اعاده دهند بلکه اسباب مجبره بود که مهندسین در ورقه کشف و ملاحظه خود نوشته بودند اینک اسباب مجبره مذکوره و جوابهایی که معترضین داده‌اند ذیلا نگاشته می‌شود.

اسباب مجبره که مهندسین در راپورت خود نموده بودند

سبب اوّل: سنگهایی که از ابنیه مسعوده بیت شریف افتاده است قابل استعمال نیست چون بعضی از اینها شکسته شده است فقط با آنها نمی‌توان بنای بیت اللّه را اکمال کرد.

بناء علیه لازم است که از خارج به قدر کفایت احجار احضار شود.

سبب دوّم: اگرچه ممکن است دیواری را که تازه ساخته می‌شود و با دیواری که خراب نشده است به همدیگر الصاق نموده و چسبانید؛ و لیکن بدیهی است که در اندک زمان خراب خواهد شد. مع ما فیه بضعی از دیوارهای قدیم خم شده است هدم دیوارهایی که خم شده است از موجبات قواعد فن معماری است.

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۷

جوابهای معترضین

جواب اوّل: سنگ آوردن از خارج و اصلاح احجار منکسره جایز نیست باید سنگهای موجود را به حالت خود استعمال نمود. یعنی دیوارهای ابنیه مسعوده را با احجار قدیم اکمال و اتمام باید نمود.

جواب دوّم: خراب کردن دیوارهایی را که خراب نشده است سهل است بلکه بیرون آوردن یکی از سنگها جایز نیست. بناء علیه واجب است که دیوار شریف کعبه معظمه را به هیئتی که بقیه اوست تعمیر و ترمیم نمود.

گمان کرده نشود که مدّعیات معترضین فقط از این دو جهت ناشی بوده است بلکه آنها گفتند که وقعه سقوط بیت اللّه به دربار عثمانی عرض شده است، نباید قبل از آنکه اراده سلطانی وارد شود به امور بنا مداخله نمود، حتی به امر تنظیف حرم شریف و پرده کشیدن به اطراف او نیز اعتراض نمودند. و باز خراب کردن دیواری را که در میان رکن یمانی و حجر الاسود مقتضی شده بود به هیچ‌وجه قبول و تجویز نفرمودند و گفتند که نشستن در داخل کعبهٔ اللّه و تدریس کتاب بخاری در درون بقعه مقدسه به طور قطعی جایز و سزاوار است.

حال آنکه کلیه این مدّعیات واهی و بی‌اصل بود، زیرا که اگر از خارج سنگ آورده نشود دیوارهای بیت اللّه به ارتفاع قدیمی خود نمی‌شود و سنگهایی که شکسته است اگر نحت و اصلاح نشود برحسب فن معماری در جاهای قدیمی خود گذاشته نمی‌شود. و

چسبانیدن دیواری که خم شده است با دیواری که مجددا ساخته می‌شود به واسطه عدم بقای آن جایز و سزاوار نیست.
اینکه گفته‌اند حرم شریف تنظیف نشود، اگرچه داخل شدن شتران و مرکوبان و سایر حیوانات به مسجد الحرم یک نوع عدم رعایت لازمه احترام است؛ و لیکن چنانکه در فوق مفصلا مذکور گردید در جاهایی که هر روزه سی چهل هزار بار خاک و خاشاک اخراج شود، بدیهی است که حمل و اخراج اینها با انسان به مصارف فوق الغایه محتاج خواهد گردید؛ و از آن گذشته چونه اینکار با آن حال پنج شش سال طول و امتداد لازم داشت،

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۸

درین مدت حجّاج وارده در مواسم حج از ایفای مراسم طواف و زیارت ممنوع و محروم می‌شدند، عالم سهل است ممکن نیست که هیچ جاهلی این را تجویز نماید.
اگرچه پوشاندن اطراف کعبهٔ اللّه را به پرده‌های تخته و تمیز کردن جاهای لازم و ایفای تعظیمات مقتضیه به موجب فتاوایی که در آخر مقاله مسطور شده است جایز است؛ و لیکن چون تدریس بخاری در درون آن بقعه مفخّمه جواز ندارد؛ لهذا رضوان آقا فتواهایی را که از طرف مذاهب اربعه داده شده بود گرفته و شروع به ایفای مأموریت خود نمود.
والی مصر محمد پاشا چنانکه در فوق نیز مسطور گردید مکتوبی را که از شریف مسعود وارد شده و وقعه مؤلمه سقوط بیت اللّه را مخبر و معلن بود به بابعالی فرستاده بود. چون کیفیت در بابعالی موجب تلاش و هیجان فوق العاده شده بود لهذا وقعه مزبوره به عرض سلطانی رسیده، پادشاه عثمانیان نیز سید محمد افندی انقروی نقیب الاشراف را مأمور و امر نموده بود که آن بقعه مقدسه را موافق وضع قدیم خود تجدید و تأسیس نمایند. و به والی مصر محمد پاشا نیز امر جداگانه سلطانی صادر شده بود که از جزیه قبطیان مصر تنخواهی که برای تجدید بقعه مقدسه کافی تواند شد تدارک و ارسال نماید.
و نیز والی مصر را امر شده بود که شخص متدینی به نام امین ابنیه تعیین و ارسال شده و نظارت عمارت مقدسه نیز به سید محمد افندی سالف الذّکر حواله فرموده شده و به جانب سنّی الجوانب مکّه مکرّمه ارسال و اعزام گردید. و این قرار داد به موجب فرمان سلطانی به شریف مسعود نیز اعلام و اطلاع داده شد.
محمد پاشا والی مصر به موجب فرمان سلطانی که صادر و وارد شده بود برای تعیین و انتخاب شخص امینی به امانت ابنیه مسعوده مجلسی تشکیل کرده مأمورین حکومت و اعیان مملکت را در آنجا جمع کرده و گفت که: سقوط بیت اللّه را من به بابعالی اطلاع داده‌ام و عریضه‌ای را هم که شریف مسعود به دربار سلطانی عرض کرده بود در لف فرستاده‌ام. اعلیحضرت سلطانی نظارت عمارت مزبوره را به سید محمد افندی انقروی که قاضی مدینه منوّره بود حواله فرموده و امر نموده است که یکی از امرای متدین مصر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۲۹

را به امانت بنا انتخاب و تعیین کرده و بفرستم؛ و برای مصارف این کار از خزینه مصر تنخواه کافی تفریق نموده بدهم. و باز یک قطعه فرمان سلطانی با یک خلعت به شریف مسعود فرستاده شده است و برای شخصی که به امانت بنا منتخب و معیّن خواهد شد یک بیرق سلطانی نیز ارسال گردیده است. من پیش ازین برای انجام این خدمت رضوان آقا را معین کرده و فرستاده‌ام، اکنون از طرف رضوان آقا برای بردن اشیائی که به آن بقعه مقدسه لازم است شخصی به نام محمد چاوش آمده و صورت اشیاء لازمه را آورده است. اگر چناچه رضوان آقا شایسته این خدمت است اسباب لازمه را تدارک کرده و به توسط محمد چاوش به نزد او بفرستیم و الّا اگر مناسب‌تر از رضوان آقا شخص دیگر هست او را احضار کرده و این را بفرستیم.
پس از آنکه اهل مجلس مدّت زیادی در این باب تفکّر و خیال نموده و باهمدیگر مشاوره کردند، همگی گفتند که عفت و استقامت و دیانت و اهلیّت رضوان آقا و وقوف و اطلاع او به کارهای ابنیه مسعوده در نزد همه ما مصدق و معلوم است، چنانکه قبل از این نیز برای همین کار انتخاب شده و ارسال گردیده است از اینکه ما برای جستجوی مأمور دیگر، اوقات خود را ضایع نماییم

بهتر و مناسب‌تر از آن است که همان مأموریت رضوان آقا را تصدیق کرده و عطیّه‌ای را که از طرف سلطانی داده شده است ارسال نموده و اشیاء لازمه نیز فرستاده شود که مشار الیه اتمام خدمات مرجوعه ابنیه مقدسه نماید. و به این جهت هم به خزینه دولت از جهت مصرف و به ابنیه مسعوده کعبهٔ اللّه نیز خدمتی نموده باشیم.

بناء علیه والی مصر محمد پاشا مأموریت رضوان آقا را تصدیق کرده و به شریف مسعود نیز یک مکتوب مفصّلی نوشته و فرمان و خلعت سلطانی را هم که برای شریف مشار الیه آمده بود به مأمور مخصوصی داده و روانه داشت.

چون در این اثنا سید محمد افندی نیز در مصر بود با مأمور مشار الیه به جانب مکّه اعزام کرده شد و اشیائی را که رضوان آقا صورت آنها را فرستاده و خواسته بود تهیه و تدارک کرده و علی الاتصال به‌طرف سویس [- سوئز] فرستاده می‌شد. چون لوازمات

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳۰

مزبوره بالتمام به سویس نقل و ایصال می‌شد به کشتی کاپیتان سویس که محمد بیک بود حمل نموده و به آدم رضوان آقا تسلیم کرده به‌طرف جدّه فرستاده شد.

محمد بیک روز نوزدهم ربیع الثانی به بندر ینبع مواصلت نموده محمود چاوش نیز از کشتی درآمده و به یک شتر راهروی سوار شد از راه صحرا به جانب مکّه مکّرمه عزیمت، روز هنگام وصول خود تجدید مأموریت رضوان آقا را بیان کرده و گفت: اگرچه سید محمد افندی حال در مصر قاهره است و لیکن کافه امور ابنیه مبارکه بیت معظم به طور استقلال به محمد پاشا والی مصر مفوض شده است. و در خصوص دقّت و اعتنای کامله به این امر از جانب سلطانی اوامر و احکام لازمه شده است. حال آنکه محمد پاشا برای ایفای آن خدمت مسعوده از طرف خود، رضوان آقا را وکیل و معین فرمودند.

پس از مدّت کمی سید محمد افندی نیز به مکّه مشرّفه وارد شده و با رضوان آقا در خصوص ابنیه مبارکه کعبهٔ اللّه ملاقات مفصل نمودند.

زمانی که محمود چاوش از بندر ینبع برّا عازم مکّه شده بود محمد بیک نیز بحرا به طرف بندر جدّه عزیمت نموده بود. روز بیست و یکم ربیع الثانی به جده واصل شده و اشیائی را که از تخته آلات و ادوات و لوازمات سائره آورده بود موافق ثبت و سیاهه آنها به احمد قبانی افندی که کاتب مالیه جدّه بود تسلیم کرد. او هم چون می‌دانست که ابنیه مسعوده به اشیاء و لوازمات مورده احتیاج کلّی دارد لهذا از تخته‌هایی که وارد شده بود یک قافله ترتیب داده همان شب به مکّه معظّمه فرستاد و قافله مزبوره علی الصّباح به آن شهر مکرّم واصل گردید.

هنگام ورود این قافله رضوان آقا به کمال سرعت به اطراف کعبه علیا از تخته‌های بلند مرتفع یک پرده‌ای کشید و یک روز بعد نیز اشیائی را که در بندر جده بود احضار کرده و به انبار مخصوص گذارده و محفوظ نمود. روز بیست و دوّم ربیع الثانی به حول کعبهٔ اللّه را محض تعظیم و احترام آن از انظار خلایق مخفی و مستور دارد پس از آنکه این پرده نیز تمام شد سید محمد افندی ناظر عملیات نیز مواصلت کرد و چون مشار الیه فرمانی نیز از حضرت سلطانی آورده بود محض اینکه فرمان مزبور قرائت شود به سید عبد الکریم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳۱

الندی برادر شریف مسعود و همه اشراف و اعیان و قاضی و شیخ الاسلام مکّه معظّمه رقعه‌های دعوت نوشته شده همه مدعوین روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربعی الثانی در ساعت معیّن در داخل حطیم شریف حاضر شده و فرمان سلطانی که خطاب به شریف مسعود بود در آن انجمن خوانده شد.

چون شریف مسعود هنگام قرائت فرمان سلطانی بستری و ناخوش بود لهذا نتوانسته بود در آن مجلس حضور به‌هم رساند بناء علیه خلعت سلطانی که به افتخار او آمده بود به خانه مشار الیه فرستاده شد و خلعتی هم که برای رضوان آقا آمده بود در مواجهه حضار

پوشانیده شد و به سید علی بن امبزع و سایر خدام چنانکه عادت بود خلعتها پوشانیده شده، و آن مجلس به دعای ازدیاد شکوه اسلام سمت احتشام پذیرفت.

به جهت رضوان آقا در مقابل خدمت خود یک قطعه هم بیرق سلطانی داده شده بود.

چون رضوان آقا نمی‌خواست که پس از این خدمت مقدسه مفتخره در مأموریت جداگانه عمر خود را بگذراند لهذا استدعای آن داشت که مأموریت شیخ الحرمی مدینه منوّره به او داده شود، نیاز و استدعای مشار الیه قبول شده به عهده مشار الیه قصبه جدّه معموره و منصب شیخ الحرمی دار الهجره مفوّض گردید.

چون رضوان آقا مأموریت خود را به حد ختام و اتمام رسانید به اسلامبول آمده و به عهده مشار الیه بیگربیگی گری نیز محول و موکول آمد. چون او را نیز قبول نکرد در سالی به ششصد هزار آقچه سالیانه سرافراز گردید.

در مکتوبی که والی مصر محمد پاشا به شریف مسعود نوشته بود مندرج بود که در امر تجدید و تعمیر بیت شریف صرف مساعی و همّت نمایند و به امور مأموره مشار الیه معاونت نموده و سمت انجام دهد. شریف مسعود از این امر به نهایت مسرور و محظوظ گشته در حق والی مصر سپاس و ستایش به سزا نموده، به خود رضوان آقا و همراهان او الباس خلعت نموده، دو روز بعد که روز بیست و هشتم ربیع الثانی بود شریف مسعود به دار الاماره فردوس انتقال و ارتحال نمود.

ارتحال شریف مسعود در میان اهالی موجب قیل و قال شده اگرچه اهالی کرام و[۱۰۹]

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص۴۳۲

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳۲

مجاورین ذوی الاحترام مکّه را دچار تلاش و اضطراب نمود و لیکن رضوان آقا به اقتضای صفات و به حسنّات حسنه خود به ضبط و ربط مملکت بذل همّت و غیرت نموده اعلان نمود که هرکس ساعی فساد شود و موجب اختلال گردد خون او هدر و حلال خواهد بود. این اعلان را منادیان در کوچه و بازار و محلات به مسامع اهالی القا نمودند.

پس از آنکه شریف مسعود را تجهیز و تکفین نموده و در حرم شریف نماز او را گزارده در مقبره معلّا دفن نمودند، رضوان آقا اعیان و اشراف مکّه معظّمه و قاضی و شیخ الحرم و متنفذان اهالی را در حرم شریف جلب و احضار نموده سید شریف عبد اللّه بن حسن را که در آن تاریخ مفخر دودمان آل عبد مناف و برگزیده سادات و اشراف بود خطاب کرده و گفت: ای آقای ما، به شهادت کسانی که در این جمعیّت موجود هستند و یا آنکه در سایر محال می‌باشند منصب جلیل امارت و رتبه عال العال شرافت بر اشراف سائره حق صریح شماست، استدعا داریم که خلعت فاخره امارت را اکسا فرموده و به ضبط و ربط امور مملکت شروع و ابتدا نمایند. به این تهیه اهل فساد نتوانستند که ظاهر شده و نائره اختلال را اشتعال دهند.

اگرچه سید عبد اللّه افندی در قبول این تکلیف که از طرف رضوان آقا کرده شد تردید نمود و لیکن اعیان و اشراف مکه و اعلام علمای شهر بکّه به شریف مشار الیه گفتند که این‌گونه تکلیف رضوان آقا نافع در حق دین و دولت است قبول این تکلیف را ما نیز استدعا می‌نماییم. بنابراین خلعت خضرای امارت و شرافت را پوشیده و به ضبط و ربط امور مملکت قیام و اقدام نمود.

این قسم تدبیر رضوان آقا مملکت را از یک فتنه بسیار بزرگ مستخلص داشته و اهالی را از اندیشه و خیال رهانید. به این سبب خلق از این تدبیر او ممنون و محظوظ شده و این خدمت دلپذیر را در حق کعبهٔ اللّه یک خدمت جداگانه دیگر معدود داشته و از هرگونه اختلال و فساد خود را مرفّه الحال دیدند.

سنگهایی که از دیوارهای بیت شریف افتاده بود در اندرون حرم مسجد الحرام مانده

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳۳

و هر پارچه آن در گوشه‌ای پراکنده بود اشراف و اعیان مملکت و خدمه بیت اللّه و مأمورین حکومت، روز جمعه غرّه جمادی الاوّل در حرم بهشت توام مسجد الحرام فراهم آمده احجاری را ه به اطراف و اکناف پراکنده شده بود جمع نموده قدری از آن را در قرب رکن عراقی به صفه مقام حنفی گذاشته و بر روی آنها خیمه‌ای برپا نمودند و برخی از سنگها را هم عمله جمع کرده در نزدیکی مدرسه سلیمانیه به محلّی گذاردند. استادان سنگتراش را نیز از خارج جلب و احضار کرده و به نحت و تراشیدن احجار ابتدار نمود.

مرحوم شریف مسعود قنادیل طلا و نقره بیت اللّه را در نزد محلّه باسطیّه به محلی گذارده بود روز مزبور آنها را نیز بیرون آورده و یک‌یک شمردند و به دفتر مخصوص خود مطابق کرده و به رضوان آقا تسلیم نمودند. هجده عدد از قنادیل مزبوره طلا و سی و یک از آنها نقره بودند که مجموع آنها پنجاه و یک بودند.

روز شنبه دوّم جمادی الاولی هیئت مذکوره باز جمع شده سنگهایی را که در طرف رکن عراقی بود به صفه مقام حنفی گذاشته و مرمرهای مطاف شریف را نیز برداشته در نزد باب السّدة به جایی نهادند. حجّاران از امروز به نحت و تسویه سنگهایی که از کعبهٔ اللّه افتاده بود مشغول شده و نجاران نیز به بریدن تخته‌ها شروع نمودند.

روز سیم جمادی الاولی باب خزینهٔ الشموع را که عبارت از نصف سقایه عباس بن عبد المطلب بود کنده و کمری را که از طرف سلطان احمد خان فرستاده شده بود درآوردند. در حضور قاضی مکّه و شیخ الحرم و سایر اعیان شهر زرگرها احضار کرده طلا و نقره کمر مزبور را از همدیگر جدا و تفریق نمودند از آهنهای این کمر ده هزار (۰۰۰ خ ۱۰) درهم طلا و یکصد و بیست و چهار هزار (۰۰۰ خ ۱۲۴) درهم نقره درآوردند، و لیکن طلاـ و نقره کمری که در دیوار میانی رکن یمانی و حجر الاسود بود از حساب خارج است اگر طلا و نقره کمر این طرف نیز حساب شود باید ثلث مقدار مذکور را نیز منقسم و علاوه نمود.

والی مصر محمد پاشا به قدر لزوم سنگ مرمر و آلات و ادوات و تخته‌های بسیار تدارک کرده برای فرستادن به جده از سویس به یک کشتی حمل نموده بود، این کشتی به

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳۴

یک طوفان مخوفی دچار شده آخر الامر غرق و تلف گردید و کیفیّت غرق شدن کشتی روز جمعه پانزدهم جمادی الاوّل به مکّه مکرّمه رسیده و مایه تأسف و کدورت اهالی گردید.

روز بیست و سوم ماه مزبور به هدم دیوارهای بیت شریف شروع کرده و به این لحاظ به اطراف مطاف شریف یک پرده از تخته کشیدند. مقصود از کشیدن این پرده آن بود که نجارها و کسانی را که در ابنیه مقدسه بیت اللّه کار می‌کردند از نظر اهالی پوشیده دارند و در این عمل به عبد اللّه بن زبیر پیروی و تبعیّت کرده بودند؛ زیرا ابن زبیر هنگامی که می‌خواست بیت اللّه را منهدم کند به اطراف بیت اللّه پرده کشیده بود.

زمانی که نجارها مشغول ساختن پرده بودند رضوان آقا و شیخ و رئیس عمله‌ها مذاکره می‌کردند که آیا کدام روز مقتضی است که به هدم بقعه مقدّسه شروع و ابتدا نمود. پس از آنکه طرفین مذاکرات طولانی نمودند مقرر شد که روز یکشنبه به هدم و تخریب آن بیت محترم شروع کرده شود. بناء علیه روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مزبور در حالتی که اشراف کرام و علمای عظام و سایر اهالی حضور داشتند به اجرای عملیات کعبه معظّمه شروع کرده شده به طرف بیرون دیوارهای بیت شریف به ارتفاع شش ذرع پرده نیز از تخته کشیدند، و برای تقبیل و استلام حجر الاسود اهل طوایف را نیز راهی قرار دادند چنانکه ابن زبیر نیز به همین منوال عمل کرده بود. مطوفین کعبهٔ اللّه را از طرف بیرون پرده دوم دور و طواف می‌نمودند روزی که پرده دوم کشیده [شد] به اطراف اربعه آن یک اسکله بسیار محکم و متینی نیز ساختند.

مقصود رضوان آقا از ساختن این اسکله آن بود که هرقدر دیوارهای کعبهٔ اللّه بلند می‌شود رفتن و آمدن بناها و راه گل و سنگ

آوردن عمله‌ها را تسهيل نمايد. پس از آنكه شش هفت روز با اين كارها گذرانده شد، روز غرّه جمادى الآخر شريف على بن بركات و سادات بلده على الصّباح به دائره حطيم شريف جمع شده با رضوان آقا ديوارهاى بيت مكرّم را كه سقوط نكرده بود و سقف آن را ملاحظه نمودند.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۳۵

در اين كشف و ملاحظه معماران ابنيه مسعوده و مهندسين مملكت عموما حضور داشتند، مهندسين و معماران مواقع مذكوره را به طور دقّت و انتظام كشف و معاينه نموده ديدند كه سقف شريف و ديوارهايى كه هنوز خراب نشده است بكلّى پوسيده و از همديگر پاشيده شده است و به حضار خطاب كرده گفتند كه ابنيه مسعوده اين بقعه مفخمه از مبناى خود حركت كرده است ما اينك به شما مى‌گوييم بعد از اين ما را متهم و مقصر ننماييد و نگوييد چرا در وقت و موقع آن نگفتيد، در حضور مفتيان مذاهب اربعه و قاضى افندى و همه اشراف و اعيان بلده صدق آن را گفتيم باز تكرار مى‌كنيم كه ابقاى بيت اللّه به تعمير تنها جواز ندارد و چون همه جاى بيت اللّه سست شده است، لهذا تجديد كليه آن لازم و متحتّم است و مدّعيات خودشان را نيز به شهادت جمع كثير از مسلمانان اثبات نمودند.

حضار مسلمين كه اين ادعاى مهندسين و معماران را بدون ترديد تصديق نمودند براى آن بود كه محمد على بن علان را كه از علماى معترضين بود اسكات نمايند؛ زيرا كه ابن علان ادعا مى‌نمود كه جايز نيست ديوارهايى را كه سقوط نكرده است خراب ساخت و بدين بهانه و دستاويز جمّ غفيرى از عوام اهالى را فريب داده به خيال اينكه نگذارد ديوارهايى را كه از تأثير سيل پوسيده و سقوط نكرده است منهدم سازند بناى آشوب و اختلال داشت.

رضوان آقا نيز در تشخيص مسئله ترديد كرده از مفتيان مذاهب اربعه كه در علم و فقاهت مشهور آفاق بودند مسئله را استفتاء كرد. ايشان نيز در جواب گفتند كه: برحسب ضرورت و شهادت اهل خبره عمل نمودن و سعى و اقدام كردن در تجديد بنا جايز است و بايد اهتمام نمود كه در اين صورت مال حلال خرج شود.

نظر به ورقه ممهوره مهندسين و معماران و شهادت اكثرى از مسلمين روز سه‌شنبه سيم جمادى الآخر در عوض ديوارهايى كه خراب شده بود پرده‌اى را كه از تخته كشيده بودند برداشته احجار باقى مانده را برداشتند و به كمال توقير و احترام به محلى كه در نزد مدرسه باسطيه معيّن شده بود گذاردند.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۳۶

روز چهارشنبه چهارم جمادى الآخر شروع به عمليات پايين آوردن سقف شريف بيت اللّه نمودند و رضوان آقا آن روز را از نزد مهندسين و معماران دور نرفته سربى را كه در فوق سقف مبارك و تخته‌اى را كه مخصوص به ربط كسوه شريف بود پايين آورده به خزينهٔ الشموع گذارده و خاكى را هم كه از سقف شريف درآورده بودند به مطاف شريف جاى دادند.

روز جمعه ششم جمادى الآخر شريف على بن بركات و اعيان علما و مفتيان مذاهب اربعه در داخل حطيم كريم جمع شده عمارت جديده بيت اللّه را تماشا كردند و حكم نمودند كه ابنيه جديده در نهايت متانت و استحكام خواهد بود، شيخ محمد على بن علان كه از معترضين اهل مكّه بود در جمعيّت مزبور نيز حضور داشت. رضوان آقا برخاسته و خطاب به حضار نموده گفت كه: ابن علان راضى به هدم ديوارهايى كه از سيل خراب نشده نيست، و در اين خصوص بعض گفتگوهاى فتنه انگيز مى‌نمايد كه بين العوام مؤدى موجب فساد تواند گرديد آيا شما چه مى‌گوييد؟

حضار و مفتيان على العموم گفتند كه بنا به قول مهندسين و معماران هدم ديوارهايى كه شما نشان داديد و تجديد اساس بيت اللّه به درجه وجوب رسيده است.

روز شنبه هفتم جمادى الآخر بقيه سقف لطيف را پايين آورده بعضى را در نزديكى مدرسه سليمانيه و برخى را هم بر بالاى

احجارى كه در اطراف بيت اللّه بود جاى دادند.

اينكه تخته‌ها را به جاى متفرق مى‌گذاشتند براى اين بود كه زمانى كه ديوار شريف را خراب مى‌كردند از سقوط احجار تخته‌ها را حفظ و حراست نمايند. ظهر روز مزبو جدار شريف را يعنى بقيه ديوارى را كه در طرف چاه زمزم بود و روز ديگر كه هشتم جمادى الآخر بود جدار غربى يعنى بقيه كعبهٔ اللّه را كه مقابل باب ابراهيم بود و تخته‌اى را هم كه در بالاى اين ديوار جاى داشت پائين آورده جدار يمانى را نيز كه بقيه ديوارى است كه مقابل باب الصفاست خراب كردند.

چون عمليّات هدميه جدار يمانى روز نهم جمادى الآخر به ختام رسيد، روز دهم جمادى الآخر بقاياى سائره ديوارهاى بيت اللّه را شروع به هدم نموده، روز جمعه

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۳۷

چهاردهم شهر مزبور تا عتبه عليّه باب معلّى القاب كعبهٔ اللّه خراب نمودند، روز بيرون باب عالى جناب بيت اللّه را به موقع مخصوصى كه حجّاران احجار شريفه را نحت و تسويه مى‌نمودند آوردند. پس از آن باب سعادت مآب را از جاى خود قلع كرده سر بالا به خلوتى كه زير خانه مرحوم ميرزا بود گذاشتند.

سنگهاى شادروان بيت محترم ركن يمانى و احجار موجوده سائره را كه محلّ استلام مطوفين كرام بود خراب كرده و هريك را به محلى گذاردند.

در سنگهاى شادروان كعبه بعض حلقه‌هاى آهنى پوشيده از طلا بود كه مخصوص ربط كسوه شريفه بودند.

روز چهارشنبه هجدهم جمادى الآخر غير از احجارى كه در زير و بالاى حجر الاسود بود در هيچ طرف ديوارهاى كعبهٔ اللّه سنگى نمانده بود به اين جهت كافه لوازماتى را كه متعلق به حجاران و نجاران بود حاضر ساخته وبه خزينهٔ المال نهادند. و روز پنجشنبه نوزدهم ماه براى اينكه اساس و ديوار اربعه بيت اللّه را حفر و تطهير نموده و بنا بگذارند سنگهاى بزرگ را به محلى نزديك نقل نموده چون سنگهاى سبز كه آثار اساس و بنا بود نموده شد به تجديد شروع كرده و از جانب شامى بدء نموده يك صف سنگ نهادند.

روزى كه اساس شريف بيت اللّه گذاشته مى‌شد روز بيست و سيم جمادى الآخر بود.

از احجار اساسيّه كعبهٔ اللّه الى سقف شريف موافق ترتيبى كه عبد اللّه بن زبير نهاد بود بيست و پنج صف سنگ گذارده بودند، ليكن سنگهايى كه بر بالاى سنگهاى سبز گذاشته شده بود، چون در زير احجار شادروان كعبه مانده بود داخل حساب نبود.

بيست و چهارم جمادى الآخر حوضهاى كج را ترتيب داده و سنگهايى را كه در خارج بود به مطاف شريف نقل نمودند و روز بيست و پنجم جمادى الآخر احجار تازه‌اى را كه از كوه شبيكه قطع نموده بودند در نزديكى مشهد عارف باللّه شيخ محمود بن ابراهيم ادهم تراشيده پس از آن به واسطه حمالان به حرم شريف مسجد الحرام آوردند. اين سنگها در قرب مقام مالكى شست و شو شده پس از آن به نزد جدران كعبهٔ اللّه آورده مى‌شد.

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۳۸

بيست و ششم ماه بالاى صف اوّل سنگهايى را كه مقدما گذارده بودند ساخته و از جهات اربعه تا زمين مطاف بالا آوردند و براى اينكه در خدمت اساس سعادت استيناس كعبهٔ اللّه موجود باشند شريف مكّه و قاضيان حرمين محترم و شيخ الحرام و كليه علما و فقهاى اهل مكّه نيز در حرم محترم حضور داشتند و همه آنها حمل و نقل احجار مى‌كردند و به اعتقاد اينكه آن خدمت عالى منزلت موجب شأن و عزّت آنها خواهد شد، مدتى مشغول بودند و بعدها آمده در حطيم كريم نشستند.

چون رضوان آقا نيز همراه بود پس از اندك مدّتى قيام كرده و دفترى از جيب خود درآورده اسامى شريف عبد اللّه و قاضى مكّه معظّمه و شيخ الحرم و نايب الحرم و والى بلده مسعوده و مفتيان مذاهب اربعه و بيست نفر اشخاص كه در خدمت بنا مستخدم بودند

خوانده و به هریک از آنها خلعتی پوشانیده و پس از آن به مجلس بنا ختام دادند.

روزی که به قواعد اساس بیت اللّه ابتدا می‌شد یکی از فضلای مکّه مکرّمه بالبداهه تاریخ آتی را انشاد نمود «رفع اللّه قواعد البیت» مدعوین مشار الیهم چنانکه مشروح شد پس از آن‌که اساس عدیم الاندراس بیت اللّه را زیارت و در داخل حطیم کریم اکتسای خلعت نمودند با زوار سائره در حول بیت اللّه نشسته و تلاوت قرآن نموده و معاودت کردند.

پس از آن رضوان آقا در داخل مقامات اربعه هر روز حفاظ را جمع نموده و یک قرآن کریم تلاوت می‌کردند و سه نفر حافظ فقیه نیز هر روز وقتی که بنّاها شروع به کار می‌نمودند در همان دقیقه هریک یک سوره فتح قرائت می‌کردند. رضوان آقا برای پرده‌ای که از تخته کشیده بودند یک در نیز علاوه نمود.

کلید این در را رضوان آقا به شخصی داده بود که خود معین نموده هر صبح که باب مزبور مفتوح می‌شد حفاظی که در داخل مقامات اربعه بودند ختم قرآن می‌کردند و زمانی که بنّاها شروع به ساختن دیوار کعبهٔ اللّه می‌کردند حفاظی که در مقام حنفی بودند سوره مبارکه فتح را قرائت می‌نمودند. این اصول تا زمان اتمام بقعه مفخّمه بیت اللّه دوام نموده در ظرف این مدت هر روز در داخل مقامات اربعه یک قرآن و سه سوره فتح

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۳۹

خوانده می‌شد.

بنّاها روزهای بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم جمادی الآخر برای ترتیب اسباب و لوازم سنگهای صف دوم مستثنی شده و روز بیست و نهم شهر مزبور به چیدن سنگهای صف دوّم پرداختند و روز سی‌ام شهر مزبور حجر مبارک را به گوشه‌ای که رکن یمانی گفته می‌شود گذاردند.

از طرف اعلای این سنگ مبارک پارچه‌ای افتاده بود برای اینکه به احجار سائره به طور سزاواری تماس نماید مقدار کافی سرب ذوب شده ریخته و محلّ مکسور آن را با جهات سائره مواثق کردند.

در اثنائی که حجر مسعود به محل خود گذارده می‌شد مفتاح‌دار بیت شریف معطرات آورده به حجر مذکور و احجار سائره که در اطراف آن بود پالید. پس از آنکه بنّایان حجر مبارک را به محل مبارک خود وضع نموده و اطراف او را محکم ساختند، سنگهای صف دوم رکن غربی و دیوار شامی را چیدند و روز بعد آن‌که غره شهر رجب بود سنگهای صف دوم دیوارهای جوانب اربعه بیت اللّه را تمام کرده گذاردند.

روز دوّم رجب به تخمیر و تصفیه گل و تهیه لوازم سنگهای صف سیم پرداخته روز سیم رجب عتبه شریفه باب کعبهٔ اللّه را بر روی سنگها جای دادند. زرگرانی هم که حاضر شده بودند ظرفی از نحاس را که برای حجر الاسود حاضر کرده شده بود به نقره گرفتند. سنگتراشان به معاونت حمالان سه عدد چوب بزرگ را که می‌بایست در داخل بیت اللّه رکز شود گذارده و جناحین باب معلّی القاب کعبهٔ اللّه را نیز به عرصه مقدّسه بیت اللّه نقل نمودند.

خلاصه عملیات کعبه محترمه تا آخر ماه صیام آن سال تمام شده و به کمال دقّت و اعتنا انجام داده گردید. در صفحه‌ای که بر بالای باب معلّی القاب کعبهٔ اللّه آویخته شده بود بر بالای رنگ لاجوردی باب طلا محرر گردید. إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُ

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۰

الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا[۱۱۰] و در زیر آیت جلیله مذکوره تاریخ آتی نیز نوشته شد.

تاریخ اللّوح

اللوح و الماسترم مجدّداقد بدّل السلطان احمد عسجدا

قید اللّه من حدید ذو جدااللّه انعم بالمجدد ایدا

الهمت فی تاریخه لما بداللّوح و انسلطن احمد جددا (۱۰۲۰)

پس از آنکه پرده شریفه مذکوره را تعلیق کردند کسوه عتیقه را پایین آورده و ستّاره تازه را آویختند. چنانکه بعد از این در محلّ خود مذکور خواهد شد در میان سلاطین و ملوک عادت بر آن جاری شده بود که هرگاه کسوه مبارکه بیت اللّه را تجدید می‌کردند عتیق و کهنه او را در میان خدام بیت اللّه تقسیم می‌نمودند؛ و لیکن شریف عبد اللّه و مفتاح‌دار و عموم خدّام بیت اللّه در مقابل سعی و همتی که از رضوان آقا در خصوص عمارت ابنیّه مسعوده بیت اللّه دیده بودند و کسانی که همیشه از این کسوه حق داشتند حق خود را [به] رضوان آقا هدیه وهبه نموده و کیفیّت را به خود مشار الیه گفته و در قبول آن اصرار و ابرام نمودند. مشار الیه هم این تکلیف خدّام را به امتنان پذیرفته و به خدام بیت اللّه چهل هزار لیرا هدیه و احسان نمود که در میان خودشان توزیع و تقسیم نمایند.

رضوان آقا نیز همان ستّاره شریفه را هنگامی که به حضور سلطانی می‌رسید پیشکش کرده و مظهر التفات اعلیحضرت سلطانی گردید.

روز پنجم شهر شوال بیت شریف را باز نمودند و رجال و زنان داخل شده و به وظایف عبودیت و بندگی خویش اقدام نمودند.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۱

وجهه ثالثه

اشاره

حاوی شش صورت بوده و عبارت از این است که حرم شریف مسجد الحرام چند دفعه و بواسطه کدامین اشخاص توسیع و تزیین شده است، ارسال صره به اهالی کرام از کدامین وقت شروع کرده شده است، اکنون چه‌قدر صرّه و حبوبات و به نزدیکی‌ها فرستاده می‌شود، و در خصوص محروقات و لوازمات سائره و قنادیل و شموع و مقدار آنها و مجرای قنوات و عین زبیده و تعمیر آنها گفتگو خواهد نمود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۳

صورت اوّل توسیع حرم شریف در دفعه اولی

حرم مقدس مسجد الحرام را در دفعه اول خلیفه دوم عمر بن الخطاب توسیع و تعدیل نمودند تا زمان خلافت عمر الفاروق دائره فاخره مسجد الحرام یک موقع ریگزاری بود که اطراف آن باز و از آثار حالیه اثری در آن مکان مقدس پدیدار نبود، خانه‌های بسیار کوچک که در اطراف آن واقع بود عبارت از بعض کلبه‌ها بود که فقرا و غربا از حصیر سقف آنها را پوشانیده و ساکن بودند و برای داخل شدن به حرم شریف کعبه معظّمه در میان آن خانه‌ها بعض راههای بسیار تنگ و تاریک بود.

وضع قدیم حرم شریف در عهد خلیفه اول به واسطه قلّت عدد اهل اسلام تغییر و تبدیل نشد، یعنی دائره مسجد الحرام برای استیعاب زوّار و حاجیان اسلام کافی بود؛ و لیکن چون در عهد فاروق خلیفه اهالی اسلام به درجه‌ای رسیدند که حرم مسجد الحرام کفایت آنهها را نمی‌کرد لهذا توسیع دایره کعبهٔ اللّه لزوم و وجوب پیدا نمود.

بناء علیه پسر خطاب خانه‌ها و کلبه‌های بسیار کوچک و محقری را که در اطراف مسجد الحرام بود یعنی خانه‌هایی را که در اتصال مطاف سعادت اتّصاف بودند ابتیاع

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۴۴

نموده و داخل مسجد الحرام كرد؛ ليكن وسعتى كه از خيال پسر خطاب مى‌گذشت از الحاق اين بيوت نيز حاصل نشده، لازم آمد كه بيوت و منازل ديگر نيز به حرم مسجد الحرام الحاق و علاوه شود. اگرچه اصحاب بيوت در دفعه ثانيه به اعطاى مساكن خودشان راضى نشده متفقا بعض گفتگوها كرده و خواستند فسادى برپا نمايند؛ و ليكن حضرت فاروق مخالفين را احضار كرده و ايشان را فرمود كه: بيت اللّه در ميان خانه‌هاى شما ساخته نشده است؛ بلكه شما در جوانب اربعه آن تأسيس بيوت و مساكن نموده و بقعه مقدّسه كعبهٔ اللّه را تنگ كرده‌ايد.

پس از آن پسر خطاب مبالغى ر كه قيمت خانه‌ها بود و از طرف اهل خبره تعيين و تخمين شده بود حاضر ساخته و در خزينه كعبهٔ اللّه نهاد و امر نمود كه بيوت مذكوره را منهدم ساخته و به مسجد الحرام علاوه و الحاق نمودند؛ و حرم شريف مسجد الحرام را بطور مطلوب وسعت دادند. و امر نمود كه در اطراف حرم شريف دائرا مادار براى نهادن قناديل و شموع قدرى از دو قدم مرتفع به ديوارى ساختند و دروازه‌اى باز نمود كه به راههايى كه به مطاف سعادت داخل مى‌شد و قصىّ بن كلاب قرار داده بود ناظر بود.

پس از آنكه عمليّات تمام شد ارباب بيوت منهدمه در نزد فاروق آمده و اظهار ندامت و اعتذار كردند و استدعا نمودند مبلغى به آنها داده شود كه بتوانند به آن واسطه براى خودشان مسكن و منزلى تدارك و مهيّا دارند و ليكن جناب خليفه تنخواهى را كه اولا تخمين شده بود به آنها داده و ايشان را ساكت و راضى نمود. (سنه ۱۷ ه).

ذيل اين توسيع مسجد الحرام پنج سال بعد از ظهور سيل مسمّى به "امّ نشهل "بود.

حكمت

در مكّه مكرّمه در هر ده دوازده سال بر حسب حكمت سيل مدهش و خوفناكى ظاهر مى‌شود و بعد از سيل يك بركت بسيار حاصل شده و بندگان خدا

مرآة الحرمين، سفرنامه مكه، ص: ۴۴۵

را كه در جبال و به وادى ساكن مى‌شوند مستغرق نعم الهى و كرم نامتناهى مى‌نمايد. انتهى.

[سيل‌هاى مكّه مكرّمه]

امام فاسى در حق صواعق و امطار مكّه مكرّمه رساله‌اى نوشته از امام ازرقى و اوهم از محمد بن يحيى و او هم از عنعنه و عبد العزيز نقل و روايت كرده گويد كه: به مكّه معظّمه سيول آتيه نازل شده آن بقعه مقدسه را خراب و اهل آنجا را مضطر و پريشان نموده است.

اول: آنها سيل القاره مشهور است. اين سيل در وقت جاهليّه در زمان حكومت بنى خزاعه ظاهر شده است. سيل قاره در نهايت دهشت و سرعت ظاهر شده و به حرم شريف مسجد الحرام داخل شده است و يك درخت بسيار بزرگ را كه در راهگذار او بود از جاى خود كنده و تا حدّ منتهاى مكّه مكرّمه آورده است، و در اين سيل يك مرد و يك زن غرق و هلاك شده است. اگرچه جسد مرد مغروق پيدا نشده، و ليكن نعش غريقه مزبوره مشهود و ديده شد. چون اسم مرقومه قاره بوده و از زنهاى بزرگ قبيله بنى بكر بود، لهذا سيل مذكور به نام سيل القاره مسمّى گرديد. پس از انقطاع آبهائى كه از اطراف مى‌آمد صناديد بنى خزاعه حرم شريف را تطهير كرده براى اينكه كعبهٔ اللّه را از سيول آتيه نگاهدارى كنند ديوارى به اطراف بيت اللّه كشيدند كه حجر اسماعيل در داخل آن ديوار ماند. ديوار مذكور تا زمان قريشيان باقى و پايدار بود.

دوّم: آنها سيلى است بسيار خوفناك كه بعد از سيل القاره ظاهر شده است. امام ازرقى در تعريف اين سيل از سعيد بن مسيّب نقل و

روایت کرده گوید: در زمان جاهلیّه یک سیل مدهشی نیز ظاهر گردید، سیل مذکور از سیل القاره بزرگتر و مدهشتر بود طوری به قوت و دهشت ظاهر شده بود که ما بین جبلین را به آب مملو ساخته و خانه‌ها دیده نمی‌شد.

سیم: آنها سیل امّ نشهل است. این سیل در خلال سال یازدهم (۱۱) هجرت و در عصر خلافت ابن خطاب از طرف خانه ابی سفیان بن حرب یعنی از طرف راهی که در

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۶

مکّه مکرّمه به معلا۔ منتهی می‌شود ظاهر شده و داخل حرم شریف گردیده و مقام مبارک را از جای خود کنده تا وادی برد، و امّ نشهل را که دختر عبیدهٔ بن سعید بن العاص بن امیّه بود پیش خود انداخته غرق و تلف نمود و به این جهت به سیل امّ نشهل نامیده گردید.

پس از آنکه صولت هجوم سیل گذشت و آبهایی که در درون شهر متراکم شده بود به بطن وادی جریان نمود، عموم اهالی متّفق شده کوچه و بازارهای مکّه معظّمه را تطهیر و تنظیف نمودند و مقام شریف را در اسفل وادی پیدا کرده به حرم شریف آوردند؛ و لیکن چون نمی‌توانستند محلّ قدیم مقام شریف را معیّن کنند کیفیّت را به خلیفه اسلامیان عرض و اظهار نمودند.

فاروق اعظم از این وقعه مؤلمه غرق دریای کدورت و اضطراب شده و به نیّت عمره به مکّه معظّمه شتاب کرد و در هنگام وصول بدون فوت وقت به جستجوی کسی درآمد که به تعیین مقام مقام شریف مقتدر بود و مطلب بن ابی وداعه سهمی را که می‌توانست موقع قدیم مقام شریف را معین ند احضار و استفسار کرد.

مطلب بن ابی وداعه نیز قبل از وقت به ملا۔حظه‌ای که در نزد خود داشت، میان باب معلی جناب کعبه و مقام شریف و ما بین بئر زمزم و مقام منیف را با یک ریسمانی پیموده و آن ریسمان را در خانه خود در محلّی محفوظ داشت. حضرت فاروق، مطلب بن ابی وداعه را احضار نموده و امر فرمود که ریسمان مذکور را حاضر سازد. پس از حاضر ساختن ریسمان مزبور و مساحت و دقت، مقام مبارک را به محل خود گذاشته و بنایی را که حال مقام ابراهیم گفته می‌شود تأسیس فرمود.

ابن خطاب هنگامی که ابنیه مقام شریف را به آخر رسانید سایر جاهای حرم شریف مسجد الحرام و جاهای مخروبه و منهدمه سدی را که روم بنی جمح گفته می‌شد اصلاح و تعمیر نمود. پس از آنکه سد بنی جمح تعمیر و اصلاح گردید سیلی که ظاهر می‌شد از طرف سد مذکور آمده و از وادی ابراهیم گذشته و با آبهایی که در آنجا متراکم بود انصباب می‌نمود؛ لهذا به سیلی که از این راه می‌آمد سیل وادی ابراهیم می‌گفتند. آن وقت آبهای باران که از جبال مکهٔ اللّه نازل می‌شد دو سیل عظیم تشکیل نموده به شهر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۷

جاری می‌گردید، و گاهی به حریم مقدس حرم اللّه داخل شده محال مبارکه مسجد الحرام را خراب و ویران می‌نمود.

سیل وادی ابراهیم که گفته شد یکی ازین دو سیل بزرگ بوده که از طرف سد بنی جمح ظاهر شده است و از طرف وادی ابراهیم مرور کرده به طرف شمال جاری شده و رفته است.

یکی از سیلهایی که اهمیّت داشته و تعریف کرده شد سیل جیاد است که این سیل از جبال جنوبی مکّه نزول کرده و از راه محلّات جیاد تا داخل شهر درآمده به برکه یمانیه وارد و از آنجا مستقیما به اسفل مملکت جریان نموده است. سد بنی جمح در میان محلا۔تی مانده است که این زمان مدعا گفته می‌شود در اوایل ظهور اسلام قامت زیبا خرام بیت اللّه به عشاق و زوّار در نزد سدّ مذکور عرض اندام دل آرام خویش می‌فرمود.

چون روایت است در محلی که بیت اللّه مرئی شود هیچ دعایی از هدف اجابت رد نمی‌شود لهذا حجّاجی که به آن مقام شریف می‌رسیدند دعا می‌نمودند. اگرچه بعدها بیوت و منازلی که در محلّ مذکور ساخته شد مانع از آن بود که بیت اعظم مرئی و مشهود شود؛ و لیکن چون محقّق است که حضرت رسالت مآب در این موقع دعا فرموده‌اند لهذا به هردو طرف این راه علامت مخصوصی

گذارده‌اند که حجّاج در این نقطه دعا کرده و مستدعیّات قلبی خوشدان را از ایزد پاک تمنّا نمایند.

حافظ الـدین نفی در کتاب نافع خود از صاحب الهدایهٔ نقل کرده و گویـد: من زمانی که برای ایفای حج قصد عزیمت مکّه معظمه داشـتم و از شـیخ خود اجازت و رخصت خواستم، به او گفتم که: وصیّت و نصیحتی بر من بنما که در دنیا و آخرت به حال من نافع شـود. شـیخ و مرشـد من به من فرمود که: در مکّه مکرّمه محـل شـریقی است که به آنجـا سوق الکراع گفته می‌شود که از این محل مبارک کعبهٔ اللّه المتعال عرض جمال می‌نماید/ چون به آن محل مبارک واصل شدی و به مشاهده جمال بی‌مثال بیت اللّه مشرف و نائل آمدی، عرض کن خدایا مرا از بندگان مستجاب الدعوه خود بگردان؛ زیرا که در زمان رؤیت بیت اللّه هر دعایی که کرده شود در حضرت احدیّت مقبول و اجابت می‌شود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۸

به موجب اطلاعـاتی که اهـالی مکّه مکرّمه ذکر می‌نماینـد سـیل جیـاد در هر ده سـال به شـدت فوق العاده ظاهر شـده و حرم محترم مسـجد الحرام را از گـل و لای مملو می‌دارد. اگر چه اشـراف و اعیان اسـلاف بعضی مجراها حفر نموده و خواسـته‌اند ه آبهای سـیل جیاد را از زیر زمین جاری سازند و در این باب همّت و زحمت بسیار کشیده‌اند؛ و لیکن چاهها و حفره‌هایی که در زیر زمین ساخته شـده است به مرور زمان پر شـده و چون کیفیت به دربار عثمانی نیز اظهار نشـده است لهـذا این اوقات سـیل از مجرای خود بشـدت فوق العاده جاری شده و همیشه بیوت و منازل بی‌شمار را خراب و ویران می‌نماید.

چهارم: ازسـیلهای مشـهوره سـیل الحجاف است که در عصـر عبـد الملک بن مروان در خلال سال هشـتادم (۸۰) هجرت ظاهر شـده است. وقت ظهور سیل مذکور روز ترویه وقت نماز صبح بوده که آن هنگام حجّاج بیت اللّه در وادی مکّه بودند. آبهای سیل قبل از نماز صبح شـروع به جریان نموده کم‌کم زیاد شـده حجّاج و احمال و اثقال آنان را که در محل وقفه نشسـته بودنـد پیش انداخته به مسـجد الحرام آورد و بیت معظم را احـاطه نموده بیوت و دکّاکینی را که در جهت وادی بود هـدم و خراب کرده و نفوس بسـیار را غرق و هلاـک نمود. مردم برای اینکه نفس خودشـان را مسـتخلص دارنـد به اموال و اشـیای خود توجه و اعتنا نکرده به کوهها التجا نمودند و به این جهت سیل مذکور را سیل الحجاف گفتند.

چون این خبر وحشت اثر به عبـد الملـک بن مروان رسـید به مکّه معظّمه مـأمورین مخصوص ارسـال نموده خانه‌های خراب شـده را تأسـیس و مجرای سـیل را حفر و تعمیق نموده و به مواقع لازمه سـنگهای بزرگ گذاشته و دیوارهای محکم ساخته و اهالی را اموال فراوان و اشیاء بی‌پایان اعطا فرمودند و بدین وسیله به مراتب سماحت و بزرگواری خویش افزود.

پنجم: از سـیول مکّه سـیل عمر بن عبد العزیز است. سـیل مذکور در سال نود و هفتم (۹۷) و یا نود و هشـتم (۹۸) هجرت ظاهر شده است و این سیل را دعای عمر بن بد العزیز سبب شده است؛ زیرا که در سال مذکور عمر بن عبد العزیز بن نیّت ایفای

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۴۹

مراسم حـج از شام درآمده و به جانب حجاز متوجه گردید. چون مسافت کمی به مکّه مکرّمه داشت اشـراف و اعیان اهالی اسـتقبال نموده و از قحطی آب شـکایت نموده گفتنـد که: امسـال در خطّه حجـاز قحطی پدیـدار شـده است از آن هراسانیم که قحط آب نیز ظـاهر گردد، اهالی حرمین از این‌رو در نهایت اضـطرار و پریشانی بوده و چون در موسم حـج حجاج مسـلمین از قحطی آب زحمت خواهند دید لهذا مردم عموما از این جهت تکدر و ملالت دارند.

اهالی بـدین کلمات عمر بن عبـد العزیز را به استدعای باران مجبور نمودنـد. عمر بن عبـد العزیز به واسـطه این اتحاد و اتفاقی که از مردم مشاهده شد با قافله حجّاج و کسانی که از مکّه معظّمه به اسـتقبال آمده بودند در همان موقع به استدعای باران مجبور نمودند، و برحسب حکمت در آن سال آن قدر باران آمد که سـکنه حجاز آن‌چنان بارانی ندیده بودند از هر طرف سیلهای قوی جاری شده و اطراف اربعه مکّه مکرمه را سـیراب سـاخت. و از برکت دعـای عمر بن عبـد العزیز آن سـال در حجـاز برکت و ارزانی فوق العاده

حاصل و مشهود گشت.

ششم: از سیول حجاز سیل ابوشاکر است که در سال یکصد و بیستم (۱۲۰) هجرت و در عصر هشام بن عبد الملک ظاهر شده است چون به اسم ابو شاکر یکی از اجلّه رجال دولت در قافله حجاج سال مذور بود و از شدّت هجوم و سطوت سیل تلاش و اضطراب فوق العاده می‌نمود لهذا سیل مذکور چندی به اسم ابو شاکر مسمّی و مشهور بود.

هفتم: از سیول حجاز سیل مخیل است که در تاریخ یکصد و هشتاد و چهار (۱۸۴) هجرت واقع شده و به دهشت فوق العاده داخل مسجد الحرام گردیده و خرابی زیاد نموده است خانه‌ها و اشخاصی که در سیل مذکور تلف و خراب شده بود حدّ و حصر نداشت.

هشتم: سیول، سیل حنظله است که در تاریخ دویست و دوم (۲۰۲) سال هجرت در عهد مأمون خلیفه ظاهر شده است. سیل مذکور چون به یک دهشت فوق الحدّ ظاهر

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۰

شده بود لهذا مردم از خوف اینکه مبادا مقام همام ابراهیم را ببرد او را از جای خود درآورده و به موقع مرتفعی گذارده بودند. در واقع همین سیل مسجد الحرام و خانه‌های بسیاری از خراب کرده و نفوس بی‌حد را هلاک و غرق نمود. چون در سال ظهور سیل حنظله اسم والی مکّه مکرّمه ابن حنظله بود لهذا سیل مذکور به سیل حنظله نامیده شد.

نهم: سیول حجاز سیلی است که شش سال بعد از سیل حنظله یعنی در تاریخ دویست و هشتم (۲۰۸) هجرت ظاهر شده است. علاوه بر اینکه این سیل اکثر جاهای مسجد الحرام را خراب کرده و اهالی را متضرّر ساخت حرم شریف مسجد الحرام را آن قدر ریگ و خاک و سنگ آورد که در خدمت تظهیر حرم مکرّم طایفه نسوان نیز اشتراک نمودند. سیل مذکور نیز در عصر مأمون خلیفه ظاهر شده در میان این سیل و سیل حنظله اهالی مکّه را یک مرض شدید و مبرمی عارض شده و بسیاری از اهالی را تلف نمود.

دهم و یازدهم: سیول که اهالی مکّه محترمه را مضطرب و مستأصل نمود و سیلهائی است که در سال دویست و پنجاه و سه (۲۵۳) و دویست و شصت و شش (۲۶۶) ظاهر شده است. سیل اوّلی که در سال دویست و پنجاه و سه ظاهر شده است از وقایع مهّمه حجازیه آن سال بود، داخل حرم مسجد الحرام شده تا حجر الاسود مرتفع گردیده است.

اگر به مسجد شریف ضرر و خسارت بسیار وارد آورده است؛ و لیکن سیلی که پانزده سال بعد از او ظاهر شد دهشت زیاد به قلوب اهالی رسانید. این سیل به هر محلی که می‌رسید خانه‌ها و مکتبها و دکانها را خراب کرده و حتی ریگهایی را که در حرم شریف مفروش بود بیرون آورد. در قوت جریان او طوری صولت بود که هرگونه اجسام ثقیله را حرکت داده و پیش می‌انداخت، در حرم مسجد الحرام سنگی نگذاشت که از جای خود درآورد.

اگرچه بعد از این وقعه تا سال چهار صد و سی و چهار (۴۳۴) چند دفعه سیل که ظاهر شده است در تواریخ مضبوط نگردیده و لیکن هفت هشت سیل در آنها که از اطراف جبال مکّه معظّمه متهاجم بودند دهشت فوق العاده داشته و در حرم شریف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۱

مسجد الحرام از سنگ و خاک و استخوانهایی که در سیلهای مذکور آمده بود کوهها پیدا شده و اهالی مکّه مکرّمه در حمل و نقل آنها و تعمیر خانه‌هایی که خراب شده بوده است زحمت فوق العاده کشیده‌اند.

مؤلف لطایف الاخبار از برهان الدّین بن ظهیر که آن وقت قاضی مکّه بود روایت کرده گوید که مدهشترین سیلها در آن اثنا سیلی است که روز چهارشنبه چهاردهم شهر ذیقعده سال ششصد و هشتاد و سه (۶۸۳ ه) ظاهر شده است این سیل که قاضی برهان الدّین خبر داده است دائره مسجد الحرام را پر کرده و اکثر آستانه‌ها را خراب و در داخل و خارج حرم شریف پانصد و هفتاد (۵۷۰) نفر را غرق نموده است.

این سیل چهار روز در داخل حرم شریف مانده یعنی از روز چهارشنبه تا روز شنبه رو به ازدیاد گذارده و روز شنبه شروع به تناقص

نموده است. اهالی مکّه مکرّمه از دهشت ظهور این سیل و امتداد آن رم نموده و حتی قاضی برهان الدّن بن ظهیر در مکتوبی که به مصر نوشته است گوید که: بنا به قول ریش سفیدان و سالخوردان مکّه معظّمه مثل این سیل نه در اعصار جاهلیه و نه در ادوار اسلامیه دیده نشد است. آبهایی که در داخل حرم شریف مسجد الحرام متراکم شده است هفت ذرع و سه چارک ارتفاع به هم رسانید.

دوازدهم: سیول، سیلی است که در هفتصد و سی و هشتم (۷۳۸) سال هجرت ظاهر شده است سیل مذکور شب پنجشنبه دهم جمادی الاول سال مزبور از طرف بطحا ظاهر شده و به داخل حرم شریف هجوم نموده است. آبهای سیل که به حرم مسجد الحرام داخل شده بود از بیرون بیت اللّه یک ذرع مرتفع شده و اکثر درهای مسجد الحرام را از جای خود کنده بود، حساب خانه‌ها و نفوسی که خراب و تلف شده بودند خارج از احصا بود و شبهه نبود که اگر باران منقطع نمی‌شد اکثر بلکه همه خانه‌های مسجد الحرام خراب و منهدم شده بودند.

سیزدهم: سیلهای حجاز سیلی است که شصت و چهار سال بعد از سیل دوازدهم ظاهر شده است. این سیل شب پنجشنبه دهم جمادی الاوّل سال هشتصد و دوم (۸۰۲) هجرت آمده و از طرف وادی ابراهیم به مسجد الحرام داخل گردیده است و اکثر درهای

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۲

مسجد الحرام را از جای خود قلع و قمع نموده بود. و این سیل از کثرت نزول باران حاصل شده زیرا آن قدر به شدت باران نازل می‌شد که گویا از لوله آفتابه می‌ریخت.

در داخل مسجد الحرام به قدر پنج ذرع آب جمع شده و از خارج باب معلّی القاب کعبهٔ اللّه آب یک ذرع و نیم بالا آمده بود از قت جریان آبهایی که به حرم مسجد الحرام شده بود دو ستون بزرگ افتاده و بدین جهت سقفها نیز پایین آمده و شصت نفر تلف شده بودند.

چهاردهم: سیول حجاز، سیلی است که هشت سال بعد از سیل سیزدهم ظاهر آمده این سیل بیست و دوّم شهر ذیحجه سال هشتصد و ده (۸۱۰) تاریخ هجری هنگام ظهر ظاهر شده، پس از آنکه مجرای عیون و قنوات و سدها را خراب کرد داخل مملکت را غرق دریای الم و اضطراب نموده به حرم شریف داخل شده تا آخرین قدمهٔ منبر شریف که مخصوص جلوس خطبای عظام بود رسید. بالاخره شخص والی و امیر مکّه کیفیت را به دربار عثمانی عرض نموده و از طرف اعلیحضرت سلطان نیز امیر آخور معین و مأمور شده سدهای مخروبه را تعمیر و تشیید و مجرای عین زبیده و قنوات دیگر را تعمیق و تجدید فرمود.

[پانزدهم: سیلی که در] جاهلیه و اعصار اسلامیّه ظاهر شده است شبیه و مثیل نبوده است نظر به روایت امام سمهودی سیل مذکور قبل از وصول حجّاج به مکّه ظاهر شده و ما بین جبلین را مملو ساخته و تا سطح بیوت مرتفعه که در طرف معلا بودند ارتفاع نموده و به یک صولت فوق الحدّ داخل مسجد الحرام شده و خسارت زیاد رسانیده است. عدد خانه‌های مخروبه و نفوس مغروقه را غیر از خدای کسی آگاه نیست همین‌قدر که در حین تنظیف مسجد الحرام یکصد و هشتاد جنازه از زیر خاک درآورده بودند و تا آن روز اهالی مکّه آن چنان سیلی ندیده بودند.

شانزدهم: سیول حجاز، سیلی است که در سال هشتصد و هشتاد و هفتم (۸۸۷) هجرت چهاردهم ذیقعده واقع شده است این سیل با اینکه بسیار مدهش و مخوف بود بغتهٔ ظهور نموده مستقیما داخل مسجد الحرام شده و در ظرف مدّت کمی به بیت اللّه

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۳

درآمده و در کعبهٔ اللّه به بلندی یک آدم مرتفع گردیده به هر جایی که رسید خانه‌ها و دکاکین و مکاتب بی‌شمار خراب نموده و اکثر آستانه‌های حرم شریف را نیز از جای خود درآورد. عدد نفوسی که در اطراف و جوانب مسجد الحرام در زیر بیوت و دکاکین منهدمه مانده بوده است اگرچه غیر معیّن است و لیکن از داخل مسجد الحرام هفتاد جنازه در آورده و قاضی مکّه در مکتوبی که به

حکومت مصر می‌نویسد گوید که: این سیل بسیار مدهش و موحش بود. جدران اربعه مسجد شریفه در میان آب مانده در جانب یمین و شمال حرم شریف در ارتفاع هفت ذرع و سه چارک آب متراکم شده بود.

هفدهم: سیول حجاز، سیلی است که در سال هشتصد و هشتاد و هشتم (۸۸۸) هجرت ظاهر شده است اگرچه معلوم نکردیم که این سیل در چندم کدام ماه ظاهر شده و لیکن بیابانها و صحراها و کوهها و سنگها همه در زیر آب مانده بوده است؛ و حرم مسجد الحرام را از سنگها و گلها مملو ساخته بیوت و دکاکین زیاد خراب نموده است.

بعد از سیل مذکور ضرر و خسارت اهالی تخمخین و تعیین کرده نشده و لیکن بعد از انصراف سیل یکصد جنازه پیدا نموده و دفن کرده بوده‌اند.

ترجمه خانه‌زاد عبد الرسول تبریزی منشی و مترجم ترکی عثمانی و تحریر جان نثار محمد قزوینی مشهور به آشوری دهم شهر جمادی الآخر ۱۳۰۸

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۵

توضیحات

ص ۵۶، س ۳: سوره قریش/ ۱- ۲: لِإِیلافِ قُرَیْشٍ إِیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ: «برای ائتلاف قریش، ائتلافشان در کوچیدنهای زمستانه و تابستانه، قریش». گویند هاشم بن عبد مناف سفرهای زمستانه و تابستانه معمول کرد. سفر تابستان به سوی یمن و سفر زمستان به جانب شام بود، بدین طریق زندگانی مکه رونق گرفت و پیشرفت کامل حاصل کرد و در تمام عربستان اهمیتی به سزا یافت و مرکز آن به شمار رفت. این اهمیت و پیشرفت به فرزندان عبد مناف اجازه داد تا با همسایگان خود قراردادهای دوستی و تجاری ببندند. هاشم بن عبد مناف با امپراطور روم و امیر غسان قرار داد حسن جوار و دوستی بست و از امپراطور برای قریش اجازه گرفت که در شام با امنیت خاطر سفر کنند، عبد شمس نیز با نجاشی قرار داد تجارتی بست. نوفل و عبد المطلب با یمن قرار داد تجارتی منعقد ساختند. بدین طریق اهمیت مکه فزونی یافت و ثروت آن زیاد شد و مردمش در تجارت مهارت یافتند و کاروانهای تجاری از هر سو به طرف مکه می‌آمدند و در دو فصل سال از آنجا به نقاط دیگر سفر می‌کردند.

ص ۶۰، س ۴: روایت است که روزی پیامبر اسلام (ص) فرمودند: بهشت به سه تن از یاران من مشتاق است: علی (ع) و عمار و بلال؛ و به موجب روایت دیگر که محتملا در مقابل روایت ذکر شده آمده، پیامبر (ص) به ده (۱۰) تن از یاران مژده بهشت داده بودند و این ده تن که به عشره مبشّره مشهور شدند، در احادیث به اختلاف آمده و شیعه را در آن باب سخن‌هاست، چنانچه در اصل صحاح هم عنوان مبشّره نیامده است، لیکن کسانی که نامشان در هر صورت جزء این ده تن آمده عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبد الرّحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح و سعید بن زید.

ص ۶۴، س ۴: آدم و حوا پس از خوردن میوه ممنوعه از بهشت رانده شدند و سالها از یکدیگر بی‌خبر و جویا در پی یکدیگر زیستند، آنگاه که خدای عزّ و جل به آدم امر کرد به زیارت

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۶

بیت الله رود. ابن اثیر گوید[۱۱۱]: آدم به سوی خانه خدا رفت تا حج گزارد و در آنجا وی و زنش حواء بر گناهان خود و بر آن نعمت‌ها که در بهشت از دست داده بودند، دویست سال گریستند و چهل روز از خوردن و آشامیدن دست برداشتند و آدم صد سال با حواء نزدیکی نکرد، پس حج گزارد و از خداوند متعال سخنانی فراگرفت که خدا او را با آنها آمرزید و این همان است که خدای بزرگ فرموده: قالا- رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ: «گفتند: پروردگارا ما بر خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیانکاران خواهیم بود» اعراف/ ۲۳.

ص ۷۸، س ۱۴: در تاریخ، قرامطه بـه پیروان جنبش‌هـایی گفته می‌شـود که در نیمه دوم قرن سوم هجری در قسـمت سـفلای بین النهرین، سواحـل بحرین و احساء، یمن و سوریه برای سرنگونی خلافت عباسیان و دعـوت به یکی از ائمه علوی که نـام او پنهـان نگاهداشـته می‌شـد روی داد و تا اواسط سـده چهارم هجری موجب نگرانی شدیـد خلافت بغداد و عامه مسـلمین و مایه کشـتارها و غارتهای عظیمی شد. نام قرامطه از لقب حمدان بن الاشعث ملقب به قرمط و مشهور به حمدان قرمط اخذ شده است. حسین اهوازی یکی از داعیـان قرمطی در ۲۶۴ ه به عراق رفت و در آنجـا با حمـدان قرمط ملاقات کرد، و این دو، مردم را به عقیـده سـرّی و باطنی دعوت کردند و در این دعوت احمد بن محمد بن حنفیه نایب رسول اللّه خوانده می‌شد.

از جمله کسانی که دعوت آنان را پذیرفت عبدان کاتب شوهر خواهر حمدان قرمط بود.

حمـدان قرمط و عبـدان کاتب مردم را به محمـد بن اسـماعیل بن امام جعفر (ع) می‌خواندند و می‌گفتند او مهدی آخر الزمان است، چون داعیـان اسـماعیلی سـلمیه نیز مردم را به امـامت اولاـد اسـماعیل بن امـام جعفر (ع) می‌خواندنـد، حمـدان قرمـط با یکی از ائمه اسـماعیلی در سـلمیه مکـاتبه داشت، پس از مرگ او میـان قرامطه و اسـماعیلیه اختلاـف افتـاد و همزمـان بـا اختلاـف میـان قرامطه و اسـماعیلیه در میـان قرامطه نیز اختلاـف پدیـد آمـد و یکی از داعیان بزرگ قرمطی، زکرویهٔ بن مهرویه توطئه‌ای علیه عبـدان کاتب ترتیب داد و او را به قتـل رسانیـد (۲۸۶ ه. ق) و در همین ایام حمـدان قرمط نیز ناپدیـد شـد و از او اثری باقی نماند. زکرویه پسـران خود را به ناحیه شام و سوریه فرستاد تا در میان قبایل به دعوت پردازند، شاخه بنو علیص از کلب دعوت او را پذیرفتند و با یحیی بن زکرویه در ۲۸۹ ه. ق بیعت کردند. پس از بیعت، یحی زکرویه گفت: ناقه (شتر) او مأمور است، هر کس که پشت‌سر ناقه او حرکت کند پیروز خواهد شد؛ و از این‌رو به صاحب الناقهٔ

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۷

مشـهور گشت. صاحب الناقهٔ در بلاد شام دست به قتل و غارت زد و فرسـتاده خلیفه عباسـی را کشت و دمشق را محاصره کرد و در حین محاصـره کشـته شد. پس از کشته شدن صاحب الناقهٔ، پیروان قرمطی با برادر او حسین بن زکرویه بیعت کردند. او در تاریخ به مناسبت خـالی که بر صورتش بود به صـاحب الخـال یـا صـاحب الشامهٔ مشـهور است، وی بر خود لقب امیر المؤمنین مهـدی داد و شهرهای حمص، حماهٔ و بعلبك را گرفت و کشـتار بسـیار کرده و در سلمیه حتی کودکان مکتبی و حیوانات را به قتل رسانید، آخر الامر در نبردی که میان سپاهیان خلیفه عباسی و صاحب الشامه روی داد پس از شکست، صاحب الشامه دستگیر و در حضور خلیفه مکتفی به قتل رسـید. پس از قتل او این بار زکرویه قد علم کرد و به کوفه تاخت و سپاهیان خلیفه را شکست داد و نیروی بزرگی به دست آورد، در ۱۱ محرم ۲۹۴ ه. ق به قافله حجاج خراسان تاخت و بسـیاری از ایشان را بکشت و برکاروانها و تجار و حجاج دیگر دسـتبردها زد تا آنکه در ربیع الاول همان سال در نبردی با سـپاه خلیفه کشـته شد. اینان در تاریخ به قرامطه عراق و شام مشـهورند و بعد از اینان قرامطه بحرین مشـهورند و ابو طاهر سلیمان بن حسن بن بهرام جنّابی از قرامطه بحرین بود و همو اوست که در ۸ ذیحجه ۳۱۷ ه ق به مکه حمله برد و پس از قتل و غارت حجاج در بیرون و انـدرون کعبه، خانه خدا را غارت کرد و حجر الاسود را از جای خود کند و آن را با مال و اسیر فراوان به بحرین برد.

ص ۸۳، س ۱۸: در ذیقعـده سال شـشم هجری حضـرت رسول (ص) بر اثر خوابی که دیده بود، عازم زیارت کعبه شد و از مدینه به قصد حج عمره بیرون آمد و مسـلمانان مدینه نیز با حرت همراه شدند. پیامبر اسلام برای اینکه اندیشه صلحجوئی خود را نشان دهد، ۷۰ شتر قربـانی را با علامات قربانی جلو انـداخت تا همه بداننـد که قصـد زیارت دارنـد نه سـر جنگ. چون مسـلمانان به عسـفان دو منزلی مکه رسـیدند، خبر رسـید که قریش تصـمیم گرفته‌اند از ورود مسـلمانان به مکه جلوگیری کنند و سـر جنگ دارند. پیامبر راه خود را از مسـیر قریش عوض کرده به حـدیبیه رسـید، در این محل رسولانی از قریش به نزد پیامبر آمدنـد و از قصـد حضـرت جویا شدند؛ و حضـرت نیت خود را بیان فرمود. در ضمن فرستاده‌ای هم به مکه اعزام داشتند و این فرستاده کسی جز عثمان بن عفان نبود

تا نیّت پیامبر را به سران قریش ابلاغ کند. قریش عثمان را در مکه نگاه داشتند و در حدیبیه شایع شد که عثمان به قتل رسیده است و پیامبر قصد جنگ کرد و از یاران خواست تا برای جنگ با قریش بیعت کنند، و این بیعت به بیعت رضوان معروف است. وقتی قریش از قصد پیامبر آگاه شدند عثمان را رها ردند و در ضمن کسانی را به رسالت نزد پیامبر فرستادند و تقاضای آشتی کردند به شرط آنکه امسال به مدینه برگردند و سال بعد عمره

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۸

به جای آورند، حضرت پذیرفتند و پیمان‌نامه‌ای با قریش بستند که در تاریخ اسلام به صلح حدیبیه اشتهار دارد. اساس صلح به قرار ذیل بود:

۱. میان مسلمانان و قریش ده سال متارکه جنگ باشد.

۲. هر که از قریش بدون اجازه ولی خود پیش پیامبر رفت او را بازگردانند.

۳. هرکسی از مسلمانان پیش قریش رفت، قریش حق دارد او را نزد خود نگه دارد.

۴. دزدی و خیانت از طرفین ممنوع باش.

۵. هرکسی یا قبیله‌ای بخواهد بتواند با یکی از طرفین پیمان و معاهده ببندد.

ص ۱۲۲ س ۹: قرآن در مدت ۲۳ سال به تدریج بر حضرت رسول (ص) نازل شده است، در خود قرآن اشاراتی هست براینکه ظاهرا قرآن یجا نازل شده است شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ: «ماه رمضان که در آن قرآن فرو فرستاده شد» سوره بقره/ ۱۸۵ و یا إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ: «و ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم» سوره قدر/ ۱. به هر صورت سوره‌های قرآن بر حسب اینکه در مکه نازل شده یا در مدینه، مکی یا مدنی خوانده می‌شوند و در بیان مکی و مدنی سه قول است:

۱. مکی سور و یا آیاتی است که پی از هجرت نازل شده است؛ و مدنی، سوری است که پس از هجرت نازل شده است و لو اینکه در سال فتح مکه در مکه نازل شده باشد یا در سفرهائی که حضرت در مدینه نبوده است نازل شده باشد.

۲. مکی، سور یا آیاتی است که در مکه نازل شده و لو پس از هجرت باشد؛ و مدنی، سور یا آیاتی است که در مدینه نازل شده است. بنابراین قول، آیاتی که در سفرها نازل شده است نه مکی است نه مدنی.

۳. مکی، سور و آیاتی است خطاب به مردم مکه؛ و مدنی، سور و آیاتی است خطاب به مردم مدینه.

ص ۱۲۷، س ۱۶: نخستین اثر نوشته شده از اروپائیان درباره عربستان از پدرو دو کوویلیائو پرتغالی است که در ۱۴۹۳ م/ ۸۹۸ ه. ق در ضمن مسافرت حبشه، به عدن پاگذاشت و تا جده شیش رفت و اینکه مکه را هم دیده یا نه تا حدی مبهم است، اما اروپایی دیگری که در کتاب حاضر با نام «لودو ویکو بارتاما» یاد شده و نام صحیح او «لودو ویکو دی و ارتما» ایتالیائی است و مدت طولانی در عربستان اقامت گزید، و ارتما به عربستان، سوریه، فلسطین، هند و بشه مسافرتهای فراوانی کرد، وی به خدمت نظامی ممالیك در دمشق درآمد و از این طریق به عنوان زیارت خانه خدا به مکه مسافرت کرد و نخستین اروپایی بود که توصیفی از این شهر و آداب حج کرده و بعدها با گزارش کسانی چون بورکهارت و ریچارد فرانسیس بر تن مورد تأیید قرار گرفت. و ارتما همچنین از عدن

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۵۹

و لحج نیز دیدن کرده و از آنها به تفصیل سخن گفته است. کتاب سفرنامه او در ۱۵۱۰ م/ ۹۱۶ ه. ق در رم انتشار یافت، در متن اثر حاضر تاریخ سیاحت او را ۹۲۰ ه. قآورده که قطعا غلط است.

پس از وارتما، پرتغالیان تحت فرمان آلبوکرك در ۱۵۱۳ م/ ۹۱۹ ه. ق به عدن حمله کردند تا راه دریای سرخ را بر تجار مسلمان ببندند. به نوشته آلبوکرك، یکی از ناخدایان پرتغالی به نام گرگوریو داکوادراس که کشتی او در ساحل یمن دچار شکستگی شده

بود، پس از دشواری‌های فراوان از عربستان گذشت و خود را به جزیره هرمز رساند. اگر نوشته آلبوکرک صحیح باشد، داکوادراس نخستین اروپایی است که از جزیرهٔ العرب عبور کرده و قطعا در سر راه از شهرهای مکه و مدینه هم گذاشته است.

دیگر از اروپائیان که به مکه و مدینه سفر کرده، باید از جوزف پیتس یا ژوزف پتس- ذکر شده در متن حاضر- نام برد. وی در ۱۵ یا ۱۶ سالگی در دریا اسیر شد و پس از پذیرش اسلام همراه ارباب خود به زیارت مکه رفت و در بازگشت به انگلستان، سفرنامه خود را انتشار داد.

همچنین باید از هیئت دانمارکی یاد کرد که از اعضای آن هیئت پترفور سکول طبیعی دان و کارستن نیبور بودند و دیگر اعضای این هیئت، یک طبیب، یک حیوان‌شناسی، و یک مهندس که از آن میان فقط کارستن نیبور زنده ماند و توانست به دانمارک مراجعت کند و در بازگشت کتابی با عنوان مسافرت به دیار عربستان منتشر کرد و در آن کتاب از پدیده سیایسی و مذهبی عربستان با عنوان وهابیان یاد کرده و به هنگام بازگشت چون از ایران گذشته خرابه‌های تخت جمشید را دیده و مطالب فراوانی درباره تخت جمشید و آثار اشکانی و عکس‌هایی از کتیبه‌های میخی تهیه نموده، نیبور نخستین کسی است که مطالبی درباره وهابیان نوشته و بسیار حائز اهمیت است.

در سده نوزدهم میلادی تعداد زیادی از سیاحان به عربستان مسافرت و مکه و مدینه را مکرر بازدید کردند و در آثار خود توصیف وافری از عربستان و شهرهای آن بویژه مکه و مدینه به دست داده‌اند.

نخستین فرد مسیحی که از که دیدن کرد یک نفر اسپانیائی به نام دومینگو باذیا ای لبلیچ که با نام مستعار علی بی و به ادعای اینکه از اخلاف عباسیان است به مکه رفت و پس از وی، اولریش یاسپار زتسن گیاه شناس اروپائی دنبال کار او را گرفت، اگرچه در زبان عربی متبحر بود در معرض بدگمانی قرار گرفت و با آنکه حج خانه خدا کرد و در آنجا آسیبی به او نرسید، پس از سفرهای زیاد در یمن و حجاز، در نزدیکی تعز به قتل رسید.

سیاح اروپائی دیگر یوهان لودویک بورکهارت- در متن اثر حاضر «برق حارد»- است که

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶۰

با نام ابراهیم بن عبد الله به عنوان فقیه به سوریه سفر کرد، پس از آنکه در حلب زبان عربی را خوب آموخت، از مصر و سوریه (۱۸۰۹- ۱۸۱۳ م) دیدن کرد و پترا را باز یافت (۱۸۱۲ م) در ۱۸۱۴ م/ ۱۲۲۹ ه. ق در جده از کشتی پیاده شد و از آنجا به مکه سپس به مدینه رفت.

هدف اصلی او تحقیق در تجارت و زندگی اجتماعی و دین اعراب بود. اطلاعات مربوط به جغرافیا و نقشه کشی او ناقص است، چه در شب سیاحت می‌کرد و از اسباب کار جز قطب نمای دریانوردی چیزی به همراه نداشت ولی توصیفی که از مراسم حج و از مکه کرده بسیار عالی است، مدت نه ماه در آن سرزمین ماند و پس از بازگشت به قاهره درگذشت (۱۸۱۷ م/ ۱۲۳۲ ه. ق). مؤلف، شرح مسافرت بوگهارت به مکه و مدینه را با عنوان سیاحت در عربستان به سال ۱۸۲۹ م/ ۱۲۴۵ ه. ق آورده است.

همچنین باید از سر ریچارد فرانسیس بر تن افسر انگلیسی ارتش بریتانیا در هند نام برد.

وی در ۱۸۵۴ م/ ۱۲۷۰ ه. ق در ینبع از کشتی پیاده شد و رو به مدینه نهاد. وی راه داخلی درب الشرقی را برای رفتن به مکه برگزید که پیش از او این راه بر اروپائیان ناشناخته بود، قصد داشت که از مکه از راه بیابان به مسقط رود، ولی به دلیل عملی نبودن منصرف شد.

در پایان از کریستیان سنوک هرگرونیه نیز باید نام برد که از مستشرقان مشهور هلندی است در ۱۸۸۴ م/ ۱۳۰۱ ه. ق پس از مؤلف کتاب حاضر صبری پاشا از مکه دیدن کرده است، وی مدت هفت (۷) ماه در جده اقامت کرد، به روایت خودش با نام «عبد الغفار» وارد مکه شده و مدت پنج (۵) ماه در آن شهر اقامت گزید، ولی پرده از کارش برداشته شد و ناچار پیش از رسیدن موسم حج

ناگهان مكه را ترک کرد. سپس به جاوه رفت و هفده (۱۷) سال در جاوه توقف كرد. پس از بازگشت آثار خود را درباره اسلام و عربستان منتشر كرد و «مكه در قرن نوزدهم (۱۸۸۸- ۱۸۸۹)، اسلام و تاريخ آن، شريعت اسلامى، اسلام در مستعمرات هلند» از آن جمله‌اند.

مختصرى بود از اروپائيانى كه از عربستان و مكه و مدينه ديدن كردند، خوانندگان گرامى براى اطلاع بيشتر به دايرة المعارف فارسى ذيل مقاله عربستان رجوع كنند كه اين يادداشت‌ها نيز تلخيصى از همان منبع است.

ص ۱۳۴، س ۸: عدنان ادد از اجداد رسول الله (ص) است و سلسله نسب پيامبر (ص) تا عدنان بن ادد مورد اتفاق نسب شناسان است به شرح: محمد (ص) بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن كلاب بن مرّة بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر بن نضر بن كنانة بن خزيمة بن مدرك بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد. در

دنباله نسب آن حضرت بالاتر از عدنان بن ادد اختلاف است. و گويند قصى بن كلاب در شهرى نسب خويش را به قيذر رسانيده است (تاريخ طبرى، ج ۳، صص ۸۲۵- ۸۲۶). و ابو سعيد واعظ خرگوشى نيز گويد: روايت كرده‌اند كه رسول (ع) نسب خويش تا ابراهيم خليل صلوات الله باز برد و پس از ابراهيم هيچ نسبى نگفت و گفت: كذب النسابون (دروغ گفتند نسب‌كنندگان) و آنچه ثابت است از رسول (ع) اين است: محمد بن عبداله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤى بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خريمة بن مدركة بن الياس بن مضربن نزار بن معد بن عدنان بن أدد بن الهمسع بن سلانان بن نبت بن جميل بن اسمعيل بن ابراهيم صلوات الله عليهم اجمعين (شرف النبىّ، ص ۱۸۷).

و به روايت ابن اسحاق: مدار نسب مصطفى صلوات الرّحمن عليه بعد از اسماعيل (ع) بر نابت است كه پسر بزرگترين اسماعيل بود و بعد از نابت بر يشجب است و يشجب پسر نابت بود و بعد از يشجب بريعرب است و يعرب پسر يشجب و بعد از يعرب بر تيرح است و تيرح پسر يعرب و بعد از تيرح بر ناحور است و بعد از ناحور بر مقوّم و مقوّم پسر ناحور است و از مقوم بر ادد است و بعد از ادد بر عدنان بود و عدنان پسر ادد است.

(سيرت رسول الله، ترجمه انشاى رفيع الدين اسحق بن محمد همدانى، به تصحيح اصغر مهدوى، ج ۱، صص ۲۲- ۲۳).

ص ۱۶۲، س ۸: نوح (ع) سه پسر داشت: سام، حام، يافث و به روايت طبرى و اكثر مورخان اسلامى: سام پدر عربان بود و حام پدر سياهان و يافث پدر تركان و پدر يأجوج و مأجوج بود كه بنى عم تركانند (تاريخ طبرى، ج ۱، ص ۱۴۲). و كنعان پسر حام با ارسل دختر بتأويل پسر ترس پسر يافث ازدواج كرد و سياهان و فزان و زنگان و زغاوه همه اقوام سياه از اعقاب اوست (همان ۱۴۳).

اما نفرين نوح بر فرزندان حام در تورات آمده و از آن طريق در كليه منابع اسلامى وارد شده، آن واقعه در تورات، سفر تكوين، فصل نهم، آيه‌هاى ۱۹- ۲۸ چنين آمده است: و پسران نوح كه از كشتى بيرون آمدند و سام و حام و يافث‌اند و حام پدر كنعان است، سه پسران نوح اينانند و از آنها تمامى زمين معمور شد، و نوح آغاز فلاحت زمين كرده تاكستانى غرس كرد، از شراب خورده مست شد و در ميان چادرش بى‌ستر بود، و حام پدر كنعان برهنگى پدرش را ديد و به دو برادرش در بيرون خبر داد، و سام و يافث بالا- پوشى بر دوش هر دوى خود گذاشته و به عقب رفته برهنگى پدر خودشان را مستور كردند و روى خودشان به عقب بوده برهنگى پدرشان را نديدند، و نوح از سكر خود بيدار شد و آنچه پسر كوچكش به او كرده بود فهميد، و گفت كه كنعان معلون باشد و

برادرانش را بنده بندگان باشد، و هم گفت خداوند خداى سام مبارك باشد و كنعان بنده باشد، خدا يافث را توسيع بدهد و در چادرهاى سام بنشيند و كنعان او را بنده باشد.

طبری نیز داستانی به همین مضمون آورده و در پایان گوید: نوح گفت: خدا، پروردگار سام را برکت دهد و حام بنده دو برادر خویش باشد و یافث را خدا پاداش دهد و به مقر سام درآید و حام بنده آنها باشد (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۴۳).

ص ۲۳۸، س ۹: در ضبط اسامی فرزندان اسماعیل میان مورخان اختلاف فاحش وجود دارد، طبری گوید: از ابن اسحاق روایت کرده‌اند که اسماعیل پسر ابراهیم دوازده پسر آورد که مادرشان سیده دختر مضاض بن عمرو جرهمی بود: نابت و قیدر و ادبیل و مبشا و مسمع و دما و ماس و ادد و طور و نفیس و طما و قیدمان همگی پسران اسماعیل (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۳۵) و همو گوید: نام پسران اسماعیل را که از ابن اسحاق آوردم جور دیگر نیز تلفظ می‌کنند: قیدر را قیدار گویند و ادبیل را دبال و مبشا را مبشام و دما را زوما و مسا و حدارد و تیم و یطور و نافس و قادمن (تاریخ طبری، ج ۱، صص ۲۳۵- ۲۳۶).

قاضی ابرقوه در ترجمه سیرت رسول الله گوید: اسماعیل را دوازده پسر بود، نام ایشان:

اول: نابت، دوم: قیذار، سوم: أذبل، چهارم: مبشی، پنجم: مسمع، ششم: ماشی، هفتم:

دمّا، هشتم: أذر، نهم: طیما، دهم: یطور، یازدهم: نبش، دوازدهم: قیذما. چنانکه ملاحظه می‌شود میان ضبط اسامی ترجمه سیرت رسول الله و تاریخ طبری که هردو از ابن اسحاق روایت می‌کنند اختلاف است: و ابن اثیر گوید: او [دختر مفیاض جرهمی] برای اسماعیل دوازده پسر بیاورد: ثابت، قیدار، اذیل، میشا، مسمع، رما، ماش، آذر، قطورا، قافس، طیما و قدمان (تاریخ کامل، برگردان محمد حسین روحانی، ج ۱، ص ۱۳۸).

ص ۲۴۴، س ۹: مأرب نام شهری در شبه جزیره عربستان بوده و نهر یا وادی اذنه آن را مشروب می‌کرده و در دورانهای قدیم پایتخت دولت سبا بوده و بر سر راه کاروانی مهمی قرار داشته است که سرزمین‌های مولد بخور را به مدیترانه وصل می‌کرده است. وادی اذنه به مرور راهی از میان ارتفاعات بلق باز کرده و آن را به دو قسمت بلق القبلی و بلق الاوسط تقسیم کرده بود. دولت‌های سبا در میان این شکاف سدی ساخته بودند که طول آن ۷۷۰ قد بوده و آب وادی اذنه پشت این سد جمع می‌شده است. ظاهرا این سد بزرگ توانائی تحمل فشار آب جمع شده میان کوههای بلق را نداشته و از این‌رو سد دیگری به نام مبشی الحشرج ساخته بودند که در غرب مأرب قرار داشت و برای تنظیم آبهای وادی السائله بوده که به وادی اذنه می‌ریخته، ساختمانهای مختلف سد، چنانکه از کتیبه‌های آن برمی‌آید از زمانهای مختلف بوده و حتی تعمیرات اساسی نیز برای حفظ سد بارها به عمل آمده بود، ولی این تعمیرات افاقه نکرده و فاجعه نهایی روی داده و سد درهم

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶۳

شکسته و دشت حاصلخیز سبا به بیابان خشک بدل شده است. سیل ناشی از شکستن سد مأرب که به سیل عرم/ سیل العرم معروف شده، در قرآن مجید نیز ذکر آن آمده است به موجب آن علت شکستن سد ناسپاسی مردم سبا بوده است.

در تفاسیر قرآن، عرم را به معنی موشهائی که سد را سوراخ کرده‌اند ذکر نموده‌اند. به موجب تفاسیر، این سد را بلقیس ملکه سبا در میان دو کوه، از سنگ و قیر ساخته بود و در آن شکافهائی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون می‌آمد. از این رو، بلاد سبا از حاصلخیزترین و باصفاترین بلاد عربستان شد. چون مردم ناسپاسی کردند و سخنان پیامبران خود را نشنودند، خداوند موشهائی بفرستاد که آن سد را سوراخ کردند و در نتیجه، سد درهم ریخت و سیل همه باغها و زراعت‌های سبا را از بین برد و مردم سبا، د نتیجه خشکی به جاهای دیگر مهاجرت کردند.

ص ۲۶۴، س ۹: شعرای شامی: ستاره آلفا از صورت فلکی کلب اصغر، مانند عرای یمانی، ستاره‌ای با نور ضعیف همراه دارد که احتمالا از کوتوله‌های سفید است.

شعرای یمانی: ستاره آلفا از صورت فلکی کلب اکبر و درخشندترین کواکب آسمان است.

به سبب درخشندگیس، مورد پرستش ملل قدیم بوده و بسیاری از معابد مصر قدیم را به گونه‌ای ساخته‌اند که نور این ستاره در

داخل آنها نفوذ کند، ذکر این ستاره و شعرای شامی از قدیم در ادبیات آمده است، از جنبه نجومی، شعرای یمانی از ستارگان سفید رشته اصلی است، درخشندگی ظاهری آن در درجه اول ناشی از نزدیکی آن به خورشید است.

ص ۳۰۴، س: صبری پاشا مؤلف مرآة الحرمین از دو نوشته یاد می‌کند، اما قاضی ابرقوه مترم سیرت رسول اللّه به نقل از ابن اسحاق از سه ورقه یا نوشته یاد می‌کند و نوشته او چنین است: و دیگر نوشته‌ای بیافتند به چهل سال پیش از آنکه وحی به پیغمبر ما آمدی و در آن نوشته بود: من یزرع خیرا یحصد غبطهٔ و من یزرع شرا یحصد ندامهٔ. گفتا: هرکه نیکی کارد هرآینه خرّمی بدرود و هرکه بدی کارد هرآینه ندامت بدرود. (سیرت رسول اللّه، ج ۱، ص ۱۷۷).

ص ۳۰۳، س ۱۵: طبری به نقل از محمد ابن اسحاق گوید: برای تخریب، قریشیان کعبه را تقسیم کردند و سمت در، از آن بنی عبد مناف و زهره شد؛ و ما بین حجر الاسود و رکن یمانی از آن بنی مخزوم و تیم و بعض دیگر از قبایل قریش شد؛ و پشت کعبه از آن بنی جمح و بنی سهم شد؛ و سمت حجر که حطیم بود از آن بنی عبد الدار بن قصی و بنی اسد بن عبد العزی بن قصی و بنی عدی بن کعب شد (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۳۹).

ص ۳۳۹: در داستانهای ملی ایرانیان، جمشید یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی و جانشین طهمورث، مخترع آلات جنگی و شراب، بانی شهر استخر، و واضع جشن

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶۴

نوروز، بر حسب این افسانه وی ۶۵۰ سال و به روایتی تا ۱۰۰۰ سال سلطنت کرد، مدت. ۳۰ سال در ایام پادشاهی او بیماری و مرگ و نبود تا او گمراه و مغرور شد و به ظلم و ستم پرداخت، مردم به کمک ضحاك ماردوش او را برانداختند و قریب به ۱۰۰ سال متواری بود، پس از آن او را نزدیک دریای چین یافته و با اره به دو نیمش کردند.

پس از حمله اعراب به ایران و پذیرش دین اسلام از طرف ایرانیان، عمده افسانه‌های ملی ایران باقصص سامیان آمیخته شد، جمشید را با سلیمان مشتبه ساختند؛ زیرا این دو پادشاه در بعض اعمال و احوال چون: استخدام دیوان، طاعت جن و انس از ایشان، سفر کردن در هوا و ... شبیه بودند. از این‌رو در قرون اسلامی، این دو تن یکی شدند، فارس را که براساس روایات ایرانی مرکز جمشید افسانه‌ای بود، تختگاه سلیمانی گفتند و پادشاهان فارس را قائم مقام سلیمان و وارث ملك سلیمان. و تا آنجا که مقبره کوروش را مشهد ما در سلیمان نامیدند، جام کیخسرو یا جام جهان نما را که ظاهرا به سبب شهرت جمشید جام جم خواندند و در ادبیات فارسی گاه به سلیمان نسبت دادند و انگشتری مشهور سلیمان را به جمشید جم. حکیم فردوسی در گمراهی و غرور او سراید:

جهان سر بسر گشت مرا او را رهی‌نشسته جهاندار با فرّهی

یکایك به تخت مهمی بنگریدبه گیتی جز از خویشتن را ندید

منی کرد آن شاه یزدان شناس‌ز یزدان به پیچید و شد ناسپاس

گرانمایگان را ز لشکر بخواندچه مایه سخن پیش ایشان براند

هنر در جهان از من آمد پدیدچو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم‌چنان گشت گیتی که من خواستم

خور و خواب و آرام‌تان از من است‌همه پوشش و کام تان از من است

چو این گفته شد فرّ یزدان از وی گسست و جهان شد پر از گفتگوی

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس‌بدلش اندرآید زهر سو هراس

همی کاست ازو فرّه ایزدی‌برآورده بر وی شکوه بدی

ص ۳۵۱: جن یا جان، می‌توانند به اشکال مختلف درآیند، دارای عقل و فهم هستند و قدرت انجام دادن کارهای سخت دارند.

قرآن کریم خلق جنیان را از شعله‌ای بی‌دود ذکر می کند:

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ: «و جن را از شعله‌ای بی‌دود آفرید»، هم چنانچه در قرآن خلقت انسان از گل خشکیده: خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخَّارِ: «انسان را از گل خشک چون سفال آفرید» [رحمن/ ۱۴- ۱۵] و فرشتگان از نور خلق شدند.

جنیان به سه نوع‌اند: بعضی مانند مار و عقربند، برخی مثل مرغان در هوا می‌پرند و بعضی دیگر ماند بنی آدم هستند؛ در قرآن مجید سوره‌ای به نام جن از سوره‌های مکی

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶۵

است و گروهی از جنیان قرآن را شنیده به آن ایمان آوردند. و مسلمانان معتقدند که پیامبر (ص) بر انس و جن مبعوث شدند.

جن در افسانه‌های اسلامی نقش مهمی داشته و داستانها از جنیانی که عاشق بنی آدم شده‌اند، نوشته شده و حتی به داستانهای کودکان و نوجوانان هم راه یافته است.

ص ۳۸۰، س ۷: در ایام قدیم تقویم به شیوه امروزی رایج و متداول نبود، حوادث مهم مبدأ تاریخ به حساب می‌آمدند و حوادث بعدی نسبت بدان سنجیده می‌شدند. در ایران باستان مرگ پادشاهی و جلوس جانشین او مبداء تاریخ بود و سکه به نام پادشاه جدید ضرب می کردند و چون این سکه‌ها هر سال ضرب می‌شد بنابراین سال اول و دوم و ...

سلطنت مبدأ تاریخ بود، با مرگ او و جلوس پادشاه بعد ضرب سکه به نام پادشاه جدید بود و بدین منوال تاریخ مشخص می‌شد و وقایع و حوادث را بر مبنای سالهای سلطنت محاسبه و یادداشت می کردند، و امروزه از این طریق مدت زمان سلسله‌ها نیز مشخص شده است. روش دیگر در تاریخ گزاری حوادث مهم بود مانند: سیل، زلزله، جنگ و ... که اهمیت فوق العاده داشتند و تاریخ گزاری بر مبنای قبل و بعد این گونه حوادث و پدیده‌ها صورت می گرفت و هنوز هم میان عوام رایج و متداول است.

جنگ پیل در تاریخ عربستان بسیار مهم بود و یک مبدأ تاریخی محسوب می‌شد و حوادث را به قبل از عام الفیل و بعد از عام الفیل مشخص می کردند، چنانه تولد پیامبر (ص) را نیز سال عام الفیل می‌نویسند. این شیوه تقویم یا تاریخ در میان اعراب بود تا آنکه واقعه هجرت رسول اللّه پیش آمده؛ و هجرت رسول الله از مکه به مدینه مبداء تاریخ رسمی میان مسلمانان شد و تابه امروز هم متداول است.

ص ۴۱۹: درباره تجدید بنای مرتبه یازدهم خانه کعبه به دستور سلطان مراد چهارم، هامر پورگشتال گوید: ... در این دو سال آخر بعضی حوادث و وقایع در اسلامبول و بلاد دیگر از ممالک عثمانی روی داد که ذکر آنها خالی از لزوم نیست. وقتی سلطان در عمارت تابستانی بشیک طاش در کوشک سلطان احمد نشسته، مشغول خواندن هجو نامه نفعی شاعر بود که تیر قضا [- سهام قضا] نام داشت. در آن بین طوفان عظیمی اسلامبول را فرو گرفت، رعد و برق و صاعقه تواتر و توالی یافت و یک ضرب صاعقه در پائین پای سلطان به زمین آمد. پیشخدمتها از شدت حیرت بی‌حرکت ماندندو سلطان از کثرت وحشت هجونامه را پاره‌پاره کرد به نفعی شاعر دشنام سخت پیغام کرد و صدقه بسیار به فقرا تقسیم کرد، از بابت گناهان خود کفاره بداد. دو ماه قبل از آن حادثه، سیل بزرگی به مکه معظمه آمده دیوارها را خراب کرده، کعبه را به زیر گرفته بود. سلطان رئیس السادات سید محمد افندی را جهت ریاست عمل ساختن آنجا معین فرموده، وجوه لازمه آن کار را

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶۶

به مصر حواله نمود. پایه‌های خانه را به قدری کندند تا به سنگ‌ها و کمرهای سبز رسید و دیوارهای جدید را از روی آن سنگها بالا بردند.

سپس پورگشتال دفعه‌هائی که کعبه تجدید بنا شده بود را شرح می‌دهد و آنگاه می‌نویسد: یک، بار هم عبد الله بن زبیر خانه کعبه را که یزید پسر معاویه خراب کرده بود ساخت؛ و حجاج که یکی از خونخوارترین حکام بنی امیه بود عبد الله را از مکه بدوانید و به

حکم عبـد الملـک مروان ساخته‌های ابن زبیر را خراب کردنـد و خانه کعبه را به وضع و انـدازه‌ای که در ابتـدا ساخته بودنـد- زمان پیامبر اسـلام قبل از بعثت- بنا نمود و ابن بنا نهصد و سی و هفت (۹۳۷) سال دوام کرده بود، بدون اینکه از اصل و بنیان خرابی پیدا کند. بعضـی از خلفا و سـلاطین در تعمیر و تزئین آن اقدامات کرده بودند لیکن سـعادت تجدید آن خانه مقدس نصیب سلطان مراد چهارم شده، بانی یازدهم بنای با سعادت گردید. (تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۳، صص ۱۹۴۲- ۱۹۴۳)

ص ۴۴۱: چنـانکه از فهرست مطـالب وجهه ثانیه برمی‌آیـد این وجهه حاوی شـش صورت بوده که متأسـفانه صورت اول آن ترجمه شده است و باقی وجهه‌ها ترجمه نشد یا محتملا اگر ترجمه شده مصـحح به نسـخی از ترجمه دست نیافت، امید آنکه با دسترسـی به نسخ ترجمه شده، دنباله مطالب در مجلدی دیگر- انشاء الله- چاپ شود.

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۶۷

نمایه عام

آ

الف

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص۴۷۵

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۷۶

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۷۸

پ

ت

ترید (طعام): ۲۸۹

ترکی: ۳۷، زبان- ۳۶

ث

ج

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه ؛ ص۴۸۹

خ

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۴۹۹

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

و

ه

ی

فهرست آثار منتشر شده مرکز نشر میراث مکتوب به ترتیب شماره ردیف ۱. بخشی از تفسیری کهن به پارسی/ ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح دکتر سید مرتضی آیة اللّه‌زاده شیرازی

۲. فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد/ محمد زمان تبریزی؛ تصحیح رسول جعفریان

۳. جغرافیای نیمروز (ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عزیز اللّه عطاردی

۴. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم/ ابو المظفّر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی

۵. فواید راه‌آهن/ محمّد کاشف (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح محمّد جواد صاحبی

۶. نزهة الزاهد/ ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان

۷. آثار احمدی/ احمد بن تاج الدین استرابادی (قرن ۱۰ ق.)؛ تصحیح میر هاشم محدّث

۸. دیوان حزین لاهیجی/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح اللّه صاحبکار

۹. تذکرة المعاصرین/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح معصومه سالك

۱۰. فتح السبل/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ناصر باقری بیدهندی

۱۱. مرآت الأكوان/ احمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبد الله نورانی

۱۲. تسلیهٔ العباد در ترجمه مسکّن الفؤاد شهید ثانی/ ترجمه مجد الأدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح محمد رضا انصاری

۱۳. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم/ ابو نصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۴. فیض الدموع/ بدایع‌نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی

۱۵. مصابیح القلوب/ حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری

۱۶. الجماهر فی الجواهر/ ابو ریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی

۱۷. تحفهٔ المحبّین/ یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به اشراف محمد تقی دانش‌پژوه؛ تصحیح کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار

۱۸. عیار دانش/ علینقی بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی

۱۹. قاموس البحرین/ محمّد ابو الفضل محمّد؛ تصحیح علی اوجبی

۲۰. مجمل رشوند/ محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده و عنایت الله مجیدی

۲۱. شرح القبسات/ میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی

۲۲. ترجمه تقویم التواریخ/ حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میر هاشم محدّث

۲۳. تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار/ الامام محمد بن عبد الکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمد علی آذر شب

۲۴. انوار البلاغه/ محمد هادی مازندرانی، (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمد علی غلامی‌نژاد ۲۵. جغرافیای حافظ ابرو (۳ ج)/ حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی

۲۶. تائیّه عبد الرحمان جامی/ تصحیح دکتر صادق خورشا

۲۷. رسائل دهدار/ محمد دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ تصحیح محمد حسین اکبری ساوی

۲۸. تحفهٔ الأبرار فی مناقب الائمهٔ الأطهار/ عماد الدین طبری (زنده در ۷۰۱ ه. ق)؛ تصحیح سید مهدی جهرمی

۲۹. شرح دعای صباح/ مصطفی خوئی؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی

مرآهٔ الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۲۰

۳۰. نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء/ المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی

- التصریف لمن عجز عن التألیف/ ابو القاسم خلف بن عباس زهراوی/ ترجمه احمد آرام- مهدی محقق

۳۱. ترجمه اناجیل اربعه/ میر محمد باقر خاتون‌آبادی (۱۰۷۰- ۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان

۳۲. عین الحکمه/ میر قوام الدین محمّد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی

۳۳. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس/ صائن الدین ترکه اصفهانی (۷۷۰- ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی

۳۴. احیای حکمت (۲ ج)/ علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح فاطمه فنا

۳۵. منشآت میبدی/ قاضی حسین بن معین الدین میبدی؛ تصحیح نصرت الله فروهر

۳۶. کیمیای سعادت/ میرزا ابو طالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابو القاسم امامی

۳۷. النظامّیهٔ فی مذهب الامامیّهٔ/ خواجگی شیرازی؛ تصحیح علی اوجبی

۳۸. شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامه علّامه حلّی/ تألیف علیّ الحسینی المیلانی

۳۹. تقویم الایمان/ المیر محمد باقر الداماد؛ تحقیق علی اوجبی

۴۰. التعریف بطبقات الامم/ قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح دکتر غلامرضا جمشید نژاد اوّل

۴۱. رسائل حزین لاهیجی/ حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر اسفندیاری و عبد الحسین مهدوی

۴۲. رسائل فارسی/ حسن لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خوئی

۴۳. دیوان ابی‌بکر الخوارزمی/ ابوبکر الخوارزمی (قرن ۴ ق.)؛ تحقیق الدکتور حامد صدقی

۴۴. رسائل فارسی جرجانی/ ضیاء الدین جرجانی؛ تصحیح دکتر معصومه نور محمدی ۴۵. دیوان غالب دهلوی/ اسد الله غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر محمد حسن حائری

۴۶. حکمت خاقانیه/ فاضل هندی؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث مکتوب

۴۷. لطایف الأمثال و طرایف الأقوال/ رشید الدین و طواط؛ تصحیح حبیبه دانش‌آموز

۴۸. تذکرة الشعراء/ مطربی سمرقندی (قرن ۱۰- ۱۱ ق.) تصحیح اصغر جانفدا، علی رفیعی علا مرودشتی

۴۹. روضة الأنوار عباسی/ ملا محمّد باقر سبزواری؛ تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی

۵۰. راحة الارواح و مونس الاشباح/ حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری

۵۱. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر/ میرزا شمس بخارایی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۵۲. خریدة القصر و جریدة العصر (۳ ج)/ عماد الدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه

لوح فشرده (CD) دوره سه‌جلدی

۵۳. ظفر نامه خسروی/ ناشناخته (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده

۵۴. تاریخ آل سلجوق در آناطولی/ ناشناخته (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح نادره جلالی

۵۵. خرابات/ فقیر شیرازی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح منوچهر دانش پژوه

۵۶. محبوب القلوب (ج ۱)/ قطب الدین الاشکوری؛ تحقیق الدکتور ابراهیم الدیباجی- الدکتور حامد صدقی

- طب الفقراء و المساکین/ ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار (قرن ۴ ق.)؛ تحقیق وجیهة کاظم آل طعمة

۵۷. دیوان جامی (۲ ج)/ عبد الرحمان جامی (۸۱۷- ۸۹۷ ه. ق.)؛ تصحیح اعلا خان افصح زاد

۵۸. مثنوی هفت اورنگ (۲ ج)/ عبد الرحمان جامی (۸۱۷- ۸۹۸ ه. ق.)؛ تصحیح جابلقا

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۲۱

داد علیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلاخان افصح زاد

۵۹. نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی/ تألیف اعلاخان افصح زاد

۶۰. فهرست نسخه‌های خطّی مدرسه علمیّه نمازی خوی/ تألیف علی صدرائی خوئی

۶۱. منهاج الولایة فی شرح نهج البلاغة (۲ ج)/ ملّاعبد الباقی صوفی تبریزی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح حبیب الله عظیمی

۶۲. فهرست نسخه‌های خطّی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل/ تألیف علی صدرائی خوئی، محمود طیّار مراغی، ابو الفضل حافظیان بابلی

۶۳. تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار (۴ ج)/ ضامن بن شدقم الحسینی المدنی؛ تحقیق کامل سلمان الجبوری

۶۴. القند فی ذکر علماء سمرقند/ نجم الدین النسفی؛ تحقیق یوسف الهادی

۶۵. شرح ثمره بطلمیوس/ خواجه نصیر الدین طوسی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۶۶. کلمات علیه غرّا/ مکتبی شیرازی؛ تصحیح دکتر محمود عابدی

۶۷. مکارم الاخلاق/ غیاث الدین خواندمیر؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۶۸. فروغستان/ محمد مهدی فروغ اصفهانی؛ تصحیح ایرج افشار

۶۹. مرآة الحرمین/ ایوب صبری پاشا؛ ترجمه عبد الرسول منشی؛ تصحیح جمشید کیان‌فر ۷۰. نامه‌ها و منشآت جامی/ عبد الرحمان جامی؛ تصحیح عصام الدین اورون بایف و اسرار رحمانف

۷۱. بهارستان و رسائل جامی/ عبد الرحمان جامی؛ تصحیح اعلا خان افصح زاد، محمد جان عمراف و ابوبکر ظهور الدین

۷۲. سعادت نامه یا روزنامه غزوات هندوستان (فارسی)/ غیاث الدین علی یزدی؛ تصحیح ایرج افشار

۷۳. جواهر الاخبار/ بوداق منشی قزوینی؛ تصحیح محسن بهرام‌نژاد

۷۴. شرح الاربعین/ القاضی سعید القمی؛ تحقیق نجفقلی حبیبی

۷۵. مجموعه رسائل و مصنفات/ عبد الرزاق کاشانی؛ تصحیح مجید هادی‌زاده

۷۶. خانقاه/ فقیر شیرازی؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه

۷۷. شرح دیوان منسوب به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام/ میر حسین بن معین الدین میبدی یزدی؛ تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین

۷۸. لطائف الإعلام فی إشارات أهل الإلهام/ عبد الرزاق کاشانی؛ تحقیق مجید هادی‌زاده

۷۹. جواهر التفسیر/ ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، تصحیح دکتر جواد عباسی

۸۰. راهنمای تصحیح متون/ نوشته جویا جهانبخش

۸۱. دیوان الهامی کرمانشاهی/ میرزا احمد الهامی، تصحیح امید اسلام پناه

۸۲. شرح نهج البلاغه نواب لاهیجی (۲ ج)/ میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی، تصحیح دکتر سید محمد مهدی جعفری، دکتر محمد یوسف نیری

۸۳. دیوان مخلص کاشانی/ میرزا محمد مخلص کاشانی، تصحیح حسن عاطفی

۸۴. زبور آل داود/ سلطان هاشم میرزا، تصحیح دکتر عبد الحسین نوایی

۸۵. مجموعه آثار حسام الدین خوئی/ حسن بن عبد المؤمن خوئی، تصحیح صغری عباس‌زاده

۸۶. تذکره مقیم خانی/ محمد یوسف بیک منشی، تصحیح فرشته صرافان

۸۷. سبع رسائل علامهٔ جلال الدین محمد دوانی؛ تحقیق و تعلیق دکتر سید احمد تویسرکانی

۸۸. خلد برین/ محمد یوسف واله اصفهانی قزوینی، تصحیح میر هاشم محدث ۸۹. ترجمه فرحهٔ الغری/ محمد باقر مجلسی (قرن ۱۱ ق)، پژوهش جویا جهانبخش

۹۰. سراج السالکین/ گرد آورنده ملامحسن فیض کاشانی؛ تصحیح جویا جهانبخش

مرآة الحرمین، سفرنامه مکه، ص: ۵۲۲

۹۱. الآثارالباقیهٔ عن القرون الخالیهٔ/ أبو ریحان محمد بن أحمد البیرونی، تصحیح پرویز اذکایی

۹۲. جذوات و مواقیت/ میر محمد باقر دادماد؛ علی اوجبی

۹۳. دو شرح أخبار و ابیات و امثال عربی کلیله و دمنه/ فضل الله إسفزاری و مؤلفی ناشناخته، تصحیح بهروز ایمانی

- البلابل القلاقل (ابو المکارم حسنی (قرن ۷ ق.)؛ تصحیح محمد حسین صفا خواه

۹۴. هفت دیوان محتشم کاشانی/ کمال الدین محتشم کاشانی؛ دکتر عبد الحسین نوایی؛ مهدی صدری

۹۵. بدایع الملح/ صدر الأفاضل خوارزمی؛ تصحیح دکتر مصطفی اولیایی

۹۶. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه امام صادق (ع) چالوس/ مقدّمه سید رفیع الدین موسوی؛ به کوشش محمود طیّار مراغی

۹۷. کتاب الأدوار فی الموسیقی/ صفی الدین عبد المؤمن بن یوسف بن فاخر الأرموی البغدادی

۹۸. تحفهٔ الملوک/ علی بن ابی حفص اصفهانی؛ تصحیح علی اکبر احمدی دارانی

۹۹. مثنوی شیرین و فرهاد/ سروده سلیمی جرونی؛ تصحیح دکتر نجف جوکار

۱۰۰. الإلهیات من المحاکمات بین شرح الإشارات/ لقطب الدین محمد بن محمد الرازی، تصحیح مجید هادی‌زاده

۱۰۱. الأربعینیات لکشف أنوار القدسیات/ القاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، تصحیح نجفقلی حبیبی

۱۰۲. الصراط المستقیم فی ربط الحادث بالقدیم/ میر محمد باقر داماد، تصحیح علی اوجبی

۱۰۳. اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت/ عمید الدین ابو عبد الله عبد المطلب بن مجد الدین الحسینی العبیدلی، تصحی علی اکبر ضیایی

۱۰۴. دقائق التأویل و حقائق التنزیل/ ابو المکارم محمود بن ابی المکارم حسین واعظ، پژوهش جویا جهانبخش

۱۰۵، گوهر مقصود/ مصطفی تهرانی (میرخانی)، به کوشش زهرا میرخانی

۱۰۶. بلوهر و بیوذسف/ مولانا نظام، تصحیح محمد روشن

۱۰۷. سندباد نامه/ محمد بن علی ظهیری سمرقندی، تصحیح محمد باقر کمال الدینی

۱۰۸. تحفهٔ الفتی فی تفسیر سورهٔ هل أتی/ غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی، تصحیح پروین بهارزاده

۱۰۹. جهان دانش/ شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۱۰. کلیات بسحق اطعمه شیرازی/: مولانا جمال الدین ابو اسحق حلاج اطعمه شیرازی معروف به بسحق اطعمه شیرازی؛ تصحیح منصور رستگار فسایی

۱۱۱. محبوب القلوب (ج ۲)/ قطب الدین الاشکوری؛ تحقیق الدکتور ابراهیم الدیباجی- الدکتور حامد صدقی

۱۱۲. تاریخ عالم آرای امینی/ فضل اللّه بن روزبهان خنجی اصفهانی؛ تصحیح محمد اکبر عشیق

۱۱۳. روضهٔ المنجمین/ شهمردان بن ابی الخیر رازی؛ مقدمه، تحقیق و تصحیح جلیل اخوان زنجانی

۱۱۴. کلیات نجیب کاشانی/ نور الدین محمد شریف کاشانی؛ مصحّحان مهدی صدری و اصغر دادبه

آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی- بین خیابان دانشگاه و ابو ریحان ساختمان فروردین، شماره ۱۳۰۴ طبقه دوم، واحد ۹، ص. پ: ۵۶۹- ۱۳۱۸۵، تلفن: ۱۳- ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵[۱۱۶]

http:// WWW. MirasMaktoob. com

مرآهٔ الحرمین (سفرنامه مکه)

مرآهٔ الحرمین (سفرنامه مکه)

مقدمهٔ ناشر

فهرست مطالب

پیشگفتار

سخنی کوتاه در باب مؤلف و مترجم ..... ص : ۱۷

---

[۱] (۱). انوار، سید عبد الله. فهرست نسخ خطّی کتابخانه ملّی ایران. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱. جلد

چهارم، ص ۳۲۵.

[۲] (۲). فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه ملّی ملک، کتابهای فارسی، زیر نظر ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه با همکاری محمد باقر حجتی و احمد منزوی، تهران: کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی، ۱۳۵۴، ص ۱۴۱.

[۳] (۱).

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوستهرکجا هست خدایا بسلامت دارش [۴] (۱). این عبارت در آغاز مقدمه مترجم در نسخه دوم آمده است.

[۵] (۱). آل عمران/ ۹۷.

[۶] (۱). نسخه ۲:« ... مأخذ اتخاذ شده است، مؤلفات اسلامیّه است». توضیح آنکه در نسخه دوم نام منابع اعم از مؤلفان و نام کتابها نیامده است و بلافاصله با عبارت« مباحث مندرجه مرآت ...» ادامه می‌یابد.

[۷] (۱). محاضرة الأوایل.

[۸] (۱). محاضرة الأوایل.

[۹] (۱). متن: مسافه.

[۱۰] (۲). متن: بصره.

[۱۱] (۱). اصل نسخه است.

[۱۲] (۲). نقل از فتوح الحرمین.

[۱۳] (۱). غثاء کفی را گویند که در روی آب باشد. م

[۱۴] (۱). قصص/ ۵۷.

[۱۵] (۲). قریش/ ۴.

[۱۶] (۱). متن:- شریفه.

[۱۷] (۱). نسخه ۱: مواقع عسکریه به تموّج می‌آمد.

[۱۸] (۱). نسخه ۲: بیست و یکسال.

[۱۹] (۲). تاریخ وهّابیان، صحیفه ۱۳ الی ۱۶.

[۲۰] (۱). تاریخ وهّابیان.

[۲۱] (۱). نسخه ۲: سید میر خونی.

[۲۲] (۱). تاریخ وهّابیان، صحیفه ۱۰۲- ۱۱۹. م.

[۲۳] (۱). تاریخ وهّابیان، صحیفه ۱۵۲- ۱۵۳. م.

[۲۴] (۱). تاریخ وهّابیان، صحیفه ۱۵۵- ۱۵۶. م.

[۲۵] (۲). تاریخ وهّابیان، صحیفه ۱۵۷- ۱۵۸. م.

[۲۶] (۱). تاریخ وهّابیان، صحیفه ۱۶۰- ۱۶۱. م.

[۲۷] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۲۸] (۱). نسخه ۲: ... شود، داعی حمای صفراوی و فساد معده است.

[۲۹] (۱). آل عمران/ ۹۶- ۹۷.

[۳۰] (۲). حجّ/ ۲۶.

[۳۱] (۱). متن: زوجه حضرت اسماعیل پدر زن خود را ....

[۳۲] (۱). آل عمران/ ۹۷.

[۳۳] (۱). متن: برق هارد. برای یک دستی، اولین ضبط ملاک قرار گرفته است.

[۳۴] (۱). متن: عرش.

[۳۵] (۲). فتوح الحرمین. م.

[۳۶] (۱). این نظم از ابن ملقن است. م.

[۳۷] (۱). حجّ/ ۲۵.

[۳۸] (۱). متن: زوائر.

[۳۹] (۲). متن: می‌سزد آن را که ....

[۴۰] (۳). فتوح الحرمین. م.

[۴۱] (۱). بقره/ ۳۰.

[۴۲] (۱). بدایع الزهور، صحیفه ۵۷. م.

[۴۳] (۱). اسراء/ ۸۱.

[۴۴] (۱ و ۲). انعام/ ۷۶.

[۴۵] (۱ و ۲). انعام/ ۷۶.

[۴۶] (۱). متن: آذر از دست پسر خود گرفته و بخانه آورد.

[۴۷] (۱). بدایع الزّهور. م.

[۴۸] (۱). متن: خورد.

[۴۹] (۱). نسخه ۲: و شکل منجنیق هم که در آتی نموده خواهد شد مستلزم آن است که این چوبها خرابه منجنیق حضرت ابراهیم بشود.(شکل ۳).

[۵۰] (۲). نسخه ۲: کرتن کله.

[۵۱] (۳). بدایع الزّهور. م.

[۵۲] (۱ و ۲ و ۳). بقره/ ۲۵۸.

[۵۳] (۱ و ۲ و ۳). بقره/ ۲۵۸.

[۵۴] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۵۵] (۱ و ۲ و ۳). بقره/ ۲۵۸.

[۵۶] (۱). عمران/ ۱۷۳.

[۵۷] (۱). انبیا/ ۶۹.

[۵۸] (۲). بدایع الزّهور. م.

[۵۹] (۱). نسخه ۲: وضع مهاجرت حضرت ابراهیم به قاهره مصر.

[۶۰] (۱). هود/ ۷۰.

[۶۱] (۱). ابراهیم/ ۳۹.

[۶۲] (۲). قصص نیشابوری. م.

[۶۳] (۱). متن: شام.

[۶۴] (۱). انسان/ ۲۱.

[۶۵] (۱). متن: ناصور.

[۶۶] (۱). نسخه ۲: تأهل نمودن حضرت اسماعیل و عزیمت ابراهیم به مکه برای ملاقات او.

[۶۷] (۱). صافات/ ۱۰۲.

[۶۸] (۱). انعام/ ۷۵.

[۶۹] (۱). حج/ ۲۷.

[۷۰] (۱). متن: ذیل.

[۷۱] (۲). متن: منشی.

[۷۲] (۳). متن: ماش.

[۷۳] (۴). متن انطور.

[۷۴] (۵). متن: تیش.

[۷۵] (۶). متن: قندها.

[۷۶] (۱). نسخه دوم در همین‌جا با عبارت« و السّلام. قد فرغ تحریر الکتاب مرآت الحرمین فی لیلهٔ ثانی عشر من شهر رمضان المبارک و انا الاقل محمد بن حاجی محمد قلی القزوینی المعروف به آشوری ۱۳۰۸» به پایان می‌رسد.

[۷۷] (۱). متن: ربیعهٔ بن خرامه.

[۷۸] (۲). متن: بلاد بنو خزاعه.

[۷۹] صبری پاشا، ایوب، مرآهٔ الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۸۰] (۱). توبه/ ۳۷.

[۸۱] (۱). متن: جحج.

[۸۲] (۱). جلد اول نسخه کتابخانه ملی با عبارت:« قد تمّت بعونه المتعال الجلد الاولی من مجلداته فی شهر محرّم الحرام من شهور سنهٔ ۱۳۰۷ من الهجرهٔ النبویّه علیه و آله آلاف التحیّهٔ و السلام» به پایان می‌رسد و ادامه مطلب از جلد دوم شروع می‌شود.

[۸۳] (۱). متن: بنو جج.

[۸۴] (۱). متن: بنی حجیج.

[۸۵] (۱). بقره/ ۱۹۷.

[۸۶] (۱). متن: یزیدین کهلان. برابر: الفصول الفخریهٔ، ص ۴۶. اصلاح شد.

[۸۷] (۱). متن: ... الحان بن قضاعه. برابر: الطبقات الکبری(ابن سعد) ج ۱، ۶۴ اصلاح شد.

[۸۸] (۱). متن: ذو الحلفه.

[۸۹] (۲). متن: قلس.

[۹۰] (۱). مریم/ ۵۷.

[۹۱] (۱). متن: همه دان.

[۹۲] صبری پاشا، ایوب، مرآهٔ الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۹۳] (۱). بقره/ ۱۵۸.

[۹۴] (۱). حجر/ ۲۷.

[۹۵] (۱). مدّثّر/ ۳۱.

[۹۶] (۱). انعام/ ۹.

[۹۷] (۲). اعراف/ ۲۷.

[۹۸] (۱). احقاف/ ۲۹.

[۹۹] (۱). رحمن/ ۵۶، ۷۴.

[۱۰۰] (۲). جنّ/ ۷.

[۱۰۱] (۱). ص/ ۳۴.

[۱۰۲] (۱). کهف/ ۵۰.

[۱۰۳] (۲). مائده/ ۲۸.

[۱۰۴] (۳). مائده/ ۲۹.

[۱۰۵] (۴). لقمان/ ۱۳.

[۱۰۶] (۵). انعام/ ۸۲.

[۱۰۷] (۱). فیل/ ۳.

[۱۰۸] (۱). متن: سوخته بود.

[۱۰۹] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۱۱۰] (۱). آل عمران/ ۹۷.

[۱۱۱] (۱). تاریخ کامل؛ نوشته ابن اثیر؛ برگردان دکتر محمد حسین روحانی؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۴.

[۱۱۲] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۱۱۳] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۱۱۴] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۱۱۵] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۱۱۶] صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ۱جلد، مرکز نشر میراث مکتوب - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان

